
سفرنامہ

بسم الله الرحمن الرحیم

سفرنامه قم

نویسنده:

غلامحسین افضل الملک

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سفرنامه قم

مشخصات کتاب

سرشناسه : افضل الملک، غلامحسین، ۱۲۴۱ - ۱۳۰۸.

عنوان و نام پدیدآور : سفرنامه قم/مولف غلامحسین خان افضل الملک؛ تصحیح و تحقیق زهرا اردستانی.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر،۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : هفت ، ۳۱۲ ص.

فروست : کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم، مجموعه آثار؛ شماره ۲۳.

شابک : ۲۲۰۰۰ ریال ۹۶۴۸۵۶۷۴۱۷:

یادداشت : این کتاب گزارش سفر "محمدتقی رکن الدوله" است.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۳۱۱ - ۳۱۲.

موضوع : رکن الدوله، محمدتقی، ۱۲۶۲ - ۱۳۱۸ق. -- سفرها.

موضوع : سفرنامه ها.

موضوع : قم -- سیر و سیاحت.

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق.

شناسه افزوده : اردستانی، زهرا، ۱۳۴۸ - ،مصحح.

رده بندی کنگره : DSR۲۱۱۳/م۶الف۷۶ ۷ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۱۲۸۵۰۴۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۹۷۴۲۹

ص: ۱

اشاره

سفرنامه قم

مؤلف:

میرزا غلام حسین خان افضل الملک

تصحیح و تحقیق:

زهرا اردستانی

ص: ۱

کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم

مجموعه آثار شماره ۲۳

سفرنامه قم

مؤلف: میزرا غلام حسین خان افضل الملک

تصحیح و تحقیق: زهرا اردستانی

صفحه آرا: محمد علی محمدی

ناشر: زائر ــ آستانه مقدسه قم

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

نوبت و سال چاپ: اول ــ ۱۳۸۴

شمارگان:

بهاء:

شابک:

مرکز پخش: قم، میدان شهداء (چهارراه بیمارستان)، تلفن ۷۷۴۸۴۳۴ ص.پ: ۳۵۹۷-۳۷۱۸۵

ص: ۰

فهرست

ص: ۳

ص: ۵

مقدمه ی کنگره

حضرت امام صادق علیه السلام:

«حرم ما اهل بیت علیهم السلام، شهر قم است. آنجا بانویی از فرزندانم به نام فاطمه دفن می شود، بهشت بر هر که اورا زیارت کند، واجب می گردد»(۱).

قم که به لقب «حرم اهل بیت علیهم السلام» مفتخر گردید، نه تنها به جهت وجود مردمی است که در آن به حسنِ عبادت و توحید عبادی در قیام و رکوع و سجود شناخته شده اند(۲)، و در آرمان شهر اسلامی گرد حضرت مهدی علیه السلام اجتماع کرده و به یاری آن حضرت قیام خواهند نمود، و نه صرفا به جهت وجود بزرگ ترین حوزه علمی و حدیثی و معرفتی شیعه در آن، بلکه این شهر مفتخر است که چونان صدفی زمینی، گوهر آسمانی و ملکوتی فرزند باب الحوائج الی الله را در بر گرفته و مسجد اولیای الهی گردیده است. اگر در گذشته شهر قم محل محدّثان بزرگ و معبد و سجده گاه فاطمه معصومه علیها السلام بوده، امروزه نیز پرچم دار فرهنگ ناب فقه جعفری علیه السلام و معنویت و عرفان بوده و ضمن تربیت و پرورش یاران امام عصر ارواحنا فداه، زائران حضرتش را با معارف بلند دینی میزبانی می کند. آری، «زیبد اگر خاک قم به عرش کند فخر».(۳)

قم، شهری است که بر ولایت و مودّت اهل بیت علیهم السلام پایه گذاری شده و به همین جهت، پایگاهی برای علویان و شیعیان و دژ تسخیرناپذیری علیه ستمگران بوده است و ائمه علیهم السلام با تعبیراتی خاص و بلند از این شهر یاد کرده اند(۴).

۱- ۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۶.

۲- ۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

۳- ۳. دیوان امام خمینی، ص ۲۵۷.

۴- ۴. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷.

از هنگامی که شهر قم مسکن حضرت ستی، فاطمه معصومه علیها السلام گردید، بُعد فرهنگی و معنوی آن در کنار تحوّلات اجتماعی و سیاسی متحوّل و شکوفا شد، و از چنان موقعیتی برخوردار شد که جناب حسین بن روح رضوان الله علیه، از نوّاب اربعه، تأیید محتوای یک کتاب علمی و فقهی را مشروط به نظر مساعد علمای قم نمود(۱). وجود حوزه غنی و بزرگ شیعه، در این شهر و دفاع علمی از اسلام راستین به وسیله تألیف کتابها، اعزام مبلّغان و زادگاه انقلاب اسلامی بودن و... همه و همه به برکت وجود فرزند رسول خدا، کریمه اهل بیت علیهم السلام در این شهر است.

از آنجا که سال ۱۳۸۴ ه .ش. با یک هزار و دویست و پنجاهمین سالگرد ولادت آن حضرت، و نیز با پایان تجدید طلاکاری گنبد مطهر ـ که در زیبایی کم نظیر و بلکه بی نظیر است ـ مقارن شده، به منظور معرفی بیشتر آن حضرت و تبیین جایگاه ویژه شهر قم در ترویج فرهنگ تشیّع، به دستور تولیت عظمای آستانه مقدّسه، حضرت آیه الله مسعودی دام عزه «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم» شروع به فعالیت نمود. و در چهار موضوع ذیل:

الف. حضرت معصومه علیها السلام و آستانه مقدسه؛

ب. قم و فرهنگ تشیّع؛

ج. حوزه علمیه قم؛

د. انقلاب اسلامی در قم،

با محوریّت آستانه مقدّسه، دهها جلد کتاب در موضوعات فوق که اکثر آنها جنبه تألیف داشته و برخی دیگر جنبه تراثی دارد و توسط محققان تألیف و تصحیح شده، اهتمام ورزیده است.

آثاری که در محورهای فوق تدوین و نگارش یافته تنها قدم کوچکی است که می تواند نقطه شروعی برای تحقیقات گسترده و عمیقی باشد که سزاوار موضوعات یاد شده است.

ص: ۲

۱- ۱. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۴۰.

کتابی که اکنون در دست دارید «سفرنامه قم» تالیف افضل الملک است که علاوه بر اطلاعات تاریخی و جغرافیایی منحصر به فردی که در آن موجود است، تصویری روشن از اوضـاع اجتماعی سیاسـی و فرهنگی قم در آن عصـر نشان می دهـد. ویژگی علما و حوزه قم و رابطه این شهر با پادشاهان صفویه و قاجار نیز تبیین گردیده است.

سرکار خانم زهرا اردسـتانی محقق کتاب با تلاش گسترده و با وجود نسـخه منحصـر به فرد کتاب که کار تصـحیح را بسـیار با مشـکل مواجه می نمود، آن را تصـحیح انتقـادی نموده و به صورت حاضـر عرضه نموده انـد که لازم است در اینجـا از ایشان کمال تشـکر و قدردانی را داشـته همچنین از تولیت آستانه حضرت آیه الله مسعودی، معاون محترم اداری مالی آستانه، جناب آقای فقیه میرزایی و مدیریت فرهنگی حجت الاسلام والمسلمین عباسی که تلاش فراوانی در این امر داشته اند، نهایت امتنان و سپاس را داریم.

بر خود لازم می دانم که اذعان و اعتقاد قلبی خود را ابراز دارم که اگر توفیقات خـدای متعال و عنایات کریمه اهل بیت علیهم السلام نبود، از برداشتن کوچک ترین قدمی در این راه عاجز و ناتوان بودیم.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب.

احمد عاب_دی

دبیر کنگره

ص: ۳

مقدمه

مقدمه

حمد و سپاس خداوند رحمان را که همه حمدها متوجه اوست و درود و سلام بر محمد و اهل بیت پاکش علیه و علیهم التحیه و السلام.

کتاب حاضر، «سفرنامه قم» اثر غلام حسین ادیب، ملقب به «افضل الملک» و مشهور به «ادیب کرمانی» (۱۳۴۸ _ ۱۲۷۹ ه .ق.) است که در سال ۱۳۳۴ ه .ق. به رشته تحریر در آمده است؛ چنان که در مورد ادیب نگاشته اند، وی از کارگزاران باسواد دوره قاجار بوده است و بر اساس بیان تذکره نویسان، در رشته های مختلف علم، چون: حکمت، اصول، فقه، عروض و... دانش آموخته و سمتهای مختلفی چون پیشکاری، تحویلداری، نویسندگی، حکومت، استیفاء و... را در طول سالهای زندگی اش به عهده داشته است.

ادیب، اهل قلم بوده و علاوه بر کار ترجمه در دارالتألیف، آثاری از جمله: رکن الاسفار، افضل التواریخ، سحر سامری و سفرنامه ناصری، تاریخ و جغرافیای قم، تاریخ صدور قاجاریه، صدرالتواریخ، سفرنامه خراسان و کرمان، کراسه المعی، ظفرنامه عضدی، و سفرنامه قم _ که اکثر آنها جنبه تاریخی دارد _ از او باقی مانده است.(۱)

از میان این آثار «سفرنامه قم» از طرف «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت

ص: ۵

---

۱ - ۱. برای آگاهی بیشتر از شرح زندگی «ادیب کرمانی» ر.ک: «شرح حال رجال ایران» مهدی بامداد؛ «مدینه الادب» محمدعلی مصاجی؛ مقدمه «افضل التواریخ» به کوشش منصور اتحادیه و سیروس سعدوندیان؛ «سفرنامه خراسان و کرمان» به اهتمام قدرت الله روشنی.

فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم» جهت تصحیح و چاپ انتخاب گردید.

ویژگی اغلب سفرنامه ها در این است که وضعیت مناطق مورد سیر نویسنده، به لحاظ تاریخی و جغرافیایی با جزیی نگری، مطرح می گردد. و به این ترتیب، سفرنامه ها منابع خوبی برای بررسی پیشینه تاریخی و جغرافیایی مناطق مختلف هستند که از همین اطلاعات، در موارد بسیار می توان، برای تحلیل و بررسی مسایل فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن مناطق در آن مقطع زمانی، بهره جست. افزون بر اینکه در خود سفرنامه ها نیز، اغلب به این دسته از مسایل ولو به طور ضمنی و غیر مستقیم اشاره گردیده است.

البته بدیهی است که نویسندگان وابسته به حکومت که دست به نوشتن سفرنامه زده اند ـ چنان که از مطالعه این گونه سفرنامه ها روشن می شود ـ در اغلب موارد تمام حقایق را بیان نکرده اند و با پنهان کردن برخی مطالب یا اغراق در بیان یک واقعه یا توصیف یک شخصیت، به حاکم زمان خود، خوش خدمتی نموده اند و یا به بیان «افضل الملک» حق مواجبی را که می گرفته اند، ادا کرده اند؛ چنان که در حاشیه این کتاب مرقوم کرده است:

«به قدر این که ما از این دولت مواجب می بریم، باید در نوشته های خود، اوصاف آنها را ذکر کنیم»!

این کلام «ادیب» نشان می دهد که این سفرنامه نیز از این نقص خالی نیست و آنچه در وصف شخصیت یا عملکرد رجال سیاسی و دولتی ذکر شده، خالی از اغراق و دور از جلب رضایت ایشان نمی باشد. ولی با این حال، دقت و تأمّل در همین نکته و هم چنین بسیاری از فرازهای این سفرنامه می تواند فضای سیاسی، فرهنگی و... آن روز کشور و از جمله «قم» را به تصویر بکشد.

فایده دیگر سفرنامه ها ـ به ویژه سفرنامه های دولتی ـ این است که گاه، به شخصیتهایی اشاره می کنند که با وجود به عهده داشتن مسؤولیتهای اجرایی و تأثیر در کیفیت اداره امور مردم یک منطقه از کشور، به خاطر کم رنگ بودن نقش و محدود

بودن مسؤولیتشان، در کتب تاریخی که معمولاً به موضوعات کلان می پردازند، کمتر به آنها توجه شده و یا توجه نشده است.

و نکته دیگر اینکه با دقت و مطالعه این سفرنامه ها می توان تا حدودی به میزان حضور دین و چگونگی آن در جامعه و حکومت آن دوره، دست یافت.

به این ترتیب، ضرورت و اهمیّت چاپ و انتشار سفرنامه ها عموماً و «سفرنامه قم» _ باتوجه به ارتباطش با هدف کنگره _ خصوصاً، روشن است.

این کتاب از روی تنها نسخه به دست آمده از آن، که مربوط به کتابخانه مجلس شورای اسلامی است، تنظیم گردید. این نسخه در ۴۷۳ صفحه، به قطع خشتی و به خط شکسته و نستعلیق می باشد و چنانچه خود «ادیب کرمانی» در آغاز، اشاره نموده به خطّ خود اوست.

«سفرنامه قم» در حقیقت، گزارش سفر «محمدتقی رکن الدوله» است که به سال ۱۳۰۹ ه .ق. جهت به دست گرفتن حکومت فارس، از تهران به سمت شیراز حرکت کرد و فرزندانش در این سفر او را همراهی کردند.

افضل الملک، این سفرنامه را از زبان فرزند ارشد وی، اسدالله میرزا، نقل نموده است. به عبارت دیگر، غلام حسین خان ادیب اصلاً در این سفر حضور نداشته است، بلکه اطلاعاتی را که در مورد قم و منازل بین راه تهران تا قم، جمع آوری کرده بوده به خاطرات اسدالله میرزا در سفر از شهر تهران تا قم، اضافه نموده و این سفرنامه را از زبان او نقل و نگارش کرده است.

کتاب توسط نویسنده، در سی جزء تنظیم شده است. بعد از بیان جریان سفر از تهران تا قم، بحث را با تاریخ قم آغاز و سپس به ترتیب به امام زادگان، مساجد، مدارس، ایلات، معارف، حکام، باغات، مزارع، قراء، بلوکات و چم های شهر قم پرداخته است. و در ضمن این مباحث، گاه به تناسب، به یک بررسی علمی یا ذکر یک واقعه و... دست زده است.

با این وجود، در بسیاری مواقع مباحث به هم آمیخته شده و در ضمن یک موضوع

به موضوعی دیگر اشاره شده است؛ لذا بدون فصل بندی، در حد امکان، کتاب فهرست بندی شد تا استفاده از آن برای خوانندگان آسان تر شود.

نکته دیگر آن که جهت سهولت مطالعه، در مورد برخی اشخاص، اماکن و لغات، توضیحی در پاروقی ذکر گردید.

امید آن که این تلاش مورد قبول درگاه الهی واقع شود و جامعه علمی آن را پذیراباشد.

در انتها، اضافه می کنم که سفرنامه دیگری به نام «سفرنامه قم» اثر حسین پیاده نظام در دست است که شرح خیالی سفر پر رنج تاجری است به نام حاجی محمد فاضلی از تهران به قم جهت پیوستن به خانواده و حرکت به سمت عتبات عالیات و کربلای معلا، ولی مشکلات زیادی که در راه پیش می آید، این سفر ۲۴ ساعته را تبدیل به سفری چند روزه می کند و البته در سفرنامه روشن نمی شود که حاجی، چه زمان به قم می رسد. در هر حال، این سفرنامه، خالی از هر نوع نکته تاریخی و... است و به همین اشاره به آن اکتفا می کنیم.

ولله الحمد کلّه

هفتم رمضان المبارک ۱۴۲۵ ه .ق.

اوّل آبان ۱۳۸۳ ه .ش.

زهرا اردستانی

اشاره

اشاره

این نسخه، سفرنامه من است به قم که در سنه هزار و سیصد و سی و چهار در آن جا، پیشکار حکومتی بودم، و یاد داشت ها را ضبط کردم. بعد محض تشویق فرزندان شاهزاده محمدتقی میرزای رکن الدوله(۱) آن مطالب را به اسم امیرزاده اعظم، اسدالله میرزا(۲) که بعد، جلال السلطان، لقب یافته، بنگاشتم. وی به من، مبلغی پول داد؛ بعد از این، شوق افتاد، دیگر شرح کاشان تا فارس [را] ننگاشتم. و این امیرزاده ذوق ژغرافی نویسی و تاریخ نگاری پیدا نکرد.

این جزوه ها خط خود من است که با بودن وبا می نوشتم. یک نسخه از این رو،[که[به خط کاتب نوشته شد، در کتابخانه سرکار حشمه السلطان فرزند شاهزاده، علی نقی میرزای رکن الدوله(۳)، والی سابق کرمانشاهان و خراسان و کرمان و بروجرد و

ص: ۹

۱- ۱. محمدتقی میرزای رکن الدوله، چهارمین پسر محمدشاه و برادر کوچک صلبی ناصرالدین شاه قاجار است و به شهرهای تهران، زنجان، فارس (شیراز) و عمدتاً خراسان حکومت رانده است. وی مردی بی عرضه، رشوه گیر و ظالم بوده است. «شرح حال رجال ایران، در قرن ۱۲، ۱۳ هجری» مهدی بامداد.

۲- ۲. فرزند محمدتقی میرزا رکن الدوله.

۳- ۳. فرزند هشتم فتحعلی شاه، که در شوال سال ۱۲۰۷ ه .ق. متولد شده است. وی از ۱۶ سالگی تا فوت پدرش (۱۲۵۰ ه .ق.) به استثنای یکی ـ دو سال، بقیه مدت حاکم قزوین بوده است. وی در سال ۱۲۳۸ ه .ق. به جای حسن علی میرزا شجاع السلطنه، به حکومت خراسان تعیین، و ملقب به «قبه السلطان» شد و از آنجا که مردی راحت طلب و آسایش دوست بود، از عهده اداره خراسان و رام کردن خوانین آن خطه برنیامد و در سال ۱۲۳۹ ه .ق. به تهران آمده،استعفا نموده، با لقب «رکن الدوله» دوباره حاکم قزوین گردید. دیگر از نمونه ناتوانیهای او این است که در سال ۱۲۴۳ ه .ق. با افراد خود یکی از محافظین شهر تبریز بود، ولی به محض نزدیک شدن روسها به تبریز، به جای دفاع، شهر را رها نمود و همین، زمینه سقوط تبریز و تسلط روسها بر آن گردید. بعد از فوت فتحعلی شاه، از ظل السلطان دفاع کرد و همین باعث غضب محمد شاه نسبت به او گردید و به قلعه «اردبیل» فرستاده شد. از آن جا بعد از سه سال، گریخت و به دولت روسیه پناهنده شد. در نهایت، گوهرآغا، خواهر یکی از زنهای فتحعلی شاه او و دیگر شاهزادگان فراری را از روسیه به اسلامبول فرستاد و ایشان به کمک محمدعلی پاشا به کربلا و کاظمین رفته و آلت دست انگلیسیها گردیدند. «رجال دوره قاجار» حسین سعادت نوری؛ «شرح حال رجال ایران» مهدی بامداد.

عربستان،(۱) موجود است.

حررّه العبد میرزا غلام حسین خان افضل الملک

مستوفی دیوان زندی. هزار و سیصد و سی و چهار در طهران

ص: ۱۰

---

۱ – ۱. عربستان، نام قدیم خوزستان کنونی بوده است. «فرهنگ نامه تطبیقی نام های قدیم و جدید جغرافیای ایران و نواحی مجاور» علیرضا چکنکی.

دیباچه

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

افتتاح سخن سرایی به نام فرمانفرمایی سزاست که بدون شیر(۱)، کارها را به نظم آرد و بدون وزیر، ارکان ملک را به تقویم رساند؛ قادری است که هر مغلوبی را نصیر کند؛ و قاهری است که هر گردنکشی را به زیر آورد؛ مقومی است که تقویم انسان نماید، و معدّلی است که تعدیل آخشیجان(۲) فرماید؛ حاکم عادلی است که سید قرشی را به تظلم عبد حبشی کیفر دهد؛ و رازق باذلی است که جیره و مرسوم روزی خواران را به خطای منکر نبرد؛ کفیل ارزاق انام است و وکیل مصالح خاص و عام. عمل به جزء کند، «فلایشغله شأن عن شأنٍ»، خود را در همه جا جلوه دهد و لایدرک بالعیان؛

و صلوات و سلام بر نبیّ و ولیّ او «محمد» و «علی» که تقی الصفات و نقی الذات(۳) بوده، مرآت حقایق الهی و مصحف(۴) رقایق نامتناهیند.

و بعد، درین زمان خجسته اوان که اریکه سلطنت ایران به نفس نفیس مهرگان

ص: ۱۱

۱- ۱. در القاب مرحوم شیرالملک، وزیر سابق شیراز و قوام الملک، بیگلربیگ: بزرگ شهر، امیر امیران. «فرهنگ معین» حالیه شیراز و نصیرالملک، رئیس دفتر و محاسبات و معدل الملک، از اعیان شیراز، درین دیباچه براعت استهلال به کار برده شده است و خالی از لطف نیست و نظام هم، جزء براعت است. (غ)

۲- ۲. آخشیجان، جمع آخشیج [= آخشیگ] به معنای عنصر، چهار آخشیج (عناصر اربعه). «فرهنگ معین».

۳- ۳. تقی الصفات و نقی الذات، خالی از لطف نیست، اشاره به اسم مهرگان، حضرت والا ــ روحی فداه ــ و نواب اشرف والا، عین الملک است که در محمدتقی و علی نقی اشاره شده است. (غ)

۴- ۴. مرآت و مصحف در دیباچه سفرنامه، برای مسافر خالی از لطف نیست. (غ)

اعلی حضرت، قدر قدرت اقدس، ظل اللّه، ناصرالدین شاه قاجار ــ خلدّ اللّه ــ(۱) ملکه پاینده؛ و مسند وزارت عظمی به وجود حضرت مستطاب، اجل اشرف افخم، آقا میرزا علی اصغرخان، امین السلطان(۲) برزانده است، رأی ملوکانه چنان اقتضاء کرد که برادر والاگهر خود یعنی؛ خداوندگار اعظم بندگان، حضرت مستطاب اشرف امجد افخم والا شاهزاده، محمدتقی میرزای رکن الدوله را به ایالت فارس، روانه فرمایند که در آن سامان، عدل سلطانی را منتشر نمایند. و در آن بلدان، به لوازم جان نثاری و شرایط رعیت داری پردازند. و بروز این مرحمت در منتصف اخیر سنه هزار و سیصد و نه هجری به سال قمری واقع شد، که ابتدای سال لوی ئیل(۳) شمسی هزار و سیصد و

ص: ۱۲

۱- ۱. «خلده الله» صحیح است، ولی در نسخه به همین صورت آمده است.

۲- ۲. میرزا علی اصغر خان امین السلطان، فرزند ابراهیم و جدش از ارامنه سلماس و نام او زال بود که در یکی از دهات سلماس زندگی می نمودند و در کیش عیسوی بودند. جدش زال در خانه امیرسلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار، به ظاهر اسلام می آورد و به او زنی مسلمان می دهند. پسرش، ابراهیم خان، توسط برادرش اسکندر، سقاباشی، به آبدارخانه ناصرالدین شاه که آن زمان ولیعهد بوده، راه می یابد؛ در حالی که به «ابراهیم کچل» معروف بوده است و با زیرکی و حیل، آهسته آهسته مناصب بالاتری را به دست می آورد. بعد از او، علی اصغرخان، شغل پدر را به عهده گرفته، تا صدر اعظمی می رسد و بعد از ناصرالدین شاه، با برخی فواصل در دربار باقی می ماند. امین السلطان در طول مدت صدارتش، خیانت بسیاری به مملکت نموده است، از جمله نقش عمده او در دادن امتیاز رویتر به انگلیسیها و تأسیس بانک شاهنشاهی است. و برای ساکت کردن روسها در اعتراض به این امتیاز، قراردادی با دالغورکی سفیر روس تنظیم می کند که سه فصل آن چنین است: ۱ــ دادن امتیاز راه شوسه تهران ــ انزلی به روسها؛ ۲. دادن اختیار کشتیرانی در تمام رودخانه هایی که در خاک ایران است و به دریای خزر می رود ــ از مصب تا منبع ــ به روسها؛ ۳. ارائه سند معتبر به روسها مبنی بر اینکه بعدها ایران هر امتیازی را خواست به سایر دول بدهد با اجازه روسها باشد. دیگر از خیانتهای او دادن امتیاز انحصار دخانیات به انگلیسیها بود و نقش عمده و تلاش برای براندازی مشروطه و... . وی در روز یکشنبه ۸/۶/۱۲۸۶ شمسی، به دست جوانی در بیرون مجلس بهارستان کشته می شود. «نخست وزیران ایران» احمد عبدالله پور، کانون انتشارات علمی؛ «سیاستگران دوره قاجار» احمد خان ملک ساسانی، انتشارات مگستان؛ «نخست وزیران ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی» باقر عاقلی، سازمان انتشارات جاویدان.

۳- ۳. لوی ئیل: پنجمین سال از دوره دوازده ساله ترکان و قبچاقیان و اویغوران، که حکمای ترکستان هر سال از این دوره دوازده ساله را به نام حیوانی منسوب می کنند و احکام آنها را از خوی آن جانوران استنباط می نمایند. پس از استیلای مغول، دوره دوازده ساله ترکان در ایران رواج یافت. سالهای مذکور از این قرار است: ۱. سیچقان ئیل (سال موش)؛ ۲. اودئیل (سال گاو)؛ ۳. پارس ئیل (سال پلنگ)؛ ۴. توشقان ئیل (سال خرگوش)؛ ۵. لوی ئیل (سال نهنگ)؛ ۶. ئیلان ئیل (سال مار)؛ ۷. یونت ئیل (سال اسب)؛ ۸. قوی ئیل (سال گوسفند)؛ ۹. پیچی ئیل (سال میمون)؛ ۱۰. تخاقوی ئیل (سال مرغ)؛ ۱۱. ایت ئیل (سال سگ)؛ ۱۲. تنگوزئیل (سال خوک). «فرهنگ معین» بخش ترکیبات خارجی؛ «غیاث اللغات» غیاث الدین رامپوری. لازم به ذکر است که در زبان ترکی به سال، «ئیل» گفته می شود. و دیگر اینکه در زبان ترکی امروزی بعضی از این لغات تغییر یافته اند، مثلاً به موش، سیچان گفته می شود و... ولی اسامی این سالها به شکل اصطلاح به همین سبک در میان اهل فن استعمال

می شود.

نه می شود و درین وقت که اوان اعتدال ربیع و ابتدای سنه شمسی است، این جانب در رکاب مبارک پدر والاگهر خود، مهرگان، حضرت مستطاب معظم له، فارِسِ میدان ایالت فارس شده، به جای مدح و ثنا، عمرو بقای ملک الملوک و شمس الخواقین را از خداوند خواستارم و دعای نهان را بهتر از مدح بیان می شمارم.

درین سفر خجسته اثر، این بنده، اسدالله میرزا و برادر بزرگ ترم نصرالله میرزا که در جرگه فرزندان مهرگان حضرت مستطاب اشرف ایالت کبری ــ روحی فداه ــ به شمار می آئیم و خود را در مقام ادب و حقیقت حال، کمترین چاکر و کهترین خادم بی مقدار پدر والاتبار می دانیم، به خیال آن افتادیم که اثری در روزگار گذاریم و تجارب و شرح حال مردم و جغرافیای ولایات را در صفحه اوراق به ودیعه سپاریم، و فواید این کار بسی بسیار است که ارباب هوش و تمدن، ملتفت نکات خفیّه بوده، دیگر محتاج به توضیح فواید نیستیم. و از برای آنان که از عالم انسانیت، بی خبرند، هرچه توضیح فواید و شرح آثار کنیم و تشریح خواص تاریخ روزگار بنماییم، ایضاً ملتفت نخواهند شد و سعادت دو جهان را فقط در جلق و دلق می دانند و نیک نامی و حفظ نوع و انسان پرستی و نشر تمدن و ترقیات را منحصر به ظلم زیر دستان و حرص جمع کردن مال و نقض عهد و دو قولی و لئامت طبع و نپرداختن حقوق مردمان، پنداشته اند. خداوندا، تو را قادر می دانم و مستجیر می شوم که از این صفات رذایله ام مجتنب نمایی و مرا به صفت عقل و عدل و بذل و درستکاری به ترقیات دنیا و آخرت نائل فرمایی.

ص: ۱۳

خلاصه، یکی از خیرخواهان که در صحبت او استفاضه ها کرده ام، چون از قصدم آگاه شد، بیش تر تشویق و تحریک کرد که در نوشتن چنین سفرنامه، اقدام نموده، اوقات خود را مهمل و متروک نگذارم؛ لهذا با عدم فرصت و حالت مسافرت و نبودن بعضی کتب تاریخی و جغرافیایی درین سفر و به اختیار خود نبودن و از کسب اطلاعات و تحقیقات خارجه بازماندن، به تسوید این اوراق همّت گماشته، در عنفوان جوانی و ریحان زندگانی که هرکس به طلب نفس پردازد، این بنده، وقت خود را مهمل نگذاشت.

محققین این اوراق، برادر بزرگ ترم، نصرالله میرزا و دیگر برادرانم: محمود میرزا و رضاقلی میرزا است و هریک از ما، به طور عموم یا خصوص، به کاری مشغول می شویم؛ نواب نصرالله میرزا در معاونت این کتاب به جمع آوری حال گذشتگان و نقل اقوال مورخین می پردازد و این بنده در شرح حال حالیه بلدان بین راه و تحقیق دهات و طرز حالات ایالت و قانون حکمرانی و احیاء نام رجال و معاصرین می پردازم.

شرح حال شعرا و جمع منشآت متفرقه و ضبط اشعار، مدایح و غیرها به محمود میرزا موکول است، و چون رضاقلی میرزا علاوه بر ذوق انشاء، در فن جغرافیای خارجه و داخله یدی طولا ـ دارد، به شرح جمیع امکنه و بلدان فارس و بلوکات و مساحت و عجایب و غرایب و نهرها و قنوات این سامان می پردازد. و این بنده، علاوه بر ادای تکلیفات خود، به تسوید تحقیقات ایشان پرداخته، تصحیح و امضاء و انشاء این عمل را به عهده خود گرفته؛ در واقع، خود را فدایی برادران کرده، خویشتن را در معرض «من صنّف فقد استهدف»(۱) در آورده ام. مقصود این است که هریک از اخوان گرام درین کار معاون یکدیگر شده، با کثرت نواقص و عدم اسباب که مددکار تألیف است به این عمل می پردازیم.

ص: ۱۴

۱- ۱. معنای لفظی آن یعنی: هرکس کتاب می نویسد، خود را در معرض هدف قرار داده است. کنایه از اینکه هر نویسنده با نوشتن، خود را در معرض نقد و بررسی و گفتار دیگران قرار می دهد.

و شرح حال نواب اشرف والا، امیرزاده اعظم، علی نقی میرزای عین الملک(۱) که علاوه بر برادری سمت پدری به ما دارد، با شرح حال سایر اخوان حضار و همراهان سفر و نوکرها، در فصلی جداگانه مرقوم خواهد شد؛ و چهار تن که تقریباً در سن مثل ارکان اربعه، شبانه روز باهم محشوریم و علاوه بر اخوت، سمت رفاقت داریم، به نوشتن روزنامه سفر می پردازیم و در ذکر اسامی اشخاص، عموماً ترک عنوان والقاب قبل از اسم کرده، فقط ذکر نام و لقب می کنیم؛ و در ابتدای ذکر اسم هرکس به اشهر عنوانات اکتفا می کنیم، ولی یک - دو - سه تن را از این قاعده مستثنی ساخته، به اختیار، رسم ادب ورزیده، جمیع عنوانات آنها را ذکر می کنیم.

خداوندا! به تو استعانت جسته، امیداریم که ما را از هواپرستی و خودپسندی و غرض ورزی و کینه توزی و فریه(۲) بافی، دور ساخته؛ در این سُفلیه(۳) حقیقت گوییم؛ با اقارب، الفت بورزیم و با اجانب کلفت نداشته باشیم. و نیز امیدواریم که این کتاب به آخر رسیده، در روزگار، یادگار بماند و ما به واسطه احیاء نام دیگران و انتشار صفات حمیده، در دو جهان، سالم و غانم باشیم.

آغاز سفر

[آغاز سفر]

[آغاز سفر]

شنبه، بیست و ششم شهر شعبان

شنبه، بیست و ششم شهر شعبان المعظم هزار و سیصد و نه ابتدای لوی ئیل ترکی که هفت روز از تحویل برج حمل گذشته بود، مهرگان، حضرت مستطاب والاـ شاهنشاه زاده اعظم رکن الدوله ــ روحی فداه ــ از برای رفتن به ایالت و فرمانفرمایی فارس، از طهران به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم ــ علیه التکریم ــ که اصل خاک ری، و در یک فرسنگی دار محفوفه طهران است، نقل مکان فرمودند. دوساعت به غروب مانده در طهران، درب عمارت ازدحامی شده، اجزاء سفر حاضر شدند و در رکاب

۱- ۱. علی نقی میرزا، فرزند محمدتقی میرزا رکن الدوله.

۲- ۲. فریه: دروغ، بهتان، افترا. «فرهنگ معین».

۳- ۳. سُفلیه، مؤنث سُفلی منسوب به سفل؛ زیرین، عالم سُفلی، دنیا. همان مدرک (در اینجا، به معنای دنیاست).

والا، حرکت فرمودنـد. ابتـدای مغرب، وارد زاویه مقـدسه شـده، در باغ مرحومه مهـد علیا(۱) ــ طـاب ثراهـا ــ که از عمـارات دولتی است، منزل کردیم. این عمارت همیشه، سپرده به حاکم زاویه مقدسه است و میز و مبل و سرایداران دولتی دارد. هریک از والیان محترم که به ایالات ممالک ایران مأمور می شوند، در این باغ منزل می کنند.

این اوقـات، حـاکم زاویه مقـدسه، مختارخـان است که سابقـاً از نـوکران محـترم مرحـوم میرزا یوسـف مسـتوفی الممالـک،(۲) صـدراعظم این دولت بوده، در اواخر، حـال به فراش خلوتی(۳) شاهانه سـرافراز شـده، تقریباً دو سال است که از جانب ادارات بنـدگان حضـرت اجـل اشـرف، آقـای امین السـلطان وزیر اعظم ــ دامت شوکته ــ نیابت حکومت دارد. این مرد در عالم خود صـاحب مکنت است؛ از قراری که معلـوم شـد، چنـدان در صـدد مردم آزاری و مـداخل نیست؛ بیش تر اوقـات، طـالب نظم و درستکاری است؛ و این جا را خوب اداره کرده است و نظمی به کار برده است.

خلاصه، حضرت مستطاب والا ــ روحی فداه ــ در تالار منزل کرده، و این جانبان در اطاق گوشوار، منزل کردیم، و نواب علی نقی میرزای عین الملک ــ دام اقباله ــ که دستگاهش مجزا است، در باغ مرحوم میرزاحسین امپریالی منزل کردند.

هر یک از اجزاء، جـداگانه در باغ ها و خانه های دوره منزل کردنـد. و مناسب این است که در این جا به تعداد نفوس ملتزمین رکـاب [اشاره] شود و اسامی هر یک نگاشـته آیـد، چون، بعضـی از عقب می آینـد و کنون حاضـر نیسـتند، لهـذا از ذکر اسـم بعضی دون

۱- ۱. باغ مهدعلیا، باغی در شهر ری بوده است.

۲- ۲. میرزا یوسف آشتیـانی مسـتوفی الممالـک، فرزنـد میرزا حسن بن میرزا علی مسـتوفی الممالـک ، از رجال قرن سـیزدهم هجری (متوفای ۱۳۰۳ ه .ق.) در سال ۱۲۷۵ ه .ق. پس از عزل میرزا آقاخان نوری و مرگ میرزا محمدخان سپهسالار قاجار، به منصب صدارت رسـید. در سال ۱۲۸۷ ه .ق. بعد از بازگشت شاه از فرنگ، میرزا حسـین خان سـپهسالار به صدارت رسـید. در سال ۱۲۹۵ ه .ق. مجدداً میرزا یوسف به صدارت رسـید و با مرگ میرزاحسـین خان سپهسالار در سال ۱۲۹۸ ه .ق. صدر اعظم مطلق شد و در سال ۱۳۰۳ ه .ق. در گذشت و در قم، در مقبره پدرش مدفون گردید. همان مدرک.

۳- ۳. فراش خلوت: فراشِ مخصوص خلوت خانه شاه و غیره، آنکه خدمت اطاق امیران و شاهان کند. همان مدرک.

بعض، صفح نظر می شود. ان شاء الله درین کتاب، دربابی جداگانه، اسامی بعضی از محترمین اجزاء، نوشته می شود، مختصراً به شرح حال آنها اشاره خواهد شد.

شب، ساعتی به خواندن تفسیر و بعضی کتب دیگر مشغول شدیم و در هنگام صرف شام، در حضور والا در سر خوان، حاضر شده، بعد از صرف غذا به اطاق خود منزل کردیم و تا صبح استراحت نمودیم.

یک شنبه، بیست و هفتم شهر شعبان

امروز صبح، از خواب برخواسته، دوگانه یگانه به جا آوردیم و به جهت اتمام بعضی نواقص و رسیدن نوکرها از طهران، چند روز دیگر در زاویه مقدسه، اتراق خواهد شد و بعد از انجام امور از این منزل به منزل دیگر حرکت می شود.

امروز، عصری، جناب آقا میرزا محمد معدّل الملک شیرازی(۱) و جناب میرزا حسام الدین(۲)، مسیح الملک شیرازی، طبیب حضور همایونی، از شهر به این جا آمدند و به خدمت حضرت مستطاب والا رسیدند و بعد به دیدن این جانبان آمدند.

[مسیح الملک]

[مسیح الملک]

آقا میرزا حسام الدین فرزند آقا میرزا حکیم باشی شیرازی است. طب فرنگی و ایرانی را با یکدیگر ترکیب کرده، حذاقت خوبی دارند. در عربیات و ادبیات بهره وافی نصیب ایشان شده است، انشاء شعر عربی و فارسی می کنند و علم شیمی دارند. چنان در نظر

ص: ۱۷

۱- ۱. معدل الملک شیرازی: مسعود میرزا ظل السلطان، در سال ۱۳۰۳ ه. ق. میرزا محمد معدل الملک شیرازی را از طرف خود به حکومت یزد فرستاد و به اصطلاح، نایب الحکومه نمود. نامبرده بیش از یک سال حاکم نبود. و در این مدت به خاطر ظلم و ستم وی بسیاری از مردم یزد ترک وطن کردند. «شرح حال رجال ایران» بامداد.

۲- ۲. میرزا حسام الدین که ابتدا لقبش «حافظ الصحه» و بعد «مسیح الملک» و سپس ملقب به «مشار الدوله» شد، پسر بزرگ حاج میرزا محمد حکیم باشی شیرازی و پدر میرزا نظام الدین مشارالدوله و رضا سردار فاخر حکمت، نماینده و رئیس چند دوره مجلس شورای ملی می باشد. میرزا حسام الدین که از شیراز به تهران آمد. پس از تحصیل طب جدید با لقب و سمت حافظ الصحّه به شیراز بازگشت و پس از چندی به تهران آمد و ملقب به لقب «مسیح الملک» شده، جزء اطبای دربار سلطنتی گردید و چندی بعد مشارالدوله لقب یافت. همان مدرک.

دارم که میرزا غلام حسین خان ادیب، مترجم خاصّه دولتی، در یکی از سفرنامه های خود، که با اردوی همایونی، به کلاردشت می رفته است، شرح حال معزی الیه را در آن کتاب نوشته است، ولی مرا در نظر نیست که چه نگاشته شده بود و ثبت سفرنامه مزبور، همراه نیست که نقل عبارات کنم، مگر آن که یک - دو شعر فارسیه جناب مسیح الملک که در آن سفرنامه نگاشته شده است، به خاطر فاتر مانده، درین جا می نگارم:

ای ماه فلک بنگر به زمین تابنده تری از خویش ببین

ماهی به زمین باشد که بود خورشید لقا ناهید جبین

دارد خط و خال آن مهر مثال از مشک ختن و زنافه چین

اشعار عربیه ایشان ضبط خاطر نشد، عجالتاً به همین مختصر اکتفا نمودم.

[معدّل الملک]

[معدّل الملک]

جناب آقا میرزا محمد معدّل الملک از اعیان فارس، و مکنت او بسیار است، این اوقات در تهران توقف دارد. همین قدر در اوصاف حمیده او بس، که در خراسان و طهران از مردم خراسانی و عراقی و یزدی و عرب و جماعت علما و سادات، هرچه شنیده ام توصیف و تمجید بوده است. چنین مرد نیک نفسی در جهان نظیر ندارد، در عراق و یزد حکومت داشته است و به هیچ وجه، دیناری جریمه و رشوه، نگرفته است و در تمام حکومت خود، دیناری نخواسته است. الحاصل، این دو نفر ساعتی نزد این جانبان بوده، بعد از وداع مراجعت به شهر کردند.

امروز، عصری، معتمدالسلطان محمدحسین خان، سرتیپ عطاءالملک، پسر حیدر علی خان، فرزند مرحوم حاجی محمدحسین خان(۱)، صدر اعظم اصفهانی،

ص: ۱۸

۱- ۱. حاج محمدحسین خان ملقب به «امین الدوله»، «نظام الدوله» و «مستوفی الممالک» و معروف به «صدر اصفهانی»، پسر حاج محمد علی و نوه محمد رحیم علاف بوده است. وی به خاطر دارا بودن شم اقتصادی قوی، با تحویلداری اجناس در زمان زندیه و احتکار اجناس در زمان نابسامانی اصفهان، به جهت درگیریهای زند و قاجار جهت تسخیر آن و دست یابی به گنج ـ طبق آنچه نقل گردیده ـ دارای ثروت فراوانی گردید و از متموّلان و ثروتمندان اصفهان و بعد ایران به شمار می رفت و همین ثروت و بذل و بخشش آن، یکی از عوامل رشد او در زمان فتحعلی شاه بود؛ به طوری که به مدت ۲۰ سال (۱۲۱۲ تا ۱۲۳۴ ه .ق.) مسؤولیت امور اقتصادی ایران را به عهده داشت و از سال ۱۲۳۴ تا ۱۲۳۹ ه .ق. که به بیماری زردی درگذشت، صدر اعظم ایران بود. از بین فرزندان او، عبدالله خان امین الدوله که مانند پدر، از بیگلربیگی اصفهان و مستوفی الممالکی شروع

کرد و به صدر اعظمی رسید و از مخالفان قائم مقام بود؛ و دیگری ابراهیم ناظر ــ که مادرش دختر حاجی ابراهیم اعتماد الدوله می باشد ــ از معروفیت بیشتری برخوردارند. با توجه به کتب تاریخی به نظر می رسد که این خانواده با اندکی شدت و ضعف از سرسپردگان انگلیس بوده اند. «رجال دوره قاجار» حسین سعادت نوری؛ «سیاستگران دوره قاجار» خان ملک سامانی؛ «صدر اعظم های سلسله قاجاریه» پرویز افشاری؛ «شرح حال رجال ایران» ج ۳، مهدی بامداد.

وکیل امور و پیشکار حضرت مستطاب والا، که باید در طهران مقیم باشد و بعضی کارها صورت دهد، از طهران به این جا آمد و چند طغرا(۱) فرمان امتیازات این جانبان را آورده بود که به شرف صحّه همایونی و خاتم وزارت عظمی رسیده و دوباره آنها را به شهر می برند که به ثبت وزراء و مستوفیان(۲)، دفتر برسد و بعد به شیراز فرستاده شود. ان شاء الله هر وقت آن فرمان ها رسید، عیناً عبارات آن، درین کتاب درج خواهد شد و مجملاً به شرح آن امتیازات درین جا اشاره می شود.

[فرمان امتیاز دولتی به...]

[فرمان امتیاز دولتی به...]

قبل از تحویل شمس برج حمل، یعنی در آخر سال شمسی توشقاق ئیل که به حکم دولت قاهره، بندگان حضرت مستطاب اشرف والا ــ روحی فداه ــ به ایالت فارس منصوب شدند، از چاکران همایونی، استدعا کردند که بعضی از فرزندانشان (یعنی خانه زادان) و نوکرانشان به امتیاز دولتی نائل گردند. لهذا برادر بزرگ ترم،

۱- ۱. طغرا: خطی که بر صدر فرمانها، بالای «بسم الله» به شکل قوسی می نوشته اند، شامل نام و القاب سلطان وقت. و آن در حقیقت، حکم امضا و صحه پادشاه را داشته است؛ فرمان، منشور. «فرهنگ معین».

۲- ۲. مستوفی: محاسب عواید مالیاتی؛ تا قبل از دوره مظفرالدین شاه در رشته مالیه، معمولاً یک مستوفی و یک سر دفتردار بود. مستوفی کارش این بود که حساب یک ولایت را می رسید. معاون مستوفی را سررشته دار می گفتند؛ بزرگ ترین مأمور مالیاتی یک ناحیه؛ سر دفتر اهل دیوان که از دیگر محاسبان، حساب گیرد. همان مدرک.

نواب اشرف والا علی نقی میرزا، به منصب «امیرتومانی» نائل شده، لقب «عین الملک» یافت و به نواب والا نصرالله میرزا و این جانب اسدالله میرزا و محمود میرزا و رضا قلی میرزا و سلطان حسین میرزا، منصب «سرتیپی» مرحمت شد و به هریک از ما پنج نفر اخیر، پانصد تومان اضافه مواجب، مرحمت شد. چون طی کردن مناصب تدریجی است، لهذا در ابتدای ترقیات که هنگام عنفوان جوانی این جانبان است، همین رتبه «سرتیپی» بسیار مقام عالی است؛ به علاوه، به هر یک پانصدتومان هم اضافه مواجب دادن، نور علی نور است. به آن منصب باید افتخار کرد و به این اضافه مواجب باید دعاگو و شکر گذار شد. و اکنون محض ادای تکلیف دعاگویی دولت، به حرم محترم حضرت عبدالعظیم _ علیه التکریم _ مشرف شده، عمل زیارت به جا آورده، نماز خوانده و دعاگوی دولت شدیم. و نیز مستدعیات مهرگان حضرت مستطاب والا _ روحی فداه _ محمدحسین خان سرتیپ که چندین سال در این دستگاه است و سمت پیشکاری دارد، به واسطه نجابت نسبت و فخامت حسب، به لقب «عطاءالملک» سرافراز شده، در طهران اقامت خواهد کرد که وکیل امور و مشغول رساندن عریض و گرفتن جواب های دولتی باشد.

دوشنبه، بیست و هشتم شهر شعبان المعظم

امروز باز جمعی از رجال دولت _ دام عزّه _ و اشراف طهران درین جا آمدند و رسم دیدن به جا آوردند و به شهر رفتند. اسامی هریک را نگاشتن باعث تطویل خواهد شد، مگر آن که بعضی اشخاص را که دارای کمالات و فضایل باشد یا نکته دیگری در ایشان تصور شود، در این کتاب می نگارم.

امروز درین جا با اخوان خود به حمام رفتیم.

خبر آوردند که نواب اشرف والا، فریدون میرزا، پسر عمّ این جانبان؛ یعنی

امیرزاده اعظم، فرزند مهرگان حضرت مستطاب اشرف والا، شاهزاده عبدالصمد میرزای عزّالدوله(۱)۲. اگر من هنگام وداع، از شدّت تأسف نمردم، مرا در دوستی منصف حساب مکنید.(۲)، به دیدن شما آمده اند، بسیار خوش وقت شدیم. بعد از شرفیابی به حضور والا، نزد این جانبان آمده، با یکدیگر ملاقات کرده، بعد از ساعتی یکدیگر را وداع نموده، به شهر مراجعت کردند.

امروز جناب...(۳) عین القضاه ملاباشی ــ علمه الله ــ از شهر آمدند. چند شب درین جا می مانند و به شهر می روند که بعد از چندی با اندرون و سایر امیرزادگان به شیراز بیایند. این جانبان نزد ایشان تحصیل مقدمات کرده ایم، معزی الیه علاوه بر مقدمات علمی، به مقامات معنوی رسیده، از سلسله عرفا هستند و اهل سیر و سلوکند.

و نیز امروز، میرزا غلام حسین خان ادیب، مترجم خاصه دولتی و مؤلف دارالتألیف همایونی از شهر به این جا آمدند، به حضور مبارک مهرگان حضرت مستطاب اشرف والا ــ روحی فداه ــ شرفیاب شده، بعد نزد ما آمد و دیدن کرد. خواست به شهر برود، از شدت خوش صحبتی و منادمت و کثرت انسی که با او حاصل است، نگذاشتیم به شهر برود، قرار شد که در این چند روزه توقف درین جا بسر ببرند، ایشان هم قبول کردند، مجملی خوب است، از حالات او نگاشته شود.

ص: ۲۱

---

۱ - ۱. عبدالصمد میرزا عزالدوله: پسر سوم محمد شاه قاجار و برادر کهتر صلبی ناصرالدین شاه، وی در طول حیاتش بر شهرهای قزوین، زنجان، بروجرد، همدان، ملایر، تویسرکان، و نهاوند حکومت راند. و در سال ۱۳۰۲ ه .ق. به جای یحیی خان مشیرالدوله و وزیر عدلیه شد. اعتماد السلطنه در یادداشتهای خود می نویسد: معلوم نشد وزارت او به استخاره شد یا استشاره یا رشوه. وی مردی متموّل، منظم و مرتب، با عقل معاش و صرفه جو بود و زبان فرانسه و انگلیسی را خوب می دانست. «شرح حال رجال ایران» بامداد. بوسه دادن به روی دوست چه سود هم در آن لحظه کردنش بدرود سیب گویی وداع یاران کرد روی از این نیمه سرخ، در آن سو زرد ان لم امت یوم الوداع تأسّفا لاتحسبونی فی المودّه منصفا

-۲

-۳ ۳. افتادگی در نسخه می باشد.

[غلام حسین خان ادیب]

[غلام حسین خان ادیب]

مشارٌ الیه، اصلاً زندی و از اهل شیراز است، لکن مسقط الرأس و موطن او در طهران است که در دارالخلافه، نشو و نما یافته و به تحصیل بعضی از علوم و خط و انشاء و حساب پرداخته است.

پنج سال قبل در خدمت مهرگان حضرت مستطاب اشراف ــ روحی فداه ــ مستخدم شده و در سلک منشیان بر قرارش ساختند، لکن اغلب اوقات در حضور والا به صحبت های غریبه و نقل تاریخ می پرداخت و مراسلات نیکو می نگاشت و در سفر ایالت خراسان که تا یک سال قبل امتداد داشت، همراه بود. مهرگان حضرت مستطاب والا او را به ملازمت خدمت انشاء و منادمت نواب اشرف والاـ عین الملک به سبزوار فرستادند که در حکومت آن جا مشغول انجام امور دیوانی برای او مقرر آمد. چون به طهران آمدیم، جناب محمدحسن خان اعتماد السلطنه(۱)، وزیر

ص: ۲۲

---

۱ – ۱. محمدحسن خان (صنیع الدوله ــ اعتماد السلطنه) پسر چهارم حاج علی خان مقدم مراغه ای، حاجب الدوله (فراش باشی) ناصرالدین شاه و از شاگردان دوره اول دارالفنون بوده است. وی در سنین ۱۱ ــ ۱۰ سالگی، نوکر امیرقاسم خان، فرزند ناصرالدین شاه بود و در سن ۱۶ سالگی به ریاست قشون (فرمانده لشکر) و نیابت حکومت پدرش بر خوزستان و لرستان دست یافت. در سال ۱۲۷۵ ه. ق. پدرش ملقب به ضیاءالملک گردیده، حاکم لرستان و خوزستان شد و در سال ۱۲۷۶ ه. ق. در حالی که فقط ۱۷ سال داشت حاکم شوشتر گردید. در سال ۱۲۷۸ ه. ق. به همراه پدر به تهران آمده، معاون پدر شد و پدرش به وزارت عدلیه منصوب گردید. در سال ۱۲۸۰ ه. ق. به سمت وابسته نظامی ایران در سفارت ایران در پاریس منصوب شد و دو سال نیز نایب دوم و (دبیر) سفارت بود. بعد از آن به سمت مترجمی در نزد شاه منصوب شد و سپس در سال ۱۲۱۸ ه. ق. به ریاست کل دارالطباعه و دارالترجمه ممالک محروسه ایران رسید و روزنامه ایران سلطانی و مریخ و یک روزنامه علمی را منتشر ساخت. و مدتی نیز شهردار (احتساب الملک) تهران بود. آثار مختلفی چون مآثرالآثار، خواب خلسه، روزنامه خاطرات، مرآت البلدان و مطلع الشمس و... به او منسوب است که بسیاری از آن کتب را او ننوشته است، بلکه افراد زیر دست او نوشته اند و به نام او منتشر شده است؛ از جمله صدرالتواریخ که اثر غلام حسین ادیب و میرزا محمد حسن فروغی ذکاء الملک است. ادوارد برون در کتاب «انقلاب ایران»، او را مردی شیاد، جاهل و بی سواد معرفی می کند که خود را دانشمند وانمود می کرده است و آثارش نتیجه مردانی است که با جور و جفا می نوشتند و به نام او منتشر می ساختند، ولی دکتر فووریه از او به عنوان مردی باسواد یاد می نماید. وی به بیان خودش در کتاب «روزنامه خاطرات» اهل مشروب و تریاک بوده است. در سال ۱۳۱۳ ه .ق. سکته و فوت می کند و در وادی السلام نجف اشرف مدفون می گردد. همان مدرک.

دارالتـألیف و دارالـترجمه و دارالطبـاعه دولـتی بـا وی لطفی داشـت. او را در سـلک مـؤلفین دارالتـألیف منسـلک داشت. و در دارالترجمه دولتی ترجمه روزنامجات عربیّه که از خارجه می آیـد، به عهـده او موکول شـد. و باز به او اضافه مواجبی دادند، و به پاره ای تألیفات و ترجمه جراید پرداخت، که کتابچه او به حضور همایونی می رفت، و با وجود این وضع دست از ارادت به این دستگاه بر نمی داشت و خود را بسته مخصوص می پنداشت.

چون بنای حرکت فارس شـد، چنـد بار از طرف حضـرت مسـتطاب اشـرف والا ــ روحی فداه ــ در آمدن او به این سـفر ادای تکلیفات شد و عطاءالملک او را ترغیب به سـفر نمود، او تنبلی کرده با فواید حضر ساخت و از عواید سفر گذشت و به واسطه اشـتغال به مترجمی و بردن مواجب از دارالترجمه تارک این سـفر شد. و الحق نواب مستطاب عین الملک هم کمال همراهی را درین سـفر می کردنـد و این جانبـان هم، هرچنـد ترغیب کردیم و وعـده کثرت فوایـد و ارجمنـدی مشاغل به او دادیم، وی به طهران مانـدنی شـد و کنون به همـان مـترجمی دیوان برقرار است و از هر جهت، کمـال آسـایش را دارد. و مـا اگر بخواهیم از کمالات و طرز محـاورت و حسن معاشـرت و انشـاء فارسـی و عربی و تاریـخ نگاری و تحقیقات کامله و صـدق نیت او شـرح دهیم، سـخن به طول انجامد. ان شاءالله، در این کتاب هرجا مقتضـی شد، از اشـعار عربیه و فارسیه او خواهم نگاشت تا حقیقت معنی بر صورت دعوی، گواهی دهد.

امشب را با او و جناب عین القضاه، صـحبت های خوب به میان آوردیم و بسـی تاریخ و حکایات و روایات شنیدیم که از نشأه آن شیرین زبان، گوش ما در سکر و زبان ما در شکر است. «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء».(۱)

ص: ۲۳

۱- ۱. سوره جمعه: ۶۲، آیه ۴.

روز سه شنبه، بیست و نهم

صبح زود از خواب برخواسته، نماز خوانده، قرآن تلاوت شد. نواب والا، شاهزاده جهانسوز میرزا(۱) امیرتومان،(۲) حکمران سابق شاهرود و بسطام، از شهر به دیدن تشریف آورده بودند و جناب میرزا آقای نایب الصدر شیرازی(۳) که از علما و عرفا هستند، در این جا تشریف آوردند و به حضور والا رفته؛ بعد، از ما دیدن کردند؛ بسیار خوش محاوره بودند. کتاب «منازل الرجال»(۴) در احوال عرفا و مشایخ از تصنیفات ایشان است.

و نیز نواب والا، شعاع الدوله، سلیمان میرزای(۵) امیرتومان، پسر مرحوم فرمانفرما(۶) که فرید در خط و وحید در کمالند، امروز از شهر به دیدن آمدند. طلاقت لسان و رشاقت بیان، مخصوص وجود ایشان است. اگر مقتضی شد، درین کتاب از

۱- ۱. جهانسوز میرزا، نام اصلی اش حسین قلی خان و لقبش جهانسوز شاه بود که پدرش فتحعلی شاه نام پدر خویش را بر او نهاده بود، ولی معروف به جانسوز میرزا گردید. وی در طول حیاتش بر ارومیه، شاهرود، بسطام، سمنان، و دامغان حکومت راند و در سال ۱۳۱۸ ه .ق. در حالی که حاکم شاهرود و بسطام بود، رحلت نمود. «شرح حال رجال ایران» بامداد.

۲- ۲. امیرتومان: فرمانده قشونی قریب به ۱۰۰۰۰ تن؛ امیر لشکر، سرلشکر. «فرهنگ معین».

۳- ۳. محمد معصوم شیرازی: ملقب به معصوم علی شاه و مشهور به نائب الصدر و میرزا آقا و حاج نائب الصدر، فرزند حاج زین العابدین معروف به حاجی میرزا کوچک نائب الصدر و ملقب به رحمت علی شاه اصل، محمد معصوم قزوینی است و مولدش شیراز بوده است و در تهران اقامت داشته. وی در ۱۲۷۰ ه .ق. متولد شد و در سال ۱۳۴۴ ه .ق. وفات یافت. او محضر حاج میرزا محمد حسن شیرازی و فاضل اردکانی را درک نموده و از عرفای مشهور طریقت نعمت الهی بوده است و از آثار اوست: تذکره طرائق الحقایق. «فرهنگ دهخدا».

۴- ۴. کتابی تحت این عنوان یافت نشد؛ امّا از معصوم علی شاه در احوال عرفا و عرفان و تصوّف کتابی به نام «طریق الحقایق» وجود دارد که توسط محمد جعفر محجوب تصحیح شده و انتشارات بارانی در سه جلد آن را به چاپ رسانده است.

۵- ۵. سلیمان میرزا: پسر فریدون میرزا، پسر پنجم عباس میرزا نایب السلطنه، ملقب به «فرمانفرما» می باشد. «شعاع الدوله» لقب لطف الله میرزا فرزند بیست و سوم عباس میرزا، عموی سلیمان میرزا بوده است که در سال ۱۳۰۰ ه. ق.ـ یک سال بعد از فوت لطف الله ـ این لقب، به سلیمان میرزا داده می شود. «شرح حال رجال ایران» بامداد.

۶- ۶. فریدون میرزا: پسر پنجم عباس میرزا نایب السلطنه و برادر محمدشاه است که در طول حیات خود بر آذربایجان، شیراز و خراسان حکومت نموده است. و القاب «فرمانفرما» و «نایب الایاله» را به او داده اند و بسیار مورد محبت و علاقه مهد علیا بوده است. همان مدرک.

اشعار ایشان درج خواهد شد.

امروز از طرف حضرت مستطاب اجل اشرف آقای امین السلطان وزیر اعظم، یک دستگاه کالسکه بسیار ممتاز به جهت مهرگان حضرت مستطاب اشرف والا _ روحی فداه _ به تعارف آوردند بسیار مطبوع واقع شد.

چهارشنبه غره(۱) رمضان المبارک ۱۳۰۹

امروز بعضی جزئیات واقع شد که قابل مذاکره نیست. جناب آقا شیخ محمد ابراهیم قمی، لسان العلماء، با حاجی میرزا حسین تاجر شیرازی، مقیم طهران، از شهر به این جا آمده و دیدن به عمل آمد.

اول مغرب، جناب مستطاب آقا میرزا سیدعلی شمس المعالی، طبیب حضور همایونی و جناب آقا میرزا علی اکبر یزدی که از علما و اساتید فن ریاضی است درین جا تشریف آوردند، تا ساعت پنج در حضور والا بودند، بعد مخصوصاً نزد این جانبان آمدند و خواستند بنا به امر مهرگان حضرت والا _ روحی فداه _ ما را در مراتب تحصیل امتحان کنند، استفسار کردند که در مقدمات، چه کتاب خوانده ایم و در صرف و نحو، به چه پایه هستیم. ما مشغول جواب بودیم. میرزا غلام حسین خان ادیب به جناب شمس المعالی اظهار داشت که امیرزادگان برتر از آنند که از آنها استفسار درس و مشق شود، باید از ایشان معنی شعر عربی خواست تا پایه سواد ایشان معلوم شود. حاضرین این رأی پسندیدند و قرار دادند که شعری طرح شود. میرزا غلام حسین خان ادیب با یک آب و تاب و یک شدّ و مدّی بنای امتحان را گذاشت که من خیال کردم آیا چه لغزو معمایی خواهد پرسید. آیا از اَحاجی(۲) محمودی می پرسد یا از هجاء جریری سؤال می کند. این چند شعری را [از] هریک سؤال نموده، معنی خواست.

و ذاتُه طُیّنت عدلاً فعُنْصُره عدل و من غیره قدکان من طینٍ

و نیز این شعر را از نواب والا، برادر بزرگ ترم، نصرالله میرزا استفسار کرد.

ص: ۲۵

۱- ۱. غره: شب اول ماه قمری، مستهل ماه، روز اول ماه قمری، اول هر چیز. «فرهنگ معین».

۲- ۲. اَ حاجی: لغزها و معمیات را گویند. (غ)

لو كان فی عهد قارون فما جُمِعَتْ من بسط كفّیه مخزونات قارون

هریك به نوبت جواب مسئول عنه را دادیم و از عهده برآمدیم. آقای شمس المعالی و جناب آقا میرزا علی اكبر حكیم، بسیار از این محضر خوشحال شده، از روی نیك نفسی كه دارند از ما تمجید كردند و ادعای غلق نمودند. و این جانبان از میرزا غلام حسین خان ادیب مشعوف شدیم كه ما را در مغالق نینداخت و مشارالیه، عنان صحبت را برگردانیده، طرح بعضی صحبت های شیرین نمود كه اهل محفل مسرور شدند و جناب عین القضاه، قدری عرفان بافتند و از مقامات سیر و سلوك دم زدند. در ساعت هفت، هر یك متفرق شدند تا استراحت كنند.

[برخی نویسندگان دارالتألیف]

[برخی نویسندگان دارالتألیف]

جناب مستطاب شمس المعالی از فحول ادبا و فضلای این زمانند، در محفلی كه باشند متكلم وحده هستند؛ چندان ملاحت حكایات و حلاوت روایات دارند كه آدمی از مجالست ایشان، ملول نشود، در سابق ایام كه دارالتألیف همایونی در جزو ادارات مرحوم شاهزاده علی قلی میرزای اعتضاد السلطنه(۱) بود، جناب مشار الیه از

۱ - ۱. علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه: پسر پنجاه و چهارم از زن پنجاه و دوم فتحعلی شاه قاجار كه مادرش به نام گل پیرهن خانم، اصلاً از ارامنه تفلیس (معروف به گرجی) بوده است و در بین فرزندان فتحعلی شاه، اهل دانش بود و دارای تألیفاتی است، از جمله: كتابی در تاریخ وقایع و سوانح افغانستان؛ «فلك السعاده» در ابطال ستاره شناسی؛ «اكسیر التواریخ»؛ «تاریخ متنبئین»؛ «كیفیت ظهور سید علی محمد باب». وی در سال ۱۲۷۲ ه .ق. به «اعتضاد السلطنه» ملقب و در سال ۱۲۷۴ ه .ق. به ریاست مدرسه دارالفنون و در سال ۱۲۷۵ ه .ق. به وزارت علوم (فرهنگ) منصوب گردید. و در این سال تعدادی از تحصیل كرده های دارالفنون را به پاریس فرستاد برای تحصیل در آنجا. مدتی نیز ضمن این مناصب، وزیر صنایع و معادن و تجارت و تلگراف و تصدی روزنامه دولتی و سرپرست چاپخانه های كشور و ولایات و كارخانه ها بود و حكومت ملایر و تویسركان را نیز داشت. در سال ۱۲۸۸ ه .ق. مجلس دارالشورای كبری تشكیل شد و وی به عضویت آن در آمد و در سال ۱۲۸۹ ه .ق. حكومت بروجرد نیز بر سایر مشاغلش افزوده گردید. وی در شب عاشورا سال ۱۲۹۸ ه .ق. در تهران درگذشت و در حضرت عبدالعظیم(ع) به خاك سپرده شد. و البته او نیز در مخالفت با امیركبیر هم ندا با مهدعلیا و اعتماد السلطنه و آقا محمدخان بود. «شرح حال رجال ایران» بامداد.

اعضای رئیسه دار التألیف بودند که پاره ای حالات رجال که در کتاب دانشوران(۱) ضبط است از منشآت و ترجمه های ایشان است. و جناب حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی و جناب آقا شیخ مهدی شمس العلماء(۲) هم در آن عصر در امر تألیف شرکت داشتند و مرحوم ملاـ آقای ساوجی هم از اجزاء بود و هریک به شعبه ای می پرداختند. بعد از فوت مرحوم اعتضاد السلطنه، جناب آقا میرزا سیدعلی شمس المعالی که طبیب حضور همایونی بودند، به واسطه پاره ای مشاغل شخصیه، دیگر در کار دارالتألیف رجوعی نداشته، به این امر نپرداختند و درین زمان که دارالتألیف همایونی، سپرده به جناب اعتماد السلطنه(۳) است، امر تألیف راجع به جناب حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی و جناب آقا شیخ مهدی شمس العلما و جناب میرزا غلام حسین خان ادیب است که هریک مستقلاً به کاری مشغول بوده، درامور مرجوعه به یکدیگر مداخله نمی نمایند. و به همین ترتیب هم در سالنامه های دولتی، اسامی ایشان نگاشته می شود. به علاوه این کار، میرزا غلام حسین خان ادیب در سلک

ص: ۲۷

۱- ۱. دانشوران (نامه دانشوران ناصری): کتابی دائره المعارف مانند است که در عهد ناصرالدین شاه قاجار در تراجم احوال بزرگان اسلام در اداره دارالتألیف (دولتی) تحت نظر شاهزاده علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه، وزیر علوم، و توسط چهارتن از فضلای عصر تألیف شده که عبارت اند از: ۱. شمس العلماء؛ ۲. میرزا ابوالفضل ساوجی؛ ۳. میرزا حسن طالقانی؛ ۴. عبدالوهاب بن عبدالعلی قزوینی (پدر علامه محمد قزوینی). این کتاب دارای ۷ عهد است که به حرف شین معجمه منتهی می شود. «فرهنگ معین».

۲- ۲. شیخ مهدی شمس العلماء: شیخ محمد مهدی بن غلام علی، مشهور به حاجی آقا آخوند بن حسن بن رضا بن خدا بنده بن رضا بنده (متوفای ۱۳۳۱ ه .ق.) پدرش در عبدالرب آباد قزوین ساکن و در آن حدود مشهور و صاحب ریاست دینی بود. محمد مهدی مقدمات علوم را در قزوین فراگرفت و سپس برای ادامه تحصیل به تهران آمد. در حدود سال ۱۲۹۴ ه. ق. بر حسب انتخاب اعتضاد السلطنه به سمت یکی از مؤلفان چهارگانه (نامه دانشوران) در اداره دارالتألیف پذیرفته شد. تا پایان عمر اعتضاد السلطنه جلد ۱ این کتاب به پایان رسید و با مرگ اعتضاد السلطنه و انتقال دارالطباعه به اعتماد السلطنه، ایشان مجبور بودند موضوعات و عناوین درخواستی او را بنویسند و وی به نام خود منتشر می کرد. «فرهنگ دهخدا».

۳- ۳. مقصود مرحوم محمدحسن خان اعتماد السلطنه، فرزند مرحوم حاجی علی خان، فراش باشی دولت، ملقب به اعتماد السلطنه است.(غ)

مترجمان دولتی هم منسلک شده، در دارالترجمه دولتی مشغول ترجمه روزنامجات عربیه است و جناب اعتماد السلطنه او را در اغلب اسفار اردوی همایونی همراه می برد.

خلاصه، بعد از معنی کردن اشعار عربیه، معلوم شد که آن دو شعر سابق از خود میرزا غلام حسین خان بوده است که در مدیحه مهرگان حضرت مستطاب اشرف ولایت عهد _ روحی فداه _ انشاء نموده است. چند بیت دیگر از آن اشعار را برخواند، تمام آن چامه(۱)۴. کسی که به حقیقت برترین پادشاهان زمین است، به طوری که دیده شده که در خواب، خواسته های مسکینان را اجابت می کند.(۲) را از او خواستیم. گفت در خاطر ندارم و وعده داد که تمام آن قصیده را به شیراز برای این جانبان روانه دارد. کنون هر چند بیت که امشب در این محضر خوانده شد، درین جا ثبت می شود؛ این چند بیت از تغزل آن قصیده است:

من نار خدّیه بالاشراق یحرقنی من سهم جفنیه فی العشاق یرمینی(۳)

از جمله مدایح این قصیده این چند شعر است:

اردتُهُ ذاحیوه و هو یقتلنی أطعتُهُ ذا اناه و هو یعصینی(۴)

القادر القاهر الخنذیذ ذوشطاط مظفرالدین سلطان السلاطین(۵)

حاز السیاده حتی خلتِ نسبته مِن آل قاجار او من آل یاسین(۶)

ولیّ عهدٍ به الایران قد مُلئت عدلاً و الآفاق حفّتَ بالقوانین(۷)

ص: ۲۸

۱- ۱. چامه: شعر. «فرهنگ معین». من کان أجلی ملوک الارض حیث یری اجاب فی النوم دُعاتُ المساکین

۲-

۳- ۳. از تابش آتش گونه هایش مرا می سوزاند، با تیر مژگانش در بین عشاق مرا نشانه می گیرد.

۴- ۲. من برای او زندگی و حیات را طالبم و حال آنکه او قتل مرا خواهان است. من او را اطاعت می کنم و حال آنکه او نسبت به من نافرمان است.

۵- ۵. قادر و غالب و نیرومند و بردبار و رشید است، مظفرالدین سلطان سلاطین.

۶- ۶. جمع کرد (تمام مراتب) والا مقامی و بزرگی را تا آنجا که نسبش گم شد، که از آل یاسین (آل پیامبر صلی الله علیه و آله) است یا آل قاجار.

۷- ۷.ولی عهدی که به واسطه او ایران از عدل و داد پر شد و جهان از قوانین.

و ذاته طینت عدلا فعنصره عدلٌ و من غیره قدکان من طین(۱)

لوکان فی عهد قارون فما جمعت من بسط کفیّه مخزونات قارون(۲)

کموسی الید البیضاء من کرمٍ و من فصاحه سحبانٍ کهارونٍ(۳)

بالرفع و النصب فینا غیر منصرف کانّه علم من غیر تنوینٍ(۴)

فنال البلوغ رضیعاً و هو ذو فکر لکنّ اترابَهُ فی سنّ عشرین(۵)

اصُحیتَ غیث الندی یا خصیب منتجع و صرت غور الوری فی الذلّ و لهوف(۶)

دمُ دائم الدهر سلطاناً اباظفر و عم صباحاً اخا مجد و تمکین(۷)

پنج شنبه، دوم شهر رمضان المبارک

بعضی جزئیات واقع شد که لایق تذکار نیست. عصری به حرم مشرف شدیم و از آن جا بیرون آمده، در باغ طوطی که منسوب به طوطی خانم زندیه است، گردش کردیم و از آن جا به صحن و حیاط مقبره خسروخان خواجه آمدیم. این مکان محل گردش و تفقد است. این شخص در زمان خاقان مغفور فتح علی شاه ـ طاب ثراه ـ از امراء دولت بوده است و بسیار قوی هیکل و شجاع بوده است.

۱- ۱. ذاتش با عدل سرشته شده، پس ذاتش عین عدل است و ذات دیگران از گِل می باشد.

۲- ۲. اگر در عهد قارون بود، به خاطر گشاده دستی اش، خزینه های قارون انباشته نمی شد.

۳- ۳. مانند موسی از کرم، یدبیضا دارد و در سخن پردازی سحبانی است چون هارون (سحبان از سخن پردازان فصیح عرب است که هرگاه بخواهند از فصاحت کلام کسی حرف بزنند، او را مثل می زنند و شاعر، مظفرالدین را از فصاحت به سحبان و هارون هردو تشبیه نموده است).

۴- ۴. معنای تحت لفظی این بیت یعنی: به رفع و نصب نزد ما غیر منصرف است، گویی که عَلَمی بدون تنوین است؛ ولی تناسب این عبارت با مدح احمد منشی چیست؟ شاید می خواهد بگوید همانطور که اسمش «احمد» غیر منصرف است و رفع و نصب نمی پذیرد، خودش نیز مانند عَلَم غیر منصرف است که تنوین نمی پذیرد و از بقیه اعلام متمایز است شخصیتش میان هم گنانش متمایز و برجسته است.

۵- ۵. در شیرخوارگی به بلوغ رسید و صاحب فکر بود، ولی هم گنانش در بیست سالگی هنوز به بلوغ فکری نرسیدند.

۶- ۶. باران جود و بخشش شدی، ای ابر بارانی که بر نیازمندان می باری. فریادرس مردم در زمان ذلت و اندوه و گرفتاری شدی.

۷– ۷. تا روزگار باقی است، چونان سلطان پیروز پایدار بمانی و روزگار را با بزرگی و تمکین بگذرانی.

[حکایت خسروخان خواجه]

[حکایت خسروخان خواجه]

وقتی خاقان مغفور به حمام خلوت تشریف داشته اند و غدغن بوده است که از امراء و خدام کسی وارد حمام شود و در سر بنیه بیاید، به این جهت، درب حمام را متحففین قفل کرده بودند، خسروخان آمده بود که شرفیاب شود، در را متقفل دید، جسورانه دست انداخته، قفل را شکسته، داخل حمام شده بود. بعد از آن که خاقان مغفور از حمام بیرون تشریف آورده بودند، به علت این جسارت، خسروخان را خُصیّ کردند.

او مردی باقوت بود که دست در شانه هرکس گذاشتی، دیگر آن کس نمی توانست خود را حرکت دهد؛ در زمان خاقان مغفور، چندی حکمران قزوین بوده، و در هنگام توقف در تهران از امراء دولت بوده است. از قوت او چنان حکایت کنند که او روزی به درب دکان نعل بندی عبور کرد، به او گفت: نعل دولایی می خواهم که نشکند؛ استاد نعل بند، نعلی آورد به او داد. او نعل را گرفت، با دست از میان شکست. استاد، نعل دیگری آورد، باز وی چنین کرد، باز استاد نعلی محکم تر آورد، باز او با دست خود شکست؛ استاد گفت: دیگر بهتر از این نعل ندارم، خسروخان محض رفع ضرر استاد، دست در جیب کرده، قرانی به استاد داد.

استاد نعل بند، شصتی در روی قران مالیده، سکه را محو کرد و به خسروخان رو نمود و گفت: این قران ساده و صاف است، آن را عوض کن! خسروخان قران دیگر به او داد، باز استاد سکه را به شصت خود نابود نمود و گفت: این سکه ندارد، آن را عوض کن! خسروخان باز قران دیگر به او داد، استاد نعل بند ثالثا سکه را معدوم و به او رد کرد. خسروخان، مطلب را دانست و خجالت کشید و معذرت خواست و گفت: دست بالای دست بسیار است، مبلغی به او انعام داد و برفت.

این سخن، در نظرها، اغراق می آید و اگر این حکایت در عصر ما اتفاق نمی افتاد، هرآینه چنین مطلبی را نمی نگاشتم؛ لکن در همین زمان، کسانی در ایران دیده شده و

دیده می شوند که سکّه صاحبقران(۱) را به قوت انگشت محو می کنند و مجموعه دیوانی را با دست لوله کرده؛ گل های قالی را با دو انگشت می کنند. با این حالت از خسروخان چنین هنرها بعید نیست و کسانی که او را دیده اند، روایت ها از او می نمایند که غریب به نظر می آید. از آثار مقبره او که محل گردش مردم است چنان معلوم می شود که خسروخان مرد نیک نفس و زنده دلی بوده است. صرف روشنایی و مخارج قاری و خادم برای سر مقبره خسروخان هنوز مهیّا و موجود است.

بعد، از آن جا مراجعت به منزل کردیم. نواب اشرف والا، آقای عین الملک یک قطعه عکس خود را به رسم یادگاری به میرزا غلام حسین خان ادیب داده بودند، بسیار خوب عکسی بود. ساعتی آن را تماشا کردیم و به خواندن کتاب «سفرنامه حاجی سیّاح محلاتی»(۲) مشغول شدیم. بعض اطلاعات مفیده و تحقیقات جدیده در آن کتاب دیده شد.

جمعه، سیم رمضان المبارک

امروز، جناب آقا میرزا محمود،(۳) وزیر مستوفی اول دیوان که حماسه مملکتی

ص: ۳۱

---

۱ - ۱. صاحبقران، آن مولود که وقت تشکیل نطفه اش و یا به وقت ولادت او قران عظمی باشد و برج قران در طالع بود. و بعضی گویند که در سال ولادت او زحل و مشتری را قران عظمی باشد و این نوع قِران (نزدیک شدن) بعد از سالهای فراوان واقع شود و این چنین مولود را پادشاهی دیرماند. و از اسکندری منقول است آنکه وقت ولادت او زهره و مشتری را قران باشد. و این لفظ پیش از عهد تیموریان معنی وصفی داشته و به جای اسم خاص استعمال نمی شده است. اولین کسی که به این عنوان ملقب گردید، امیر تیمور لنگ بوده است. در سال ۱۲۴۲، سکه ای ضرب می شود که روی آن نقش بسته است: «سکه شه فتح علی خسرو صاحبقران». ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۹۳ به یادگار سال سی ام پادشاهی خویش، در یک سکه زرینِ ضرب تبریز، خود را ناصرالدین شاه غازی خسرو صاحبقران می خواند. (که این سکه ها به سکه صاحبقرانی معروف بوده است). «فرهنگ دهخدا».

۲ - ۲. سفرنامه حاجی سیاح محلاتی: حاجی سیاح از روحانیونی است که ۲۰ سال به سیر و سفر در کشورهای خارجی پرداخت و سفرنامه ارزشمندی را به جای گذاشت که تحت عنوان «سفرنامه حاجی سیاح به فرنگ» توسط علی رهباشی تصحیح گردیده است و انتشارات ثاقب و سخن در سال ۱۳۷۸ ه. ش. آن را به چاپ رسانده است. برگرفته از «سفرنامه حاجی سیاح به فرنگ».

۳ - ۳. میرزا محمود مستوفی گرگانی، معروف به وزیر، پسر دوم حاج میرزا نصرالله گرگانی است که در ابتدا، سمت منشی گری میرزا یوسف مستوفی الممالک را داشت و سپس به حکومت ساوه رسید، در سال ۱۲۸۸ ه .ق. به سمت وزارت پیشگار دارایی مأمور خراسان شد و تا دو سال در این سمت بود. در سال ۱۲۹۱ ه .ق. به وزارت تهران منسوب شد و تا هفت سال بر این سمت بود و سپس به واسطه زیاده روی در خرج مبالغ از کار بر کنار شد. و در سال ۱۳۰۰ ه .ق. به جای میرزا شفیع شیرازی به سمت مستوفی فارس رسید. وی مردی زرنگ، زیرک، عیاش و تجمل طلب بوده است و منشی و خطاط و موسیقی دان. و در سال ۱۳۱۱ ه .ق. در تهران درگذشت. «شرح حال رجال ایران» بامداد.

فارس به ایشان رجوع است، فرزنـد مرحوم حاجی میرزا نصـرالله گرگانی(۱) مسـتوفی دیوان از شهر، درین جا به دیدن آمدند. جهت آن که ایشان را وزیر می گوینـد، آن است که وقتی، ایشان، در زمان حکومت نواب والاّ نایب السلطنه ـ روحی فداه ـ وزیر مـالیه طهران بوده انـد، و از آن زمـان تاکنون به وزیر، مخاطب می شونـد. مشار الیه و مرحوم والـدشان از اهل کمال بوده انـد، وقتی که جناب میرزا محمود وزارت طهران را داشـتند به واسـطه بـذل و کرم و ایثار دینار و درهمی که داشـتند در دیوان باقی دار شدند. به این واسـطه مرحوم حاجی میرزا نصـر الله مسـتوفی، متغیر شده؛ خطاب به فرزند خود کرده، نصـیحت بزرگی نمودند و گفتند: «محمود، من و تو در دیوان باید محاسب باشیم نه مباشر، که دیگری حساب ما را بکشد و ما را متزلزل سازد.»

واقعاً نصـیحت بزرگی است. هرکس باید رویّه عزّت یا ذلّت خود را از دست ندهد که گفته اند: «هر نبیّ و هر ولیّ را مشـکلی است».

امشب با جناب آقای عین القضاه صـحبت می کردیم. عجب این است که هنوز معتقدِ صـنعت کیمیا است. و از اعتقاداتشان این است که به واسـطه ترکیب فلزات سافله، یک فلز عالیه تحصیل می توان کرد و مثل محمد بن زکریا، به این کار اعتقاد دارند و بی خبرنـد از این که، تحصـیل این مرتبه، مخصـوص اولیـا است و آنهـا به طورهـای دیگر به این مراتب می رسـند و محتـاج به ترکیب فلزات نیستند. بلی، از ترکیب بعضی اشیاء می توان مصنوعی طلا و نقره ساخت، لکن حقیقت آن طلا و نقره

۱- ۱. میرزا نصـرالله مسـتوفی گرگانی، پسر میرزا اسماعیل مستوفی گرگانی است که در زمان میرزا یوسف مستوفی الممالک، نیـابت میرزا حسن مسـتوفی را داشـته، به علاوه مسـتوفی حساب اصـفهان، کردسـتان، عراق، ساوه، خرقان، محلات، درجزین و حساب خزانه نیز با او بود و در سال ۱۳۰۷ ه . ق. در گذشت. همان مدرک.

صحیح نیست و وقت امتحان ضایع می شود. درین باب می توان تحقیقات کامله کرد که جمع بین اقوال نمود، لکن کنون مقتضی تحقیق نیست و از مقصد اصلی باز می مانیم. همین قدر باید شخص با هوش، گول اهل روزگار را نخورد و به وجود کیمیا فریفته نگردد که هرکس دارای این مقام باشد، محتاج به تضییع وقت دیگران نیست.

شنبه، چهارم رمضان المبارک

امروز حاجی صدیق علی میرزای سهام الملک، فرزند مرحوم...(۱) که از ملتزمین و همراهان این سفر است، از شهر آمدند که در روز حرکت به فارس روانه شوند، به حضور والا شرفیاب شدند و بعد بیرون آمده، در سراپرده و منزل خود رفتند.

چون فردا روز حرکت است، لهذا امروز مرخّصی گرفته، محض دیدن و وداع والدگان خود با اخوان به شهر رفتیم، وداعی کرده، با هزار حسرت از اندرون بیرون شده، یک ساعت از شب رفته، باز به زاویه مقدسه آمدیم که فردا به طرف فارس روانه شویم.

[حرکت به سوی قم]

[حرکت به سوی قم]

یک شنبه، پنجم رمضان المبارک

آن کس که او آمدنی، آمده بهتر و آن کس که بود رفتنی، او رفته شده به

امروز روز حرکت است، مشایعین به شهر رفتند و همراهان سفر مشغول بستن بارها شدند. هفت یدک سرکاری در جلو بوده و از اجزاء، چهارده کالسکه و درشکه در این سفر همراه بود. حدود پانزده رأس قاطر بار سایس(۲) خانه سرکاری و مستخدمین را می کشیدند.

این بنده، اسدالله میرزا و نواب نصرالله میرزا در یک کالسکه نشستیم و نواب محمود میرزا و نواب رضا قلی میرزا هم در یک درشکه نشسته، سایر اجزاء هم هریک به مرکب های بی جان(۳) و جان دار خود سوار شده، عازم گشتند. در عین

۱- ۱. افتادگی از نسخه است.

۲- ۲. سایس: حاکم، فرمانروا، کاردان. «فرهنگ معین».

۳- ۳. مرکب بی جان: مقصود از آن درشکه و کالسکه است. (غ)

حرکت، فقرا ازدحامی داشتند. به هر یک عطایی فرمودند. و نیز به خدام حرم هم مبلغی وافی دادند که بین یک دیگر تقسیم نمایند. به عون الهی، به سلامتی حرکت کردیم.

[حسن آباد]

[حسن آباد]

منزل امروز حسن آباد(۱) است که تا زاویه مقدسه شش فرسنگ مسافت دارد. از این جا تا به قم، راه شوسه است که درین عهد همایون، حضرت مستطاب اشرف امین السلطان، وزیر اعظم، بانی آن شده اند، بسیار خوب ساخته اند. این راه بهتر از شوسه است که از مشهد مقدس تا قوچان ساخته اند. طرف دست راست این راه تمام سبزه و باصفاست. یک فرسنگ و نیم راه که آمدیم، یک دسته سوار دیدیم که به طرف طهران می روند، معلوم شد که این سوارها از ایل شاهسون بغدادی(۲) هستند که در صحاری شهر ساوه و آوه(۳) منزل دارند. این زمان به جهت سان دادن و گرفتن جیره و مرسوم به طهران می روند و گویا بعد مأمور فارس شوند. سرکرده ایشان، اکبرخان سرتیپ است.

و ما التزام نسپرده ایم که در هرجا از هرکس تملق کنیم. حقیقت گویی، از هرچیز بهتر است؛ این سوارانی که امروز دیدیم، از وضع لباس و اسبان و طرز حرکات و رفتار ایشان معلوم شد که خیلی بی نظم هستند.

ص: ۳۴

۱- ۱. حسن آباد: ده، مرکز بخش فشاپویه شهرستان ری. ارتفاع حدود ۹۵۰ متر، معتدل مایل به گرم، خشک. سر راه تهران به قم. «گیتاشناسی ایران» عباس جعفری، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی، گیتاشناسی، ج ۳، ص ۴۲۲. ــ حسن آباد از قرای فشافویه است که از بلوکات معتبره طهران است. (غ)

۲- ۲. شاهسون بغدادی: از ایلات اطراف تهران، ساوه، زرند و قزوین، که ییلاقشان خلجستان و فراجهان و قشلاقشان ساوه و زرند است. و در اطراف قزوین به ۳۰ طایفه منقسم می شوند و چادر نشین هستند. لفظ شاهسون مرکب از «شاه» فارسی و «سون» ترکی است و به معنای شاه پرست و شاه دوست می باشد. شاهسونها از قبایل ترک هستند و تأسیس آنها به دست شاه عباس اول و بنا به اقوالی پدر شاه عباس بوده است. «فرهنگ دهخدا».

۳- ۳. آوه: ده، بخش جعفرآباد، شهرستان قم، ارتفاع حدود ۱۰۰۰ متر. معتدل، خشک. سر راه صالح آباد به گازران، مجاور ساوه، که در قدیم ایشان شیعی و اهل ساوه سنّی شافعی بوده و بسیار نیز با هم جنگ و نزاع داشته اند. «گیتاشناسی ایران» عباس جعفری، ص ۳۸ و ۶۶۹.

[قریه کاریزک]

[قریه کاریزک]

در سر دو فرسنگ و نیمی، قریه کاریزک(۱) نمایان شد. این قریه متعلق به جناب مستطاب آقا میرزا علی خان امین الدوله(۲) رئیس دارالشورای کبری و وزیر وظایف و اوقاف و پست خانه هاست.

در توی درختان، آفتاب گردان های متعدد زده بودند که باید از برای صرف نهار درین جا فرود آییم. این جا جلگه خوبی دارد. هوا به شدت گرم بود. درین جا مهمان خانه تازه ساز قشنگی دارد که اطاق ها فرش کرده، و میز و مبل گذارده شده است. هر وقت هرکس برسد، هرچه از اطعمه و اشربه بخواهد برای او حاضر است. درین مکان پیاده شدیم و صرف نهار کردیم. بعد از یک ساعت توقف، از این جا [که] سوارشدیم، دیگر سبزه و صفایی در راه دیده نمی شود، مگر تا یک فرسخ مانده به

ص: ۳۵

---

۱ - ۱. کاریزک: به این نام قریه ای که متعلق به استان تهران یا قم باشد، یافت نشد؛ ولی شاید منظور از کاریزک همان کهریزک باشد که مربوط به شهرستان ری است از استان تهران با ارتفاع ۱۰۰۵ متر و آب و هوای معتدل مایل به گرم و خشک که اولین کارخانه قند ایران در سال ۱۲۷۲ ه .ش. در آنجا تأسیس شد و دهی است از دهستان غار در کنار راه قم و طهران، میان خیرآباد و عبدالله آباد.

۲ - ۲. حاج میرزا علی خان، دارای القابِ «منشی حضور»، «امین الملک»، «امین الدوله»؛ پسر حاج میرزا محمدخان سینگی مجدالدوله (جد امین الدوله، اصلاً مازندرانی بوده و چون در سینگ از قری لواسان کوچک مقیم بوده اند، به سینگی یا لواسانی معروف شده اند.) پدرش از کارمندان عالی رتبه وزارت خارجه بود. و در سن ۱۵ سالگی به عنوان منشی با پدر برای تصفیه امور معوقه بین ایران و عثمانی به بغداد مأمور شد و در سن ۱۸ سالگی ملازم دائمی ناصرالدین شاه گردید. در سال ۱۲۷۹ ه .ق. در سن ۱۹ سالگی، نایب اول وزارت امور خارجه گردید و تا ۱۲۹۰ ه. ق. ملقب به منشی حضور بود. و در سال ۱۲۸۸ ه .ق. پست خانه نیز به او سپرده شد. و تا سال ۱۲۹۴ ه .ق. مناصب ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی (وزارت رسائل)، عضویت و نظامت مجلس شورای وزرا، مدیریت مجلس شورای دولتی و تصدی امور ضرابخانه دولتی هم بر سایر مشاغل وی افزوده گردید. در سال ۱۳۱۴ ه .ق. صدر اعظم و وزیر اعظم مظفرالدین شاه گردید و بعد از ازدواج پسرش با دختر مظفرالدین شاه، به درخواست او، شاه، بخش لشت نشاء که یکی از مهم ترین بخشهای خالصه ای است و مشتمل بر ۴۲ آبادی بود، به وی بخشید. وی در سال ۱۳۱۶ ه .ق. به علت اینکه موفق نشد، از انگلستان و روسیه جهت مسافرت شاه به اروپا پول قرض نماید، از کار برکنار شد. او نیز از سرسپردگان به بیگانگان بود و مورد وثوق ناصرالدین شاه نیز نبود. و در تمام سالهای حکومت خود به شهادت تاریخ، اموال فراوانی را جمع آوری نمود. «شرح حال رجال ایران» بامداد.

حسن آباد. چادرهای اردو از یک فرسخی نمایان بود. دو ساعت به غروب مانده، به حسن آباد رسیدیم و فرود آمدیم و منزل کردیم.

حسن آباد، در جلگه واقع است. باغی درین جاست که متعلق به حاجی محمدحسن کمپانی(۱)، امین دارالضرب است که کاروانسرای تو در تو و آب انبار خوب و مهمان خانه قشنگی دارد. از قراری که تحقیق کردم، آبادی و قریه حسن آباد متعلق به میرزاحسن خان(۲) متخلص به «شوکت»، منشی اول سفارت عثمانی، مقیم تهران است. مشارالیه از اطیاب و انجاب فارس است. روزگاری است که در دارالخلافه طهران است و از بدوشباب، به تحصیل علوم و کسب فضایل زحمتی کامل کشیده؛ قواعد عربیه و قوانین ادبیه را فرا گرفته؛ در طبیعی و ریاضی و الهی، محظوظ گشته؛ در شاعری نیز مقامی عالی دارد. این غزل از اوست:

تا گشودی گره ز زلف دراز گره از کار عاشقان شد باز

ص: ۳۶

۱- ۱. حاج محمدحسن اصفهانی، معروف به کمپانی، ملقب به امین دارالضرب (امین الضرب)، پسر محمد حسین، پسر محمد مهدی، پسر آقا محمدرحیم صراف اصفهانی، بوده است. وی در ابتدا، صرافی دوره گرد و فقیر بوده تا اینکه در تهران طرف قرار داد کمپانی انگلیسی معروف به «قوزی» می گردد و آرام آرام به دربار راه می یابد و امور ضرابخانه را به عهده می گیرد و خلاصه، مبّدل به یکی از متمولان ایران در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه می گردد. وی معادن فیروزه نیشابور را به اجاره می گیرد و چنانچه اعتماد السلطنه در یاداشتهای روزانه خود می نویسد، از این معدن سالی دو هزار تومان به شاه می داده، در حالی که در سال بیش از بیست خروار فیروزه به فرنگ صادر می نموده و کرور کرور استفاده می برده است. و در طول سالهایی که امین الضرب بود، منافع ضرابخانه بین او و شاه و امین السلطان اول و دوم تقسیم می گردید. در نهایت، با وجود دست داشتن شاه و صدر اعظم (امین السلطان) در دزدیهای ضرابخانه، سرانجام در سال ۱۳۱۵ ه .ق. محمد حسن امین الضرب و پسرش محمد حسین امین الضرب دوم را به حکم دست بردن در اموال دولتی، توقیف کردند، و چهار صد هزار تومان نقد و ۳۶۵ هزار تومان سند به زور از او گرفتند و رهایش کردند. و در شعبان ۱۳۱۶ ه .ق. درگذشت و جنازه اش را در نجف، جنب گلدسته ایوان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خاک سپردند. همان مدرک.

۲- ۲. میرزا حسن خان متخلّص به «شوکت» پسر میرزا تقی خان پسر محمدخان شیرازی است. شوکت در ذی حجه ۱۲۵۴ ه. ق. در تهران متولد شد، چندی در اصفهان و از آن پس در عتبات عالیات تحصیل کرد و در سال ۱۳۲۲ ه .ق. در تهران در گذشت. نامبرده سالها منشی اوّل سفارت عثمان در تهران بود. متمول شد و در میان مردم معروفیتی داشت و یکی از رجال و اعیان شد. پس از درگذشتن، فرزندان او، دارایی اش را که در ایام حیات خود جمع آوری کرده بود، به جورهای گوناگون به کلی از بین بردند. همان مدرک.

گه به دل گه به دیده ساکن تاچه خواهی از پی نشیب و فراز

گریه برلب است و ناله به دل دف قوی تر نمی دهد آواز

گر بکاوند تربت محمود باز جویند عشوه های ایاز

با قفس خو گرفته مرغان را رشته بر پا چه کوته و چه دراز

امشب با محمد کاظم میرزای مهندس که از مسافرین است، قدری صحبت کرده؛ بعد از صرف شام، زودتر از هر شب به واسطه کسالت و خستگی راه، استراحت کردیم.

[علی آباد]

[علی آباد]

دوشنبه، ششم شهر رمضان المبارک

از حسن آباد باید به منزل علی آباد گوک داغ(۱) حرکت کرد. دو ساعت از دسته گذشته، از این منزل حرکت شد. در بین راه عمارتی دیده شد که شبیه به عمارت های خوب طهران بود. در عقب آن دهی بسیار آباد دیده شد که دارای دو مسجد و سه حمام و هزار نفر جمعیت بود و موسوم به عزیزآباد(۲) است که متعلق به عزیزالله خان صارم الملک امیرتومان می باشد و ملکی ایشان است. کاروانسرای جدیدی درین جا احداث کرده، ولی هنوز ناتمام است و این مکان معروف به «قلعه محمدعلی خان» است که حصانه گوک داغ واقع است.

اراضی راه امروز پست و بلند است و دره و ماهور زیاد دیده می شود.

۱- ۱. تحت عنوان علی آباد گوک داغ، در هیچ یک از فرهنگ لغات و فرهنگهای جغرافیایی یافت نشد؛ ولی درباره علی آباد کورگل آمده است: ده، بخش مرکزی شهرستان قم، ارتفاع ۸۱۰ متر، گرم و خشک ۲۴ کیلومتر شمالی خاوری قمرود. منطقه دیگری با عنوان علی آباد، چنین معرفی شده است: ده، بخش مرکزی شهرستان قم، ارتفاع ۱۱۱۰ متر معتدل، مایل به گرم و خشک، کنار راه تهران به قم، ۸۰ کیلومتر خاور شمالی کوشک نصرت. دامنه خاوری کوه کورابلاغ. «گیتاشناسی ایران» عباس جعفری. به نظر می رسد این محل با منظور نویسنده سازگارتر باشد، شاید منظورش کورابلاغ بوده است؛ ضمن آنکه به لحاظ ارتفاع با عزیز آباد سازگارتر است.

۲- ۲. عزیزآباد، ده، بخش فشاویه، شهرستان ری، ارتفاع ۱۱۱۰ متر، معتدل مایل به گرم، خشک، سر راه تهران به قم، ۲۳ کیلومتر جنوب غربی حسن آباد. همان مدرک.

از این جا که گذشتیم به پل رودخانه شور(۱) رسیدیم. این پل در این عهد همایون، چهار مرتبه ساخته شده و خراب گشته است. در سال گذشته، بر حسب امر دولت، ساختن این راه به یکی از اهل اروپ موکول شد و او همان کسی است که مشغول راه سازی طهران تا عربستان است. خلاصه، این پل پنج چشمه دارد و بسیار محکم ساخته شده است؛ امید است که از طغیان آب خراب نشود.

از رودخانه که گذشتیم در دو طرف جاده، درّه و ماهور بسیار دیدیم. در بین راه، در مهمان خانه صرف نهار کردیم و بعد از سوار شدن به طرف علی آباد راندیم.

در خارجه رسم است که مهمان خانه را به جهت استراحت مسافرین می سازند و نرخ اشیاء را با جزوی تفاوت، به قیمت اجناس شهری که نزدیک آن مهمان خانه است، به فروش می رسانند؛ ولی نعوذبالله از نرخ اجناسی که درین مهمانه است، میزان معینی ندارد. قیمت اجناس بسته به اختیار فروشندگان است. «مسلمان نشنود کافر نبیند»، اگر بخواهیم سوء سلوک و گرانی اجناس را شرح دهیم، باید اوراق بسیاری را سیاه کنیم، بهتر این است که هیچ دم نزنیم.

بحمدالله، اهل این اردو که محتاج به خرید اجناس این مهمان خانه نیستند، ولی خداوند به فریاد سایر مسافرین برسد.

در بین راه، بعضی چادرها به نظر آمد که تمام ایلات ترک شاهسون در آن جا هستند. آنچه معلوم شد که دوازده هزار خانوار می باشند، هزار و دویست غلام می دهند که از دیوان مواجب می گیرند. این ایل کنون ابوالجمع عزیزالله خان صارم الملک است. از قرار معلوم گویا درست نمی تواند ازاین ایل نگاهداری نماید و این ایل در زمانی که سپرده به مرحوم حاجی شهاب الملک(۲). نظام الدوله بوده اند بسیار

ص: ۳۸

---

۱ – ۱. رودخانه شور از رودخانه های محدوده شهر ری است که از به هم پیوستن دو رودخانه خررود و ابهررود و برخی از رودهای کوچک فرعی دیگر تشکیل می شود، با جهت کلی شمال باختری به جنوب خاوری از ۶ کیلومتری جنوب باختری حسن آباد (مرکز بخش فشاویه) گذشته و به شوره زار خاور حوض سلطان جذب می گردد. «فرهنگ جغرافیایی آبادی های کشور جمهوری اسلامی ایران» سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران، ص ۱۶۶.

۲ – ۲. در دوران قاجار، دو نفر ملقب به شهاب الملک می باشند: یکی حاج حسین خان شاهسون و دیگری پسرش حاج غلام رضاخان شاهسون، که پدر بعداً ملقب به نظام الدوله گردید و پسر آصف الدوله. «فرهنگ دهخدا» (به نظر می رسد که منظور نویسنده، شهاب الملک پدر باشد). او در ابتدا، منصبش یوزباشی (یوز ترکی به معنای صد، و یوزباشی یعنی فرمانده صد نفر و البته در زمان قاجار تعداد مشخصی نداشت و به معنای رئیس فراشان بوده است. «فرهنگ دهخدا».) بود و معروف به حسین خان یوزباشی؛ ولی سپس با شرکت در فتح هرات به درجه سرتیپی نایل شد و به وزارت پست (چاپارچی باشی) رسید و ملقب به شهاب الملک گردید. در سال ۱۲۸۲ ه .ق. با منصب امیرتومانی، فرمانده لشکر خراسان گردید. در سال ۱۲۸۴ ه .ق. نائب الحکومه و حاکم کرمان و در سال ۱۲۸۹ ه .ق. حاکم خراسان گردید و در سال ۱۲۹۱ ه.ق. ملقب به نظام الدوله و در سال ۱۲۹۲ ه. ق. بدرود حیات گفت. «شرح حال رجال ایران» بامداد.

طرف اعتنا می شدند و از آنها رعایت و حمایت به عمل می آید ولی کنون به طورهای دیگر شنیده می شود که باید ننگاشت.

خلاصه، تا سه فرسخ از درّه و ماهور عبور کردیم و عصری به علی آباد رسیدیم که باید شب در این جا منزل کنیم. این مکان از جاهایی است که باید در بالینش، جمیع صحبت کرد و به شرح آن پرداخت. سابقاً مردم از روی استهزاء یکدیگر، در باب علی آباد اصفهان می گفتند که: «فلان خیال می کند که علی آبادهم شهری است»؛ اما حالا در باب این علی آباد می توان گفت که این از شهرها هم برتر و بهتر است؛ چه عمارت خوبی که درین جا بنا شده است! چه آب های صافی و حوض های بزرگ سنگی و چه آب افشارها و چه فواره ها و چه سنگ آب های خوب و چه باغ ها و ستون های سنگی و حمام عالی و منظرها و دیوان های سنگی حجاری شده، درین جا دیده می شود! که نظیر آنها در شهرهای ایران کمتر است؛ دهی است آباد که «لم یخلق مثلها فی البلاد»(۱) در شأن آن است؛ دارای باغ بزرگ دولتی و چند خانوار رعیت است، مهمان خانه بسیار خوبی دارد که تمام آن از سنگ های صاف ساخته شده است. قریب دو سنگ آب از میان مهمان خانه عبور می کند. کاروانسرای محکم جدیدی در آن جا است که بسیار عالی است.

در سمت دست راست جاده که طرف مهمان خانه است، فضای وسیع مرتفعی از سنگ، فرش کرده و وسط آن استخری ساخته اند که علی الاتصال یک سنگ و نیم آب

۱- ۱. سوره فجر: ۸۹، آیه ۸.

از آن جـاری است و این آب در بـاغ مقابـلِ مهمـان خانه می ریزد. این باغ اگرچه جدیـد است، لکن اکثر از درختانش به میوه رسـیده است. پشت مهمـان خـانه نیز بـاغ دیگری احـداث شـده است که تمام درختانش میوه است و لا ینقطع آب جاری دارد. مخارج این باغات و کاروانسـرا و حمام و غیرها در عرض سال، هزار و چهار صـد تومان است. و این ده و باغ و عمارات متعلق به حضـرت مسـتطاب شـریف فخیم، آقـامیرزا علی اصـغرخان، وزیر اعظم ــ دامت شـوکته ــ است که همت در آبـادی این جا گماشتند. این جا در سابق آب باریکی داشت و به قیمت نازلی ابتیاع شد.

مهرگان حضرت اجل، مراقبتی درین مکان فرموده، آب بسیاری ظاهر شد و از کثرت میمنت و اقبال در نیم فرسنگی این مکان، جایی را شکافتند، معدن سنگی(۱) ظاهر شد که خود آن معدن نهایت امتیاز دارد و ستون های ده زرعی بیرون می آید. سنگ هایی که از آن جا بیرون می آید، یک تخته هموار و صاف است که حجاری چندان لازم ندارد؛ صـفحه سنگی بیرون می آید که از حیث طول و عرض، بیست و پنج و شش ذرع و قطر نیم ذرع است؛ طوری صاف است که یک روز، یک فرسنگ تراش می تواند پست و بلندی های آن را صاف کند که دیگر حجاری لازم نداشـته باشد. به واسـطه این معدن، هرچه طاق و صـفه و عمارت و سکّو حمام و اطاق و منازل مسافرین ساخته شده است، تمام از سنگ است، ناظرین از طرز عمارات این جا به حیرت می افتند. و نیز معدن خاکی(۲) درین جـا است که تازگی از آن ظروف چینی می سازنـد. چینی آن خوب است، رنگ خوبی دارد، ظروف آن قابل مجالس بزرگ است.

علی آباد هم جزو گوک داغ است. از آثار خبری و نقلی و نظری، چنین معلوم

---

۱ - ۱. باتوجه به کتاب «فرهنگ جغرافیای قم» شایـد منظور نویسـنده، معـدن سـنگ مرمرین باشد که به تعداد ۳ واحد با میزان استخراج ۹۱۰۰۰ تن در سال، در استان قم موجود است.
۲ - ۲. بـا اسـتناد به همـان کتـاب بایـد منظور نویسـنده، معـدن کائولن (سـنگ چینی) باشـد که به تعـداد یک واحـد و با تولید ۰۰۰/۳۰ تن در سال، در شهرستان قم موجود است.

می شود که راه قدیم و جاده سابق از ری به قم و اصفهان از همین جاده بوده است که علی آباد جزو منازل این راه محسوب می شده است و سابقاً این منزل معروف به «کاروانسرای سنگی»(۱) بوده است و کنون هم اثر آن باقی است. و صاحب «معجم البلدان» در لغت «کرد شیر» با کاف فارسی می نویسد که «کرد شیر» قلعه معتبری داشته است و در وسط راه قم وری واقع بوده است، به قرینه «کوشک بهرام»(۲) که هم منزلی بالاتر از این جاست و از اسامی قدیمه است. می توانیم بگوییم که «کردشیر» همین علی آباد بوده است که مسافرین قم وری درین جا منزل می کرده اند.

و بهترین دلیلی که برای جاده بودن علی آباد به قم به دست آمدِه است، این است که روی کوهی که مشرف به کاروانسرای قدیم علی آباد است، آثار برجی است که از سنگ و گچ ساخته شده و روی آن برج به طرف کویر حوض سلطان واقع شده است. چنین معلوم می شود که این برج از برای مستحفظین و دیده بانان این جاده ساخته شده است یا آن که تنها در آن جا آتش می افروخته اند که اگر [کسی] در شب راه را گم کند و داخل بحیره سابق و کویر شود، به واسطه روشنایی سربرج به بیراهه نیفتاده، به طرف کاروانسرای قدیم علی آباد حرکت کند. این نیز دلیل بر این است که از این جا راه عبور و مرور قوافل بوده است. البته دهی که کنون این همه آب دارد، یقیناً مالکین و متمدنین سلف نمی گذاشته اند که چنین استعدادی در زیر زمین بماند و قلعه ای در آن جا ساخته نشود. بدون تردید، سابقاً راه از همین جا بوده و به واسطه انقلابات زمان و تغییر و تبدیل پادشاهان و فتنه های چنگیز و غیره، آبادی های این راه معدوم شده و راه مسدود گشته و بعدها باز جاده را تغییر داده اند و راه را به طرف کویر خشک و حوض

۱- ۱. کاروانسرای سنگی، احتمالاً منظور نویسنده کاروانسرای قلعه سنگی است که در ۳۵ کیلومتری جاده قم ــ ری واقع شده و از نوع کاروانسراهای چهار ایرانی است. مصالح ساختمانی آن عمدتاً سنگ و از آثار دوره صفوی است. این کاروانسرا که اکنون به صورت ویرانه در آمده تا قرن گذشته مورد استفاده های کاروانیان بوده است. بنای آن دارای چهار برج نیم دایره ای در اضلاع غربی و شرقی است. «مجموعه راهنمای جامع ایرانگردی» استان قم، حسن زنده دل، نشر ایرانگردی.

۲- ۲. کوشک بهرام، ده، بخش مرکزی شهرستان قم، تا قم ۳۵۵ درجه، ۵۷ کیلومتر، ارتفاع ۱۱۷۰ متر. معتدل مایل به گرم، خشک، ۸ کیلومتر شمال غربی کوشک نصرت. «گیتاشناسی ایران» عباس جعفری.

سلطان[(۱)] که ابنیه سلطان سنجر[(۲)] است، قرار داده اند و کنون چند سال است که از بند ساوه[(۳)]، آبی به جاده کویر و حوض سلطان افتاده، دوباره دریاچه تشکیل یافت. و به واسطه اهتمامات حضرت مستطاب اشرف، وزیر اعظم ــ دامت شوکته ــ راه ری و قم از طرف علی آباد واقع شد.

حقیقتاً آثار قدیمه را احیاء کردند. و بانی آبادی علی آباد و تجدید جاده به این طرف، مرحوم مغفور آقا محمد ابراهیم[(۴)] امین السلطان اول ــ طاب ثراه ــ بود که در سنه هزار و دویست و نود و هشت، شروع به ساختن راه قدیم قم شده و آثار کهنه و منازل قدیمه این راه را تجدید نمودند، در تسطیح جاده و مرمّت راه همت گماشتند و درین موقع که علی آباد نام دارد، حفر قناتی، علی حدّه نمودند و به اسم فرزند خودشان حضرت مستطاب اشرف، میرزا علی اصغرخان

۱- ۱. حوض سلطان (دریاچه حوض سلطان، دریاچه قم، دریاچه ساوه)، به طول ۸۰ و عرض ۳۰ کیلومتر می باشد و آن در گودال و پست ترین قسمت دشت تهران، قم، ساوه قرار دارد. آب آن به علت هوای متغیر نجد مرکزی، اغلب تغییر می کند و سطح دریاچه کم و زیاد می شود و آب دریاچه شور و تلخ است و سواحل آن غالباً باتلاقی و تا مساحت ۲۰ کیلومتر از رسوب نمک پوشیده است. «فرهنگ دهخدا». این دریاچه در شمال خاوری شهرستان قم و در خاور اتوبان تهران ــ قم قرار دارد و مساحت آن ۱۲۰ کیلومتر مربع است. و منظور از کویر حوض سلطان، کویر نمک می باشد. «فرهنگ جغرافیایی قم» سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

۲- ۲. سلطان سنجر، ابن ملکشاه سلجوقی از پادشاهان سلجوقی که لقب السلطان الاعظم معزالدنیا و الدین سنجر بن ملکشاه برهان امیرالمؤمنین داشت. و در رجب ۴۷۹ ه .ق. چشم به جهان گشود و در ربیع سال ۵۵۲ ه .ق. چشم از جهان فروبست و در طول حکومتش ۱۹ جنگ داشت که تنها در دو جنگ قطوان و غزال شکست خورد. «گنجینه تاریخ ایران» عبدالعظیم رضایی، انتشارات اطلس، ج ۱۱، ص ۲۲۱.

۳- ۳. به نظر می رسد منظور نویسنده از بند ساوه، بند نقی، دهی از دهستان مزدقنچای، بخش نوبران، شهرستان ساوه باشد که رودخانه مزدقان از جنوب آن می گذرد و به دریاچه ساوه یا حوض سلطان می ریزد. «فرهنگ جغرافیایی ساوه و قم» سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

۴- ۴. محمد را نویسنده، به نام امین السلطان افزوده است. نام او ابراهیم و لقبش امین السلطان است که پدر امین السلطان دوم علی اصغرخان می باشد. آقا ابراهیم، پسر زال ارمنی از اهالی سلماس بوده است. و چگونگی مسلمان شدن ایشان در اشاره به زندگی علی اصغرخان گذشت. آقا ابراهیم کفش دوز بود و بعد آبدارچی ناصرالدین شاه شد و آرام آرام با آنکه بی سواد بود، ولی چون زرنگ و با هوش و در عین حال طماع و حریص بود، خودش را بالا کشید تا جایی که مناصب متعددی در اختیار او قرار گرفت و هرچند صدر اعظم نشد، لکن همه کاره مملکت بود. «شرح حال رجال ایران» مهدی بامداد.

امین السلطان ثانی وزیر اعظم ـ دامت شوکته ـ موسوم ساختند؛ ولی عمر ایشان آنقدر باقی نماند که این طرح خود را به اتمام رسانند و در هزار و سیصد هجری وفات کردند.

بعد از فوت آن مرحوم، والد امجدشان حضرت مستطاب اشرف، امین السلطان، وزیر اعظم ـ دامت شوکته ـ خواستند، نام پدر را به جا و رسم او را احیاء فرمایند. لهذا به آبادی علی آباد و احمد آباد و کوشک نصرت و سایر منازل و مهمان خانه[ها] که در سرهر چهار فرسخ این راه است، همت گماشتند و راه را شوسه کردند و از برای مسافرین در شکه و کالسکه و تریگا و دلیجان و ترمتاس و فورقان که آلات سواری است ترتیب دادند که مسافرین آنها را کرایه کرده به سهولت از طهران به طرف قم بروند و در مهمان خانه ها منزل کنند که از حمل بار و بند و اسباب سفر آسوده شوند.

در هر مهمان خانه که وارد شوند از سماور و اسباب و میز و فروش و تشک و لحاف و غیرها مستغنی باشند، جمیع این اشیاء کنون هم در مهمان خانه موجود است. و ایجاد این راه و تشکیل مهمان خانه های راه قم و تعیین آلت های سواری از طهران تا قم در اطراف سنه هزار و سیصد و یک هجری واقع شد. و در آن سنه، یک لایحه برای راه شوسه قم و تکلیف مسافرین نوشته شده، به طور اعلان در دیوارهای طهران چسبانیدند. صورت آن لایحه در یکی از سفرنامه هایی که در راه کلار دشت نوشته اند، ضبط است. و این جانبان آن لایحه را دیده ایم و همان سفرنامه را داریم. ان شاءالله در شرح حال قم، در ذکر مهندسیه که یکی از منازل و مهمان خانه ها است، صورت آن کتابچه لایحه را که در تکالیف مسافرین راه قم نگاشته شده است، ثبت خواهم کرد و کنون مجال نیست که در ذکر علی آباد، آن صورت نگاشته آید.

ما را همین قدر در جغرافیای علی آباد نگاشتن کفایت است و نواب محمد کاظم میرزا هم که از همراهان این سفر است در نقشه کشی و مساحت طول و عرض باغ و بنای علی آباد تنبلی کرد و تعیین طول و عرض ننمود که در این جا

بنگاریم. همین قدر باید دانست که علی آباد از منازل خوب و بناهای بسیار عالی ایران است و دلالت بر بزرگی و شهامت بانی آن دارد که این شعر حاکی از قول ایشان است:

کنون به وقایع و گزارشات خودمان بپردازیم که درین منزل رخ داده است.

چادرها را در جاهای باصفا زده بودند و چادر ما را در میان باغ برسرپا کرده اند؛ هوای خوش و صفای دلکشی داشت. باد بهاری می وزید. صرف چای کردیم و نماز خواندیم. امشب باد سخت شدیدی می آمد، به طوری که چهارستون سنگی جلوی عمارت را که مهرگان حضرت مستطاب والد ــ روحی فداه ــ منزل کرده بودند، از وسط سرنگون کرد و درشکه نمره هفت مقرب خاقان، میرزا صدرالدین مستوفی را - که از همراهان و ملتزمین است- از بالای تپه حرکت داده، در توی درّه انداخت. از حرکت درشکه، شتری به تکان در آمده، در پشت چادر محمدحسین خان سرتیپ عطاءالملک که تا قم همراه خواهد بود، به زمین افتاد. از لطمه شتر، نصف چادر عطاءالملک سرنگون شد و دو تیرک چادر پوش برادر بزرگ ترم نواب والاعین الملک، شکست. هریک از همراهان از صدمت این باد نقمتی بردند، ولی بحمدالله به چادر پوش این جانبان صدمتی نرسید و آسوده بودیم؛ به علت این که چادر ما را در وسط درختان زده و طناب های آن را به شاخه های محکم بسته بودند و هیچ آسیبی وارد نیامد؛ اما به واسطه اضطراب دیگران خالی از انقلاب نبودیم. آخرالامر باد، تخفیف یافت و به استراحت مشغول شدیم.

سه شنبه، هفتم رمضان المبارک

صبح زود به واسطه صدای باد از خواب بیدار شدیم. یک ساعت و نیم از روز گذشته، از علی آباد به طرف منظریه که پنج فرسنگ مسافت دارد و در طرف جنوب واقع است حرکت کردیم.

[کوشک نصرت]

[کوشک نصرت]

هوا سرد بود. یک فرسنگ که بیش تر را ندیم، به کوشک نصرت(۱)۲. دریایی است چون شمشیرِ برنده جلا داده شده، لکن برای بیننده مسرت بخش است.(۲) رسیدیم. این جا هم از بناها و مستحدثات حضرت مستطاب اشرف آقای امین السلطان وزیر اعظم _ دامت شوکته _ است. مهمان خانه باصفا و قنات آب گوارایی دارد. دو - سه سال است که کاروانسرا و حمام و باغی نیز در طرف مهمان خانه ساخته شده است. به قدر یک سنگ آب درین جا جاری است که در استخری ریخته و باغ زیر دست را مشروب می کند. این جا منزلگاه زوار نیست و به منزله نهارگاه مسافرین است؛ لکن قهوه خانه و مهمان خانه موجود دارد. فرنگیان راه ساز و مباشرین این منازل درین جا سکنا دارند و در نزهت و غرس اشجار این جا مواظبت می کنند. قلعه ای هم درین جا است که دوازده خانواده دارد و به دیوان، مالیات نمی دهند.

[دریاچه جدید الاحداث ساوه]

[دریاچه جدید الاحداث ساوه]

از این جا تا منظریه، دریاچه جدید الاحداث در کنار جادّه واقع است و بحیره ساوه نمودار شد. تمام خیالات مسافرین و ملتزمین صرف تماشای این بحیره بود.

طول این دریاچه کنون تا سی فرسنگ و عرض آن به هفت فرسنگ رسیده است و در میان این دریاچه عرض آن کم می شود که اصل بحیره به شکل عینک واقع می گردد.

کاروانسرای حوض سلطان که در جاده قدیم واقع است، به هیچ وجه نمایان نیست و نزدیک است که آب این دریاچه آن جا را خراب کند. در بعضی نقاط این راه، آب دریاچه تا جاده، بیش تر از صد ذرع(۳) فاصله نیست. گمان این است که تا چند سال

۱- ۱. کوشک نصرت: ده، بخش مرکزی قم. ارتفاع ۱۰۳۰ متر. معتدل، مایل به گرم و خشک، دامنه جنوبی کوه کورابلاغ، ۸ کیلومتر غرب جنوبی علی آباد. همان مدرک. و بحر کالحسام له صقال ولکن فیه للرّایی مسرّه

۲-

۳- ۳. ذرع: گز، ارش، رش، ساق دست. چون مطلق گویند، معادل شانزده گز است: یعنی یک متر و چهار صد یک متر. «فرهنگ دهخدا».

دیگر باز بایـد جاده را تغییر دهند و آب این جا را فرو خواهد گرفت؛ ولی شـنیدم که مهندسـین فرنگی که درین جا راه سازی کرده انـد، گفته انـد که آب دریـاچه این جاده را نخواهـد گرفت. این دریاچه از سـنه هزار و سـیصد و یک بوده است، که در همان وقت این جاده جدید و مهمان خانه ها ساخته شده بود.

جهت احـداث این بحیره و طغیـان آب این بود که بنـد سـاوه شـکست و آب آن درین جـا افتـاد و آن رودخـانه های دیگر هم ضمیمه شد و مندرجا بحیره ای که از زمان حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله وسـلم خشک شده بود دوباره تشکیل یافت؛ و یکی از عرب های طایفه کلّکو(۱) که در همین اراضـی هسـتند در زمان حدوث این دریاچه جعل کرده بود که من خود دیدم از کویر آب زایش کرد و من از ترس، خود را به کناری کشیدم و دروغ آن مرد معلوم و محقق گشت و تاکنون این کویر آب نداشـته و از زمین آبی بیرون نیامـده است. این هـا همه از جعلیات است و در «قصـیده برده»(۲)۳. ساوه بـد بود که آب دریاچه اش در زمین فرو رفت و به هنگام عطش یا غضب، آبی را که در آن فرورفته است بر می گردانـد.(۳) شعری است که اشاره به همین دریاچه است و خشک شدن آن در زمان انوشه روان [انوشیروان] جزو معجزات حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به شمار می آید و آن شعر این است:

و صباحی(۴) بیدگلی نیز گوید:

---

۱ – ۱. کلّکوا، از ایلهـای اطراف تهران، سـاوه و زرنـد و قزوین و مرکب از ۸۰۰ خانوار چادرنشـین هستند و ییلاقشان کوه های شمالی البرز است. «فرهنگ دهخدا».

۲ – ۲. قصـیده بُرده، قصـیده ای است که شریف الدین ابوعبدالله محمد بن سعید المصری البوصیری، در ولادت حضرت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله سروده است. بوصیری متعلق است به قرن هفتم (۶۰۸ _ ۶۸۱ ه .ق.) و از شعرای معروف مصری است که در شعر و کتابت یگانه زمان خود بوده و دارای قصاید متعددی است، من جمله قصیده البرده. «فرهنگ دهخدا». وساء ساوه ان غاضت بحیرتها و ردّ و اردها بالغیظ حین ظمی ء

۳–

۴ – ۴. حـاجی سـلیمان بیـدگلی کاشـانی، شـاعر اواخر قرن دوازدهم و آغـاز قرن سـیزدهم هجری (متوفای ۱۲۱۸ ه .ق.) مـولد صباحی بیـدگل از اعمال کاشان است. وی مـداح آغا محمـدخان قاجار و اسـتاد و ممـدوح ملک الشـعراء فتحعلی خان صبای کاشانی بود. دیوانش مشـتمل بر قصاید، ترکیب بند، غزلیات، مراثی و رباعیات است. صباحی در مرثیه سرایی مهارت داشت و «چهارده بند» او که به تقلید کلیم ساخته، مشهور است. «فرهنگ معین».

نم رود سماوه خشکی دریاچه ساوه خمود نار آتش خانه و کسر گنبد کسری

خلاصه، در کنار این دریاچه باید عبور کرد و امروز [را] سپری نمودیم. در بین راه نهارگاه زده بودند. صرف نهار شد. یکی از تفنگداران سرکاری(۱) به حکم مهرگان حضرت والد ــ روحی فداه ــ در آب دریا زد تا بیست و پنج قدم در آب رفت و آب به شکم اسب رسید. آن گاه مقرر شد که بیش از این رود و مراجعت کند. در میان آب این دریاچه، حیوانات غریبه تشکیل و تکوین یافته است. مرغابیان بسیاری در سواحل این بحیره هستند. از دور که تماشا می شود آب دریاچه به شکل کروی دیده می گردد.

بعد از صرف نهار، حرکت کردیم. از کوشک نصرت تا منظریه چهار فرسنگ و نیم مسافت است و تقریباً چهار فرسخ از ساحل بحیره جدید عبور می شود و در بین این راه، به هیچ وجه مزرعه و آبادی نیست؛ ولی از سمت کوه های غربی این وادی، حضرت اجل اشرف اکرم آقای امین السلطان وزیر اعظم ــ دامت شوکته ــ مقرر داشته اند که قناتی احداث کنند که آب آن به وسط این صحرای بی آبادانی برسد، تا در این چهار فرسخ هم بنابر ابن سبیل آسیبی نرسد.

[احمد آباد]

[احمد آباد]

تقریباً نیم فرسخ به منظریه مانده، به احمد آباد(۲) رسیدیم که از متعلقات و مستحدثات حضرت مستطاب اشرف آقای وزیر اعظم است. اصل این جا «باقرآباد» نام داشته که متعلق به آقا باقر سعد السلطنه(۳)، حکمران سابق قزوین بوده است. و او

---

۱ - ۱. سرکاری: داروغگی، کارفرمایی. «فرهنگ دهخدا».

۲ - ۲. احمدآباد: ده، بخش خلجستان، شهرستان قم، ارتفاع ۱۴۲۰ متر، معتدل، خشک. کنار رودخانه دستجرد، ۱۲ کیلومتر خاور شمالی دستجرد. «گیتاشناسی ایران» عباس جعفری.

۳ - ۳. آقاباقر سعد السلطنه پسر آقا اسماعیل دایی میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم. وی سالهایی را برقزوین حکومت رانده است و به منصب امیرتومانی (سرلشکری) از سرلشکرهای فرمانی نیز نایل شده است. بی سواد و عامی، ولی با هوش و زرنگ و کاری بوده است. وی به خاطر انتسابش به امین السلطانِ پسر و تربیت شدن به دست امین السلطان پدر و نیز زرنگی و کاربری خودش، مناصب متعددی که پر سود و در آمد بودند، یک جا داشت: مدیریت شهر گیلان، مازندران و بنادر دریای خزر، مأمور غلات قزوین، حکومت طارم، رئیس سواره قراسواران راه قزوین، رئیس راه شوسه قزوین و... . وی علاوه بر قزوین، حکومت بر ساوجبلاغ، مکری، گیلان، زنجان را داشت و در همان زمان که حاکم زنجان بوده است، به دست مردم کشته می شود. «شرح حال رجال ایران» بامداد.

این جا را پیش کش حضرت مستطاب اجل، آقای وزیر اعظم کرده است. دارای یک قهوه خانه و کاروانسرای کوچکی است. در جلو قهوه خانه، باغچه جدیدی تشکیل داده و غرس اشجار نموده اند؛ آب کمی دارد، آن هم گوارا نیست.

[منظریه]

[منظریه]

از این جا حرکت کرده به طرف منظریه(۱) روان شدیم. از گردنه به آن جا فرود آمدیم و منزل کردیم.

منظریه بسیار جای با صفای خوبی است. مهمان خانه عالی و اطاق های متعدده با میز و مبل دارد. کاروانسرای بسیار پاکیزه و آب انبار بزرگی دارد. بانی کاروانسرا حضرت اجل اشرف آقای وزیر اعظم است. در سردر کاروانسرا، بعد از چند شعر، مادّه تاریخ آن جا را نگاشته اند و تاریخ آن این مصرع است: «نصر من الله و فتح قریب»

باغ بزرگی هم درین جا احداث شده که «روح منظر» [نام] دارد.

سبب تسمیه این مکان به منظریه آن است که از این منزل، گنبد مطهر حضرت فاطمه معصومه بنت موسی بن جعفر علیهماالسلام که مرقد شریفشان در قم است نمایان است.

بعد از ورود به منزل ها، صرف چای نموده، بعد از ادای نماز و خوردن شام، استراحت کردیم.

چهارشنبه، هشتم رمضان المبارک

صبح زود از خواب برخاسته، بعد از ادای فریضه، سوار شدیم و رو به راه نهادیم.

---

۱ - ۱. منظریه: ده، بخش جعفرآباد، شهرستان قم، ارتفاع حدود ۹۵۰ متر، گرم، خشک، سه راهی قم به تهران و قم به صدرآباد. همان مدرک.

امروز باید وارد شهر قم شویم. اغلب راه، هموار بود و کمی نشیب و فراز دارد. تقریباً چهار فرسنگ مسافت دارد.

[پل دلّاک]

[پل دلّاک]

در بین راه یک پل چوبی بود و دوپل دیگر که از سنگ و آجر است، دیده شد. آخرین پل که از سنگ ساخته شده بود، معروف به پل دلّاک(۱) است که چهار دفعه، از ده سال قبل تاکنون، ساخته شده و طغیان آب آن را خراب کرده است. این ایام که تعمیر این بناهای راه واگذار به مهندسین فرنگی شده است، صورت ظاهر این پل بی عیب است، امید است که تا چندی دیگر خراب نشود. پل دلّاک را از سنگ ساخته اند و هفت چشمه و سقف مرتفعی دارد. از آن جا به طرف شهر قم راندیم. سه قهوه خانه در دست چپ ساخته اند، یکی از آن دایر و دو تای دیگر بایر است.

عباس میرزا(۲) نواده دختری این سلطنت عظمی که فرزند مرحوم محمد مهدی خان اعتضادالدوله است و این اوقات حاکم قم است، با اجزاء حکومتی به استقبال بندگان حضرت اشرف اسعد والا ــ روحی فداه ــ آمده، بعضی یک دسته سوارهای قزوین هم که سپرده به آقا میرزا محمدخان(۳) سرتیپ ــ پیش خدمت حضور و پدر

۱- ۱. پل دلّاک: باتوجه به کتب تاریخی و جغرافیایی قم، پلی بوده است که در چهارفرسخی قم، بر روی رودخانه ساوه زده بوده اند. اطلاعات بیشتری پیدا نشد.

۲- ۲. عباس میرزا، پسر دوم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله، که محمد مهدی پسر بزرگ میرزا محمدخان سپهسالار اعظم بود و مادرش فخرالملوک دختر بزرگ ناصرالدین شاه. یعنی عباس میرزا نوه دختری ناصرالدین شاه می باشد. عباس میرزا بعد از فوت پدر، به حکومت قم رسید و ملقب به «نائب الایاله» گردید و در اواخر سال ۱۳۰۹ ه .ق. ملقب به لقب پدرش «اعتضاد الدوله» شد. برعکس خود سپهسالار، پسران و نوه هایش افرادی بی عرضه و بی کفایت بودند و این حکومتهای دست چندم نیز به خاطر انتساب به خانواده سلطنتی بود. «شرح حال رجال ایران» بامداد.

۳- ۳. میرزا محمد معروف به ملیجک اول که بعدها «امین خاقان» لقب گرفت، برادر زبیده خانم امینه اقدس از زنهای سوگلی ناصرالدین شاه و پدر غلام علی خان عزیز السلطان (ملیجک دوم) است. «رجال دوره قاجار» حسین سعادت نوری، صص ۲۵۶ ــ ۲۵۷.

جناب عزیز السلطان(۱) امیرتومان ـ است، مامور فارس هستند و مدتی است در قم انتظار ورود مهرگان حضرت والا ـ روحی فداه ـ را داشتند. این ها هم با مال ها و یراق های بسیار خوب در کمال نظم استقبال کردند و ده نفر قراسوران(۲) که به جهت حفظ راه ها در قم متوقف هستند، به جلو آمدند و مشغول بازی و تقله انداختن شدند.

انواع و اقسام هنرها از این ده نفر سوار دیده شد که مایه حیرت گردید؛ سر خود را به روی زین اسب می گذاشتند و هردو پارا به هوا بلند می کردند و اسبان را به تاخت در می آوردند و به آن حالت از اسب نمی افتادند و به طرز خاصی از زیر شکم اسب، تیر تفنگ خالی می کردند و در حین تاخت اسب، طوری در زیر شکم مرکب، خود را پنهان می ساخت که فارِس معلوم نمی شد. و در رو به روی دشمن، چنین اشخاص خود را از گلوله تیر محفوظ خواهند داشت. در حین سواری، زین و یراق اسب را برچیده، دوباره مرکوب خود را زین و یراق می نمودند و در حین سرعت دوندگی اسب، پیاده می شدند و یک پا را چندین بار به زمین می زدند و بعد سوار می شدند. گاهی چوب تقله را به زمین می زدند که به هوا بلند می شد. در حین تاخت، آن چوب را بین زمین و آسمان می گرفتند. چندین هنرها کردند که آدمی تعجب می کرد.

این سوارها در قم متوقفند و جزو قراسوران ها هستند. از طهران تا فارس و یزد از این قره سوران ها هستند که مستحفظ راهند و با پست دولتی همراه می شوند که آفتی نرسد. این ها همه سپرده به سهام السلطنه هستند که چهار سال قبل به حکومت یزد مفتخر بود.

قره سوران، لفظ ترکی است. بعضی چنین ترجمه کرده اند که «قره» به معنی خشکی است که ضد دریاست. یعنی این ها خشکی ران هستند و مستحفظ بیابانند.

ص: ۵۰

۱- ۱. غلام علی خان معروف به ملیجک و ملقب به عزیز السلطان و دارای منصب امیرتومانی که داماد ناصرالدین شاه نیز گردید. شرح حال عزیز السلطان به خواننده می فهماند که اوضاع مملکت چگونه سالها بی سرو سامان بوده است. «شرح حال رجال ایران» بامداد.

۲- ۲. قراسوران: سرهنگ محافظان قافله، آنان که به سرکردگی گروهی از جانب پادشاه در راه ها نشینند تا قوافل را از منازل مخوف به سلامت بگذرانند، امنیه. «فرهنگ معین».

ولی معنی چنین نیست و این ها در ترجمه «سوران» اشتباه کرده انـد که آن را به معنی «رانـدن» دانسته اند. «قره» به معنی سیاه است و «سـوران» به معنی «پرس» است که حاصـل مصـدر است و امر آن «سـروش» است که به معنی «بـپرس» باشـد. به عبـارتٍ اخری، «قره سـوران» بـه معنی سـیاهی پرس اسـت. از آن کـه ایـن هـا در بیابـان و غیرهـا چـون در شـب سـیاهی را ببیننـد، مثل مستحفظین فارس، می گویند: سیاهی کیستی؟ لهذا این ها را قره سوران گویند.

خلاصه، همه جا راندیم تا به نزدیک شـهر قم رسـیدیم. از مستقبلین و تماشائیان، ازدحام غریبی بود. از امامزاده خاک فرج(۱) گذشـته، وارد دروازه شـدیم؛ نواب والا آقای عین الملک در مهمان خانه دولتی، که بیرون دروازه شـهر و مسـما به «مهندسیه» است، منزل کردند. این جانبان در رکاب حضـرت مستطاب والا _ روحی فداه _ از بازار شهر عبور کرده، از راه بالا خیابان، به حرم مطهر حضـرت معصومه علیهاالسـلام بنت موسـی بن جعفر علیهماالسـلام مشـرف شدیم. وارد صـحن جدید و عتیق شدیم. حوض بزرگی وسط صـحن جدیـد بود و بسـیار صـحن با روحی بود؛ شایسـته هزارگونه تمجید است. بعد از صـحن به رواق و حرم مشـرف شـده، زیـارت کردیم. فرش زمین حرم از سـنگ هـای مرمر است که میرزا شـفیع، حـاکم یزد، در زمـان حکومت خود، این سـنگ را به این جا فرستاده است. در آن اوان، سنگ های قدیم را که در توی حرم به کار برده بودند، بیرون آورده، ایوان بزرگی را فرش کردند و سنگ های مرمر تقدیمی میرزا شفیع را در سطح زمین حرم مطهر به کار بردند.

قبور سلاطین صفویه در میان رواق های این جا می باشد که صندوق چوبی، در

۱ـ ۱. مزار خاک فرج از زیارتگاه های کهن قم، در منطقه کمیدان در شمال غربی شهر قم و مرکب از سه بقعه و بنای نزدیک به هم است. بقعه شاهزاده احمد (سـلطان احمد) از احفاد سجاد علیه السلام _ که منظور از امام زاده خاک فرج، ایشان است _ بقعه کوچکی که دختر شعیب پیامبر علیه السلام در آن مدفون و به نام بقعه صفورا معروف است و بالاخره قبّه و بنایی که میان آن گودالی است و معتقدنـد که حضـرت ابراهیم علیه السـلام برای ساختن خانه کعبه قطعه ای سـنگ از آنجا برداشـته اند و به «کعبه کوچک» مشـهور است. «تاریـخ قم»، محمدتقی بیک ارباب، به کوشـش مدرسـی طباطبایی، حکمت، صـص ۴۵ _ ۴۴؛ «تربت پاکان» مدرسی طباطبایی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

روی آنها نصب است. قالی های خوب از آن عهد تا کنون مانده است که بر مقبره سلاطین مذکور است، جزو انتیقه [عتیقه] محسوب می شود، خیلی قیمتی است.

خلاصه، بعد از زیارت به منزل آمدیم. منزل در عمارتی است که نزدیکی حرم، جناب مستطاب اجل آقای امین السلطان ـ وزیر اعظم ـ دامت شوکته ـ بنا کرده اند؛ که هر وقت به قم مشرف می شوند، درین جا منزل می کنند. بسیار عمارت وسیعی است. حمام و آشپزخانه بزرگی دارد. امروز به حمام رفتیم و از کسالت راه بیرون آمدیم. بعضی از سادات و اهل شهر به دیدن آمدند. جناب مستطاب آقا سیدحسین متولی باشی که از صنادید(۱) این زمان است، در این اوقات در قم نیستند؛ به عتبات عالیات مشرف شده اند. از اقتدار و تسلط ایشان شرحی شنیده شد که باعث حیرت گردید.

پنج شنبه، نهم رمضان

امروز و فردا در این شهر توقف خواهد بود و این جانب در شرح حال قم به قدری که توانستیم تحقیقات به عمل آوردیم و درین جا می نگاریم. ابتدا، شروع می کنیم به شرح حال «مهندسیه» که بیرون دروازه شهر قم است.

[مهندسیه]

[مهندسیه]

«مهندسیه» از مهمان خانه های خوب دولتی است که در بیرون شهر واقع شده، عمارات و اطاق های خوب و کاروانسرای بزرگی دارد، فرش و اسباب و میز و مبل همه چیز در آن جا حاضر است. مسافرین محترم در آن جا منزل می کنند. جهت تسمیه این مهمان خانه به «مهندسیه»، آن است که مهندسی این راه، به مباشرت میرزا نظام مهندس الممالک که استاد علوم ریاضی است، بوده است که از طرف حضرت مستطاب آقای امین السلطان وزیر اعظم منازل و مهمان خانه های دولتی را در بین راه طهران و قم، او ساخته است. و مهمان خانه کنار شهر قم را به نام خود، یعنی؛ به

۱- ۱. صنادید: قهرمانان، سروران، دلاوران. «فرهنگ معین».

لقب خود منسوب ساخته است که نام او در روزگار به یادگار بماند. محض اطلاع آیندگان، بعضی تحقیقات در خصوص این میهمان خانه ها می نگاریم که نکات تاریخیّه از میان نرود.

راه حالیه از طهران تا قم در زمان مرحوم آقا ابراهیم امین السلطان اول ــ طاب ثراه ــ شوسه شده که به امر دولت این کار را به انجام رسانیدند و تا قزوین، راه را شوسه کردند. بعد از فوت آن مرحوم، جناب مستطاب اجل آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان وزیر اعظم به اشاره دو تن، در بین راه، شش مهمان خانه معتبر بزرگ ساختند که مسافرین درین جا منزل کنند و از بابت اسباب و لوازم منزل آسوده باشند. و در سنه هزار و سیصد و یک، در ماه شوال، امور این راه، منظم و مهمان خانه ساخته شد. و در آن هنگام، جناب مستطاب آقای امین السلطان، وزیر اعظم در رکاب مبارك همایونی به ییلاق کلاردشت تشریف داشتند، خواستند در تکالیف مسافرین و به شرح مهمان خانه ها، قانونی بنگارند که مأمورین آن جا و مسافرین از آن قرار رفتار نمایند.

چند نفری درین باب بر حسب امر ایشان، کتابچه نگاشتند و مطبوع واقع نشد؛ تا میرزا احمدخان آجودان خلوت، مترجم روسی و فرانسه و ترکی عثمانی که در حضور همایونی و خلوت شرف افتخار دارد و تمام عمر خود را در خارجه به سر برده، به خدمت دولت مشغول بوده است. و از قوانین خارجه کاملاً مستحضر است؛ ولی چون تازه به ایران آمده بود از ترتیبات امور و شرح راه قم اطلاعی کامل نداشت؛ لهذا او با میرزا غلام حسین خان ادیب که در آن سفر، سفرنامه کلاردشت را به اسم خود نگاشته است، هم دست شده، به مشورت یکدیگر، کتابچه قانونی در تکالیف راه قم نگاشتند و به خدمت حضرت وزیر اعظم ــ دامت شوکته ــ رسانیدند، آن را پسندیدند و پس از مراجعت مرکب همایونی به طهران، آن کتابچه را اعلان بلندی کرده، بعد از چاپ، به دیوارها چسبانیدند که مسافرین از روی بصیرت و علم حرکت کنند. و بحمدالله از آن تاریخ مردم آسوده شدند و کنون صورت آن کتابچه راه قم را که در هزار و سیصد و یک نگاشته شده، عیناً درین جا می نگاریم:

سواد کتابچه لایحه راه شوسه قم

سواد کتابچه لایحه راه شوسه قم

چون مبنای این دولت قوی شوکت بر آسایش کافه رعایا و عامّه دعاگویان و آبادی و آرایش راه ها و امکنه ممالک محروسه ایران ــ صانهااللّه عن الحدثان ــ است، بناءً علی هذا بر حسب حکم محکم اعلی حضرت قدر قدرت اقدس شهریاری ــ روحنا فداه و ایّداللّه دولته و ادام شوکته ــ درین زمان خجسته اوان، به جهت ازدیاد راحت مسافرین و کثرت آسودگی عابرین و زائرین حضرت معصومه قم علیهاالسلام ، راهی ساخته و طریق در کمال نظم و امن پرداخته شد که به دعاگویی دوام دولت ابدالتیام(۱) پردازند و خود را از زحمت و محنت راه سابق فارغ سازند. این لایحه در کیفیات و تکلیفات اشخاص مسافر به طریق دستورالعمل اعلان شد.

اعلان راه جدید شوسه، از مرکز دارالخلافه الباهره الی شهر قم، مشتمل بر چند فصل است:

فصل اول

از طهران که حرکت کردند، منزل اول، «کاریزک» است که تا طهران چهار فرسنگ مسافت دارد و در بین راه همه جا آبادی است و اغلب مسافرین دیده و بصیرند.

منزل دویم، «حسن آباد» است که تا کاریزک چهار فرسنگ و بین راه همه جا آبادی و مزارع است.

منزل سیم، قلعه «محمد علی خان» است که در دامنه شمالی کوه گوک داغ واقع است و در بین راه سه مکان آب شیرین یافت می شود، این منزل نیز چهار فرسنگ است.

منزل چهارم، کوشک نصرت است که در دامنه جنوبی کوه گوک داغ واقع است و در بین راه، همه جا آب های جاری خوش گوار دارد و کاروانسرای جدید البناء، مسمّی به «علی آباد»، منزلگاه است. از هر مأکول و مشروبی در آن جا موجود است و

۱- ۱. در نسخه «ابدالتیام» آمده است، ولی احتمالاً سهوالقلم است و شاید مقصود نویسنده «ابدالایام» بوده باشد.

مسافت این منزل نیز چهار فرسنگ است.

منزل پنجم، منظریه است در دامنه جنوبی کوه معروف به «کوه پل دلّاک» واقع است و با کوشک نصرت چهار فرسنگ مسافت دارد. بین راه در یک مکان آب شیرین و گوارا دارد.

منزل ششم، مهمان خانه دروازه قم است که به «مهندسیه»، معروف است. از منظریه به قم چهار فرسنگ است. در بین راه، سه مکان قهوه خانه احداث شده که در هریک چای و میوه جات به مقتضای هر فصلی موجود است.

فصل دویم

در باب کرایه و شرایط حرکت آلات حمل و نقل؛ و کرایه آنها از قرار تفصیل [زیر [است:

محمل های فُردار(۱)، یعنی؛ سایه بان داشته باشد:

ـ درشکه، دو نفر، نفری چهارتومان و ده شاهی.

ـ کالسکه، چهار نفر، نفری چهار تومان.

ـ دلیجان، هشت نفر، نفری سه تومان.

محمل های بدون فُر

ـ ترمطاس، سه نفر، نفری دو تومان و پنج هزار.

ـ تریگا، سه نفر، نفری پانزده هزار.

ـ گاری ده نفر، نفری پنج هزار.

آلات حمل و نقل، کالسکه و درشکه و دلیجان و ترمطاس و تریگا و فورقان است که همان گاری است. درشکه و کالسکه و دلیجان، محمل های فردار هستند. درشکه: دو نفر، کالسکه: چهارنفر، دلیجان: هشت نفر.

ترمطاس، سه نفر را حمل می کند و مسقف است، مسافر را از باران و آفتاب محفوظ می دارد.

۱- ۱. فُر بر وزن پُر از الفاظ خارجه است که به معنی سایبان و سقف است.(غ)

تریگا فُرو سقف ندارد و سه نفر را حمل می کند و گاری که فورقان نیز گویند، ده نفر را حمل می کند.

[تبصره]: باید دانست، هریک از این محمل ها تا به اندازه گنجایش هریک از آنها اگر مسافر حاضر نیست، از منزل حرکت نخواهد کرد؛ مگر این که کرایه تمام جاهای محمل را مسافرین که حاضرند بدهند. مثلاً درشکه حمل دو نفر مسافر می کند، هرگاه یک نفر بخواهد با همان درشکه تنها حرکت کند و منتظر رفیق راه نشود، باید کرایه دوجای درشکه را بدهد و قس علی هذا برای سایر محمل ها.

ــ هریک از مسافرین که در محمل های فردار می نشینند، حق دارند که سه من به وزن تبریز از ملزومات شخصی خود را مجّانا در آن محمل بگذارند و اشخاصی که در محمل های بدون فر نشسته اند، حق پنج من تبریز، حمل اشیاء را دارند.

ــ تکلیف مسافرین برای حرکت این است که بروند بیرون دروازه جدید حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، واقع در تهران، در کاروانسرای متعلق به راه شوسه که واقع در طرف چپ جاده است، و در آن جا تمام کرایه محمل را تا به قم بدهند و تذکره گرفته، حرکت نمایند.

ــ در صورتی که مسافر بخواهد در یکی از این محمل ها اشیایی حمل کند، میزان کرایه آن مطابق عدد نفوسی است که در آن محمل حمل می شود؛ مثلاً گاری که حامل ده نفر است، یک صدو شصت من تبریز اشیاء را می تواند حمل کند و به این قاعده وزن هریک نفر آدمی، شانزده من تبریز از برای محل اشیاء منظور می شود.

لکن اگر شخصی، رفع بعضی محظورات اداره راه شوسه، ملتزم است که پس از اطلاع از طرف مسافر، تذکره و محمل را درب خانه مسافر، در هر نقطه که منزل داشته باشد، حاضر نماید؛ درین صورت، مبلغ پنج هزار دینار اضافه بر کرایه معمول بر عهده مسافر است، باید ادا نماید.

ــ علاوه بر کرایه، قیمت ورقه تذکره یک هزار دینار است.

ــ شرایط حرکت از قم به طهران نیز مطابق از طهران به قم است.

ص: ۵۶

فصل سیم

درسرعت مسافرت و شرایط توقف در مهمان خانه ها:

ـ سرعت سیر، ساعتی، یک فرسنگ و نیم است که تقریباً از هر مهمان خانه تا مهمان خانه دیگر، دو ساعت و نیم زمان مسافرت می باشد؛ مگر فورقان که حکم مسافرت مکاری(۱) را دارد که دو شب در راه خوابیده، به قم می رود.

ـ در هر مهمان خانه برای بازکردن و بستن اسب و رفع کسالت مسافر، نیم ساعت فرجه و توقف خواهد بود؛ زیاد بر این موقوف به میل مسافر است.

ـ نرخ مأکولات و ملزومات مهمان خانه هایی که به طهران نزدیک تر است تا به قم، بعینه نرخ طهران است به علاوه ربع قیمت، و آنهایی که به قم نزدیک ترند تا طهران به قیمت قم می باشد، یک ربع بالا. و در هر ماهی یک دفعه نرخ دارالخلافه طهران و قم را معین کرده، در دیوار مهمان خانه ها، اعلانی می نویسند که مسافر لدی الورود از قیمت هر چیزی بصیر شده، در وقت حرکت و ادای قیمت حاجت به محاوره و گفتگو نباشد.

ـ نرخ کاریزک و حسن آباد و قلعه محمدعلی خان، نرخ طهران است، یک ربع بالا. کوشک نصرت (علی آباد) و منظریه نرخ قم است، یک ربع بالا.

ـ در هریک از این مهمان خانه ها جای خواب و مایحتاج برای توقف شب از هر بابت موجود است. کرایه هر خوابگاهی که عبارت از منزل و رختخواب و سایر ملزومات اطاق، در هر شبی دو هزار می باشد.

ـ اشخاصی که با مال و کالسکه و نوکر خود حرکت می نمایند و بخواهند در مهمانخانه ها منزل کنند، باید کرایه مکان و اسب و کالسکه خود را علاوه بر مخارج معینه بدهند؛ آخوری یک صد دینار و جای کالسکه، روزی یک قران است.

ـ گاری های متفرقه که متعلق به راه شوسه کرایه گرفته، حمل بار می کنند، هرگاری یک

---

۱ - ۱. مکاری: آن کس که خر و اسب و شتر و جز آنها را کرایه دهد. «فرهنگ معین».بنابراین، مسافرت مکاری، یعنی مسافرت با اسب و شتر و الاغ کرایه ای.

تومان، حق مرور دادنی است و این وجه را مأمور مخصوص که در علی آباد است اخذ نموده، قبض رسید خواهد داد که در منازل دیگر متعرض نشوند. هرگاه از علی آباد رد شده وقبض نگرفته باشد درسایرمنازل، مطالبه حق مرور،بل چیزی علاوه ترخواهد شد.

همین که مسافر ورود به یکی از این مهمان خانه ها کرد، پیشخدمت و خدمه مخصوص آن مهمان خانه با کمال احترام، پذیرایی از او خواهند کرد و هرگونه مایحتاجی که لازم داشته باشد، به محض اظهار، حاضر خواهد ساخت و مادام توقف، دقیقه ای از دقایق خدمتگزاری را دریغ و فروگذار نخواهد نمود. و در وقت حرکت مسافر، میرزای مهمان خانه، سیاهه مخارج مسافر از روی صورت نرخ آن مهمان خانه نوشته، به نظر او خواهد رسانید که وجهش را دریافت نماید.

ــ هرگاه ــ العیاذباللّه ــ نسبت به مسافر، از احدی از اجزاء مهمان خانه یا مستحفظین یا مأمورین راه، خلاف قاعده و بی حرمتی سر زند، در هر مهمان خانه کتابچه مخصوص موسوم به کتابچه «تظلم» در اطاق روی میز موجود است که مسافر عرض شکایت و تظلم خود را در او می نگارد و مأمور مخصوص که هر ماه یک دفعه یا دو دفعه برای تظلم و سرکشی راه مهمانخانه می گذرد، مکلف است که آن کتابچه ها را مطالعه کرده، هرکس که مورد شکایت واقع شده، تنبیه و سیاست کامل نموده، اخراج نماید.

فصل چهارم

ــ اشخاصی که به این مهمانخانه ها منزل خواهند کرد، هرگاه از اسباب مهمانخانه ها چیزی بشکنند یا بسوزانند یا فاسد کنند از قبیل آب ریختن یا اقسام دیگر، تضییع نمایند، باید از عهده غرامت آن برآیند.

ــ مسافرانی که برای مسافرت در مهمان خانه محلّ حرکت حاضر می شوند، هرگاه اسب حاضر نباشد باید انتظار ورود اسب را داشته باشند. و اگر در همان آن، اسب از راه برسد تا سه ساعت حق تعجیل در حرکت ندارند و در صورتی که احدی از اجزاء و مباشرین راه، قبل از سه ساعت که رفع خستگی اسب، نشده باشد، بخواهد، بلافاصله اسب را به محمل ها ببندند، تأدیب و از شغلی که دارد خارج خواهد شد.

خاتمه

خاتمه

این کتابچه اعلان جاری خواهد بود تا آخر سنه پیچی ئیل و اوّل سنه تخاقوی ئیل، به ملاحظه امتحاناتی که در ظرف این مدّت خواهد شد. هرگاه مصلحت ملت و دولت مقتضی تغییر و تصرفی باشد، در هریک از فصول، کتابچه جدیدی طبع شده، اعلان خواهد شد.

خلاصه، ترتیب راه جدید قم و شرح مهمان خانه ها و تکلیف مسافرین از این اعلان معلوم خواهد شد و ابتدای مهمان خانه که به سبک اروپ در ایران متداول شد، همین راه بوده است؛ لکن آلات سواری و محمل ها که درین اعلان نوشته شده است، درین اوقات، به هم خورده، ولی مهمان خانه ها به حال خود باقی است. در سنه گذشته امتیاز این راه به یکی از اهل اروپ دادند، او ترتیبی دیگر قرار داد که مسافرین را یک روز و یک شب به قم برسانند. مسافرین در طهران از مرکز بلیت خانه، بلیت گرفته، سوار کالسکه و درشکه شده، به قم می روند. امیداوریم که وضع حرکت مسافرین بهتر از این منظم شود که در راه به واسطه مفلوکی اسبان درشکه و کالسکه معطل نشود و بیش تر از یک روز و یک شب در راه زحمت سفر نداشته باشند.

خلاصه، درین یک ــ دو روزه توقف قم، بعضی وقایع جزئیّه و گزارشات شخصیه از برای این جانبان بود که نوشتن آنها، مثل حالات و عادات قدما می شود و خواندن آنها باعث تصدیع خوانندگان خواهد شد. آمدن فلان شخص به دیدن این جانبان و یک آجر پیش آمدن فلان و یک آجر عقب رفتن بهمان را نگاشتن، چه حسنی خواهد داشت؟ رسیدن فلانی تلگراف را، نوشتن، فایده عمومی ندارد؛ چیزهایی که راجع به تاریخ و جغرافیا و انشاء و شعر و شرح رجال و تجربیات زمان و سیاست مدن و تهذیب اخلاق باشد، باید نگاشته آید.

امروز که به زیارت مشرف شدیم، ضمناً به سر مقبره شاهنشاه مبرور محمدشاه غازی(۱) ــ اَلْبَسَهُ اللّهُ حلل النور ــ که درین جا واقع است، رفتیم وفاتحه خواندیم. در

ص: ۵۹

---

۱ – ۱. آرامگاه محمد شاه در ضلع غربی صحن عتیق حرم حضرت معصومه علیهاالسلام ، در ورودی مسجد بالاسر واقع شده است. تزیینات داخلی این گنبد مجموعه ای از گچ بری و آیینه کاری است و لوح مرمر مرقد از نظر حجاری نفیس می باشد. «مجموعه راهنمای جامع ایرانگردی» قم.

سر این مقبره، تخت سنگ مرمری است که به آن صافی و لطافت، سنگی دیده نشده است. تمثال شاه مرحوم را در روی آن به طرز استادی حجّاری کرده اند و به طوری در روی این سنگ نقاری کرده اند که آدمی از دیدن آن سیر نمی شود، و خود تخته سنگ، نهایت امتیاز را دارد. اشعاری که در مادّه تاریخ وفات شاه مرحوم نگاشته اند از این قرار است:

چو دوری ز هجرت بشد روزگار هزار و دو صد سال با شصت و چار

محمد شه آن شاه انجم سپاه که بودش فلک تخت و پروین کلاه

پس از چارده سال فرماندهی جهان داری و فرّ و شاهنشهی

ششم ماه شوال بنهفت چهر تنش در زمین شد روان در سپهر

این ماده تاریخ که در سنگ مزار کنده شده است، چندان امتیازی ندارد. ماده تاریخی که نثراً در فارسی و عربی ساخته شده است،درین جا نوشته می شود که خوانندگان به طور سهولت، ضبط خاطر کنند و این هر دو، عربی و فارسی را مرحوم شاهزاده حاجی فرهاد میرزای معتمدالدوله(۱) صاحب جام جم(۲) و

ص: ۶۰

۱- ۱. حاج فرهادمیرزا معتمدالدوله، پسر پانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه، متولد ۱۲۳۳ ه .ق. و متوفی به سال ۱۳۰۵ ه .ق. می باشد. وی در طول حکومترانی اش برلرستان، خوزستان، کرمانشاهان، کردستان، همدان و فارس حکومت کرده است و به عضویت دارالشورای کبری در آمده و مدتی را نیز نایب الایاله شاه بوده، و در سفرهای محمدشاه، امور مملکت را در دست داشته است. اعتماد السلطنه در مورد وی می گوید که این شاهزاده مرد خوش قلبی نبود و طبق بیان خودش در سالهای حکومتش ۶۰۰ نفر را کشته و در جایی دیده شده که ۷۰۰ دست بریده است و باهمین ایجاد رعب، توانسته است مال فراوانی برای خود اندوخته نماید. و بعد می رود حداقل سیصد واندی هزار تومان در خارج از مملکت خود برای احداث صحن کاظمین خرج می نماید. او بسیار از خود راضی و بی اندازه حیثیت دوست بود و مقام شاهزادگی به خصوص عمویی شاه را تالی مقام سلطنت می دانسته است. و البته یکی از چهار شاهزاده فاضل است و آثاری دارد، من جمله «قمقام» در شرح حال ائمه. «شرح حال رجال ایران» بامداد.

۲- ۲. جام جم، کتابی است در جغرافیا و تاریخ «فرهنگ معین» تحت نام معتمد الدوله (فرهاد میرزا).

قمقام(۱) ساخته اند. ماده تاریخ عربی آن «العاقبه للمتقین»می باشد و فارسی آن از این قرار است «محمد پادشاه در قصر جدید مرد» به مصداق الکلام یجرّالکلام، مناسب که کیفیت و مناسبت ماده تاریخ فارسی را بیان کنم تا مزید اطلاع خوانندگان باشد.

در سنه هزار و دویست و شصت و چهار، چون محمدشاه غازی به واسطه درد پا و وفور آلام و اسقام نمی توانستند به ییلاقات دور تشریف فرما شوند، لهذا درین هنگام به صوابدید مرحوم حاجی میرزا آقاسی(۲)، شخص اوّل، فرمان شد که بر فراز تجریش، دو فرسخی طهران، در پایین کوه، قلعه ای استوار کردند و برج و باره محکمی ساخته و خندق عمیقی بر سنگ خاره کندند تا شاهنشاه غازی در سورت(۳) کربا(۴) در آن جا تشریف برده، توقف کردند [کنند] و نیز به قدر یک میل دورتر از این قلعه، قلعه ای برای حاجی میرزا آقاسی بناکردند که در آن جا ساکن شود و زمان ییلاق در آن جا باشد. قلعه اولی را قصر محمدیه(۵) خواندند و ثانی را به نام حاجی میرزا

ص: ۶۱

۱- ۱. قمقام، کتابی است در شرح واقعه کربلا که نام کامل آن «قمقام زخار و صمصمام تبار» می باشد و کتاب توسط سید محمود محرمی موسوی زرندی تصحیح گردیده است. «فرهنگ معین».

۲- ۲. حاج میرزا عباس یاملاعباس ایروانی، متخلص به فخری و معروف به حاج میرزا آقاسی، پسر حاجی میرزا مسلم ایروانی، چهارده سال صدر اعظم محمد شاه قاجار بود، و پیش از آن مربی و مرشد محمد شاه بوده و در آذربایجان، معلم فرزندان عباس میرزا بود. وی مردی بی تدبیر و خودخواه و درشت خوی بود و در دوران صدارتش اموال و املاک بسیار اندوخت و به مملکت نیز خسارات فراوان رساند. و دستور داده بود به جای صدر اعظم به وی شخص اول بگویند که ترجمه The primemini sterبه معنای نخست وزیر است. در جلد سوم منظتم ناصری می خوانیم که وی در زمان صدارتش، ۱۴۳۸ قریه و بلوک و املاک در نقاط ایران به تصرف درآورد. بیشتر خالصجات مرغوب اطراف تهران از آن وی بود. و قلعه عباس آباد، یافت آباد، وامین آباد و... همه از محدثات وی بودند. در هرحال، بعد از مرگ محمد شاه چون مورد نفرت مردم و بسیاری از رجال بود، نتوانست به فعّالیت حکومتی ادامه دهد. در فاصله به حکومت رسیدن ناصرالدین شاه به حضرت عبدالعظیم پناهنده و سپس به عتبات عالیات رفته و در گذشت. «نخست وزیران ایران» قدیانی؛ «شرح حال رجال ایران» بامداد.

۳- ۳. سورت: شدت، حدّت، هیبت، سطوت، (پادشاهی). «فرهنگ معین».

۴- ۴. احتمالاً منظور نویسنده همان «کرب» است به معنای غم، اندوه، اضطراب.

۵- ۵. قصر محمدیه: سلاطین و شاهزادگاه قاجار معمولاً- از اقامت در قصرها و عماراتی که از پدرانشان به جا مانده بود، خودداری می کردند؛ لذا آن عمارات زود از نظر می افتاد و رو به ویرانی می نهاد. در عین حال، برای گردش و عشرت خود قصر تازه ای بنا می نمودند. محمدشاه در مغرب تجریش کنار جاده اوین، به فاصله دویست قدم در شمال غربی باغ فردوس، قصر محمدیه را ساخت و چند روزی از ورودش به آن قصر نگذشته بود که در آن درگذشت. ناصرالدین شاه از آن بیزار بود و آن را فروخت و بعد از چند بار دست به دست شدن که هرکس آن را می خرید، به بلایی گرفتار می شد، محمود علا میر احتشام السلطنه آن را خرید و به «محمودیه» تغییر نامش داد و بعدها محمودخان پسر امیراحتشام آن را به فتحعلی خان صاحب دیوان می فروشد. «جغرافیای تاریخی تهران» محسن معتمدی.

آقاسی، «عباسیه»(۱) نامیدند و در آن جا اقامت کردند و در ماه رمضان وجع نقرس در دست و پای شاه افزود و هر روز حاجی از عباسیه به محمدیه می آمد، تا آن که در سه شنبه، ششم شوال، شاهنشاه غازی در همان قصر محمدیه که جدید البناء بود، به دیگر جهان خرامیدنـد. به این مناسبت این ماده تاریخ در فارس ساخته شـد: «محمد پادشاه در قصـر جدید مرد!» حاجی میرزا آقاسی نیز از صدارت معزول شد و داستان او طوری است که شرح جداگانه می خواهد.

چون آن قصر را نامیمون داشتند، لهذا دیگر دولت به مرمّت آن اقدام نکرد و به مرور دهور منهدم شد که دیگر آثاری ندارد.

اما عباسیه تاکنون هم در کمال آبادی است و کنون موسوم به محمودآباد(۲) است که

ص: ۶۲

۱- ۱. قصر عباسیه: عمارت عباسیه واقع در عباس آباد طهران، بین باغ فردوس و تجریش و اوین. «زندگانی حاج میرزا آقاسی»، حسین سعادت نوری. باغ عباس آباد در سه چهارکیلومتری بیرون دروازه دولت، آباد کرده میرزا آقاسی که اکثر اوقات به این باغ می رفته. «جغرافیای تاریخی تهران» محسن معتمـدی. ــ حاج میرزا آقاسـی به هنگام بنای «قصـر محمدیه» در همان نزدیکی کاخی نیز جهت خویش ساخت. در «ناسـخ التواریـخ» درباره دو قصـر محمـدیه و عباسـیه چنین آمده است: به صوابدید حاجی میرزا آقاسـی فرمـان رفت که بر فراز قریه تجریش، بنیان قلعه اسـتوار کننـد که هر سال پادشاه از بهر ییلاق بـدانجا سـفر کنـد و اقـامت جویـد. لاجرم بنّایان از سـنگ و ساروج دیواری عظیم و عریض بنیان کردنـد... با اینکه یک نیمه کار قلعه هنوز راسـت نبود، معـادل صـد هزار تومـان زر مسـکوک به کـار رفت!... و نیز به یک پرتاب دورتر از این قلعه، حاجی میرزا آقاسـی از بهر سکون خویش، قلعه دیگر بنیان کرد و قلعه نخستین را به نام شاهنشاه «قصـر محمدیه» نام نهادند و آنِ حاجی میرزا آقاسی را به نام او «عباسیه» خواند. «قصران (کوهسران)» حسین کریمان.

۲- ۲. محمودآباد، در شـمال غربی تهران واقع است و از شـمال به باغ فیض، از مشـرق به مسیل رودخانه فرحزاد و از جنوب به صادقیه (آریاشـهر) می پیوسته است. و در زمان ناصـرالدین شاه باغ سفارت آلمان در این محل بوده است. «جغرافیای تاریخی تهران» محسن معتمدی. به نظر می رسد افضل الملک، «محمودیه» را به اشتباه «محمودآباد» درج کرده است.

متعلق به جناب میرزا فتح علی خان صاحب دیوان[(۱)] (پیشکار سابق فارس) والی مملکت خراسان است.

و محمود آباد بین تجریش و قریه اوین[(۲)] واقع شده است که در حین عبور و مرور بین این دو قریه، محمود آباد در مسیر راه می باشد، و محمود آباد هم به اسم محمودخان[(۳)] قوللر[(۴)] آقاسی باشی ملقب به «احتشام السلطنه» است که پدر او محمد رحیم خان علاءالدوله[(۵)] امیرنظام مرحوم آن جا را خریده و به اسم فرزند خود محمود خان قوللرآقاسی باشی موسوم ساخت و کنون در کمال آبادی است، و اراضی عباسیه در آن حوالی است.

ص: ۶۳

---

۱ - ۱. فتحعلی خان صاحب دیوان؛ فتح علی خان ملقب به صاحب دیوان و امیرنظام پسر دوم حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک و داماد فتحعلی شاه و نوه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی، وزیر آقا محمدخان و صدراعظم فتحعلی شاه قاجار بوده است و برفارس، خوزستان، اصفهان حکومت کرده است و در ضمن، مستوفی و حسابدار چند شهر چون همدان و قزوین و... بوده و وزیر نظام آذربایجان نیز گردیده است. او نیز چون بسیاری دیگر از حکمرانان، از غارت و چپاول مردم ایران و مال اندوزی بی بهره نبود. «شرح حال رجال ایران» مهدی بامداد.

۲- ۲. قریه اوین: این قریه در چهار کیلومتری غربی امام زاده صالح است. موقعیت قریه در دامنه و سر رسید و آبش از رودخانه درکه و از دو چشمه است. شش دانگ قریه وقف بر آستانه حضرت رضا علیه السلام است. «فرهنگ جغرافیایی ایران» حسینعلی رزم آراء.

۳- ۳. حاجی میرزا محمود خان احتشام السلطنه قاجار دولو علامیر، پسر محمد رحیم خان علاء الدوله امیرنظام، ابتدا در کشیکخانه سمت یوزباشی داشت، و بعد به سمت ریاست غلامان شاهی دست یافت و در سال ۱۳۰۶ ه .ق. حکومت زنجان و سرکردگی سواران دویرن و سوار افشار و خمسه به منصب قبلی وی اضافه گردید. سپس به سرکنسولی عراق رسید و بعد والی کردستان گردید و سپس وزیر مختار ایران در آلمان شد و بعد نماینده مجلس شورای ملی و رئیس آن گردید و در دوره سوم مجلس نیز نماینده تهران بود. در جنگ جهانی اول سفیر کبیر ایران در اسلامبول بود و چند ماهی نیز وزیر کشور حسن مستوفی الممالک. می گویند: وی بسیار تند خو بوده است. «شرح حال رجال ایران» مهدی بامداد.

۴- ۴. قوللر: غلامان سلطنتی؛ قوللر آقاسی: مهتر و رئیس غلامان. «فرهنگ معین».

۵- ۵. محمد رحیم خان علاءالدوله امیر نظام از بزرگان قاجار دولو بود و رئیس میرغضب ها (نسقچی باشی) برخوی، نهاوند، زنجان، همدان حکومت رانده و پیشکار آذربایجان شده و در ضمن، مناصبی چون وزارت دربار، نمایندگی دارالشورای کبری، وزارت جنگ و... را نیز به دست آورده است که اکثر این مشاغل را هم زمان دارا بوده است. و وی نیز چنانچه لازمه کارش بوده (میرغضب) خشن و تند خو بوده است. و به دستور او مثنوی با کشف الابیاتی که بصیرالملک به آن زد، چاپ گردید. «شرح حال رجال ایران» مهدی بامداد.

خلاصه، موقوفه مقبره شاهنشاه غازی هشتصد تومان است و متولی آن بقعه، میرزا آقا، پسر مرحوم محمدکریم بیگ است، و محمد کریم بیگ کفش دار شاه مرحوم بوده است که پس از وفات شاه مرحوم، استدعا کرد که تولیت مقبره را به او واگذار نمایند و پس از وفات حاجی رحیم، مواجب و مرسوم و تولیت او را به فرزندش میرزا آقا واگذار کردند. شمایل شاهنشاه مرحوم را هم در پرده، نقش کرده اند که نهایت امتیاز را دارد.

از این جا به سر مقبره مرحومه رضوان آرامگاه، مهدعلیای ثالثه ــ طاب ثراها ــ رفتیم. سنگ بالای مقبره ایشان را هم به حدی خوب حجّاری کرده اند که کمتر نظیر آن پیدا می شود و این شعر را هم در ماده تاریخ ایشان، مرحوم شاهزاده سام میرزای شمس الشعراء(۱) ــ متخلص به رضوان ــ فرزند محمد قلی میرزای ملک آرا(۲) ابن خاقان مغفور فتح علی شاه ــ طاب ثراه ــ انشاء کرده اند که در روی سنگ نقاری کرده اند و درین جا نگاشته می شود:

رفته نود از پس هزار و دو صد سال رو به محمد خدیجه ز جهان... شد

دُخت امیر یگانه قاسم خان آن که چو گنجی به زیر خاک نهان شد

تولیت مقبره مرحومه مهد علیا(۳) ــ طاب ثراها ــ به میرزا کاظم خان پسر مرحوم

ص: ۶۴

۱- ۱. سام میرزا شمس الشعرا، پسر شانزدهم محمد قلی میرزا ملک آرا می باشد و کارش سرودن قصاید بود در مدح شاه. جالب آنکه بعد از مرگ وی، مواجبش را به برادرش عبدالحسین دادند و همچنین لقب شمس الشعرایی را با آنکه شاعر نبود. و قرار شد وی نیز همچون برادر، در مجلس شاهانه شعر بخواند با این تفاوت که دیگران بسرایند و وی بخواند! همان مدرک.

۲- ۲. محمدقلی میرزا، ملقب به ملک آرا، پسر سوم فتحعلی شاه، حاکم مازندران و گرگان (استرآباد) بود که با مرگ فتح علی شاه از حکومت برکنار و به همدان، به علت عدم اعتنا به محمد شاه، تبعید شد و در همان جا درگذشت. وی شعر هم می سروده و تخلصش خسروی بوده است. همان مدرک.

۳- ۳. اسم مهد علیا، جهان خانم بوده است. یکی از شعرا این شعر را در وصف حضرت علیّه، عزّت الدوله که از خوب رویان است و دختر مهد علیاست، سروده است و اشاره به جهان خانم مهد علیا کرده است. به رنگ و بوی جهانی و بلکه بهتر از آنی به حکم آنکه جهان پیرگشته و تو جوانی گمان می کنم که شاعر این شعر هم، سام میرزای شمس الشعرا است که محرم آن خانواده بوده است. (غ) ــ ملک جهان خانم، ملقب به مهد علیا، نوه دختری فتحعلی شاه و زن محمد شاه و مادر ناصرالدین شاه، که یکی از ایادی بسیار مؤثر در عزل، تبعید وقتل میرزا تقی فراهانی (امیرکبیر) بود. وی چه در زمان پیری محمد شاه و بیماری او و چه در فاصله ای که پسرش از تبریز به تهران بیاید ــ برای تحویل حکومت که حدود صد روز طول کشید ــ امور کشور را اداره می کرد و به دوستان و رفقای خود، مواجب و تیول و سیورغال و وظیفه می داد که امیرکبیر مانع دخالتهای حکومتی او شد. مهد علیا در ابتدا سعی کرد خود را معشوقه امیرکبیر کند و چون موفق نشد، دختر ۱۶ ساله اش را به او داد تا به این ترتیب او را نرم کند و این راه هم جواب نداد. در نهایت، زمینه قتل امیرکبیر را فراهم نمود. مهد علیا نیز چون بسیاری از زنان و خواهران و مادران شاهان، رفیق باز بود و دارای چهار دلداده بود: علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه، میرزا آقا خان نوری،

علی خان حاجب الـدوله و فریـدون میرزا فرمانفرما (برادر شوهرش). ــ مقبره مهد علیا در جهت غربی و عقب گنبد محمد شاه (صـحن عتیق حرم حضـرت معصومه علیهاالسـلام) قرار گرفته است و به شـکل مربع مسـتطیل، بـا گـچ بریهای برجسـته و زیبا، آراسته شده است. «مجموعه راهنمای جامع ایرانگردی» استان قم؛ «شرح حال رجال ایران» مهدی بامداد.

حاجی آغا رضاخان خواجه است که آن مرحوم بعد از وفات آن مرحومه، به تولیت این مقبره برقرار شد و تا یک سال قبل حیات داشت؛ بعد از او، به میرزا کاظم خان تعلق یافت.

مالیات قریه وشنوه(۱)، که در هفت فرسنگی قم است، از بابت موقوفه این مقبره برقرار شده است. وشنوه تیول(۲) این جا است که اختیار آن با میرزا کاظم خان است. و ششصد و چهل تومان باید درین مقبره به مصرف متولی و قهوه و غلیان و سایر مصارف این مقبره برسد. و قریه وشنوه با مزارعی که دارد از ملتزمات ایران است. تریاك وشنوه معروف تمام اقطار زمین است که به آن خوبی در هیچ جا تریاك به عمل نمی آید. حاصل این ده، تریاك و فندق است و این دو چیز در هر مکان یافت شود، دلالت بر لطافت هوا می کند. وشنوه از ییلاقاتی است که نظیر ندارد، سردی طبیعی دارد، هوای آن جا در تابستان، طوری است که بدون مانع، چراغ اشک نمی ریزد و شعله آن تکان نمی خورد. با این حالت هوای آن جا طوری برودت دارد که آدمی محتاج به خزو سنجاب است. شکار کبک در آن جا از هر مکان بیش تر است. مزارع

ص: ۶۵

۱- ۱. وشنوه: دهستان، قهستان، بخش کهک، شهرستان قم، ۲۴ کیلومتری جنوب خاور کهک، کوهستانی، سردسیر. «فرهنگ معین».

۲- ۲. تیول: واگذاری در آمد و هزینه ی ناحیه ای معین از طرف پادشاه و دولت به اشخاص، اقطاع. «فرهنگ معین».

خوبی دارد که مثل «لار» طهران می ماند. از سردی نمی توان در آن جا زندگی کرد، سکنه و رعیت ندارد. در تابستان، ایلات در آن جا مسکن دارند و حکام کاشان و قم به آن جا می روند. همین قدر که اطلاع پیدا کردیم این جا نگاشتیم.

بعد از این جا به سر مقبره(۱) خاقان مغفور فتح علیشاه ــ طاب ثراه ــ رفتیم. تولیت این بقعه با شاهزاده محمد هادی(۲) میرزا پسرخاقان مغفور است و سیصد تومان موقوفه این جاست. قریه بیدهند(۳)، تیول این بقعه است. و آن قریه در پنج فرسنگی واقع شده، از ییلاقات معتدل خوب است و سنگ سر مقبره خاقان مغفور از جمیع سنگ های سایر مقابر امتیاز دارد. تمثال خاقان را در روی سنگ مرمر بزرگ حجاری

ص: ۶۶

---

۱ – ۱. مقبره فتحعلی شاه در قسمت شمالی صحن عتیق قرار دارد و از آثار بیگم صفوی است، و این مقبره در زمان حیات فتحعلی شاه، به دستور خود وی (۱۲۴۵ه .ق.) تعمیر و تزیین شد. قاعده گنبد مقبره، هشت ضلعی نامنظم است و در سال ۱۲۸۰ه .ق.، در دوره ناصرالدین شاه تزیینات آیینه کاری آن به گچ بری تبدیل شده است. ازاره آن از سنگ مرمر است و لوحه مرمر با زمینه طلاـ کوب که تاریخچه زندگی فتحعلی شاه بر آن نوشته شده، بر روی سپر صفّه نصب گردیده است. «مجموعه راهنمای جامع ایرانگردی» استان قم. ــ بهتر از سنگ مقبره خاقان مغفور، سنگ مقبره شاه شهید آقا محمدخان قاجار است که در نجف اشرف واقع شده. آن سنگ دیگر نظیر پیدا نخواهد کرد. دو ذرع و چارک طول آن است و تمثال آقا محمدخان را در روی آن نقاری کرده اند. طوری خطاطی و نقاری کرده اند که استادان به عجز معترف اند. آن سنگ بهترین جواهرات است و بعد از آن، دیگر از برای این سنگ هم نظیر نخواهد بود.(غ)

۲ – ۲. محمد هادی میرزا، پسر پنجاه و دوم فتحعلی شاه و برادر اعیانی محمد مهدی میرزا، پسر سی ام و محمد امین میرزا پسر چهل و پنجم فتحعلی شاه، مادرش باجی از اهالی شیراز و زن چهل و چهارم فتحعلی شاه که از علم موسیقی اطلاع کامل داشته است. محمد هادی میرزا شاهزاده ای وارسته و گوشه گیر بود. مجرد می زیست و هیچ گاه داخل مشاغل دولتی نشد و مجاورت قبر پدر داشت و از زائرین پذیرایی و از مستمندان دستگیری می نمود. «شرح حال رجال ایران» مهدی بامداد.

۳ – ۳. بیدهند: ده، بخش نوفل لوشاتو، شهرستان قم، قم ۱۸۸ درجه، ۵/۳۶ کیلومتر. ارتفاع ۱۹۰۰ متر، معتدل مایل به سرد، خشک. کنار رودخانه دره باغ، ۵/۸ کیلومتر جنوب غربی کهک. سر راه کهک به دلیجان. «گیتاشناسی ایران» عباس جعفری، ج۳. ــ قریه بیدهند از قرای قهستان است. هوایش ییلاقی و باغات سیب و زردآلو و امرود در آن بسیار است. «تاریخ قم» محمد تقی بیک ارباب. ــ بیدهند همان «ویدهند» از قرای جبل قم است. دهی دیگر در پیرامون قم بوده است به نام «هندوجان» که کنون هندیجان گفته می شود و جزو شهر شمرده می شود و آن جزو این «ویدهند» است. «قم نامه»، مدرسی طباطبایی.

کرده اند، حجّار به طوری صنعت به کاربرده است که باعث روسفیدی اهل هنر ایران است، این سنگ مقبره در واقع یک پارچه قیمتی است. این ماده تاریخ را هم در کتابه جلودر این بقعه نوشته اند.

این بقعه کز آیینه نگارین آمد خود رشک نگارخانه چین آمد

قرغی پی اتمام چو تاریخش گفت الف و ماتین و خمس و خمسین آمد

بالای مقبره خاقان مغفور _ طاب ثراه _ مقبره مرحومه ماه تابان خانم قمر السلطنه است که از بنات معظمه خاقان مغفور و متعلّقه ی مرحوم حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله، صدر اعظم قزوینی بوده است که درین نزدیکی وفات کرد و درین جا او را مدفون ساختند. آثار خیراتی از او در جهان هست. وفات ایشان شب دوشنبه، هفدهم شهر... سنه یک هزار و سیصد و.... در طهران واقع شد و شرح حال آن مرحومه و جلالت او در مجلّدات «خیرات الحسان» از تألیفات جناب خالد مآب، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه که در شرح حال مشاهیر النساء ترجمه و تصنیف کرده اند، نگاشته شده است. نقل آن عبارات درین جا مورث تطویل است، هرکس خواهد رجوع به آن کتاب کند.

بهترین اشعار ماده تاریخی که در سر مقابر این جا ساخته شده است، اشعار مرحوم شهاب اصفهانی تاج الشعراء(۱) است که در فوت مرحوم میرزاحسن آشتیانی، مستوفی الممالک، پدر مرحوم یوسف صدر اعظم این دولت، ساخته است و مقبره آن مرحوم هم درین جاست و اشعار ماده تاریخ سنگ مزار او درین جا نگاشته می شود.

افسوس که مستوفی دیوان ممالک راند از رونق کلک قضا کوکبه در خاک

دستور، حسن اسم، حسن رسم، که ناید جمع هنرش کس را در دفتر دراک

رفت آن که براعه ای فریدون زمان رفت این از قلم آنچه از علم کاوه به ضحّاک

من ذلک دیوان هنر طی شد و خلقی کردند گریبان چو زبان قلمش چاک

۱- ۱. شهاب اصفهانی: میرزا نصرالله اصفهانی متخلص به «شهاب»، از شعرای دوره قاجاریه و از زنده کنندگان سبک خراسانی که توسط میرزا آقاسی ایروانی، صدر اعظم، ملقب به «تاج الشعراء» گردید. «فرهنگ دهخدا».

القصّه چو کرد از ورق باطله تن مستوفی دیوان ممالك خط جان پاك

بنوشت شهاب از پی تاریخ وفاتش طوبی و تبارك لك فی الجنّه مأواك

بعضی مقابر از سلاطین صفویه و اشراف و اعیان این زمان، درین جا هست که نوشتن شرح آنها کتابی جداگانه می خواهد.

جمعه، یازدهم شهر رمضان المبارك

امروز هم در شهر قم توقف خواهم داشت. از نوشتن امور جزئیه و کارهای شخصیه صرف نظر می کنیم و تحقیقا تا هر قدر که توانستیم در شرح حال قم و اهالی اطلاع پیدا کنیم، درین جا می نگاریم.

شهر قم

[شهر قم]

[شهر قم]

شهر قم از شهرهای بزرگ است که اگر کسی بخواهد از وسط شهر، از دروازه عراق، یعنی دروازه ری تا دروازه کاشان، پیاده برود، نهایت صعوبت را دارد و باید مسافت بعیده و محلات مدیده، طی کند، اما جمیع این شهر آباد نیست، محلات پایین شهر و میدان کهنه و بازار ذوالفقارخانی(۱) و کیکاووس میرزا(۲) حاکم سابق قم، مخروبه و بایر است و مردمان برزگر و پریشان حال در آن جا مسکن دارند، اما طرف صحن و حول و حوش دروازه طهران و محله سیدون و عشق علی و بازار و تیمچه ها در نهایت آبادی است.

از قراری که شنیده ام سابقاً وضع کوچه ها و میدان های قم بسیار بی قاعده و بی نظم بوده است، لکن چندی است که از توجهات ملوکانه، این بی نظمی ها به کلی مرتفع شده است، کوچه ها و معابر و بازارها سنگ فرش و دکاکین بزرگ و خوب، مهیا و موجود شده است. غالب کوچه ها سنگ فرش و دیوارهای صاف، کاهگلی و سفید

۱- ۱. ذوالفقار خان، پسر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری بوده است که دوازده سال در این شهر حکومت داشته است و شاهزاده کیکاوس میرزا هم از پسران خاقان مغفور بوده است. (غ)

۲- ۲. همان.

شده، مهیا است. و در بعضی نقاط دیگر جلوخان(۱) عالی و درخت کاری دیده شد. حدود قبرستان که در شهر واقع و در جلو صحن مطهر است، بسیار وسیع است و در کنار آن خیابان و دیوارهای آجری و جلوخان های عالی و عمارات خوب و آب انبارهای وقفی بزرگ است که در تابستان آب آنها از تگرگ سردتر است.

[ساختمان حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام]

[ساختمان حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام]

بقعه مطهره حضرت معصومه ــ سلام الله علیها ــ دارای دو صحن بزرگ بسیار با صفاست. صحن قدیم قدری کوچک است، اما صحن جدید نهایت فضا و وسعت را دارد و از بناها و اعمال خیریه حضرت مستطاب آقای امین السلطان(۲) وزیر اعظم است، ولی از بناهای خوب و خوش وضع ایران است. دور تا دور این صحن جدید هم مثل صحن عتیق حجرات و غرفات دلکش است که قبور اعیان و اشراف در آن حجرات واقع شده و می شود. و در هر حجره متولی و خادم و اسباب چراغ و فروش و لوازم تشریفات برای صاحبان قبور مهیا و موجود است که واردین و زائرین قبور را قهوه و غلیان می دهند. درین صحن کتابه های کاشی کاری بسیار خوبی است و اشعار مناسب در روی کاشی ها نوشته اند. از آن جمله یک ــ دو شعر ماده تاریخ بنای این صحن جدید است که درین جا نگاشته می شود و گوینده این شعر میرزا صادق خان پسر حاجی میرزا حسین، نواده دختری سیدالوزراء، قائم مقام است. و حاجی میرزاحسین پسر میرزا صادق فراهانی بوده است:

عهد ملک ناصر دین آن که یافت کرسی و دیهیم از او زین و زیب

گشت امین شه و صدر مهین بانی این صحن خوش و دل فریب

۱- ۱. جلوخان: پیشگاه خانه، میدانی که در مقابل عمارت و منزل واقع باشد. «فرهنگ معین».

۲- ۲. ولی ابتدا بانی این صحن مرحوم آقا ابراهیم امین السلطان ــ طاب ثراه ــ بود. قبرستان را صاف کرده وپی برداشته، شروع در بنای آن نمودند، لکن زندگانی آن مرحوم به نهایت نرسید که این بنا را به اتمام رساند و این عمل خیر به دست قدرت و همت فرزند ایشان حضرت مستطاب اجلّ آقای امین السلطان وزیر اعظم به پایان رسید. (غ)

صادق پروانه به تاریخ گفت نصر من الله و فتح قریب

این صحن جدید دارای سه درب عمومی است. فراش ها و خدام و رهبانان مخصوص دارد که هریک از وجه اجاره موقوفات حضرت اجل امین السلطان وزیر اعظم موظف هستند. تا اواخر سال هزار و سیصد و هشت، یک صدو سی هزار تومان به مصارف بنای این صحن رسیده است. و از آن وقت تاکنون هم باز مشغول اتمام خرده کاری های این صحن هستند و مناره های بلندی درین صحن ساخته اند. مؤذنین با صوت در آن جا هستند که مواجب و مرسوم معینی می برند. ایوان بزرگ آیینه کاری درین صحن ساخته شده است که از آن جا درب عالی به حرم مطهر باز می شود و قریب پانزده ذرع ارتفاع این ایوان است و دو میل گلدسته کاشی کاری نیز ساخته شده است که از سطح زمین صحن تا سر آن گل دسته ها بیست و پنج ذرع ارتفاع دیده و برآورد می شود. در ضلع مقابل، یعنی رو به روی این ایوان نیز ایوان کاشی کاری با شکوهی ساخته شده است که نهایت استادی را به کار برده اند. سازنده این بنا استاد حسن، معمار قمی است که از جمله مشاهیر معماران معاصر است؛ طاق مسجد مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپه سالار اعظم در طهران نیز از بناهای او است.

صحن قدیم هم در نهایت متانت و استادی ساخته شده است. دو اتاق در آن حجرات ساخته اند که مناره گلدسته در آن جا بنا شده است. ایوان بزرگ طلا- کاری درین صحن هست که از آن جا وارد طاق و حرم مطهر می شوند. رو به روی این ایوان، دری است که وارد مدرسه و از آن جا به دارالشفا می شود و این مدرسه که به صحن عتیق می رود سقف مقرنس(۱) بسیار باشکوهی ساخته شده است که با کاشی های معرّق ممتاز آن را زینت داده اند.

این مدرسه و دارالشفا از بناهای خاقان مغفور فتح علی شاه ــ طاب ثراه ــ است و از این مدرسه دری به ایوان خانه و عمارت دولتی باز می شود که به حکم دولت ساخته شده است و آن عمارت را نیز به امر خاقان مغفور فتح علی شاه بنا کرده اند.

۱- ۱. مقرنس: کنگره دار، قرنیزدار. «فرهنگ معین».

لکن حکّام قم درین جا منزل نمی کنند؛ به جهت آن که این عمارت در جنب صحن بنا شده و از برای مقصرین محل بست است و نمی توان مقصّرین را درین جا آزار و ایذاء نمود.

و از این عمارت دری به رودخانه قم باز می شود که در بیرون شهر واقع شده و به جلگه و صحرا تماشا می کند. و این عمارت مشتمل بر حیاط های متعدده و حمام و اطاق های عالی است.

اما وضع مردم و ساکنین قم در باب گذران، بسیار سهل است. به قناعت حال و فراغت بال گذران می کنند.(۱) انواع نعمت ها و فواکه فراوان و نرخ مأکولات ارزان است. مردم این شهر، کلیةً رعیت پیشه و اهل ملك و زراعت هستند و بیش تر از سکنه این شهر برزگر و حصاد هستند که روزها در بیرون رفته، به جوزق کاری و زراعت مشغول شده؛ غروب به شهر می آیند، فوراً صرف غذایی کرده، به خواب می روند.

هوای این شهر بسیار گرم است، عقرب بسیار دارد. و آب اهل شهر از آب رودخانه شهر است. بیش تر از یک قنات ناصری، دیگر قناتی و آبی در شهر جاری نیست و آن قنات را به حکم مهرگان اعلی حضرت شهریاری ــ روحنا فداه ــ ساخته اند و وقف است. و مباشر و مختار امر این قنات، محمد تقی بیگ ارباب(۲) است که سالی مبلغی خطیر به جهت تنقیه این قنات از دولت می گیرد و به مصرف شخصی خود می رساند؛ به اصلاح و لاروب قنات نمی پردازد و فایده این قنات کم است.

درین شهر شش کارخانه بلورسازی و چندین کارخانه شیشه گری است که هر گونه اسباب چراغ و لامپ و غلیان و میوه خوری و شربت خوری و آفتابه و لگن و تنگ، با کمال خوش اسلوبی از آن جا بیرون می آید و حمل به ولایات می شود. به علاوه، سی و پنج کارخانه چینی سازی دارد که کاسه و قدح و بشقاب و دوری و از هر قبیل ظروف از آن فابریکات(۳) بیرون می آید و به قیمت نازل می فروشند. مثلاً قیمت

۱- ۱. بین این کلمات با آنچه چند صفحه پیش ذکر کرده بود ــ ص ۷۳ ذیل «شهر قم» ــ تناقض به نظر می رسد.

۲- ۲. معروف به ارباب جان بابا است. (غ)

۳- ۳. فابریکات: جمع فابریک به معنای کارخانه. «فرهنگ معین».

یک جام که عبارت از چهار پارچه ظرف است، به یک عباسی الی دو قران است. اگرچه این چینی ها مثل چینی حاجی ترخان و سایر ممالک خارجه نیست، لکن به طور حتم مسلّم است که اگر مشوق و کمپانی پاداری پیدا شود که آلات وافزار از فرنگستان بیاورد، خود عمله این کارخانجات متعهدند که چینی های خود را بهتر از چینی فرنگ بسازند.

این شهر پنج دروازه دارد و محلات شهر سابقاً بیش تر بوده است؛ لکن این اوان که شهر رو به انهدام گذاشته است، عدّه محلاتش از این قرار است:

[محلات قم]

[محلات قم]

ـ محله قبرستان؛

ـ خیابان بالا؛

ـ خیابان پایین؛

ـ تکیه آقا سید حسن و محله عشق علی که ـ این هردو جزو دو قفیز آباد است؛

ـ گذر جدّا و الوندیّه؛

ـ محله چهارمردان؛

ـ محله سیدون که سادات در آن جا مسکن داشته اند؛

ـ محله تکیه یزدی ها؛

ـ عربستان بالا و پایین؛

ـ محله مسجد جامع با میدان مسجد جامع؛

ـ محله چهل دختران؛

ـ محله میدان بزرگ؛

ـ محله دروازه قلعه؛

ـ محله دروازه کاشان که جزو پایین شهر است؛

_ محله دروازه ری؛

ص: ۷۲

ـ محله ارگ ـ شاهزاده کیکاووس میرزا؛

ـ محله کوچه باغ؛

ـ محله شاهزاده حمزه؛

ـ محله کوچه حرم؛

ـ محله زرآباد؛

ـ محله بیرون که نزدیک مهندسیه، بیرون دروازه ری است و حمام و دکاکین بسیار دارد.

اما باغات بیرون شهر، طرف دروازه عراق و غیره از این قرار است:

[باغات بیرون شهر قم]

ـ باغ مرحوم حاجی عسگرخان بالا و پایین؛

ـ باغ خان بیگدلی؛

ـ زنبیل آباد متعلق به متولی باشی؛

ـ باغ کرباسی؛

ـ باغ شاهزاده کیکاووس میرزا متعلق به ورثه مرحوم حاجی سید جواد مجتهد؛

ـ باغ دو دانگه؛

ـ باغ معصوم آباد؛

ـ باغ شیخ محمد حسن نزدیک علی بن جعفر؛

ـ باغ ارباب جان بابا؛

ـ باغ آقا حسین؛

ـ باغ دراز؛

ـ باغ وزیر؛

ـ باغ قاسم دبّاغ؛

ـ باغ حماطّ (عماد)؛

ص: ۷۳

ـ باغ هارون آباد؛

ـ باغ پنبه؛

ـ باغ سلاخ خانه و سی قطعه باغ معروف دیگر که با اسم است. علاوه بر این باغات هم موجود است و اسامی آنها را معلوم کرده ایم ولی نوشتن آنها باعث تطویل است. این باغات بعضی خیلی قدیمی است و بعضی جدید است. مساحت آنها و جریب هریک از آن باغات را از مباشر باغات این شهر خواسته، حاضر کردند و ثبت اسم مالکین آن جا را هم معین نموده ایم، لکن نوشتن شرح آنها از حوصله ما بیرون است و چندان هم مفید فایده نخواهد بود.

[صادرات قم]

[صادرات قم]

اجناسی که به خارج حمل می شود، پوست و پنبه و کرباس و تریاک است.

این باغات که در بیرون شهر واقع است، محل گردش و تفریج اهل شهر است و این باغات به طور فرنگی سازی و خیابان بندی طهران و بلاد متمدن ایران نیست، بلکه باغات رعیتی است که قصد مالکین، فایده محصولات است. با این حالت، باز خالی از نظافت و پاکیزگی نیست و در هر یک جزئی عمارت و اطاق نشمین است. علاوه برای این باغات باز در بیرون شهر، به سر نیم فرسنگی نزدیک تر، بعضی بقعه امام زادگان هست که محل تفرج است. یکی امام زاده خاک فرج است، دیگر امام زاده ملا آقابابا است که به اسم متولی حالیّه خود معروف شده و باغی دارد. دیگر علی بن جعفر است که از مشاهیر شریفه است. به جای صندوق چوبی ضریح مطهر، بنای عالی از کاشی های معرّق طلاکاری ساخته اند که آدمی از نظاره آن خسته نمی شود. در روی آن آجرهای کاشی خطوط برجسته و آیات قرآنی و غیرها نگاشته اند. آن آجرهای کاشی که در آن جا به کار رفته است در هیچ یک از بقاع و مشاهد شریفه ایران نیست، هر آجری پنجاه تومان قیمت دارد، بلکه اگر به دست فرنگیان رسد، شاید خیلی به قیمت گزاف بخرند.

[کوه خضر]

[کوه خضر]

دیگر از جاهایی که در بیرون شهر و نزدیک به دروازه است، کوه خضر است. در بالای کوه، صحن کوچک و رواق و اطاق وبقعه امام زاده است و نزدیک همان صحن در بالای کوه یک چارطاقی است که معروف به مکان خضر است، همیشه در آن جا اوتاد و اقطاب و مردم حقیقی تا چندی منزل کرده و اعتزال جسته اند. از آن جمله مشهدی کریم ترک است که در همین سه ــ چهار سال قبل در آن جا بوده و به مردم اعتنایی نداشته و از او کرامات و صفای باطن و ظاهر دیده شده است و هیچ محل انکار نیست و چندی است که از این جا به زیارت بقاع شریفه رفته و نویسنده را کنون اطلاعی نیست که آن سالک ممتاز در قید حیات است یا در دار نجات. شرح حالات و عادات آن عارف بیش از این است که در ین جا نگاشته شود، دفتری جداگانه می خواهد.

این سلسله کوه خضر چندان ارتفاع زیاد از اندازه ندارد، ولی در سرحدّ که آدمی می رسد به یک شکل مخصوص و طرز مهیبی آن کوه دیده می شود که آدمی به حیرت می افتد، سنگ های تیزی دارد، خیلی ناهمواری و فراز و نشیب دارد. گویند درین کوه جانور درنده، دیده شده است. بالای کوه آب روان و درخت نیست، تمام سنگ خاره است و راه رفتن به بالای کوه خیلی ناهموار است. کوه خضر قبله قم است. در فوق آن مسجد مختصر خوبی ساخته اند که همان اطاق جنب امامزاده است.

[قریه مسگران]

[قریه مسگران]

در زیر دامنه آن کوه، قریه مخروبه مسگران است که حالا رعیت و سکنه ندارد. روزها رعایا و مالکین از شهر بیرون آمده، در مسگران زراعت می کنند. از تلال(۱) مسگران، مس بیرون می آورده اند، گویند هرچه خرج بیرون آوردن مس می شده، یک عشر کمتر عاید می شده است. لهذا از مس بیرون آوردن آن جا صرف نظر کرده اند.

۱- ۱. تلال: تل، پشته ها. «فرهنگ معین».

[کوه دو برادران]

[کوه دو برادران]

در پهلوی کوه خضر، کوه دو برادران است، ملاصق به هم؛ گویا معمار بخار طبیعت، زمین آن دو کوه را یک دفعه از زمین بیرون آورده است. عرض و طول و ارتفاع هردو مقابل هم است. در آن کوه هم چشمه ساری نیست.

[علمای قم]

[علمای قم]

اما اسامی آقایان و علمای قم از این قرار است:

ــ ملا محمد جواد مروی زاهد، عابد و فاضل؛ در فقه و اصول و ادبیّت سر آمد همه است؛ مسلّم کل و متدین صاحب ذوق سلیم است.

ــ ملاـ آقا حسین، معروف به مجتهد، صاحب مسند است؛ به واسطه کثرت عمر و بعضی اسباب ظاهریه، ریاست عامه نزد اوست، پایه علم و فضل و زهدشان از اکثری کمتر، لکن ریاست و مجلس مرافعه او بیشتر است؛ دیگران چندان مقید نیستند.

ــ آقا سیدجلال الدین امام جمعه، ریاست و اقتدار ظاهری و بعضی محاکمات و سجلات دارد.

ــ آقا سید عبدالله زاهد و عالم و صاحب مسند است.

ــ حاجی سیدصادق زاهد و عالم و صاحب مسند است.

ــ حاجی غلام رضا زاهد و عالم و متبحّر و صاحب مسند است.

ــ آقا سیدالحق زاهد و عابد گوشه نشین، محدّث جامع و عالم اخبار و احادیث.

ــ آقا شیخ محدحسن محقق عالم و خبیر و ادیب و خوش محاوره، اطلاعی هم از حکمت و کلام دارند و صاحب مسندند.

ــ میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام و آقا نورالدین، هر دو محترم و آقازاده و از طرف مادر، دختر زاده مرحوم مبرور، مجتهدالزّمان، میرزاابوالقاسم قمی ــ اعلی الله مقامه ــ

ــ آقا سید زکریّا زاهد و عالم.

_ حاج سید احمد به شرح ایضاً.

_ آقا محمود، پسر مرحوم مبرور حاجی ملامحمد صادق مجتهد قمی که صاحب فتاوی العصر، حکمش در عرب و عجم مطاع و نافذ بود، احدی انکار نمی کرد.

_ میرزا ابوالقاسم پسر مرحوم مبرور آقا سید جواد مجتهد قمی _ اعلی الله مقامه _ که معاصر مرحوم حاجی ملامحمد صادق _ طاب ثراه _ بود و بعد از ایشان در اجتهاد، اقتدار کلی به هم رسانیدند. مرحوم حاجی ملا محمد صادق، اعلم و اعقل بود ولی مرحوم آقا، اتقی و ازهد بودند. به واسطه زهد و عدم بضاعت و سادگی وضع و کناره از حکّام و اهل دیوان، طوری مردم، رسوخ به او پیدا کردند که مفترض الطاعه شان می دانستند؛ یک جزیی خلاف شرعی اگر از حاکم و اتباع او می دید، پای برهنه از شهر فرار می کردند و از عقب او به تدریج ده هزار نفر روانه می شدند. وقتی آن مرحوم احضار به دربار طهران شدند، حسین خان نظام الدوله، شهاب الملک که در آن زمان هنوز به ایالت خراسان فائز نشده بود، مأمور شد که مرحوم آقا سید جواد را محترما به طهران بیاورد، آقا تمکین نداشتند. سه ساعت از شب رفته عزم کرد که با غلامان ابوالجمعی خود، قهراً مرحوم آقا را به طهران بیاورد، فوراً دل درد سختی گرفت، متوسل به جناب مستطاب آقای متولی باشی شد، او گفت: باید توبه کنی؛ شبانه او را به خدمت آقا آورد و دست آقا را بوسید و مبلغی خطیر نیاز کرد و مأموریت خود را به کنار گذاشت و به دولت مراتب شأن و جلالت آقا را نگاشت که حکمران قم بی جهت اشتباه کاری کرده و محض آسودگی و اقتدار خود با جناب آقا طرف شده است؛ از جانب دولت درباره جناب آقا الطاف بی پایان به ظهور رسید.

این قضیه و سایر قضایای دیگر طولانی است که از حوصله این کتاب بیرون است.

عوام قم بعضی کرامت ها به آقا نسبت می دهند که خودشان اگر حیات داشتند، راضی به این کلمات نمی شدند. همین قدر محقق است که مرحوم آقا علاوه بر مراتب علمی، اول شخص زهد و تقوی بوده اند، در موقع(۱) صفای باطن داشته اند که عناد و

۱- ۱. موقع: جایگاه، موقعیت. همان مدرک. در واقع، منظور نویسنده این است که به حیث مراحل خلوص و عرفان به جایگاه و رتبه ای رسیده بود که عناد و لجاج با آن ممکن نبود.

لجاج با ایشان نامیمون بوده است.

ـ آقا محمود پسر مرحوم آقا صدر، برجرودی الاصل، اهل محاوره، طلیق اللسان و رشیق البیان و خوش انشاء هستند، در کارها سبک مخصوص و چالاکی و سلیقه مستقیمی دارند که محور امثال و اقران خود شده اند.

ـ جناب مستطاب آقا سید حسین متولی باشی؛ کنون درین شهر نیستند، به عتبات عالیات مشرف شده اند. شرح حال ایشان کتابی جداگانه می خواهد. ریاست خاصه و عامه این شهر، حتی اختیار امور حکومتی با ایشان است، که اگر حاکم و تمام اهل قم در یک کاری متفق شوند و ایشان مایل نباشند، محال است که آن کار صورت بگیرد. ذوق بسیار سلیم و از علوم و پاره ای تحقیقات مفیده خطی کامل و بهره وافر دارند، جلالت شأن و بنالت قدر ایشان بالاتر از این است که مجتهدین و آقایان این شهر بتوانند به ایشان تقدم جویند. در باطن اهل عرفان و به سلسله فقرا اتصال دارند. لکن اظهار عرفان و درویش بازی و قلندربافی را منافی سیاست مدن و احتشام خود می دانند. به اقتضای زمان، شخص و جلالت وحکم را از دست نمی دهد. حشم و خدم و نوکر وعمله و دهات و مزارع و رعایای ایشان بر وجهی است که احصاء آن مشکل است. شرح حالات و بعضی تحقیقات دیگر است که مجال نوشتن آن ها نیست.

مالیات قم و توابع، نقدا و جنسا، اصلًا و فرعاً، قریب به چهل هزار تومان است؛ اما وضع مردم و سکنه قم در نهایت سهولت است و قناعت، همه انواع نعمت ها فراوان و ارزاق است.

[طغیان آب و ویرانی شهر]

[طغیان آب و ویرانی شهر]

چیزی که باعث دل تنگی و پریشانی خاطر اهل شهر شده است، زایش و طغیان

آب است که از زمین و سرداب ها(۱) و پاشیرها(۲)۳. به حساب ابجد می شود ۱۰۴۰.(۳) می جوشد و بالا می آید. محلّه عربستان و چندین محله دیگر و بازار و باغات را خراب کرده، دیگر حدّ و حدود خانه ها و دیوارها، پیدا نیست.

دو سه سال است که آب از زمین جوشیده، بناها را خراب می سازد. در همین سال طغیان آب شدّت پیدا کرده، کلیّةً دو محله بسیار بزرگ را که دارای چندین معابر و گذرها و کوچه هاست منهدم ساخته است. ساکنین این دو محل پناه به سایر محلات برده، بعضی در خارج از شهر بنای جدیدی می سازند.

درین جا مسجدی است منسوب و متعلق به حضرت امام حسن علیه السلام ، شبستان آن را آب فراگرفته است و آب انباری را که وزیر شاه سلیمان صفوی ساخته است، سی پلّه دارد، به حدی آب از زمین جوشیده است که تمام پازینه ها زیر آب مانده است. این شعر در ماده تاریخ این آب انبار ساخته شده است و درین جا نگاشته می شود:

و باز آب انباری در بازار است که از شدّت طغیان آب، به قدر دو سنگ آب علی الاتصال از آن جا در بازار و کوچه ها جاری است که در همان خرابه و خندق شهر می ریزد. و نیز در سر چهارسوق دو کاروانسرا متعلق به جناب متولی باشی است که یکی از آنها به کلّی منطمس شد و دیگری مملو از آب است که هنوز خراب نشده است.

خلاصه، اگر وضع قم به همین طور باشد، عما قریب تمام شهر خراب می شود. امید است که همت ملوکانه، طفیل حال رعیت بیچاره بشود که از این بلیه نجات یابند. همین قدر می نویسم که تمام اهالی دست از جان و مال شسته، منتظر فقر و فاقه

۱- ۱. سرداب: اطاقی که در زمین سازند برای استفاده از خنکی آن در تابستان. «فرهنگ معین».

۲- ۲. پاشیر: زیرزمین خرد که شیر آب انبار بر دیوار آن نصب شده است، گودال پای شیر آب انبار، آن جای از آب انبار که آب از شیر گیرند، کلیه بنای مجاور شیر. همان مدرک این برگه دستور که بادا جاوید از بهر حسین، هرکه یک قطره چشید فی الحال ز بهر ماده تاریخش گفت «لعنت به یزید باد و برگور یزید»

۳-

هستند. تزلزل عظیمی درین شهر دیدم که به حد تحریر نمی آید. از قرار تقریر بعضی اهل بلد در همین سنه، دو کرور به آنها ضرر وارد شده است. در سبب طغیان و زایش آب از زمین های شهر قم، اقوال مختلفه و آراء متشتّه شنیده می شود و هیچ یک مقرون به صواب نیست، از عدم اسباب و ندانستن بعضی علوم جدیده، پاره ای سخنان می گویند که خالی از صحت است. و ما نقل اقوال و عقاید آن ها را نموده،بعد ازروی دلیل رد خواهیم کرد.

[بررسی دلیل طغیان آب]

[بررسی دلیل طغیان آب]

عقیده جمعی این است که حدوث دریاچه ساوه(۱)، یعنی بحیره ای که تازه در کویر حوض سلطان وجود یافته است، باعث شده است که به واسطه قرب مکانی از زمین قم، آب زایش می کند و خرابی به هم می رساند. این عقیده صحیح نیست؛ از آن که در دو سال قبل چند نفر از فرنگی و ایرانی به تماشای این دریاچه آمده از قرار تقریر و تحقیق آنها، سطح زمین قم از سطح دریاچه جدید ساوه تقریباً دویست و پنجاه ذرع بلندتر است و آب زمین غور(۲) به زمین نجده(۳) که مرتفع است هرگز سرایت و نفوذ نمی کند که زایش نماید و از روی بارومتر (میزان ارتفاع الارض؛ میزان الهواء) معین شده است که زمین قم بلندتر از دریاچه است، ولی درست تحقیقاً در نظر ما نیست که چند ذرع ارتفاع دارد، از صدو پنجاه ذرع بیش تر بلندی دارد. درین صورت، هیچ محل شبهه و تردید نیست که زایش آب قم ربطی به دریاچه ندارد.

بعضی دیگر در سبب زایش آب قم کلمات دیگر می گویند که عیناً عقیده آنها را درین جا درج کرده و بعد رد خواهیم کرد.

ص: ۸۰

۱- ۱. «دریاچه ساوه» یا «دریاچه قم» یا «دریاچه حوض سلطان» به طول ۸۰ کیلومتر و عرض ۳۰ کیلومتر می باشد و آن در گودال و پست ترین قسمت دشت تهران، قم و ساوه قرار دارد. آب آن به علت هوای متغییر نجد مرکزی، اغلب تغییر می کند و سطح دریاچه کم و زیاد می شود. کمترین وسعت این دریاچه ۲۴۰۰ کیلومتر می باشد. آب آن شور و تلخ است. سواحل آن غالباً باتلاقی و تا مساحت ۲۰ کیلومتر از رسوب نمک پوشیده شده است. همان مدرک .

۲- ۲. غور: زمین پست. همان مدرک.

۳- ۳.نجده: زمین بلند. همان مدرک.

این جماعت زایش آب را به جهت خود رودخانه اناربار(۱) می دانند که از کنار باره(۲) شهر می گذرد. و می گویند زمین قم کلیتا(۳) رخوه و نمک زار است و زود قبول نفوذ آب می کند. و رودخانه قم را سلاطین قدیم، چند سال به چند سال، به جهت این که آب زیادتی نکند، تنقیه(۴) می کردند. عمله زیادی از دهات اطراف می خواستند، حتی از محلات و گیلان به حکم دیوان، رعایا به بیگاری می آمدند و در هنگام کم شدن آب، رودخانه را پاک می کردند و گود می نمودند که آب به پایین بنشیند و حالا چند سال است که از عهد نادر و کریم خان تاکنون رودخانه را پاک نکرده اند و آب بالا آمده و محاذی با اراضی شهر شده است، متدرجا آب نفوذ به زمین ها کرده، کنون بنای زایش را گذاشته است. عجب عقیده باطله ای ست. قلّ للّذی یدّعی فهما و فلسفهً حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء.

این مطلب را ظاهراً بعضی تصدیق می کنند، لکن محل اعتماد نیست؛ از آن که چون از دروازه قم به طرف طهران روان می شوند، در سر نیم فرسخی بین راه، قهوه خانه ای ست که حالا ـ مسدود است؛ نزدیک آن مزرعه ای ست که آن جا را «مزدلیجان» و «هندیان» و «سیاران» می گویند؛ آبادی و رعیت ندارد، فقط اهل شهر در آن جا رفته، زراعت می نمایند و اراضی آن مکان به قدر بیست و سی ذرع از سطح رودخانه که سرآشیب می آید، بلندتر است و از همان جا آب زایش می کند، که در همین سنه در آن جا حوضچه کندند و آب بیرون آمد. و به هیچ وجه از زایش نمی ایستد. اگر زایش آب قم از رودخانه باشد، باید در آن مزرعه که بلندتر است، آب زایش نکند؛ پس معلوم شد که علت بیرون آمدن آب از شهر قم ربطی به رودخانه هم ندارد. بلی، سلاطین صفویه از برای پاک کردن رودخانه قم، مقرر می داشتند که از اطراف، رعایا

ص: ۸۱

۱- ۱. رودخانه اناربار: یا رود قم، شعب آن از گلپایگان و خمین سرچشمه گرفته، پس از گذشتن از راهی طولانی از کنار شهر قم می گذرد و به دریاچه «حوض سلطان» می ریزد. همان مدرک .

۲- ۲. باره: دیوار قلعه، حصار. همان مدرک.

۳- ۳. رخوه: سستی، ست، همان مدرک.

۴- ۴. تنقیه: پاک کردن، لای روبی قنات. همان مدرک .

بیایند و تنقیه کنند که آب به پایین برود و درین باب فرمان و احکام هم دیده شده است؛ لکن جهت این کار، دخلی به زایش آب نداشته است.

و تاکنون در تواریخ آن زمان و تعلیقات نویسندگان آن دوران ندیده ام که در قم آب زایش کرده باشد، بلکه طغیان و کثرت آب رودخانه در هرسال یا بعضی سنوات باعث بوده است که مجبور به پاک کردن رودخانه می شوند؛ از آن که این رودخانه در کنار شهر می گذرد و خیلی آب آن رو ایستاده است و مجاور با دیوار و باره مختصر شهر است. در بعضی سنین، آب چنان زیاد می شده است که دیوار را خراب می کرده و به شهر وارد می گشته است و ضرر فاحش به اهالی می رسانده است؛ چنان چه در هزار و سیصد و چهار هم، آب طغیان کرده و به شهر و باغات وارد شد. و در آن زمان، برادرم نواب اشرف والا امیرزاده اعظم، علی نقی میرزای عین الملک در قم حکومت داشتند، دیدند در عین طغیان آب، تنقیه رودخانه ممکن نیست، لهذا از دهات، جار و جمعیت به شهر حاضر کرده، چوب و آجل(۱) و خاشاک زیاد آورده، در کنار شهر، سدّ باغ ریگ را بستند و دیوارها را محکم کردند که آب وارد شهر نشد. و شرح این فقره در روزنامه ایران مندرج شده است(۲).

در عهد سلاطین صفویه هم هرچند سال رودخانه را گود می کردند که آب به غور بنشیند، تا در وقت طغیان بالا نایستد که به شهر داخل شود. این کار دلیل بر این

ص: ۸۲

۱- ۱. آجل: به معنی تخته پاره و چوبهای قوی است که از درخت کنده، از برای بستن نهر فراهم آورند.(غ)
۲- ۲. امور حکومت قم و ساوه از اهتمامات و حُسن ترتیبات امیرزاده، علی نقی میرزا حکمران، قرین آراستگی و انتظام کامل است. آب رودخانه قم، چندی قبل طغیان کرده، سدّ باغ ریگ که از طرف طول شهر واقع است، خراب شد و آب به باغات دور شهر قدری تعدّی کرده، نزدیک شد، داخل شهر شود و تمام چشمه های پل [احتمالاً پل دلّاک منظور است] را تا روی پل آب گرفت. اهل شهر متزلزل و مضطرب شده، شب، خواب نداشتند. اگر یک باران دیگر باریده بود، واقعاً شهر را ویران می کرد. امیرزاده حکمران، جمعی را از نوکر حکومت و معماران و عمله و بّنا گماشته و مبلغی معتد، تنخواه داد، اسباب بستن سدّ را فراهم آورده و شخص خود معزی الیه، نیز اهتمام مخصوص، بلکه همه روز، سرکشی و مراقبت نموده تا سدّ را با استحکام بستند و در چهار موضع که خرابی کلی به هم رسانیده بود، مرمت خوبی کردند، عموم مردم آسوده و شاکر شدند. «روزنامه ایران» چهارشنبه، هشتم رمضان المبارک ۱۳۰۴ ه .ق. شماره ۶۲۹، ص ۴.

نمی کند که پیش تر در شهر قم آب زایش می کرده است و رفع آن در تنقیه رودخانه بوده است.

هرکس مزرعه هندیان و مزدلیجان و سیاران را ببیند و زایش آب آن را ملاحظه کند، به دلیلی که ذکر کردیم می داند که زایش آب شهر قم ربطی به رودخانه ندارد. اگر چنین بود پس باید از مزرعه مزدلیجان که سی ذرع بلندتر از سطح رودخانه است، آب زایش نکند.

پس چون اینها دلیل زایش آب قم نشد، یکی باید به ما بگوید که علت جوشش آب در قم از چه راه است؟ جواب گوییم که این علت مثل همان علتی است که وقتی از زمین هموارى، دفعتاً واحده کوهی روییده می شود که صد ذرع ارتفاع دارد. و وقتی در کوهی آتش فشانی به ظهور می رسد و بعد از چندی خاموش می شود. یک علت طبیعی در زمین هست که گاهی سبب زایش آب از زمین می شود و زمین قم مستعد این علت طبیعی شده، درین سنوات از آن جا آب جوشش می کند و در تواریخ بلکه قریب به همین ازمنه دیده شده است که از زمینی چشمه بیرون آمده و از دماغه های کوه سنگی یک دفعه شکافی پیدا شده و چندین سال که در آن جا آب دیده نشده است، چند سنگ آب بیرون آمده است.

علم طبقات الارض و خواندن علم طبیعی و فیزیک طوری اثبات این مطلب را می کند که دیگر محتاج به پیرایه خارجی نیست و ما عاجزیم که درین مختصر، برهان طبیعی این کار را ذکر کنیم و شواهد بیاوریم؛ شأن مورخ بیان برهان علوم نیست، همین قدر که اشارتی شد، اهل این علوم تصدیق قول ما را خواهند کرد.

و علاج این زایش آب این است که از وسط شهر دو رشته یا یک رشته قنات بزنند که آب آن در بیرون شهر آفتابی شود و زمین ها از جوشش بایستد و رفع خرابی گردد. درین اوقات، اگر یک نفر متمول و ملاک بخواهد که احداث ساختمانی در شهر نماید چون باید چاه های آن در میان خانه ها کنده شود، لهذا هیچ صاحب خانه راضی به این نیست که در میان خانه او چاه قنات کنده شود. این فقره باعث خرابی آنها گشته است.

حکم سخت دولتی و مأمورین بی غرض می خواهد که حفر این قنات را کرده، درمیان خانه ها چند حلقه چاه بکنند، تا رفع این مفاسد گردد.

اما در باب قم و تاریخ آن، اقوال مهم، بسیار است. تاریخ مخصوص به جهت این شهر نوشته شده است که مقابر و امام زادگان را هم در آن جا شرح داده اند و نسخه آن در کتابخانه های طهران موجود است. آن تاریخ در واقع شرح مقابر است، و مطالب جغرافیایی ندارد. بهترین تواریخ که درین نزدیکی ها نوشته شده است، تاریخ مختصری است که میرزا غلامحسین خان ادیب نگاشته است، در سنه هزار و سیصد و چهار. و چند ماهی در هزار و سیصد و پنج مشارالیه در آن شهر بوده و در دستگاه حکومتی تا هفده ماه ریاست تامّه داشته و رتق و فتق امور و عمل انشاء و رسیدگی به عرایض رعایا و ثبت مخصوص حواله مالیات به او تفویض بوده است. و با نواب اشرف والا عین الملک، به بلوک گردش رفته است و جمیع بلوکات آن جا را دیده و به واسطه تسلط حکومتی و وسایل و اسباب و احاطه تامّی که داشته است، در جغرافیا و تاریخ قم کتابی نگاشته است که هیچ نکته را فروگذار ننموده است. جمیع کوه ها و دهات و بلوکات(۱) و مزارع و طوایف آن جا و معارف رجال را شرح داده است. محصولات ملکی هر قریه و نقد و جنس مالیات هر مزرعه را از روی جزو جمع دیوانی که عمل به آن می کرده اند، معین نموده و تحقیقات خارجه به میان آورده است. خوش بختی این جانبان باعث شد که نسخه مسوده به خط خود او را به چنگ آوردیم و آن نسخه در نزد کرم علی خان قمی از طایفه حاجی حسینی بود. چون این جانبان در صدد تفحص و تفتیش شرح حال قم بودیم، آن کتاب را دو روزه به امانت گرفتیم. بعضی از صفحات آن هم قلم خورده بود و دیباچه هم نداشت.

همین قدر که استفسار کردیم گفتند، میرزا غلام حسین خان ادیب این مسوده های تألیف خود را به کرم علی خان داده، و کرم علی خان نسخه به خط خوش نگاشته به او داده، و خود این مسودات را در ازای این زحمت گرفته، نگاه داشته است که به فرصت

۱- ۱. بلوک: ناحیه ای شامل چند قریه و ده، دهستان. «فرهنگ معین».

از روی آن بنگارد. ما را مجال آن نبود که جمیع آن را ثبت کنیم، لکن آن را ملخص نموده، بعضی اطلاعات و انکشافات مفیده آن را درین جا می نگاریم. و باز پاره ای تحقیقات این دو روزه خود را ضمیمه مطالب آن نسخه نموده در این اوراق درج می کنیم. امید است که ناظران در تصحیح ضبط و خلل این مسطورات کوشیده، اگر سهوی به وقوع رسد، بر ما حرجی نیست؛ از آن که ما این اطلاعات آتیه را از روی همان تاریخ مختصر میرزا غلام حسین خان ادیب می نگاریم، الا این که در بعضی جاها تغییر عبارت داده، به لسانی و اضح تر بیان می کنیم و از نقل عبارات عربیه در می گذریم.

[تاریخ مدنیت یافتن قم]

[تاریخ مدنیت یافتن قم]

شهر قم بنا به اشهر اقوال، از بلاد اسلامی است؛ یعنی بعد از ظهور اسلام، این مکان به رتبه مدنیت رسیده است و الاّ قبل از اسلام، مشتمل بر چندین حصار و مزارع و قری بوده است.

و بعضی را عقیده بر این است که قبل از اسلام هم این مکان شهر بوده است. حمدالله مستوفی(۱) صاحب نزهه القلوب(۲) و صاحب کتاب آثارالادهار(۳) هم، بر این عقیده می باشند که قم قبل از اسلام از بلاد عجم بوده است. اگرچه، بعضی، احادیث ضعیفه را می توان مؤید این قول قرار داد، لکن بعضی مطالب تاریخیه و پاره ای آثار

ص: ۸۵

۱- ۱. حمد الله مستوفی: مورخ و جغرافی دان معروف ایران (متوفای ۷۵۰ ه .ق.) که از نژاد عرب بود و سلسله نسب خود را به حربن یزید ریاحی می رساند؛ ولی افراد خاندان او سالیان دراز در قزوین، سکونت داشتند. وی صحبت دانشمندان را درک می کرد و مخصوصاً از مصاحبت رشیدالدین، در مباحث علمی، خاصه تاریخ بهره مند می شد. آثار او عبارت است از: تاریخ گزیده، ظفرنامه به سیاق شاهنامه و نزهه القلوب. آرامگاه وی در قزوین است. همان مدرک .

۲- ۲. نزهه القلوب: کتاب مهمی است در علوم جغرافیا و هیئت و شرح بلاد و راه های ایران، تألیف حمدالله مستوفی قزوینی که مشتمل بر یک مقدمه و سه مقاله و یک خاتمه است. و در آن از علم فلک و اجرام سماویه و ربع مسکون و موالید ثلاث و نوع بشر بحث می کند. در مقاله سوم به شرح درباره حرمین شریفین و بیت المقدس و بلاد ایران و عراق عرب و آسیای صغیر و ممالک هم جوار ایران می پردازد. فاتحه کتاب در شرح عجایب عالم به ویژه ایران است. و کتاب به انگلیسی ترجمه شده است. همان مدرک.

۳- ۳. کتابی تحت عنوان «آثار الادهار» یافت نشد.

ظاهریه حاکی از این است که قم از بلاد اسلامی است.

این که مورخین اسلام، ساختن این شهر را نسبت به طهمورث دیوبند(۱) یا یکی از سلاطین پیشدادی(۲) می دهند، خالی از صحت است. شهری را که آنها بنا کنند و مکانی که از آن عهد جزو بلاد باشد، آن قدر آثار عتیقه و اشیاء عجیبه باید از آن جا انکشاف بشود که هیچ جای شبهه و تردید نماند. در کوه بیستون(۳)، تمثال داریوش از سلاطین اشکانی را که در آن جا حجّاری کرده اند، به خط میخی، اسامی بلاد ایران، که در تصرف داریوش بوده است، نگاشته اند؛ چنانچه ری را «راگا» می نویسد؛ به هیچ وجه در آن جا اسم شهر قم یا جایی را که مناسب این مکان باشد، ذکر نمی کند. صورت اصل و ترجمه «الغبارات»(۴) در تاریخ «جام جم» و سایر کتب ضبط است. اگر قم از بناهای یکی از سلاطین پیشدادی یا کیانی(۵) بود، البته در کوه بیستون، در ثبت متصرفات داریوش، ذکری هم از این مکان شده بود.

مورّخین عرب، این مکان را جزو بلاد «جبال»(۶) نامیده اند و مورخین قدیم عجم،

ص: ۸۶

۱- ۱. طهمورث: ملقب به «دیوبند» نام یکی از پادشاهان سلسله داستانی پیشدادی است. همان مدرک.

۲ - ۲. پیشداد: یعنی اولین کسی که واضع قوانین عدالت بود که در اوستا، لقب هوشنگ است؛ چون نخستین واضع مبانی عدالت است. در روایات ملی ما عنوان هریک از پادشاهان سلسله داستانی پیشدادیان (اولین سلسله پادشاهی افسانه ای ایران) است. همان مدرک.

۳ - ۳. بیستون، کوهی است در مجاورت دهکده بیستون در دهستان چمچال، بخش صحنه، مسلط بردشت، در کنار جاده کرمانشاه به همدان. و آن به واسطه حجاریها و کتیبه های داریوش بزرگ اهمیت جهانی دارد. «فرهنگ معین».

۴- ۴. الغبارات: جمع غبار، عنوان نوعی خط است که بسیار نازک و باریک است. این خط را «قلم جناح» نیز نامند و نامه هایی را که با کبوتر فرستاده می شد، به این خط می نوشتند. همان مدرک. احتمالاً در اینجا منظور نویسنده، نوشته های روی کوه بیستون است.

۵- ۵. کیانی: دومین سلسله پادشاهی از دوره افسانه ای ایران. «کریستن سن» و گروهی دیگر، به استناد «اوستا» و داستانهای ملی و دینی ساسانی، معتقدند که تاریخ کیانیان واقعی است و بر مبنای اساطیری استوار نیست. همان مدرک.

۶- ۶. جبال: در قدیم، نام منطقه وسیعی از مرکز و مغرب ایران که از مشرق به خراسان و از مغرب به آذربایجان و از شمال به کوه های البرز و از جنوب به فارس و خوزستان محدود بود. آب و هوای این ناحیه بسیار لطیف و مردم آن از نظر جسم سالم و صورت نیکو، شهرت داشته اند. به طور کلی، جبال شامل: اصفهان، کاشان، ساوه، لرستان، همدان، قزوین، زنجان تا کرمانشاهان بوده است. همان مدرک.

این جا را «مِدی»(۱) گفته اند و در «تورات» این مکان را به اسم «مادای» ضبط کرده اند. و «مادای» و «مدی» مشتق از «مِد» می باشد که پیشدادیان را «سلاطین مد» می گویند و اهل ایران را کلیتاً، مورخین فرنگ، از طایفه «مِد» می دانند که آنها قبل از «آریان» بوده اند که ایران را مشتق و منسوب به همان آریان می دانند. و این مکان را به همان اسم طایفه و مد در تورات، «مادای» نوشته اند، لکن شهریت نداشته است.

[قول]اشخاصی که معتقد شده اند بر این که قم بعد از اسلام، به درجه مدنیت رسیده است، بهتر از سایر اقوال است.

و «یاقوت حموی»(۲) صاحب «معجم البلدان»(۳) دارای همین عقیده است. وی می گوید قم از شهرهای قبل از اسلام نبوده است. طلحه بن اللاحوص الاشعری با جماعتی از اشعریین در عهد حجاج بن یوسف، قهراً و تعرّضاً از عرب به عجم آمده، درین سرزمین منزل کردند و در این جا هفت قرای معتبره بود که قریه «کُمندان» از همه بزرگ تر بود و آن امکنه را به اسم «کمندان» می خواندند، «الف و نون» زایده را از آخر، انداختند و آن را مخفف نمودند و میم را مشدّد ساخته، کاف را به جهت تعریب بدل به قاف کردند و این شهر را به نام «قم» نامیدند.

صحت قول صاحب «معجم البلدان» به درجه یقین است و کنون هم در نزدیکی شهر مزرعه ای است که آن را کمیدان می گویند. و کمیدان همان کمندان است که «یاقوت حموی» به جای «یاء» «نون» ضبط کرده است.

اشعریین درین شهر، خیلی آثار خوب بنا کردند و همت گماشتند تا این مکان را به درجه مدنیت رسانیدند. مذهب تشیّع را رواج دادند و گبرها را طرد کردند. قبور

ص: ۸۷

---

۱ - ۱. مِدی (ماد): نام قدیم ناحیه ای از ایران بین جبال زاگرس و کویر نمک که قوم ماد، در آن سلسله پادشاهی ماد را تشکیل دادند. در تاریخ از دو ماد نام به میان آمده: الف. ماد بزرگ یا عراق عجم؛ ب. ماد کوچک یا آذربایجان. همان مدرک.

۲- ۲. یاقوت حموی: شهاب الدین ابوعبدالله حموی بغدادی از ادبا و لغویان اوایل قرن هفتم هجری است. همان مدرک.

۳- ۳. معجم البلدان: دوره کتابی است در جغرافیا و ذکر شهرها و اماکن، اثر «یاقوت حموی». همان مدرک.

اشعریین کنون هم در قم، بیرون دروازه موجود است که در سر قبر آنها، گنبدهای بلند مخروطی، سرپا شده است. همین قدر معین است که در عهد حجاج بن یوسف ثقفی، قم رو به ترقی و آبادانی گذاشته است. بعضی که قم را از شهرهای قدیم می دانند، می گویند بعد از اندراس و انغماس این شهر، حجاج این جا را مرمت کرده و باره شهر را به حکم و اشاره او کشیده اند.

[رودخانه انار بار]

[رودخانه اناربار]

رودخانه ای که در کنار شهر می گذرد و اهالی از آب آن مشروب می شوند، اندکی طعم شوری دارد. همه وقت، آن رودخانه جاری و مزارع را آب می دهد.

«حمد الله مستوفی» اصل رودخانه قم را از گلپایگان می داند. و در بعضی از فصول آب آن کم می شود. جمیع حومه و دهات دور شهر، مزارعشان از این آب بر می دارند. و خالصه(۱) شمس آباد که دو فرسخی شهر است و لامحاله دو فرسخ خاک زراعت کاری دارد، از آب این رودخانه سیراب می گردد.

هرکس در سال مباشر و میراب(۲) تقسیم آب این رودخانه شود، صدو پنجاه تومان به حکومت، تفاوت عمل(۳) و تعارف می دهد و خود از مداخل این رودخانه، به سهولت گذرانی می نماید.

این رودخانه از سمت غربی قم جاری است، سرچشمه اش از زردکوه بختیاری است. از گلپایگان و کمره و محلات و بعضی قرای توابع عراق گذشته، به قم می آید و

۱- ۱. خالصه: زمین متعلق به دولت، زمینی که ارباب آن را از تقسیم میان دهقانان و به اصطلاح، پشک انداختن مستثنی می دارد و خود رأساً آن را زراعت می کند. همان مدرک.

۲- ۲. میرآب: میرِ آب، کسی که متصدی تقسیم آب مشترک است و آب را به خانه ها،باغها، مزارع و غیره می رساند، آبیار. همان مدرک.

۳- ۳. تفاوت عمل: عوارضی که دیوانیان گذشته از مقدار مالیات تقویم شده برای تأمین مخارج خود وصول می کردند. (قاجاریه) همان مدرک.

دهات حول و حوش را مشروب ساخته، به قمرود(۱)، از توابع قم می آید که در آن جا «نُصیریان»(۲) مسکن دارند. و فاضل آب آن، کنون به بحیره حوض سلطان (دریاچه جدید ساوه) می ریزد و جزو دریاچه می شود. و سابقاً فاضل آب این رودخانه در کویر مسیله می ریخت و در آنجا فرو می رفت.

این رودخانه در هرجا گویا اسم مخصوص دارد، در قم معروف به «انارบار» است و جهت آن است که هنگام طغیان آب این رودخانه در قم، وقتی می شود که گل های انار به بار آمده است. چون هوای قم گرم است، در بهار، گل انار آن جا زود به دست می آید و همان اوقات زمان طغیان آب رودها است، لهذا این رودخانه در قم معروف به «انار بار» است و در سایر امکنه اسامی این رودخانه از این قرار است: «گل افشان»، «لعل ور»، «لعل بار»، «لعل رود»، «قدیم رود». این رودخانه آبش در همه جا شیرین و گوارا است. چون به خاک قم می رسد و زمین آن جا نمکزار است، به تدریج مزه آب تغییر می کند و به جایی می رسد که به شوری مبدل می شود، و شیرینی خربزه قم و شوری تَهِ آن، به همین واسطه است که از آب این رودخانه مشروب می شود.

اهل شهر قم از همین آب به خانه های خود برده، سیراب می شوند و در خود شهر جز آب قنات «ناصری» و آب قنات مسمّی به «خیر و عطاء» که بانی آن میرزا ابوالقاسم، حاکم سابق قم است، دیگر آب قناتی ندارند و باید از آب رودخانه مشروب شوند. و میرزا ابوالقاسم همان است [که] صدر اعظم اصفهانی او را از خاقان مغفور خرید و انواع اذیت ها نمود. و شرح آن قنات هم در چند جز و بعد نوشته می شود.

ص: ۸۹

۱- ۱. قمرود: قصبه مرکزی دهستان قمرود، بخش مرکزی شهرستان قم، واقع در ۱۸ هزارگزی شمال خاور قم. موقع آن جلگه و هوای آن معتدل است. آب آن از قنات و فاضل آب رود قم و محصول آن غلات، پنبه و انار است. قمرود در قدیم بیش از حال اهمیت داشته و راه عمومی تهران بوده است. در حدود دو سوم ساکنین آن صوفی هستند و شارب خود را نمی زنند و عادت به خصوصی دارند که از اظهار آن خودداری و در حفظ اسرار خود ساعی هستند. «فرهنگ دهخدا».

۲- ۲. نصیریان، متکلمان شیعه و سنی درباره نصیریه و عقاید آنان مطالب متناقض نوشته اند. از نوشته بعضی از قدما و متکلمان چنین بر می آید که این فرقه از پیروان «عبدالله بن سبا» هستند و بعضی آنان را از فرقه زیدیه به شمار می آورند. بعضی نوشته اند فرقه ای از غلاه شیعه اند و معتقدند که حق تعالی در ذات امیرالمؤمنین علی(ع) حلول کرد. «فرهنگ معین».

[نهرهای رودخانه اناربار]

[نهرهای رودخانه اناربار]

انهار قم که از رودخانه آب بر می دارد و به مزارع و باغات بیرون شهر قسمت می شود. در وقت آبادی، مجوسیان چهل نهر از رودخانه حفر نموده و به چهل قلعه خود می بردند. و قسمت آن ها به اصطلاح آن زمان «مستقه»(۱) بوده، هر مستقه معیاری از آب گرفته بودند که آب رودخانه پیمایش نموده، درین زمان معلوم نیست که مقدار مستقه چه بوده است. و اصطلاح حالیه، برای تقسیم آب رودخانه «خروار شمار» است. در وقت ممیزی، مرحوم میرزا بابای آشتیانی مقسمی قرار داده بود که از رودخانه هشتصد و بیست خروار آب بدون مالیات از برای شرب اهل شهر و بیوتات ولایت باشد و از برای موقوفات سرکار فیض آثار فاطمه معصومه بنت موسی بن جعفر ــ علیها و علی آبائها السلام ــ و سایر بقاع متبرکه، آبی به قدر کفاف که از طومار تقسیم آب رودخانه ثبت است، ملاحظه نمود. و باقی آب رودخانه را از قرار مالیات باغات، تومانی پنج خروار آب داد.

و مزروعات را از قرار خرواری جنس مالیات، شش خروار آب داده بود که تمام مآخذ قسمت آب رودخانه به بیست و دو هزار قسمت می شد تا آن که شمس آباد(۲) خالصه، دو فرسخی شهر که از قنات خود مشروب می شد، خرابی در قنات آن پیدا شد؛ در عهد حکومت امین الدوله عبدالله خان اصفهانی، پسر مرحوم حاجی محمدحسین خان، صدر اعظم اصفهانی که حاکم قم و مالک شمس آباد بود، به حکم حکومتی هزار و هشتصد خروار آب از رودخانه جدا کرده، شمش آباد برد و قرار داد که بعد از فتح آب قنات، موقوف دارد، بعد از مرمت قنات، به حکم حکومتی، بردن آب را باز موقوف نکرد تا آن که شمس آباد به جهتی از جهات، خالصه دیوان شد؛ آن هزار و هشتصد خروار آب رودخانه معمول شد که به شمس آباد برده شود، بعد به

ص: ۹۰

۱- ۱. مستقه: مقیاس آب. «فرهنگ معین».

۲- ۲. شمس آباد: ده، بخش جعفرآباد شهرستان قم، قم ۳۳۳ درجه، ۲۵ کیلومتر ارتفاع، حدود ۸۹۰ متر، گرم و خشک، ۸ کیلومتر جنوب غربی منظریه. «گیتاشناسی ایران».

واسطه شاه آباد و کمال آباد و اظهار بعضی علما و اعیان شهر بر قسمت آب افزوده شد. مقسم آب به سی و یک هزار و پانصد خروار قرار گرفت. و قنات شمس آباد کنونی مخروبه است و آب رودخانه را می برد، قنات آن را اگر دایر کنند، محتاج به آب رودخانه نیست.

در جهان، ملکی بهتر از شمس آباد نیست، چهار و پنج آغش اراضی دارد که هر پنج سال یک بار نوبت زراعت آن جا می شود. جوزق(۱) و جو و گندم و کرچک به عمل می آید. قلعه آن خراب شده، سکنه ندارد، زارعین از شهر به آن جا می روند و زراعت می نمایند.

خلاصه بین مورخین در باب قم اختلاف است که آیا آن جا از شهرهای قبل از اسلام است و یا از بلاد بعد از اسلام است. و برفرض این که از شهرهای بعد از اسلام باشد، باز اختلاف است که آیا بنای این شهر در سنه هشتاد و سه هجری به دست اصحاب عبدالرحمن بن محمد بن الاشعث بوده است یا تاریخ بنای این شهر در دویست و سه سال بعد از هجرت واقع شده است. صاحب لباب التواریخ(۲) به قول اول اعتماد کرده، بنای این شهر را در سنه هشتاد و سه دانسته است که در عهد حجاج می شود. و قول ثالثی هست که صاحب کتاب الفتوح(۳) بر آن رفته است و می گوید در عهد عمر، ابوموسی اشعری بعد از فتح نهاوند و اهواز به قم آمد و آنجا را محاصره کرد و فتح نمود، یا آن که احنف بن قیس، نایب ابوموسی آن جا را فتح کرده است و این واقعه را در ضمن وقایع سنه بیست و سه هجری نگاشته است. به هر حال، همین قدر محقق است که قبل از سنه دویست و سه، این مکان شهر بوده است. و این قول خلاف است که بنای آن جا را در دویست و سه هجری می داند. و ممکن است که در آن سنه، یک مرمت باطرح

۱- ۱. جوزق: جوزقه، غوزه باز شده پنبه رسمی که هنوز وش را از آن بیرون نیاورده باشند. «فرهنگ معین».

۲- ۲. لباب التواریخ: (در معین لب التواریخ آمده) تألیف یحیی بن عبداللطیف قندینی که در عهد صفویه، نگاشته است. همان مدرک.

۳- ۳. الفتوح: «الفتوح»، کتابی است تاریخی، تألیف محمد بن علی بن اعثم کوفی، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی و غلام رضا مجد که توسط انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ رسیده است.

جدیدی در قم شده باشد و به این جهت بنای آن جا را در آن سال دانسته اند.

اما مذهب حق این است که این شهر از شهرهای اسلامی است و قبل از اسلام به درجه مدنیت نرسیده است. لکن بنا به تفصیلی که بعد می نویسیم این سرزمین مطمح نظر سلاطین پیشدادیان یا کیانیان شده، به آبادی قرای این جا همت گماشته اند و مثل بلوک بزرگی فرّخش کرده انـد، و رعایا در آن جا جمع شده اند، لکن در زمان اسـلام، اشـعریین که در عهد حجاج به این جا آمـده انـد، بر مـدنیت این جا اهتمامی نموده انـد، جزو بلادش نموده انـد، چون مطمـح نظر سـلاطین عجم شده است، مورخین اشتباهی کرده، گمان نموده اند که این مکان قبل از اسلام، شهر بوده است.

[بلوکات قم]

[جاسب]

[بلوکات قم]

[جاسب]

«جاسب»(۱) یکی از بلوکات معتبره حالیه قم است، مشـتمل بر هفت قریه است که به یکدیگر اتصال دارند، بسیار خوش آب و هوا و مرتع خوبی دارد.

معروف است که جـاسب مخفف جـای اسب است و ضـحّاک پیشـدادی خیـل اسبان خود را در ین جا نگاه می داشـته است و معاصـرین این زمان هرکس آن جا را دیـده، همه با یکدیگر اتفاق دارند که هر اسبی چند روز در مرتع آن جا نشو و نمو کند، چنان فربه شود که آدمی به حیرت افتد.

ص: ۹۲

---

۱ - ۱. جـاسب: بخشـی تابع شهرسـتان محلات، در حـدود ۴۰ کیلومـتری محلاـت و ۲۰ کیلومـتری راه شـوسه قم ـ اصـفهان، سردسـیر و کوهسـتانی است و در میان دره واقع است. همان مـدرک. ـ جاسب: از مضافات قم. صاحب «مرآت البلـدان» آرد: ولایتی است در نهایت برودت و از ییلاقهای بسـیار سـرد و در این زمان از مضافات قم که حکومت آن جزء حکومت این شهر می باشد و در میان دره واقع است. چهار طرف آن کوهسار است. جنوب آن ولایت دلیجان و نراق و شمال آن قریه کرمجگان از دهات قم، مشرق آن محدود به کوهسار اردهال و مغرب آن منتهی به جبال راونج می شود. گویند جاسب از بناهای یکی از امرای عسـکریه همای دختر بهمن بن اسـفندیار مشـهور به نیمور می باشد. اهالی آنجا بیشتر سادات صـحیح النسب هسـتند و به روایـتی هفت تن از سـیصد و سـیزده تن یـاران امـام زمـان، اهـل قراء سـبعه جـاسب می باشـند. قرای سـبعه آن عبـارت انـد از: هزارجان، داران، کردکان، وشنکان، رز، دستقونقان، سحکان. «فرهنگ دهخدا».

[تتمه تاریخ و وضعیت ممیزی قم]

[تتمه تاریخ و وضعیت ممیزی قم]

خلاصه، بعد از پیشدادیان، کیانیان هم درین سرزمین نظری انداخته اند و ما به طور اجمال، اشاره درین باب کرده، سقم و صحّت آن را متعرض نمی شویم که هدف تیر ملامت نگردیم. و آن اجمال احوال از این قرار است.

در قدیم الایام محوطه شهر قم محلّ جمع شدن آب های رودخانه انارباز بوده است و اطراف آن حالت چمن داشته و چراگاه اسبان سلاطین پیشدادی در آن جا واقع شده است، چون سلطنت ایران به کیخسرو(۱) پادشاه کیانی رسید، در وقت عزیمت به محاربه افراسیاب، چون از این محل عبور کرد، اظهار داشت که اگر راهی و مجرایی برای این آب درست شود که از خارج جریان پیدا کند و این زمین آب گیر خشک شود، محل کشت و زرعی خواهد شد. بیژن،(۲) پور(۳) گیو(۴)، به اشارت کیخسرو، زمین بایری را که بین قم و قریه قمرود بود، شکافته، نهری از برای آب ساخت. این محوطه شهر و مزارع حالیه خشک شده، محل زراعت گشت، چهل نفر از رؤسای لشکر، چهل کلاته(۵) در اراضی قم بنا نموده و چهل بند از رودخانه را جدا ساخته از روی تقسیم به چهل مزرعه خود بردند. و این سرزمین تاکنون هم به همین واسطه به چهل حصاران معروف است و تا حال هم مزروع قم، غیر از دهات، به همان اسم فرس قدیم(۶) معروف است. مزرعه مزدلیجان و سیاران و هندیان از همان مزارع قدیم

ص: ۹۳

---

۱ - ۱. کیخسرو: سومین پادشاه از سلسله پادشاهی کیانیان، پسر سیاوش و فرنگیس دختر افراسیاب، که افراسیاب پدرش را کشت و او را به کوه فرستاد تا از نژاد خود آگاه نگردد. گیو پسر گودرز او و مادرش را بیافت و به ایران برگرداند و بر سر پهلوانی او و فریبرز پسر کاوس بین پهلوانان اختلاف افتاد و قرار شد که هرکس دژ بهمن را بگشاید، به پادشاهی رسد که او موفق می شود و ۱۶۰ سال حکومت می کند و به جنگ افراسیاب رفته، به خون خواهی پدر او را می کشد و سرانجام باطوس و گودرز و فریبرز به کوهی رفته، ناپدید می شود. «فرهنگ معین».

۲ - ۲. بیژن: پهلوان ایرانی پسر گیو که داستان دلاوریهایش در «شاهنامه فردوسی» و «بیژن نامه» عطاء بن یعقوب، آمده است. همان مدرک.

۳- ۳. پور: پسر. همان مدرک.

۴- ۴. گیو: یکی از پهلوانان داستانی ایران، پسر گودرز و داماد رستم. وی هفت سال جستجو کرد تا کیخسرو و فرنگیس را یافت. همان مدرک.

۵- ۵. کلاته: قلعه مستحکم، حصار، خانه محقر. همان مدرک.

۶- ۶. فُرس قدیم: زبان فارسی باستان. همان مدرک.

است و آثار قدمت آن قلعه ها پیداست. چون مذهب اسلام به ایران آمد اهل این مزارع و دهات در عهد خلافت عمر که ابوموسی اشعری به ایران آمد و نهاوند را فتح کرد، قبول جزیه نمودند.

چون نوبت خلافت به عبدالملک مروان رسید، حجاج بن یوسف ثقفی از جانب او والی عراق عرب و عجم گشت، به عبدالرحمن بن محمد بن اشعث کندی، لشگر بسیاری داد، او را امیر عساکر نمود و به تسخیر ولایات قندهار و کابلش فرستاد. عبدالرحمن در آخر مخالفت کرده، با حجاج چند محاربه سختی کرد و هر بار فتح نمود تا آن که در خوزستان، میانه عبدالرحمن و حجاج باز نایره قتال درگرفت و عبدالرحمن درین بار مغلوب شد. او و همراهانش منهزم و متفرق شدند، از آن جمله، قبیله اشعری بودند که بزرگ آنها سعد و عبدالله و احوص بود، از عراق عرب نفرت کرده، در حوالی قم سکنا گرفتند و به تدبیرات عملیه بر مجوسان چهل حصاران تسلطی پیدا کرده، بنای شهر قم را در سنه هشتاد و یک هجری گذاشتند. و در ادای مالیات، تابع جزو جمع(۱) اصفهان بودند.

به واسطه مذهب تشیعی که داشتند به حکام اصفهان که از طرف خلفا می آمدند و سنّی مذهب بودند، بی میلی و بی رغبتی داشتند و با اهل اصفهان که به مذهب تسنن می رفتند، در عناد و عداوت بودند و کار به جدال و قتال می کشید. چند دفعه به حکم خلفای جور، رؤسای اهل قم را قتل نمودند تا در عهد دولت هارون الرشید، حکام اصفهان از طغیان اهل قم به تنگ آمده، قم و نواحی آن جا را از جزو جمع اصفهان خارج کردند و ولایت علی حده قرار دادند و مالیاتی موافق ممیزی(۲) هارونی برایشان وارد آمد.

در آن تعدیل، تفرش و فراهان و دیار اسحق ـ که الآن [به] خلج(۳) قم مشهور است ـ

ص: ۹۴

۱- ۱. جزوجمع: ارزیابی مالیاتی. همان مدرک.

۲- ۲. ممیزی: ارزیابی مالیاتی. همان مدرک.

۳- ۳. خلج (خلجستان): نام یکی از بلوکات قم در جنوب غربی شهر قم، این بلوک در ناحیه کوهستانی پرآبی واقع است که عده قرای آن ۷۷ است و مرکز آن دستگرد نام دارد. «فرهنگ دهخدا».

با کاشان و همدان و حدود ری، داخل قم بوده است. در همان سنه، ممیزی اصفهان هم تعدیل شده است. دیگر اهل قم، به هیچ وجه حاکمی را که سنّی مذهب بوده، به خود راه نمی دادند. و شعر حکیم نظامی(۱) _ علیه الرحمه _ شاهد بر این است که تفرش در جزوجمع قم بوده است و آن شعر این است:

چو دُر گرچه در بحر گنجه گمم ولی از قهستان شهر قمم

به تفرش دهی هست «تا» نام او نظامی از آن جا شده نام جو

قهستان یکی از بلوکات قم است که مشتمل برسی، چهل قریه است. و آن زمان قریه «تا»های تفرش جزو آن بوده است و قریه «تا» الآن هم به همان اسم معروف است؛ ولی در کتابچه جزوجمع دیوانی «تاد» بروزن «باد» نویسند، «دالی» اضافه کنند. محتمل است که اصل «تات» بوده است و آن مقابل «دیار اسحاق» بوده است که ترک نشین بوده است و کنون به «خلج» قم مشهور است که «خلج» در اصل، «قال آج» بوده است و قریه «تا»، تات نشین که فارسی نژادان باشند و این هردو مکان و محل به اسم سکنه، معروف شده است و از قبیل تسمیه محل به اسم حالّ است.

ص: ۹۵

---

۱ – ۱. حکیم نظامی: منظور همان حکیم نظامی، شاعر بزرگ قرن ششم، صاحب مخزن الاسرار، خمسه نظامی و... می باشد. آنچه مشهور است، این است که حکیم، اهل «گنجه» از «اران» آذربایجان است و به همین جهت نیز به «نظامی گنجوی» مشهور است؛ اما مؤلّف «خلاصه الاشعار» نخستین کسی است که می گوید، اصل وی از ولایت قم است و مولدش گنجه است. صاحب «تذکره میخانه» نیز می گوید که پدر نظامی اهل فراهان قم بوده، در ایّام سلطنت آل بویه به واسطه بعضی موانع از فراهان قم، خارج و در سال ۴۰۰ به «گنجه» در آمده است. حاج زین العابدین شیروانی، متخلص به تمکین، صاحب «ریاض السیاحه» ضمن شرح جغرافیای طبیعی و سیاسی عراق عجم در سال ۱۳۲۷ ه .ق. نظامی را از معاریف قم بر شمرده و می نویسد: «اصل آن بزرگوار از قریه تفرش بوده، ولی در گنجه از بلاد اران تولد یافته است». ولی سعید نفیسی این مطلب را تأیید نمی کند و دو بیتی را که افضل الملک به آن اشاره کرده و ایشان نیز به آن استناد جسته اند، ساخته و پرداخته دیگران می داند که به کتاب و ابیات او اضافه گردیده است و معتقد است در زمان حکیم، منطقه ای به نام «تا» در تفرش نبوده _ گرچه مرتضی سیف این مطلب را تأیید نمی کند و بیان می کند که در «خلاصه البلدان» نام قریه «تا» آمده است. وحید دستگردی نیز که تحقیق مفصلی در مورد او انجام داده، هم نظر با سعید نفیسی است. در هر حال، حکیم نظامی شاعر عزیز و بزرگ ایرانی است، متعلق به هر کجای آن که باشد. برگرفته از «سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان» مرتضی سیفی قمی تفرشی، امیرکبیر، ۱۳۶۱، ص ۱۹۵.

خلاصه، در ممیزی هارونی، قم از جزوجمع اصفهان خارج شد.

چون تاتار و مغول بر ایران دست یافتند، جمیع ولایات خراب شد. در زمان سلطنت غازان خان از سلاطین مغول ممیزی جدید در آن جا شد. چنانچه در تاریخ وصاف(۱) مندرج است، مالیاتی به اندازه صحیحه بر قم و بلوکات بسته شد و آن ممیزی تا آخر سلطنت صفویه برقرار بود. و درین بین تفرش و فراهان و سایر جاها هم از جزوجمع قم مجزا شد؛ قم منحصر به شهر و حومه و بلوک «واز کرود» و «قمرود» و «قهستان» و «جاسب» و «اردهال»(۲) شد. در اواخر دولت آن ها به واسطه غلبه افغان و پاره ای حوادث که بعد وقوع یافت، اکثر قنوات بلدان عراق و غیره خراب و بایر شد و تعدیلی در کار لازم بود.

چون سلطنت به سلسله قاجاریّه رسید، در عهد دولت خاقان خلد آشتیان، فتحعلی شاه قاجار، آقا میرزا هادی آشتیانی مأمور شده، به قم و بلوکات آمد، ممیزی نمود و جمع جدیدی بست و در آن ممیزی به بلد و بلوکات ثلاثه یا اربعه قم ــ که حومه شهر هم جزو بلوکات باشد ــ دوازده هزار تومان نقد و چهار هزار خروار جنس وارد آورده بود؛ تا به مرور ایّام، حکام و مباشرین، هر سالی اضافه بر مالیات، از بابت تفاوت عمل و حق حکومتی برای خودشان گرفتند. امنای دولت چون مطلع شدند، آن اضافه را جزو جمع نموده و دوازده هزار تومان، به بیست و پنج هزار تومان معمول شد، تا آن که در عهد دولت جاوید آیت به جهت قحط و مجاعه(۳) چهار ساله، بیش تر از دهات و مزارع خراب شده، حکم جهان مطاع ناصری بر ممیزی جدید شرف صدور یافت.

میرزا حبیب الله گرگانی در سنه هزار و دویست و نود و شش به ممیزی جدید مأمور شده، باز اضافه جمعی درست شد و بعضی مزارع خراب تسویه و تعدیل

ص: ۹۶

۱- ۱. «تاریخ وصاف»: یا «تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار»، ذیلی است بر جهانگشای جوینی، اثر شرف الدین عبدالله بن فضل الله بن عبدالله شیرازی، ملقب به «وصاف الحضره»، از ادبای بزرگ قرن هشتم هجری. «فرهنگ معین».

۲- ۲. اردهال: از بلوکات قم، در جنوب جاسب، درناحیه کوهستانی مغرب کاشان. شامل ۹ قریه و مرکز آن مشهد است. (جغرافیای سیاسی، تألیف کیهان، ص ۳۹۴، ۳۹۶)، «فرهنگ دهخدا».

۳- ۳. مجاعه: گرسنگی. «فرهنگ معین».

یافت، تا آن که در دو سال قبل، در ابتدای حکومت عباس میرزا به قم، پسر مرحوم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله حکمران سابق قم، تفاوت عمل و حق الحکومه که از هزار و دویست و نود و شش حکام برای خود منظور کرده بودند، آن را دیوانیان باز اضافه بر جمع سابق نمودند، در کتابچه ثبت کردند و کنون هم به همان دستور عمل می نمایند. و باز حاکم، جداگانه هم از برای خود حقی می گیرد. مالیات و تفاوت عمل قم و چند بلوک اصلاً و فرعاً، نقداً و جنساً قریب به چهل هزار تومان است.

[جمعیّت قم]

[جمعیّت قم]

و تفصیل نفوس اهالی قم از قرار خانه شماری، که قبل از سال مجاعه در سنه هزار و دویست و هشتاد و شش وقوع یافت، سه هزار و هفتصد و پنجاه خانه در خود بلده بود. و عدد نفوس اهالی شهر قبل از گرانی، اناثاً و ذکوراً، بیست و چهار هزار نفر و اهالی ایلات و دیهات بیست هزار و هفتصد بوده است. در ایام گرانی، به قدر ششصد خانه خالی از سکنه شد و جمعیت خانه های شهر، قدری تلف شدند و باز درین بیست و سه سال بعد از گرانی، شهر قم رو به آبادانی گذاشته، تعداد نفوس شهر به سی و پنج هزار نفر رسیده است.

[آب و هوا و محصولات قم]

[آب و هوا و محصولات قم]

شهر قم از اقلیم چهارم(۱) است. هوای آن جا گرم است، «جو» در آن جا در اول «جوزا»(۲) به دست آید و گندم آن هفتاد روز از بهار گذشته درو شود. حاصل کلی آن جا

ص: ۹۷

۱- ۱. اقلیم: قدما سطح کره زمین را به هفت بخش تقسیم کرده، هر بخشی را «اقلیم» می نامیدند. اقلیم چهارم، از چین می شود و تبت و ختن را فرا می گیرد؛ از جبال کشمیر، بلور، برجان، بدخشان، کابل، غور، هرات، بلخ، طخارستان، مرو، قهستان، نیشابور، کومش (قومس) گرگان، طبرستان، ری، قم، کاشان، همدان، آذربایجان، موصل، حران، عزاز، جزیره قبرس، رودس و صقلیه را تا بحر محیط فرا می گیرد. همان مدرک.

۲- ۲. جوزا: سومین برج از برجهای دوازده گانه پس از ثور و پیش از سرطان؛ مطابق خردادماه کنونی. همان مدرک.

اول جو و بعد گندم و باقلا ست. صیفی آن جوزق و کرچك و هندوانه و خربزه و خیار و نوعی از طالبی است که آن را پلنگه می گویند. هوای شهر به طوری گرم است که کمتر کسی طاقت به توقف دارد؛ در تابستان عقرب و پشه زیاد دارد، شب کسی قادر به چراغ روشن کردن نیست. مکرر دیده شده است که چون شب در جلوی شخص در کوچه ها فانوس بکشند، در معابر عقرب های سیاه دیده می شود که حرکت می کنند.

آب مزروعی و باغات حومه یعنی دور شهر از رودخانه اناربار است. در سابق، میوه باغات قم، جز انار و انجیر، چیز دیگر نبود؛ به جهت آن که در کنار رودخانه از نیمور(۱) تا سه فرسخی قم، انهار و مزارع جدیده، احداث کرده بودند و آب رودخانه را از بالاـ می بردند. به این جهت، در تابستان آب رودخانه قم به کلی قطع می شد و باغات و مزرعه آن جا بی بها بود که از عهده مالیات و دیوانی بر نمی آمدند، تا آن که [با شکایت] رعایای قم به دربارگردون مدار، امنای دولت جاوید مدت، موافق فرمان، مقرر داشتند، که آب رودخانه در وقت تنگی آب، شش روز به مزارع و باغات قم برود و پنج روز کنار مزارع جدیده کنار رودخانه برده شود. به واسطه این حکم، باغات قم آباد شده، میوه بهاره از قبیل گوجه و قیسی و سیب و زردآلو و به، زیاد به عمل می آید.

عمله زراعت و باغاتِ حومه شهر، همه از سکنه شهرند. اما قنوات حومه قم به غیر قنات سراجه(۲) و شمس آباد خالصه، کلًا از دولت خاقان مغفور تاکنون، جاری شده

ص: ۹۸

---

۱ – ۱. نیمور nimauar [نیم آور]: قصبه، مرکز دهستان نیمور، بخش حومه شهرستان محلات، استان مرکزی. در ۱۱ کیلومتری جنوب محلات متصل به جاده شوسه دلیجان و محلات. دامنه، سردسیر است. رودخانه لعل بار (اناربار) یا رودخانه قم، آن را مشروب می سازد. محصولش غلات، پنبه، کنجد، صیفی، میوه، قیسی، بادام، انگور، و شغل مردم کشاورزی و کرباس بافی است. قبرستانی در کنار آبادی و راه شوسه وجود دارد که معروف به قبرستان بیت المقدس بوده. در گذشته اکتشافاتی شده و انواع ظروف سفالی در آن کشف گردیده که مورد توجه عتیقه شناسان بوده است. همان مدرک.

۲ – ۲. سراجه: دهکده کوچکی است در ۱۸۰ کیلومتری تهران و ۴۰ کیلومتری جنوب شرقی قم، مشرف به دریاچه حوض سلطان که قبل از خروج گاز و نفت از حوالی آن اهمیت خاصی نداشت، ولی با کشف نفت و گاز در آن منطقه، توجه دنیا به آن معطوف گردید. همان مدرک.

است که یا بدواً احداث کرده اند یا آن که در قدیم بوده و پشته های آن خوابیده بوده است، دوباره روانش ساخته اند. و این قنات ها از فتنه افغان و محمود غلجایی(۱) خراب شده بود، دو دفعه در قنوات جدیدالاجراء دور شهر، درین دولت ممیزی شد. یکی در صدارت مرحوم صدرالصدور میرزا تقی خان فراهانی، اتابک اعظم بوده است که میرزا زین العابدین تبریزی به حکم دیوان، جمعی به قنوات جدید بست؛ و دفعه دویم در ممیزی میرزا حبیب الله خان گرگانی بود که درین اواخر حکّ، و اصلاح آن مالیات شد. و درین ممیزی چندان آثار آسایش رعایا فراهم نیامد و این ممیزی در زمانی بود که مرحوم میرزا یوسف(۲) (صدر اعظم آشتیانی) ابن مرحوم میرزاحسن(۳) مستوفی الممالک بود و وزارت داخله داشت که معناً کار صدارت می کرد، ولی هنوز رسماً صدارت او اعلان نشده بود، وزارت کشور با او بود و اولیت داشت و وزارت وامارت و سپهسالاری لشکر با مرحوم میرزاحسین خان(۴) مشیرالدوله، سپهسالار اعظم قزوین بود.

کنون باید به ذکر بقاع و مستغلات و طوایف حالیه قم شرحی نگاشت. هیچ شهری در ایران مثل دارالایمان قم مزار و مدفن امام زادگان نیست. «امین احمد رازی»(۵) در

۱- ۱. غلجایی: لغتاً به معنای روستایی؛ طایفه ای از نژاد ایرانی ساکن افغانستان که در وخان و بدخشان سکونت دارند. محمود غلجایی کسی است که به ایران تاخت و سلسله صفویه را منقرض ساخت. همان مدرک.

۲- ۲. میرزا یوسف آشتیانی (مستوفی الممالک) فرزند میرزا حسن بن میرزا علی مستوفی الممالک و از رجال قرن ۱۳ هجری قمری است. وی در سال ۱۲۷۵ ه .ق. پس از عزل میرزا آقا خان نوری و پس از مرگ میرزا محمد خان سپهسالار قاجار به منصب صدارت رسید و در سال ۱۲۷۸ ه .ق. که ناصرالدین شاه به عتبات رفت، میرزا یوسف خان به تمام امور مملکتی رسیدگی می کرد و پس از بازگشت شاه میرزا حسین خان سپهسالار به صدارت رسید. در سال ۱۲۹۰ ه. ق. میرزا حسین خان معزول شد و در سال ۱۲۹۵ ه. ق. مجدداً به صدارت رسید و بعد از فوت وی در سال ۱۲۹۸ ه. ق. میرزا یوسف صدر اعظم مطلق شد و در سال ۱۳۰۳ ه. ق. فوت نمود و در قم مدفون است. همان مدرک

۳- ۳. میرزا حسن بن میرزا علی آشتیانی (مستوفی الممالک): از رجال قرن ۱۳ هجری می باشد.

۴- ۴. میرزاحسین خان قزوینی مشیرالدوله، سپهسالار اعظم ابن میرزا نبی خان قزوینی امیردیوان، از رجال نیک نام و اصلاح طلب عهد قاجاریه. (۱۲۹۸ ه .ق. مشهد) همان مدرک.

۵- ۵. امین احمد رازی پسر خواجه احمد مؤلّف تذکره معروف هفت اقلیم پدرش از طرف شاه طهماسب کلانتر ری بود. و امین احمد به هند سفر کرد و هفت اقلیم ر در سال ۱۲۰۸ ه .ق. تألیف کرد. فرهنگ دهخدا.

«هفت اقلیم»(۱) می نویسد که در قم و اطراف آن شهر، چهارصد و چهل و چهار مقبره امامزادگان و مشایخ است.

[علت کثرت امامزادگان در قم]

[علت کثرت امامزادگان در قم]

میرزا غلامحسین ادیب در تاریخ خود متعلق به قم ــ که شرح آن را در جزوه قبل نگاشتیم و ما از روی مسوّدات آن به طور اختصار، بعضی وقایع را می نگاریم ــ در باب جمع شدن امامزادگان درین شهر، دو جهت ذکر می کند که خلاصه عبارات او درین جا نگارش می رود:

در وقتی که حضرت رضا ــ علیه التحیه و الثناء ــ در خراسان ــ به ولایتعهدی نشستند و بناشد که بعد از مأمون ملعون، به خلافت باقی باشند، این خبر به عراق عرب رسید. حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهماالسلام از برای دیدن برادر بزرگوار خود، از آن جا به طرف خراسان روان شدند. البته همراه چنین خاتون بزرگی، جمعی از بنی اعمام و عشایر و بستگان مخصوص خواهد بود که با تجمل حرکت فرمایند. و نیز جمعی از سادات و بنی هاشم چون شنیدند که خلافت ظاهریّه به رئیس و بزرگتر و امام خود تعلق گرفته و خواهد گرفت، البته محض آسایش و رفاهیت خود به طرف خراسان روان شدند. این جماعتی نیز جزو همراهان حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام به قم رسیدند، و آن مخدّره کبری درین شهر وفات کردند و خبر مسموم شدن حضرت رضا علیه السلام و نقض عهد مأمون، به این شهر رسید. این سادات که به امید آن حضرت به خراسان می رفتند، از خوف مأمون خلیفه، ترک خراسان نمودند و به واسطه عمّال و حکام جور که از جانب خلفا در مدینه و عراق بودند، دیگر معاودت به آن بلاد را نپسندیدند، اهل این شهر را شیعی مذهب

۱- ۱. هفت اقلیم: تذکره ادبی است که به ترتیب اقالیم، شعرا را طبقه بندی کرده است. مؤلف آن امین احمد رازی است. پدرش خواجه احمد از طرف شاه طهماسب صفوی، کلانتری ری را داشت. تألیف هفت اقلیم تقریباً هفت سال طول کشید و در سال ۱۰۰۲ ه .ق. به پایان رسیده است. همان مدرک.

دیده، در همین جا توقف نمودند و به مرور دهور در حوالی این بلد رحلت کرده، مدفون شدند.

و سبب دیگر ممکن است که این جماعت هیچ همراه حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام نبوده اند؛ بلکه به واسطه ایذاء و آزاری که از خلفای بنی عباس و عمّال آن ها می دیدند، جلاء وطن را اختیار می کردند و درین بلد که شیعی خانه بوده است می آمدند که در امان باشند و اهالی شهر ایشان را به چنگ خلفای جور ندهند، در همین جا اقامت گزیده، متدرّجاً از این جهان فانی رفته اند.

اهل قم از بدو تمدن این شهر در اسلام و ورود اشعریین به آن جا، همه شیعی مذهب بوده اند و هیچ وقت به تسنن نپرداخته اند و اگر از طرف خلفا، حاکمی سنی مذهب به آن جا می آمد، او را نمی پذیرفتند. و در عهد بنی عباس جز امیرالامراء نصیرالدوله بن حمدان را که تشیع داشت، دیگری را به حکومت خود قبول نمی کردند. و در جزوه قبل نگاشتیم که اغلب اوقات به واسطه مذهب، با اهل اصفهان نزاع و عناد داشتند؛ تا خود را از جزو جمع آن جا خارج کردند که متحمل اوامر و نواحی مباشرین و عمّال سنّی مذهب نباشند. در سنه سیصد و چهل و پنج هجری، میانه اهالی اصفهان و کسبه قم که در آن جا بوده اند، به واسطه رفضی(۱) که به خلفا می نموده اند، نزاعی سخت برخاست، جمعی از کسبه قم کشته شدند. حسن بن بویه، رکن الدوله دیلمی(۲) که پادشاه نصف ایران بود به جماعت شیعیان قمی، اهالی اصفهان را تنبیه سخت نمود و آنها را جریمه نمود.

اهل قم از اسامی خلفا هم نفرتی داشتند و داستان ابوبکر معروف به سبزواری، درین شهر بوده است. و مولوی ـ علیه الرحمه ـ در مثنوی ابوبکر را سبزواری ضبط کرده اند. و «یاقوت حموی» این داستان را از قم دانسته و ابوبکر قمی نگاشته

ص: ۱۰۱

۱- ۱. رفض: دور افکندن، طرد کردن، رد کردن. همان مدرک.

۲- ۲. رکن الدوله دیلمی، ابوعلی حسن بن بابویه، از امرای آل بویه (آغاز حکومت: ۳۲۲ ه .ق. فوت: ۳۶۶ ه .ق.) وی از طرف خلیفه مستکفی ملقب به رکن الدوله شد. همان مدرک.

است. شأن مولوی در معارف و حکمت بوده است و مقصودشان درین حکایت ارسال مثل و مغز و معنی روایت بوده است، اعتنایی نداشته اند که در این مطلب جزیی، صحت و سقم تاریخ را بنگارند، ولی «یاقوت حموی» که فنّش تاریخ نگاری بوده است، البته مأخذ را صحیح تر پیدا کرده است و به قول او باید اعتماد کرد. کسی اگر ایراد کند که ابوبکر به سبزواری معروف است، گوییم شعر فارسی مثنوی و قافیه سبزوار که به دست همه کس رسیده است، باعث این شهرت شده است. و نثر عربی معجم البلدان که از یاقوت حموی است، به دست همه کس نرسیده است که بدانند ابوبکر قمی بوده است نه سبزواری؛ و کنون هم آن کتاب عزیز الوجود است و به دست همه کس نیست.

و شعری را که مولوی ـ علیه الرحمه ـ در باب ابوبکر نوشته است این است:(۱)

ص: ۱۰۲

۱- ۱. آنچه در معجم البلدان آمده، چنین است: «فراز ظریفی حکایت شده که حاکمی سنّی به آنها حاکم شد و به او رساندند که در میان مردم قم به خاطر بغض با صحابه، کسی که نامش ابوبکر یا عمر باشد، یافت نمی شود. پس روزی مردم را جمع کرد و به رؤسای آنها گفت که شنیده ام که شما دشمن صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید و فرزندانتان را به نام آنها نمی نامید. به خدا قسم! اگر تا سه روز دیگر مردی را از خودتان حاضر نکنید که نامش ابوبکر یا عمر باشد، با شما چنین و چنان می کنم. پس در شهر گشتند و نیافتند، مگر مردی مریض و پیر و بسیار زشت منظر. حاکم گفت: زشت ترین خلق خدا را برای من آورده اید، مرا عصبانی می کنید. و امر به فضح آنها نمود. پس ظریفی از ایشان به حاکم گفت: ای امیر! هرچه می خواهی انجام ده، پس همانا هوای قم به دست نمی دهد ابوبکری که زیباتر از این باشد. پس همه خندیدند و حاکم آنها را بخشید». «معجم البلدان» یاقوت حموی، انتشارات اسدی، ج ۴، ص ۱۷۶. و اما آنچه در مثنوی آمده، چنین است: شد محمد اَلپ اُلغ خوارزمشاه در قتال سبزوار پُر پناه تنگشان آورد لشکرهای او اسپهش افتاد در قتل عدو سجده آوردند پیشش کاملان حلقه مان در گوش کن وابخش جان هر خراج و صلّتی که بایدت آن ز ما هر موسمی اخذ آیدت جان ما آن تو است ای شیر خو پیش ما چندی امانت باش گو گفت نرهانید از من جانِ خویش تا نیاریدم ابوبکری به پیش تا مرا بوبکر نام از شهرتان هدیه نارید ای رمیده اُمّتان بدروم تان همچوکشت ای قوم دون نه خراج استانم و نه هم فسون بس جوالِ زرکشیدندش به راه کز چنین شهری ابوبکری مخواه کی بود بوبکر اندر سبزوار یا کلوخ خشک اندر جویبار ....
منهیان انگیختند از چپ و راست کاندر این ویرانه بوبکری کجاست بعد سه روز و سه شب که شتافتند یک ابوبکری نزاری یافتند رهگذر بود و بمانده از مرض در یکی گوشه خرابه پُر حرض تخته مرده کشان بفراشتند بر کتف بوبکر را برداشتند سوی خوارزمشاه حمّالان کشان می کشیدندش که تا بیند نشاالتاً

بقاع قم

ثبت اماکن متبرکه و بقاع شریفه موجوده که در قم و دهات حول و حوش آن هست از قرار ذیل است:

ـ روضه مبارکه حضرت معصومه علیهاالسلام بنت امام موسی کاظم علیه السلام .

ـ بقعه شاه حمزه [میدان کهنه قم]

ـ بقعه شاه ظهیر

ـ بقعه موسویان

ـ بقعه سلطان محمد شریف

ـ بقعه احمد بن قاسم

ـ بقعه علی بن موسی رضا

ـ بقعه احمد بن اسحاق [میدان کهنه قم]

ـ بقعه خاك فرج (بیرون شهر) [شاهزاده احمد]

ـ بقعه شاه ابراهیم [خارج درب کاشان]

ـ بقعه شاه جعفر [روستای گیو در نزدیکی خلجستان]

ـ بقعه سید معصوم

ـ بقعه امام زاده زید

ـ بقعه شاه جمال

ـ بقعه هادی و مهدی

ـ بقعه شاه سید علی [شمال شهر و منتهی الیه دروازه ری]

ـ بقعه شاه طیب و طاهر [روستای طغرود، شمال غربی قم]

ـ بقعه ساریه خاتون

_ بقعه علی بن جعفر [دربهشت]

_ بقعه شاه ابراهیم [در مزدیجان]

_ بقعه شاه جمال

_ بقعه شاه اسماعیل [دامنه کوه بیدقان، ۱۸ کیلومتری قم]

_ بقعه شاپور علی

_ بقعه شاه ابراهیم [درورجان، چهار فرسخی قم(۱)

۱- ۲. این توضیحات از کتاب «مجموعه جامع جهانگردی ایران، قم» ذکر گردیده است.]

ـ بقعه معصومه (در قریه کهک)

ـ بقعه امام زاده هادی

ـ بقعه مشهد بلوک اردهال

ـ بقعه معصومه قائم آباد

ـ بقعه میرزا ابوالقاسم مجهتد قمی صاحب قوانین

اما مساجد و مدارس معروفه قم از این قرار است:

ص: ۱۰۴

مساجد معروفه

مساجد معروفه

ـ مسجد جامع

ـ مسجد امام حسن علیه السلام (معروف است شخص مقدسی، وقتی حضرت امام حسن علیه السلام را در خواب یا بیداری درین محراب دیده).

ـ مسجد جناب حاجی محمد صادق مجتهد که مقتدای..... بوده است.

ـ مسجد عشق علی(۱)

مدارس معروفه

مدارس معروفه

ـ مدرسه آستانه مقدسه معروف به فیضیه، بنای خاقان مغفور است.

ـ مدرسه مهدی قلی خان

ـ مدرسه جناب حاجی، مقصود، حاجی ملا محمدصادق مجتهد است.

ـ مدرسه ناصریه

ـ مدرسه محمد مؤمن خان

ـ مدرسه جانی خان

ـ مدرسه لک ها

مستغلات و دکاکین که جزو جزو آن را داریم، درین جا به طور اختصار می نگاریم:

خانات و تیمچه ها و غیره ها

خانات و تیمچه ها و غیره ها

ـ خانات و تیمچه ها

ـ حمام

۱- ۱. عشق علی: اسم محله، آنجاست که طایفه حاجی حسینی در آنجا ساکن هستند. (غ) محله عشق علی: ابتدای این محله، یخچال قاضی و انتهای آن، مدرسه لک هاست. کوچه های باغ قاضی، سنگ تراشها، درویشها، لب چال، حمام گلشن، کاروانسرای بزازها و کوچه ترمینی تا محله چاله عربستان، در داخل این محله واقع شده اند. «مجموعه راهنمای جامع ایرانگردی» استان قم.

ــ گچ پزی

ــ آجرپزی

ــ طواحین

ــ یخچال

ــ دباغی

- خانه ها،...(۱) باب خانه که در محلّه عربستان از زایش آب خراب شده است.

تعداد نفوس، بیت و پنج هزار و هفتصد و پنجاه نفر است.

[ایلات قم]

اشاره

[ایلات قم]

اما ایلات دارالایمان قم، اصل آنها از مملکت فارس است. در عهد خاقان شهید، آقا محمدشاه بزرگ، آنها را کوچانیده، در قم مسکن دادند.

این ها هفت طایفه می باشند که کلاً جزو زند محسوب می شوند و هر دسته را به اسامی مختلف می نامند. هریک از آنها صاحب حشم و شتر و گوسفند شدند. بعضی از اینها در خود شهر ساکن شده، در دهات اطراف زراعت و باغات مختصری دارند و خودشان در شهر، مشغول نوکری و از اجزاء حکومت هستند. و بیش تر اینها به طایفه لک(۲) مشهورند. همه شجاع و پردل و دلاور، با قدم های کشیده و شانه های پهن و ابروان و چشمان درشت که بر حسب ترکیب و صورت و هیبت و هیأت، از اکثر

۱- ۱. نویسنده، برای تمام این موارد (خانات، تیمچه ها و...) اعدادی را به حساب... ذکر نموده بود، ولی محقق با آن حساب آشنا نبود.

۲- ۲. «لک» بر وزن شک، اسم طایفه زندی است در قم، از هفت طایفه زندیه است که جزو ایلات سکنه قم حساب می شوند و آنها در عهد محمد شاه بزرگ، درین جا آورده شده اند. شرح این طوایف در این کتاب ذکر خواهد شد. (غ) ــ لک: جنوبی ترین گروه از قبایل کرد در ایران. اهمیت گروه لک بیشتر از آن جهت است که خاندان زند از میان آنان برخاسته اند. لک ها در شمال لرستان زندگی می کنند و نباید با لرها اشتباه شوند. طوایف سلسله دلفان، با جلان زند و مافی از لک ها

محسوب می شونـد. بعضـی از محققین طوایف کلیایی، کلهر، بهرامونـد ودالوند را نیز از لک ها می دانند. «گیتاشناسـی ایران» جعفری.

جوانـان اهـل ایران امتیـاز مخصوص دارنـد. و بعضـی دیگر از این طوایف در قلعه جـات حومه شـهر منزل دارنـد و اکثر اوقات چادرها در بیانان برسـرپا کرده، احشام و اغنام بسـیاری دارنـد. ییلاق آنها در نیزار جزو عراق و محلّات است و قشـلاق آنها در حوالی قم است که تا سه ــ چهار فرسخ چادرها بر سرپاکرده، زندگانی می کنند. اینها هنوز سبک اهلیت را از دست نداده اند و کلیّهً شـجاع و پردل و سوار هسـتند؛ با همان قباهای دراز و تفنگ های قدیم، کهنه، فتیله ی و ونکی که بند آنها از قاطمه(۱) است. چنـان چـابکی و زبردستی دارنـد که هریک از آنها می تواننـد که خود را از میان پنجاه نفر سوار و غلام شـهری که اهل نظامند به سلامت در ببرند. و این هنر در همین اعصار ازپیران و جوانان آنها دیده شده است.

خلاـصه، اینهـا را که در عهـد شـاه بزرگ به این ولاـیت آوردنـد، مالیـات دیـوانی نداشـتند و دیـوان هم محض آن که از آنها شرارت و فسـادی بروز نکنـد، ایشـان را از دادن سوار و نوکر نظامی و غلام، معفوّ داشت و توجهی از ایشان نشـد که در حالت اهلیّت و رعیتی بـاقی مانـده، اسـتعدادی پیـدا نکننـد؛ ولی محض اشـاعه رأفت، مالیات هم از آنها گرفته نمی شـد تا آن که در دولت خاقـان مغفور، فتـح علی شـاه ــ طـاب ثراه ــ هر طایفه از آنها خود را به یکی از علمای بلـد چسـبانیده، بنای شـرارت را گذاشـتند. تـا آن که از فتنه آنهـا چنـد قتلی اتفاق افتاد که باعث کـدورت و فتنه ی علما شـد. حسب الامر امنای دولت، خاقان مغفور چنـد نفر مـأمور به جهت تنبیه آنهـا فرسـتاده، مبلغ پانصـد تومـان از ایشـان جریمه گرفته شـد. حکّـام بعـد که در قم می آمدنـد، آن وجه را همه ساله از آنها دریافت نمودنـد، تا آن که مبلغ مزبور، جزو جمع کتابچه دیوانی شـد. چنـد سال از عهـده مالیات بر می آمدنـد تا در اواخر دولت خاقان مغفور، دویست و پنجاه تومان آن، تخفیف مرحمت شـد. در سـنوات بعـد باز به اسم فرع و رسوم تخفیف و پیشکش سرباز، مالیات آنها زیاد شد، تا به هفتصد و شصت و چهار تومان رسید.

در ممیّزی جدید این دولت جاوید آیت، مالیات آنها بر هزار و صد و بیست و پنج

۱– ۱. قاطمه: قاتمه، رشته و طنابی که از موی، دم و یال اسب و استر بافند. «فرهنگ معین».

تومان قرار گرفت. نوکر دیوانی ندارند، تدارک نوکر آنها به هزار تومان اضافه مالیات قرار گرفت. در هزار و سیصد و پنج، در عهد وزارت داخله جناب مستطاب امین السلطان، وزیر اعظم که مرحوم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله حکومت قم داشت، چهار هزار تومان فرع و تفاوتِ عمل حکومت قم جزو اصل مالیات شد، که هفتصد تومان هم فرع ایل بیگی(۱) گری قم بود که از ایلات می گرفتند. آن هم جزو اصل مالیات شد و کنون درین عهد از قرار تحقیق تقریباً از بابت(۲) مراعی و مواشی(۳) و مرسعه و سناق ازین هفت طایفه اصلاً و فرعاً چهار هزار تومان مالیات گرفته می شود و جزیی آن را حکومت و ایل بیگی و مأمور می برد، و باقی به دیوان پرداخته می شود. جوانان کاری و هنرمند دارند، تعداد نفوس آنها با ذکر مرتع این طوایف سبعه که زندیه هستند از قرار ذیل است:

[طایفه زندیه]

[طایفه زندیه]

طایفه زندیه از احفاد و اقربا و اقوام کریم خان زند هستند که مدت سلطنت او سی و سه سال در ایران بوده است و باقی اولاد و بستگان او تا دو ـ سه سالی در بعضی از بلاد ایران مثل فارس و کرمان و اصفهان و عراق و کاشان و قم، عَلَم مالک رقابی(۴) افراشتند، لکن در تزلزل بودند و به واسطه نفاق با یکدیگر و بال و زوال پیدا کردند. در دولت خان شهید، آقا محمد شاه بزرگ، بزرگان آنها را که صاحب داعیه بودند، مکفوف البصر(۵) نمودند و در پاره شهرها متفرق شدند، یک ـ دو نفر آنها را هم در قم سکنا دادند و ذکر ایشان در اینجا مناسب نیست. مابقی که جزو ایلات کریم خان و طایفه زندیه مشهورند، در بیرون شهر قم منزل دادند و سه دسته شده اند؛ یک ثلث آنها

۱- ۱. ایل بیگی: منسوب به ایل بیگ، به معنای رهبر ایل، که بیشتر در فارس وبختیاری معمول است. «فرهنگ معین».

۲- ۲. مراعی: مالیاتی که بابت میش ها و بزهای شیرده پرداخته می شد. همان مدرک.

۳- ۳. مواشی: مالیات چارپا، مالیاتی که به گاو واستر و الاغ تعلق می گیرد. همان مدرک.

۴- ۴. مالک رقاب: مالک رقبه ها، خداوند گردنان، مهترافراد. همان مدرک.

۵- ۵. مکفوف داشتن: کورکردن. همان مدرک.

مشـهور به زندِ شـهری است که خانه های آنها در شـهر است و مرتع آنها در شاه آباد خالصه و اراضی هموار «ونارج»(۱) است که طرف قبله قم است، در کنار رودخانه «اناربار» امتداد دارد، و اینها به اسم «لک» در قم مشهورند.

در طهران، دو مثل مشـهور است که می گوینـد «فلان در جواب من زنـدی می خواند» و «فلان روضه لکی می خواند»، این دو مثل را در جایی می گویند که جواب موافق مقصود به آنها داده نشده باشد و کار به اشتلم(۲) یا لیت ولعلّ گذشته باشد.

و یـک ثلث آنهـا، قشـلاق در قلعه نصـرت آباد و هموار کوه «گـدن کَلَمز»(۳)، دارنـد و کوه مشـهور به «یزدان کون»(۴) محل قشلاق آنها است و تا حوالی «کاسه کمر»(۵) که سه فرسخی قم است مرتع دارند.

ثلث سیم، قشلاق آنها در هموار «ونارج» دارند که از میل قریه طایقان(۶) تا راه کور «خلج» امتداد دارد و ییلاق هر سه تیره در فراهان است، که به اهل عراق حق ممرتع و صدسه(۷) می دهند. جوانان کاری و حشم معتبر دارند و اغلب آنها صاحب دولت و مکنت هستند و شایسته هر خدمتی می باشند و مالیات دیوانی آن ها جزو جمع قم است.

ص: ۱۰۹

۱- ۱. ونارج: دهی است از دهستان قهستان بخش کهک شهرستان قم. آب از قنات و محصولات آن غلات، پنبه، انار، انجیر... مزرعه های خدا آفرین، میانج کورک،گنداب، پشت کبود، جزو این ده است. «فرهنگ دهخدا».

۲- ۲. اشتلم: اخذ چیزی به زور، تندی کردن، خشونت ورزیدن، اعمال زورکردن، تعدی کردن. همان مدرک.

۳- ۳. گدن گلمز: اسم کوهی است بیرون شـهر قم از طرف راه ساوه، در ضمن ذکر کوه های قم شرح آن گفته می شود. (غ) ــ گدن گلمز: مشـهور به کوه نمک، اوّل ملک جعفرآباد ساوه در چهار فرسـخی قم قرار دارد. نمک سفید و شفافی دارد و از سرکوه چشـمه نمک می جوشد. «قم نامه»، مدرسی طباطبایی، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی، صص ۱۲۳ - ۱۲۲؛ «تاریخ قم» بیک ارباب، به کوشش مدرسی طباطبایی.

۴- ۴. یزدان کوه، در یک فرسـخی شهر قم، سه فرسخ طول و یک فرسخ عرض دارد. هزار و سی صد دره دارد، چشمه سارش کوچک است و از آن زراعت نمی شود، هیزم خوب دارد. سنگهای تخت به جهت قنات و پوشش از آنجا برخاسته می شود و به آن جهت به یزدان مشهور شده که در قدیم مرتع گلّه «یزدان فاذار» مجوسی بوده است. همان مدرک.

۵- ۵. کاسه کمر، بروزن یاوه ثمر، جایی است در چهار فرسخی قم، نزدیک منزل سالیان از منازل راه عراق. (غ)

۶- ۶. طایقـان: ده، بخش مرکزی قم، قم ۲۲۵ درجه، ۲۴ کیلومتر، ارتفاع حـدود ۱۰۹۰ متر معتـدل مایل به گرم، خشک. کنار قمرود. سر راه قم به نیزار. «گیتاشناسی، جعفری».

۷- ۷. صدسه: اصـطلاح مالیاتی است در بعضـی از بلاد عراق، یعنی ایلات در خاک خارج از یورت خود از صدگوسـفند، سه گوسفند مالیات می دهند و هکذا در سایر حیوانات. (غ)

مـا صورت ثبت مالیـات و تعـداد نفوس این هفت طـایفه زنـدیه را کلاًّ می دانیم لکن از عمل به جزو آن آگاه نیستیم که از هر طایفه جداجـدا چقـدر گرفته می شود و تعداد نفوس آنها از چه قرار است؛ مگر آن که ثبت ممیزی میرزا حبیب الله گرگانی را که در سنه هزار و دویست و نود وشش نموده است، در این جا می نگاریم، و البته از پانصد سال قبل تاکنون مبلغ و مقداری بر مالیات و تعداد نفوس آنها افزوده شده است.

مالیات از قرار ممیزی سنه ۱۲۹۶ که حالا از این مبلغ علاوه تر گرفته می شود.

مالیات:

حق ممرتع:

عدد جمعیت از قرار تعداد نفوس که در سال هزار و دویست و هشتاد و شش شده و کنون افزوده شده است.

ذکور:

اناث:

اطفال:

[طایفه گائینی]

[طایفه گائینی]

دیگر از هفت طـایفه که در قم جزو زنـدیّه است، طـایفه گـائینی هسـتند. چنان در نظر دارم که بعضـی به جای گافِ «گائینی»، «قائینی» تلفظ می کنند. اینها نیز از ایلات معتبر و بزرگان آنها در شهر قم منزل دارند. قشلاق آنها در «هرزاب» یک فرسخی قم تاپـل دلاّـك و رودخـانه سـاوه است، و ییلاـق آنهـا به طرف شـاهسون و «مزدقان چای» نزدیک «نوبران»(۱) و قریه «سامـان» و «یاتان»(۲) است که این قریه ها جزو ساوه است و در

ص: ۱۱۰

۱- ۱. نوبران: قصبه مرکزی بخش مزدقان چای شهرستان ساوه، در ۶۰ هزارگزی غرب ساوه، در منطقه سرد سیری و کوهستانی واقع است. مزارع مادآباد علی کوسج، مرسعلی بلاغی، دوقان قره گل، جزء این قصبه است. «فرهنگ دهخدا».

۲- ۲. یاتان: قصبه ای است از بخش نوبران شهرستان ساوه. همان مدرک.

هشت فرسخی و ده فرسخی ساوه واقع شده است، و طایفه «گائینی» در ییلاق با ایل شاهسون که در اطراف ساوه اند، مجاورت دارند. در آن حدود که ییلاق می کنند، حق ممرتع و صدسه نمی دهند. مالیات اینها همان است که جزو قم است. بعضی دهات و مزارع هم در کنار رودخانه «قراچای»(۱) ساوه دارند، حشم آنها بسیار و جوانان هنرمند در میان آنها است.

مالیات سنه هزار و دویست و نود و شش این طایفه از این قرار است و کنون مبالغی بر آن علاوه شده است:

مالیات:

حقّ ممرتع:

شماره آنها از قرار تعداد نفوس، سه هزار و دویست و هشتاد و شش، که کنون دو مساوی، بلکه سه مساوی علاوه شده اند.

ذکور:

اناث:

اطفال:

[طایفه سعدوند]

[طایفه سعدوند]

دیگر از هفت طایفه که جزو زندیه ساکنین قم است، طایفه سعدوند می باشد و در کنار قنوات بیرون شهر و قلعه جات قم سکنا دارند. مرتع در حدود قریه «سراجه»(۲)

۱- ۱. رودخانه قراچای: منظور همان دریاچه ساوه یا دریاچه قم است که بیش از این توضیحش گذشت.

۲- ۲. سراجه: نزدیک جعفرآباد از قراء بلوک زعفرانی ساوه است. در جعفرآباد آثار قدیمه زیاد است. گویند جعفرآباد از جعفر برمکی بوده است. سبحان الله! رشته قناتی در آنجاست که از عجایب روزگار گمان نمی کنم که در ایران چنین قنات قدیمی باشد. چون خاک آنجا سست است و ریزش می کند و پشته ها را می خواباند، لهذا از قدیم در نقب قناتها به دو طرف، خمره ها در و دیوار به کار نموده و به آهک و ماروج [ساورج [انباشته آمد(غ) ــ سراجه: دهکده کوچکی است در ۱۸۰ کیلومتری تهران و ۴۰ کیلومتری جنوب شرقی قم، مشرف به دریاچه حوض سلطان که قبل از خروج گاز و نفت از حوالی آن اهمیّتی خاص نداشت. در سالهای اخیر چاه شماره ۲ سراجه در عمق ۲۴۵۴ متر به گاز رسید و توجه دنیا را به این منطقه جلب نمود. «فرهنگ معین».

هفت فرسخی و توابع قم است، حشم آنها بیش تر شتر و گوسفند است، بعضی سکنه قلعه مؤمن آباد و حاجی آباد قم هستند، بعضی در رستم آباد و نواران می باشند. اغلب آنها حرفه رعیتی و خربزه کاری دارند. در زمستان، حشم آنها به شمس آباد خالصه دو فرسخی قم می رود و کُلِش(۱) زار شمس آباد را اجاره کرده، در زمستان ها آنجا به سر می برند و زمین بایر قریه قمرود از توابع قم هم مرتع آنها است. مردان فلاحت پیشه و کاروان دارند و اغلب صاحب مکنت هستند، مالیات و نفوس آنها از روی ثبت هزار و دویست و نود و شش و هزار و دویست و هشتاد و شش از این قرار است:

مالیات قدیم که کنون خیلی اضافه شده است:

نفوس آنها از قرار ثبت قدیم که در جزو بیرون شهر حساب شده است:

[طایفه عبدالملکی]

[طایفه عبدالملکی]

دیگر از هفت طایفه در قم که جزو زندیّه هستند، طایفه عبدالملکی است [که] از سکنه شهر قم می باشند. جمعیت آنها از سایر ایلات کمتر است، با زند شهری جمع بسته شده اند. حشم آنها چندان وافر نیست، اکثر آنها به خدمات دیوانی قم و صاحب منصبی فراشخانه قم و نوکری آقایان و علمای شهری مشغولند. مرتع آنها در طرف قبله و در هموار «ونارج» است، شتر و قاطر خود را به کرایه می دهند، گوسفندهم دارند و ییلاق نمی روند.

مالیات از قرار ثبت قدیم که مذکور شد:

نفوس قدیم آنها در جزو تعداد اهل شهر است.

۱- ۱. کُلش: بروزن دُئل، آن باقی مانده ساقه گندم و سایر محصولات است که بعد از برداشتن خرمن در فالیز (جالیز، کشتزار) می ماند و گوسفندان را در آنجا رها کرده، چرا می نمایند. (غ)

[طایفه کلهر]

[طایفه کلهر]

دیگر از هفت طایفه که در قم جزو زندیه است، طایفه کلهر است. اصل این طایفه در اطراف کرمانشاهان هستند که در آن جا سوار به دیوان می دهند و عدّه کثیری هستند. در شجاعت و چابکی و سواری، طایفه کلهر، از جمیع طوایف ایران _ بدون استثناء _ اول شخص بوده و هستند. هنرهای آنان مشهور جمیع آفاق است و اینها از طوایف قدیم ایرانند. چون کریم خان زند به سلطنت رسید و این طایفه را از جمیع عشایر ایران شجاع تر و دل دارتر دید، مخصوصاً اینها را به قرابت خود برگزید که برکثرت مرد و شماره عدد خود بیفزاید. مخصوصاً زندیّه را که عشیره او بودند، بر آن داشت که با طایفه کلهر وصلت کنند و در کارها همراه باشند، سیم و زر بسیار داد و خرج ها کرد و از برای طرفین جشن های عروسی بر پا نمود. و خود این دو طایفه هم نیز به رغبت با یکدیگر وصلت کردند و کلهر و زندی به مثابه ایل واحد شدند و از این قضیّه مسلّمه شرح حال سایر طوایف هم که جزو زند شده اند، معلوم است.

و مختصر آن این است که طایفه «گائینی» و «سعدوند» و «عبدالملکی» و «کلهر» و «کرزه بر» و «لَشَنی» زودتر از سایر طوایف و قبایل با کریم خان زند سازگاری کرده، از روی ارادت که پدران او را اجاق(۱) می دانستند، به سلطنت متفق الکلمه شدند. لهذا محض این همراهی، این شش طایفه اختصاص تامّی به طایفه زند پیدا کرده، به طوری کریم خان با آنها حفاوت و مهربانی کرد که جزو جمع زند شده، در کتابچه های دیوانی همه را زندی خواندند. و در جزوه، بچه هر طایفه به اسم قدیم خود نامیده می شد و طایفه کلهر بیش تر از سایرین به زندیه انتساب و اختصاص یافتند.

نظیر این مطلب، این است که طایفه قاجار سکنه شهر گنجه خود را به نادرشاه افشاری چسبانیده و محض هواخواهی خود را «قجر افشار» خواندند و در آن

۱- ۱. اجاق: صاحب کرامات و کشف (= فلان اجاق است). «فرهنگ معین».

زمان عزتی داشتند، چنان که در مقام طعن و توبیخ هنوز اهل طهران می گویند که فلان «قجر افشار» است نمی توان به او سخن گفت. و هر آدمی پست را که به خود طبع عالی بندد و عزیز بی جهت شود و ناز وکبری نماید، به طنز گویند که او «قجر افشار» است. این طایفه بعد از نادر به ذلّت افتادند، سلطنت زندیه و دولت قاجاریه به آنها اعتنایی نکردند و بیگانه شمردند، بیش تر آنها در قزوین ساکن هستند.

خلاصه، همین قدر معلوم شد که اصل طایفه «کلهر» از ایلات معتبره است و اینها که جزو زندیه قم هستند، آنها را از شیراز به این جا کوچانیده اند. جمعیت اینها در شهر قم و اطراف آن قلیل است. حرفه آنها بر سبیل ندرت است، بعضی در جزو عمله دیوانی و فراشخانه قم مشغول خدمت هستند و بعضی به نوکری و بستگی علمای قم اشتغال دارند. حشم آنها کم است. مرتع ایشان در سفلای قم، در زمین های بایر هرزآب(۱) و کفتار کوه است. از عهده مالیات قدیم بر نمی آمدند، در ممیزی میرزا حبیب الله گرگانی، در سنه هزار و دویست و نود و شش، تخفیفی به مالیات آنها داده شد. جوانانی که در میان آنها است از هر جهت آراستگی دارند.

مالیات آنها در سنه ۱۲۹۶:

مالیات:

حقّ ممرتع:

تعداد نفوس آنها در سنه ۱۲۸۶ در جزو شهری ها نوشته شده است.

[طایفه کرزه بر]

[طایفه کرزه بر]

دیگر از طایفه هایی که در جزو زندند، طایفه کرزه بر از سکنه شهرند. شتر و گوسفند ندارند. اکثر آنها از قاطرداری و قاطر فروشی، گذران می کنند و بعضی به کار رعیتی مشغولند. عدد نفوس آنها خیلی کم است.

۱- ۱. هرزآب: آبی که از کشتزار به زمین لم یزرع رود. در اینجا منظور همان زمین بایر و لم یزرع است. همان مدرک.

[طایفه لشنی]

[طایفه لشنی]

دیگر از طایفه هایی که جزو زنـد است، طایفه لَشَنی(۱) است؛ ساکن شـهر هسـتند؛ در جزو مالیات قدیم مالیاتی داشـتند؛ اکثر مردان ایشان وفات کردنـد. چنـد سال مالیات آنها لاوصول مانـد و بعضـی مالیات را از زنان می گرفتند؛ حشم و شتر و ییلاق و قشلاقی ندارند. در ممیزیِ هزار و دویست و نود و شش، تخفیفی به آنها مرحمت شد. طایفه ضعیفی هستند.

مالیات آنها در سنه ممیزی که حالا بیشتر از این می دهند:(۲)

نفوس آنها در تعداد قدیم یعنی هزار و دویست و هشتاد و شش.

[علت تسمیه زندیه به زندیه]

[علت تسمیه زندیه به زندیه]

سبب تسـمیه این طـایفه به «زنـد» این است که در عهـد کیانیـان که زردشت به نبوت آمـد، کتاب آسـمانی آورد که موسوم به «اوستا» و «زنـد» بود و کتاب های مـذهبی داشـتند که آنها را «زنـد» و «پازند» می گفتند، و دساتیر بروزن اساطیر می خواندند. اسـفندیار روئین تن در ترویج مذهب او زیاد کوشـید و طایفه زندیه، در آن هنگام از امرای لشکری بودند، به بلاد ایران متفرق شده، به ضـرب شمشیر ترویج «اوستا» و «زند» و کتاب «زند» را نمودند. و درین باب کوشش ها کردند و معروف و منسوب به زند شدند.

بعضـی دیگر گویند که مخصوصاً کتاب «اوسـتا» و «زند» به رئیس اینها سپرده شد که حافظ و حارس باشند و به زندی معروف شدند، لکن جهت اولی صحیح تر است، از آن که جلادت(۳) و سپاهی گری حالیه این ها مؤید عقیده ما خواهد بود.

۱- ۱. «لَشَن» بروزن «کَشَن» است و شایـد تصـحیف (خطا کردن در خوانـدن یا نوشـتن کلمه فرهنگ معین) «کَشَن» هم باشـد؛ چنان که گویند: لشکری کَشَن به آنجا فرسـتاد؛ یعنی لشـکری بزرگ و بسیار و شجاع روانه داشت و در شاهنامه لفظ «کشن» بسیار است. (غ)

۲- ۲. نویسنده برای تمام این طوایف، اعداد و ارقامی را به حساب جهت تعیین تعداد نفوس و میزان مالیات و... ذکر نموده بود که محقق با آن حساب آشنا نبود و به فرموده دکتر حائری، مسئول نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، در حال حاضر شخصی که به طور دقیق با این حساب آشنا باشد، شناخته شده نیست.

۳- ۳. جلادت: یلی، پهلوانی، شجاعت. «فرهنگ معین».

[طوایف قدیم ایرانی]

[طوایف قدیم ایرانی]

قدیم ترین طایفه و عشیره ایران، «زندی» و «سکلاوی» بروزن همراهی است. در کتب قدیمه که ذکر طوایف و قبایل و عشایر ایران شده است، ذکر هیچ عشیره زودتر از «زند» و «سکلاو» نشده است. و فردوسی ـ علیه الرحمه ـ هم در شاهنامه، به اینها اشارتی کرده است. و ایرانی صحیح نژاد، همین ها هستند. کلیتاً ایرانی خالص که نژاد آنها تاکنون باقی است، تیره و ایلات مختلفه «الوار»(۱) هستند که در بلاد ایران، خاصه در نهاوند و بروجرد و غیرها، متفرقند. در بعضی طوایف اکراد هم می توان در نهایت اطمینان، ایرانی نژاد قدیم پیدا کرد و در عراق و بعضی ممالک دیگر ایران هم به حدس و قیاس، ایرانی قدیم به دست می آید؛ ولی در سایر مردم، به طور شک و ظن و سهو، باید قایل شد که فلان از ایرانیان قدیم است.

اکثر سکنه ایران کنون از مغول و ترکستان و افغانستان و اعراب و بعضی طوایف خارجه، نسب دارند، که بعضی به قهر و غلبه به ایران آمده، در ایران مسکن داده اند و بعضی دیگر به اختیار خود از ممالک خارجه، به جهات عدیده، به ایران آمده اند و اختیار وطن نموده اند. کلیتاً، خاک ایران در بین ممالک خارجه به منزله پل است؛ به این معنی که بیش تر از مردم ممالک خارجه که قصد ممالک دیگر را غیر از ایران داشتند مجبور بودند که از ایران عبور و مرور نمایند و گاهی این گونه مهاجرین یا مجاهدین که به ایران می آمدند، به واسطه پاره ای حوادث ناگهانی از مقصود و مقصد اصلی خود بازمانده، نمی توانستند به وطن اصلی یا مرکز دیگر بروند. لهذا به اختیار یا اضطرار در بیابان ها یا شهرهای ایران سکنا می گرفتند. به خصوص در عهد ساسانیان، بسیاری از اعراب مبتلای قحط و غلا(۲) شده، به بصره و مرایی آمدند.

ص: ۱۱۶

۱- ۱. الوار: جمع عربی لفظ «لُر» که ایلی ایرانی هستند. در متن اللغه آمده: «لورها از اکراد هستند». به نظر می رسد لُر در عربی به صورت لور در آمده و بر طبق قاعده عربی به الوار جمع بسته شده است. «فرهنگ دهخدا».

۲- ۲. قحط و غلا: قحط و گرانی. «فرهنگ معین».

و این طبقه سلاطین از آنها جهت آمدن را به اطراف ایران استفسار کرده، آنها گفتند ما از قحط و غلا به این خاک پناه آورده ایم، کسری ترحم کرد و یورتی(۱)۲. «دیوان ناصر خسرو» مقدمه: تقی زاده، تصحیح: مجتبی مینوی، تعلیقات: دهخدا، انتشارات دنیای کتاب. سال ۱۳۶۷. بخش مقطات و ابیات متفرقه، ص ۵۰۲.(۲) به آنها داد، مشروط بر این که بعد از رفاهیت و آسایش به شرارت نپردازند و آخر هم آن بدنهاد مردم در عهد یزجرد، بنای طغیان را گذاشتند و تأدیب شدند. مثّنی بن حارث از عراق عرب و کوفه در مدینه رفت و عمر را ترغیب و راهنمایی به تسخیر عجم کرد و وقوع یافت آن چه که وقوع یافت و حادث شد همان که حادث شد. اگر قطع نظر از امر باطن و معنوی کنیم که باید ملت احمدی صلی الله علیه و آله وسلم به ایران و روم تسلط پیدا کند و به اعمال ظاهره بنگریم، همانا واضح و مبرهن است که سبب حقیقی تغلب عرب بر عجم همان پناه دادن جمعی از اعراب به ایران بود که بعد از آسایش، بنای حسادت گذاشتند و ادب شدند؛ ولی رشته را به مدینه مرکز تمدن آن زمان کشانیدند که خورندگان سوسمار، خواهندگان افسر و گوشوار شدند. همانا از اول، راه دادن اعراب پست را به ایران باعث این خذلان شد. اگر چه از مقصد خود دور می شویم لکن حیف است که سه شعر از حکیم کامل ناصر خسرو علوی را درین مورد ننگاریم:

مردمان پست مجهول النسب را که قوی کردی، باید از قوت خود بر گردی.

به هر حال، هر کس خواهد که درست بر این قضیه مطلع شود، در تاریخ «اعثم کوفی»(۳) در خلافت عمر نگاه کند، تا بداند که بدواً در عالم ظاهر، جهت اغتشاش و مقهوری دولت عجم، همان راه دادن اعراب بی سر و پای قحط زده بود که کسری به آنها یورت داد و آخر کار به شورش کشید. ولی کنون هزار شکر و افتخار داریم که به

---

۱ – ۱. یورت: مسکن، منزل. همان مدرک. مردم سفله بسان گرسنه گربه گاه بنالد بزار و گاه بِخُرَّد تاش همی خوارداری و ندهی چیز از تو چو فرزند مهربانت نبرّد راست که چیزی به دست کرد و قوی گشت تا تو بدو بنگری چو شیر بغرّد

–۲

۳– ۳. منظور کتاب «الفتوح» نوشته محمد بن علی بن اعثم کوفی است.

جهت این شر و ذلّت، به هزار درجه خیر و شرف ملت، نایل شدیم و دین ناسخ بدقت را به دست آوردیم. واز خوش بختی آن که بعد از اخذ شرف ملتی، باز به شأن و شرف دولتی رسیدیم که مستقلاً در ایران سلاطین مقتدر بزرگ پیدا شد و دست اعراب را کوتاه کرد و به رتبه سلطنت مستقله رسیدند و مذهب صحیح را به دست آوردند. و باز آن اعراب جز شرف ملتی، دیگر شأن دولتی ندارند.

خلاصه، برای استشهاد مطلب، از اصل مقصد دور شدیم. همین قدر معلوم باشد که اگر بخواهیم در برهان مطلب خود، شواهد ذکر کنیم، کتابی جداگانه لازم است که علم انتشار الامم در آن بیان شود. مورخین متبحر که در علم معرفه البشر و انتشار الامم بهره دارند، به این مختصر بیان تصدیق می کنند که اکثر از سکنه حالیه ایران، از نژاد ایرانیان قدیم نیستند بلکه از نسل طوایف مختلفه اند. و طایفه الوار و پاره [ای] طوایف دیگر، ایرانی نژاد قدیم هستند.

باری، در باب زندیه و وقایع این طایفه و آثار جمیله کریم خان چیزها می توان نگاشت. لکن درین جا چندان مناسبت ندارد، ان شاءالله در زمان توقف شیراز که مرکز پایتخت سلطنت اینها بوده است، شرحی از کریم خان زند و خوب و بد اعقاب او می نگاریم. مورخین پیش، در پیش خود خیال بافی کرده، به ملاحظه سلسله بعد، یعنی طایفه جلیله قاجاریه که سلاطین با عزّ و تمکین هستند، مآثر خوب کریم خان و قصص و روایات و افعال خوب و عادات او را ننگاشته اند و پاره حکایات مطلوبه تاکنون ضبط خاطرهاست و حیف است که از میان برود. کنون که دولت قاجاریّه متجاوز از صد سال است، کمال اقتدار را دارد مستغنی از این می باشد که کسی از عظام رسمیه تعریف بنگارد یا بنای تقبیح گذارد.

اوصاف گذشتگان کردن باعث اختلال احدی نمی شود و ما شیراز که رسیدیم، مدح و قدح زندیه را هرچه هست بدون اغماض و تعصب اضافی می نگاریم. و در شرح محاسن اجانب چیزی را فرو نمی گذاریم. ولی درین جا به مناسبت ذکری از حاکم اخیر زندیه به قم کرده، شکست آنها را به طور وثوق می نویسیم.

[کیفیت انتقال حکومت قم از زندیه به قاجاریه]

اشاره

[کیفیت انتقال حکومت قم از زندیه به قاجاریه]

آخرین حاکمی که از زندیه در قم انقراض یافت، نجف خان زندی بود. و او از جانب جعفرخان زند، پسر صادق خان، برادر امی علی مراد خان زند، حکومت داشت. و اجمال این احوال آن که، علی مرادخان، خواهرزاده ابوالفتح خان پسر کریم خان وکیل، با چهل هزار مرد کاری در اصفهان آمده، عزیمت طهران داشت. شیخ اویس خان فرزند ارشد خود را پیش روانه داشت و چراغ علی خان زند را با دو هزار نفر روانه لاریجان نمود. رستم خان زند را به حکومت مازندران فرستاد و کارش اوج گرفت و جلادت ها به ظهور رسانید؛ ولی به واسطه ادمان(۱) شرب خمر به مرض استسقاء ابتلا یافت. جعفرخان زند، پسر صادق خان زند، برادر امّی علی مرادخان که از جانب او حکومت خمسه داشت، عَلَم خودسری افراشت و روانه اصفهان شد و در مورچه خورت(۲) با علی مرادخان مقابلی کرد و علی مرادخان در آن جا وفات یافت و جعفرخان زند، در اصفهان به داعیه شهریاری قرار گرفت. ولی خان، پسرعلی مرادخان را مکفوف ساخت و نجف خان زند را به حکومت قم سرافراز نموده و به سرداری طهران روانه داشت که با عساکر شاه شهید آقا محمدخان که محاصره طهران کرده بودند، مصاف دهد.

آقا محمد خان از راه زرند(۳) و ساوه به طرف قم آمدند و قم را محاصره کردند و در طرف دروازه ری در کنار سنگری که الآن معروف به سنگر است، اتراق کرده؛ خواستند شهر را بگیرند. دارالحکومه نجف خان در قم در محلّه عربستان بود. هر

۱- ۱. ادمان، پیوسته و همواره و دایم کاری را کردن. ادمان خمر، پیوسته شراب نوشیدن. دایم الخمر بودن.همان مدرک.

۲- ۲. مورچه خورت: قصبه ای از دهستان «برخوار» بخش حومه شهرستان اصفهان در ۵۰ کیلومتری شمال اصفهان، سر راه تهران به اصفهان. جلگه و معتدل است. محصولش غلات، پنبه، سیفی، روناس، پشم و روغن می باشد. در خاور آن قصبه دشت وسیعی داشت که جنگ معروف نادرشاه با افغانها در آنجا واقع شد و منجر به شکست قطعی افغانها شد. برخوار بخشی از شهرستان اصفهان می باشد. از شمال به شهرستان کاشان، از جنوب به دهستان جی و بخشی سده از مشرق به بخشی کوهپایه از مغرب به کوه خرسک. راه شوسه اصفهان به تهران از این دهستان می گذرد. همان مدرک.

۳- ۳. زرند: بخشی است از شهرستان ساوه. همان مدرک.

روز نجف خان از دروازه ری بیرون آمـده، به طور ایلغار(۱) یورش به اردوی شاه شـهید آقا محمد خان برده، عصـر را سالماً و غانماً به شـهر مراجعت می کرد و در دروازه ها را می بسـتند. و اهل شـهر چون از نجف خان زنـد رضامنـدی داشـتند در حفظ دروازه هـا کوشـش می کردنـد. قم و بلوک آن جـا سوار و سـرباز بومی و غریب نـداشت، لکن محـافظت دروازه های شـهر با چریک و جمعیت چند نفر شهری و بلوکی بود. هفده روز کار محاصره به طول کشید. آقا محمد خان شهید خواستند مأیوسانه عنان عزیمت را به طهران یا جای دیگر معطوف دارنـد. اهالی قمرود نزد آقا محمدخان رفته، از ایشان وعده التفات خواسـتند و گفتند ما شما را از دروازه[ای] که به ما سپرده است به شهر داخل می کنیم و آخرالامر چنین کردند و شاه شهید آقا محمدخان را به باغ «سرو و کاج» که الآن هم به این اسم معروف است، بردند.

نجف خان زنـد چنین گمان کرد که اهل شـهر عموماً این کار را کرده و با او درصـدد مـدافعه هسـتند و ستیز با یک شـهری را مشئوم(۲) شـمرده، با تنی چند از خاصان، رفتن را بر ماندن ترجیح داد. خواست از دروازه کاشان بیرون رود، در نزدیک میدان و پایین محلّه به دویست تن از عساکر جرّار شاه شـهید برخورد که مأمور به گرفتن او بودند و می خواستند که نگذارند از شهر بیرون رود. نجف خان روی خود را به یکی از سواران خود کرده، گفت بگو دروازه کاشان را ببندنـد تا عساکر آقا محمدخان نتوانند بگریزند که امروز یک نفر از آنها را باقی نگذارم. این بگفت و جلاوتی کرده، یک نفر سوار را گرفته از بالای اسب به زیر کشـید و انـداخت و طپـانچه در زیر شـکم اسبی کشـادداده(۳)، آن اسب رم کرد و شـرارت نمـود. بـا شمشـیر برهنه اظهـار چابکی کرد و چنان نمود که فتـح و ظفر با او خواهـد بود. سواران شاه شـهید آقا محمـدخان چنان گمان کردنـد که مـددی از خارج رسیده یا اهل شهر در گرفتاری آن ها، هم دست

ص: ۱۲۰

۱- ۱. ایلغار: حرکت سریع سپاهیان به سوی دشمن، هجوم، یورش. همان مدرک.

۲- ۲. مشئوم: نامیمون، بدیمن، نامبارک. همان مدرک.

۳- ۳. کشاددادن، [ماوراءالنهری = گشاددادن]؛ گشاد دادن، رهاکردن تیر از کمان. همان مدرک.

گردیده اند، ناچار کوچه دادند. نجف خان و کسان معدود او به سلامت رفته و از دروازه کاشان بیرون شدند. بنه و آغروق(۱) و جواهر و زرینه خود را در محله عربستان جا گذاشتند.

[طایفه حاجی حسینی]

طایفه[ای [در قم هستند که معروف به حاجی حسینی هستند. اصل آنها از گرجستان است که به این ولایت ساکن شده اند. پدر حاجی حسین در محلّه عربستان منزل داشت و راه و رخنه خانه نجف خان را می دانست. زودتر خود را به آن جا رسانیده، قبل از آن که لشکریان شاه شهید آن جا برسند، مبلغی زرّینه به غارت برد. آن گاه دیگران تاراج نمودند و پدر حاجی حسینی در زمان حیات جرأت نداشت که خود را دارای ثروت قرار دهد؛ از آن که می دانست که اهل قم او را چندان با بضاعت نمی دانستند، چند صباحی کجدار و مریض حرکت کرده، در باطن عیشی داشت. چون وفات کرد، پسر او آقا حسین که حاجی حسین باشد، مرد زرنگی بود. به تدریج ملکی خرید و خود را به طور اعتدال جلوه داد. و آن مطالب غارت هم کهنه شده بود، کم کم دستی از آستین بیرون آورده، از ملاّ۔کین معتبر شد و حاجی حسین شهرتی نمود؛ به طوری که اعقاب او به حاجی حسینی معروف هستند و کنون طایفه حاجی حسینی در قم مقابل طایفه بیگدلی هستند و به رتبه[ای [می باشند که گویا از طوایف قدیمه به شمار می آیند؛ ولی نه چنین است. بروز و ظهور آنها جدید است و پسر حاجی حسین، مرحوم حاجی عسکرخان قمی است که شرح حال او و طایفه حاجی حسینی و طایفه بیگدلی درین کتاب نوشته خواهد شد.

خلاصه، چون نجف خان زندی از قم رفت، شاه آقا محمدخان شهید، محض همراهی اهل قم در محافظت شهر و نگشادن دروازه ها، حکم به قتل عام داد، تا آنها ترسیده، دفعه دیگر تکلیف خود را بدانند. کار بر مردم سخت شد. آقا خلیل متولی

۱– ۱. آغروق: بارو‌بنه، احمال و اثقال. همان مدرک.

باشی آستانه مبارکه حضرت معصومه علیهاالسلام جدّ، جناب مستطاب آقا سید حسین متولی باشی حالیه، با شیخ الاسلام آن وقت که ما اسم او را نمی دانیم و شیخ ابومحمد از علمای قم و یک ـ دو نفر دیگر از فقها و اهل علم نزد آقا محمدخان به شفاعت آمدند که دست از قتل بردارند. سه نفر از اینها از ترس، ضعف کرده، نتوانستند به حضور آقا محمدخان بروند، آقا خلیل متولی باشی با یکی دیگر از علما در حال قوت قلب خدمت او رفته و اذن جلوس یافتند و شفاعت کردند. آقا محمدخان قبول نکردند. آقا خلیل گفت: محضاً للّه، به شفاعت اهل شهر آمده، به تکلیف اسلامی خود عمل کردیم، شما هم پادشاه اسلام هستید، به تکلیف خود عمل می کنید و الا کار از جای دیگر اصلاح خواهد شد.

این سخن را گفته و به حالت قهر از جا برخاستند و روانه شدند. آقا محمدخان آنها را برگرداند. نگذاشت که رنجیده بر گردند. اظهار تلطف فرمودند و دست از قتل و تاراج شهر کشیدند. در واقع، شاه شهید آقا محمدخان نمی خواستند کسی را به قتل رساند، به ملاحظه مآل اندیشی و القاء رعب در قلوب مردم، ظاهراً سختی کرده، فرمودند که فردا لشکریان اهل شهر را قتل عام کنند! و می دانستند که البته چند نفر به شفاعت خواهند آمد و این کار واقع نمی شود و ضمناً خوف و رجایی هم برای اهل شهر پیدا می شود!

در ابتدای سلطنت، البته باید قهر و لطف را با یکدیگر مخلوط کرد که رعایا هم در مخالفت خائف باشند و هم در لطف سلطانی امیدوار گردند که از ترس باعث شورش نگردند و به مهر و وعده طرف مقابل فریفته نگردند. شاه شهید آقا محمدخان بسیار با سطوت بود،با آن که چندان خونخواری نداشتند ولی به واسطه یک کار به موقع و یک غضب و قهری که در بدوامر می نمودند، چنان امور را منظم می نمودند که احدی قدرت مخالفت نداشت. چند روزی که در قم توقف داشتند امر غریبی اتفاق افتاد و آن این بود که شاه شهید آقا محمدخان به هیچ وجهی از وجوه، خوش نداشتند که در عبور و مرور، کسی به سیر و زیارت ایشان آید. البته ظل الله که بیرون می آمد مردم، به

خصوص اهالی ایران که شاه پرستی را شعار خود کرده اند، میل دارند که جمال او را زیارت کنند و اگر در کناری باشند مخصوصاً جلو می آیند تعظیمی کنند و ادب نمایند؛ خلاصه شاه شهید، آقامحمدخان، غدغن کرده بود؛ که کسی در جلو به سیر او نیاید. روزی از بالا خیابان، به طرف آستانه مبارکه، مشرف می شدند و جمعی از چاکران در جلو و عقب می آمدند، ناگاه زنی از بالای بام به زیارت آمد، آقامحمدخان ملتفت شد، تفنگی از تفنگدار گرفت و سته آن زن را نشان کردند و آن تیر با نشانه خطا نکرد و به هدف رسید؛ دیگر کسی جرأت نظاره و سیر نداشت.

این روایات و حکایات را اهل قم از پدران خود روایت می کنند و مخصوصاً بعضی از این فقرات را از قول پدر جناب مستطاب متولی باشی حالیه روایت نمودند.

اهل قمرود هنوز به واسطه خدمتی که به شاه شهید، آقامحمدخان کردند، از پاره ای صادرات و واردات حکومتی معاف هستند و به آنها مثل سایر اهالی بلولات قم، زیادتی نمی شود و مأمور حاکم در آنجا نمی رود و آنها اگر در میانشان اختلافی دست دهد، به عرض و داد نمی آیند، خودشان به طرزی خاصّ اصلاح می نمایند. مذهب آنها علی اللّهی است و از تیره نصیریان می باشد، هر شب به دور هم جمع شده، حلقه و ذکری دارند و اجنبی را به هیچوجه با خود محرم نمی دادنند و راه نمی دهند.

اهل قم مردمان قانع بوده، اکثری از ایشان زارع و برزگر و حصّاد هستند. روزها از شهر بیرون رفته، در مزارع یک فرسخی و دو فرسخی شهر رفته، به فلاحت مشغول می شوند. چون آن مزارع قلعه و آبادی ندارد، لهذا نمی توانند در آنجا بمانند، ناچار به شهر مراجعت می نمایند. صنف دیگر اهل این شهر معتبرینند، ملّاک هستند، هر یک به اربابی و امر زراعت می پردازند. صنف دیگر از سادات و خدّام آستانه مقدسه می باشند. و صنفی دیگر به تجارت و کاسبی در شهر مشغولند، تخته های مس از کاشان در این جا آورده، به مسگری اشتغال دارند. مسّ خوب در این ولایت ارزان است. مردم این شهر غروب می خوابند. این شهر اعیانی و اشراف و خوانین جان دار که مواجب خور دیوان باشند، ندارد، چون سرباز و سوار نمی دهند،

لهذا سرتیپ و سرهنگ و سرکرده و خان زاده ندارند. چند نفر از شاهزادگان از نسل و سلیل(۱) خاقان مغفور. فتحعلی شاه – طاب ثراه – در این ولایت مجاور شده، به مواجب دیوان قناعت کرده، گذرانی می کنند. یک چهل و پنجاه نفر از طایفه لک زندیّه – چنانچه اشاراتی شد – در فراش خانه ی قم، مشغول حکومت بوده، بعضی از آنها صاحبان منصب هستند. بیشتر سکنه این شهر، اصلاً از اهل خود قم است. از ولایات خارجه کمتر در این جا سکنی دارند و سکنه اینجا با یکدیگر حالت تفرقه و بیگانگی را دارند. طایفه گی و ایلیّت و بستگی با هم ندارند. آنها که طایفه و بستگی و اتّصال دارند، از مردمان خارجند که در این شهرند.

طوایف این شهر منحصر به سه عشیره است:

یکی زندیّه است، غیر از آنها [طایفه زندیه] که حالت ایلیّت دارند و شرح آن ها ذکر شده است، بلکه زندیّه که حالا در اینجا می گوییم، مقصود از آن اشخاص است که حالت تمدّن دارند و در سلطنت زندیّه، سپهبدی داشته اند. نسب اینها به شیخ علی خان زند، سپهسالار و فاتح و سردار کریم خان زندیه است. و شرح آن در تواریخ ضبط است. پسر او حاجی محمدرضاخان بوده است که او را به این شهر مسکن داده اند. با آنکه از جمله مغضوبین محسوب می شده اند، وقتی به طهران آمده، سیّدالوزراء، میرزا ابوالقاسم قائم مقام، در صدارات خود، چنان احترامی به او کرده و اظهار خضوع نموده است که مردم، انگشت به دندان گرفته اند. و حاجی محمدرضاخان در قم وفات کرد، از او پسری بود که غلام حسن خان نام داشت و در قم ساکن بود و املاک زیادی را متصرف بود و به فراغت و آسایش می گذرانید.

وی در چند سال قبل وفات کرد و از او فرزندی باقی است که غلامعلی خان نام دارد. کنون تقریباً سی و پنج سال، عمر از او می گذرد. جوانی چابک و جلد است؛ در تیراندازی کمتر نظیر دارد؛ کراراً پرنده را در هوا زده و هیچ وقت خطا نکرده است؛ خط را نیکو نویسد؛ از علم تاریخ بهره دارد؛ در نقّاشی و نقّاری و علم مناظره و مرایا،

۱– ۱. سلیل: بچه، فرزند (آدمی و جانوران). همان مدرک.

استاد است، در روی سنگ های یشم(۱) و پادزهر(۲)، چنان نقاری می کند و گل و بوته و طیور و نقش و نگار می اندازد که ید بیضا می نماید. انفیه(۳) دان های(۴) خوب ساخته است. در این فن در ایران احدی به استادی و ظرافت او کار نمی کند. کارش چنان خوب است که عقل متحیّر است. نواب والا برادر بزرگتر ما عین الملک، در چند سال قبل که حکومت قم داشته است، غلامعلی خان، انفیه دان منبطی از کار خود به ایشان داده که خیلی تعریف دارد. ایل زندیّه، خیلی میل دارند که، او ایل بیگی ایشان بشود، ولی او زیر بارِ مباشری و ابوالجمعی دیوان نمی رود. از املاک خوشگذرانی می کند.

[طایفه بیگدلی]

[طایفه بیگدلی]

یکی از طوایف سکنه قم، طایفه بیگدلی است، اینها از طوایف قدیم ایرانی هستند؛ کنون زن و مرد، بزرگ و کوچک اینها به هزار نفر می رسد که در شهرند؛ قسمتی از اینها و اقوامشان، در بلوکات و دهات ساوه سکنا دارند و مخصوصاً دهات بیگدلی در آنجا معروف است. همه، خوانین بوده اند، به ملّاکی اشتغال دارند، ثروت و مکنت آنها خوب بوده است. بیگدلی هایی هم که در قم هستند، هر یک ده هزار تومان و پانزده هزار تومان، ملک و باغ و زراعت دارند و خیلی معتبرند. با آن که در شهر ساکن هستند، وضع ایلیّت را از دست نداده اند، مثلاً اگر حاکمی و اجزاء حکومتی وارد بلد شود، اینها تعارفات و شیرینی که می برند بالسّویه از روی تقسیم بنچه(۵) آب و ملک، هریک، شاهی و صد دینار سهمیّه می دهند که به هیچ یک تعدی نمی شود.

و هم چنین یک روز نامه دولتی که به اسم طایفه بیگدلی به قم می آید، پول آن را از

ص: ۱۲۵

۱- ۱. یشم: یکی از گونه های عتیق که دارای رنگ دودی مایل به سفید است، حجر حبشی، سنگ یاسم، حجرالشف، یشب و... همان مدرک.

۲- ۲. پادزهر (معدنی): سنگی است معدنی که برای دفع سم به کار برود. همان مدرک.

۳- ۳. انفیه: مجموعه ای از داروهای معطر و مغدر و عطسه آور است که آن را گاه در بینی کنند و از آن احساس نشئه نمایند. همان مدرک.

۴- ۴. انفیه دان: جعبه ای که در آن انفیه کنند. همان مدرک.

۵- ۵. بنچه: بنچاق، قباله ملک. همان مدرک.

روی آب و ملک خودشان تقسیم می نمایند. سایر صادرات و واردات حکومتی را هم، چنین می کنند. خوانین معتبر در میان آنها است. از معارف آنها، نصرالله خان، نایب الحکومه سابق قم و حاجی محمدحسن خان و حاجی محمدصادق خان و عبدالحسین خان مستوفی، پسر مرحوم رشیدخان بیگدلی است که از دیوان، قریب ششصد تومان حقوق دارد. این خوانین بیگدلی همه، مردمانی کدخدامنش و دانا و مدبّر هستند، از خط و کمال بهره ای دارند. لطف علی بیگ آزر، صاحب آتشکده، از معارف اینها بوده است. حاجی رشیدخان بیگدلی که درین چند سال اخیر وفات کرده است، از معارف روزگار بوده است، نزد اعیان و طهران بسیار محترم بوده است و در دیوان به درجه استیفاء مفتخر شده است. در این دوره اخیر، هیچ کس به خوبی او خط شکسته را درست ننوشته، قطعات خوب ننگاشته است. و یک اطاق از خطوط او در نزد پسرش موجود است، افسوس که این فرزند گرامی نه خودش اهل قطعه و خط خوب است. نه قطعات پدر را به کسی می دهد که از آن بهره ببرند. این جوان محترم، این جواهرها را پنهان کرده، نه می فروشد و نه می بخشد و مردمان ایران از این خطوط محروم مانده اند. در طهران گاهی پیدا می شود و نزد اهالی قم هم به قدر دویست قطعه از او در دست هست لکن آن گنجینه اصلی نزد پسرش مخزون است.

خلاصه بیگدلی های قم هنوز وضع ایلیّت، بلکه دهقنت(۱) را هم از دست نداده اند. سبک ضیافت و کرامت و مراوده و سواری و تیراندازی ندارند، جز جوکاری و ملّاکی و اربابی و فلاحت، به هیچ چیز میل ندارند و تاکنون لباس نظام و کمرچین نپوشیده اند، به سبک زمان های قدیم، لباس بلند و قباهای دراز و کفش های ساده و کلاه های بلند، استعمال می کنند و بیشتر اوقات عبا به دوش می گیرند، در سر املاک خود که می روند، گیوه هم در پا می کنند. میز و مبل و رسوم جدید و ظرافت ها را عادت خود قرار نداده اند؛ مثلاً ـ با بیست هزار تومان اقات هرگز به خوراک یا پوشاک فوق العلم یا ضیافت اقدام نمی نمایند، به سبک رعیّتی رفتار می کنند، گویا جز در شب جمعه، آن هم در

۱– ۱. دهقنت: صاحب ده بودن، دهداری، ریاست ده، کدخدایی؛ کشاورزی، زراعت. همان مدرک.

خانه بعضی از آنها، هیچ سبکی غذاهای الوان و پلو و چلو طبخ نمی شود.

ما در این حالت مسافرت و نبودن کتب تاریخی و جغرافیایی، عاجزیم شرح حال قدیم این طایفه را بنگاریم و عجالتاً نمی دانیم که این طایفه، کی به این ولایت آمده اند و سبب مهاجرتشان به این جا چه بوده است و کدام سلطان اینها را به این جا آورده است، ولی در زمان فراغت و توقف شیراز امید داریم که اصل و ریشه این طایفه را بنگاریم. همین قدر معلوم باشد که سبب تسمیه اینها به بیگدلی این است که بیگدلی مخفف بیوک دَل است، در ترکی، بیوک به معنی بزرگ و درشت و دل به معنی زبان است، چون اینها سخن آور بوده و گویا در موردی زبان درشتی کرده اند به بیوک دل مخاطب شده اند، زبان اینها کلیتاً فارسی است و هیچ ترکی و زبان دیگر نمی دانند.

حاجی محمدصادق خان یکی از معارف اینها است، خطّ بسیار خوبی دارد که ممتاز است، شکسته و تحریر و غیره را خوب می نگارد.

و نیز در میان اینها محمدعلی خان نام جوانی است که در نهایت پاکیزه گی شکسته و تحریر را می نگارد، از خوش نویسان محسوب می شود.

[طایفه حاجی حسینی]

[طایفه حاجی حسینی]

دیگر از طوایف قم، طایفه حاجی حسینی است. حاجی حسین تقریباً تا سی و پنج سال قبل حیات داشته است؛ در چند ورق قبل اشاره شد که اینها به چه جهت در قم صاحب ثروت شدند و مال نجف خان زندی، حاکم قم باعث دارایی پدر حاجی حسین شده و او جرأت خودنمایی فوق العاده نکرد، پسر او حاجی حسین، بعد از وفات پدر، شخص کدخدامنش عاقلی بود و در قم به اربابی و ملاّکی مشغول شد و تدریجاً شهرت کرده، اعقاب و اولاد او همه به او منسوب گشتند. از قرار تقریر خودشان، پدر حاجی حسین یا جدّش از گرجستان بوده و آنها را به این ولایت مسکن داده اند و کنون در طایفه گی دم مستقلاً می زنند. زن و مرد اینها هم، صغیراً، کبیراً، اناثا، ذکوراً باید قریب پانصد نفر باشند.

اینها هم مثل طایفه بیگدلی، در صادرات و تعارفات حکومتی با یکدیگر شرکت می کنند و هر چه مخارج حکومتی پیدا شود، حاجی عزیزاللّه بیگ، پسر حاجی فتحعلی بیگ پسر حاجی حسین کدخدا و ریش سفید از روی بنچه آب و ملک، تقسیمی درست کرده هر یک سهمی می دهند. علو طبع و همّت و کرامت و صدق و صفا و درستی عهد و حقوق و یکّه شناسی و راستی و مهربانی و تشخص ظاهریّه و باطنیّه این طایفه، خیلی بهتر و بالاتر از طایفه بیگدلی است. اگر چه اینها به اربابی و ملاّکی و داشتن باغات زندگانی می کنند، امّا بالطّبع وضع خانیّت و تشخص و نظافت دارند؛ به گردش رفتن و سواری و ضیافت و خرج کردن و شرف انسانیّت را به جا آوردن مایل و راغبند و سبک رعیّتی را خوش ندارند. هر کس آنها را ببیند، به معاشرتشان میل می کند در طایفه بیگدلی که از قدیم جزو طوایف بوده اند، ممکن نبود هر یک را شرح نسب داد، ولی اینها جدّشان در همین نزد یکی ها بوده است تا به یک درجه می توان شجره معارف آنها را بیان نمود.

از حاجی حسین فرزندی به وجود آمده حاجی عسکرخان (اصغرخان) نام داشت و تا چند سال قبل حیات داشت، در واقع او از معمّرین معاصرین محسوب می شد و ریاست طایفه حاجی حسین به حاجی عسکرخان رسید. که کنون هم نواده حاجی عسکرخان، رئیس و متشخص طایفه حاجی حسینی هستند. از حاجی عسکرخان دو فرزند به وجود آمد یکی غلام حسین خان و یک رضاقلی خان هر دوی اینها وفات کرده اند، از غلام حسین خان، احمدخان و عبدالعلی خان و حبیب اللّه خان و فرج اللّه خان از دو زن به عمل آمد. و از رضاقلی خان، شکراللّه خان و محمدقلی خان بوجود آمد و این شش نفر کنون زنده اند و ریاست و احترام طایفه حاجی حسینی و حاجی عسکرخان منحصر به احمدخان است که او و عبدالعلی خان، مادرشان از شاهزادگان قاجاریه است و نجابت فطری و ذاتی دارند. و از احمدخان هم فرزندی است که محمودخان نام دارد و او را دوازده سال است. کرم علی خان(۱) و حبیب اللّه

۱- ۱. پسر صادق خان. (غ)

خان(۱) نامی با سایر این عشیره که اسامی مختلفه دارند از نسل حاجی حسین هستند که با اولاد و نتایج حاجی عسکرخان از بنی اعمام می باشند. ریاست طایفه کنون به نتایج حاجی عسکرخان تعلق یافته است.

فی الواقعه حاجی عسکرخان (اصغرخان) از پدر خود حاجی حسین متشخص تر شد و او را در قم داروغه می گفتند. و داروغگی زمان او مثل نایب الحکومگی و کلانتری و بیگلربیگی بود. رتق و فتق امور حکومتی با او بود، حقیقتاً وکیل الرعایا بود، هیچ کس از تحریکات و اشارات او تقاعد نداشت، در عصر او تازه، سماور و چای در قم معمول شده بود، صبح و شام اهل شهر از تجار و ریش سفیدان و تمام طایفه ی بیگدلی و حاجی حسینی در خانه ی او جمع شده، به صلاح و صواب دید او رفتار می کردند.

او واسطه بین رعیت و حکومت بود و کدخدامنشی می کرد. بسیار مرد خیرخواه و نیک نفس و متمدن بوده است. ظاهراً مردی عامی و امّی بود و فضل و سوادی نداشت، امّا شخصیت و دانایی فطری او کارها را درست صورت می داد. حاجی عسکرخان در بدایت حال، فراش باشی منوچهرخان معتمدالدوله، حکمران اصفهان و عربستان بود، چون منوچهرخان هم از گرجستان بود، مخصوصاً به عموم این طایفه در زمان حیات خود مهربانی می کرد و اینها خود را با او از اهل ولایت دانستند، جزو عشیره ی وی می شمردند. از بی سوادی او آنچه ضرب المثل اهل قم است این است که در محاوره خود می گفته است: «در این قلب الاسد زمستان من فلان جا رفته و فلان کار را می کرده ام.» چنین گمان می کرده است که از برای مبالغه گرمی در تابستان که قلب الاسد می گویند باید در زمستان هم قلب الاسد زمستان بگویند.

وقتی در مجلس او جمعی به او خطاب کرده، گفتند: خان، اهل قم چرا از برای هر لفظی تابعی ذکر کرده، مثلاً نان و مان و خامه و مانه و انگور و منگور می گویند؟! جواب داد که اهل کمال و خواصّ قم این طور تکلم نمی کنند بلکه اینگونه مهملات را

ص: ۱۲۹

۱- ۱. برادر حاجی حسن علی خان، پسر حاجی محمدبیگ، پسر حاجی علی قلی بیگ، پسر حاجی حسین. (غ)

برزگر و مرزگرهای قم می گویند و عوام هستند. خود او در عین تکذیب که این گونه تکلّم را به عوام نسبت می داد، برزگر و مرزگر گفت.

خلاصه، بعد از او فرزندش رضاقلی خان و غلام حسین خان، به عرصه وجود بودند. غلام حسین خان از تاریخ قدیم و جدید و معرفت رجال عصر خود بهره کافی داشت. لکن از کثرت غرور، خبط دماغی پیدا کرده، خیالات مالیخولیایی داشت. عزلت اختیار کرد. همه را بچّه می دانست. بخصوص دنبالی از معیّرالممالک مرحوم دوست علی خان و دوست محمدخان داشت. و از دولت در مجالس اظهار شکایت نموده، می گفت، معیّر چرا باید راتق و فاتق امور باشد با بودن مثل من عاقل خبیری، چرا کار دولت باید به دست جوانان باشد. به هر حال کارش به جایی کشید که با احدی مجالست نمی کرد. اموال و فروش و رخوت(۱) را در اطاقها روی هم ریخته، هیچ وقت آنها را تکان نمی داد. و خود به حمام نمی رفت و رخت عوض نمی کرد و از پسران و عروسان او کسی جرأت نداشت مداخله در کار او کند یا زیر پایش را جارو نماید یا لباسش را عوض سازد. بعد از وفات عیال شاهزاده خود در چند دست عمارت، شبانه روز تنها بسر برده به هیچ کاری نمی پرداخت. خوارک او را خدمتکاران و عروسان او نزدش می بردند و احمدخان و سایر فرزندانش به خوشی گذران کرده و مواظب انتظام امور پدر بودند. و غلام حسین خان با این حالت جنون باز میان طایفه محترم بود. همه به او، محض پسرانش ادب می کردند و تقریباً در چهار سال قبل وفات یافته است.

مهر اصلی او را از فرزندانش گرفته، «باسمه» آنرا درینجا چسباندیم و کنون اصل این دو مهر نزد میرزا غلامحسین ادیب است که احمدخان فرزند غلامحسین مرحوم به او داده است؛ ولی چون این مهرها چهارگوش و بزرگ است، میرزا غلامحسین خان ادیب هیچ وقت آنها را به نوشتجات خود نمی زند و دو ـ سه مهر مخصوص بادامی و چهارگوش کوچک برای خود ترتیب داده است. بلکه مهر چهارگوش را که به حروف

۱- ۱. رخوت: جمع عربی رخت به معنای لباس؛ اسباب خانه؛ کالا، متاع. «فرهنگ معین».

مقطعه نقاری شده است به غلامحسین خان ناظر که در اداره مهرگان حضرت مستطاب والا (رکن الدوله) روحی فداه است، بخشیده است؛ و آن مهر دیگر را محض خوش خطی در جزو انتیقه(۱) نگاهداشته است.

اما رضاقلی خان پسر دیگر حاجی عسکرخان، مردی معتبر و عاقل بود. از تاریخ و علوم بهره نداشت و او قبل از برادر خود، غلامحسین خان وفات یافت.

شجاعت و رشادت های رضاقلی خان در السنه و افواه اهل قم، سایر است.

احمدخان پسر غلام حسین خان که کنون شخصاً و احتراماً رئیس طایفه حسینی است. جوانی عاقل و کامل و مؤدّب و نجیب و محجوب و باوقار و باهوش است، جنبه فرنگی مآبی دارد، اهل سلیقه و ظرافت است، خط شکسته را در قم هیچ یک از صاحبان خط، به آن تعلیم و استحکام نمی نویسند، تحریر را به قدری درست و بامزه و شیرین می نگارد که هیچ یک از منشیان این دوره نمی توانند به آن پایه و مایه خط بنویسند. کلمات را با تعلیم و درست نوشته با این حالت تحریراتش در نهایت مزه و سطرآرائی و متانت است، از اکثر وزرای بزرگ که در این عصر معروف به خوش نویسی هستند، بهتر می نویسد. سابقا در عهد حکومت برادرم نواب والاـعین الملوک، میربلوک و نایب الحکومه تمام بلوکات قم بوده است و در بلوک قهستان و جاسب و وازکرود حکومت داشته است والحق بسیار جوان تربیت شده کاملی است.

عبدالعلی خان برادر مشارالیه، جوانی خوش خط و باذوق، یک پارچه مجلّت و مردیت است. تحریرات را نیکو نویسد ولی هنر بزرگ او منبط کاری در روی سنگ یشم و فادزهر است. گل و بوته و طیور را در روی سنگ های ظریف به طور اساتید، خیلی ماهر نقاری می کند. کارهای او به هیچ وجه کمتر از کارهای غلامعلی خان زند که شرحش گذشت، نیست، ولی خود عبدالعلی خان صنعت نقاری خود را به مثابه و مشابه کارهای غلامعلی خان می داند. و آقامحمدابراهیم، نامی، هم درین شهر همین صنعت را نیکو دارد و او را استاد می شمارند؛ گویا درین تازگی وفات کرده است.

ص: ۱۳۱

۱- ۱. انتیقه: آنتیک. «فرهنگ دهخدا».

همین قدر معلوم باشد این گونه نقاری ظریف، منحصر به غلامعلی خان و عبدالعلی خان است در ولایات دیگر به این خوبی کار ندیده ام.

دیگر از اولاد غلام حسین خان، حبیب اللّه خان است. شخص تربیت شده و مهذّب و عاقل و رندی است. خط را به غایت نیکو نویسد، تحریرات را کاملاً از عهده برآید. وی بیشتر اوقات را در طهران بسر برده است. در نوکری مرحوم میرزا عبدالوهاب خان(۱)۲. این مصرع هم از حبیب الله خان نیست. چون فرد سیّم (مصرع سوم) از نظر من محو شده بود، لهذا آن را من به عوض او ساختم و در اینجا نگاشتم. (غ)(۲) آصف الدوله به خراسان رفته است و چندی در دستگاه میرزا محمدخان اقبال الملک که به حکومت یزد و کردستان رفته، به آن صفحات رفته و تازگی به قم مراجعت کرده است. طبع شعری دارد، این چند بیت از او در این جا نگارش می شود. و در اشعار «شوکت» تخلص می کند.

ای مه مسیحا دم، یک نظر سوی ما کن کشتکان کویت را با دمی تو احیا کن

پرده برفکن از رخ، زلف را پریشان ساز غمزه در میان آور، ناز را مهیّا کن

زاهد از منیّت کی ره بری سوی مقصود بشنو این نصیحت را ترک این من و ما کن

ای دل ار نشد حاصل، مطلب از مسلمانی بگذر از ره مسجد، رو سوی کلیسا کن

زندگانی عاشق نکته ایست بس مشکل از ره کرم ای شیخ حلّ این معمّا کن

شهد شعر تو «شوکت» از شکر فزون آمد خواهی ارصله از یار بوسه ای تمنّا کن

و له ایضاً

ص: ۱۳۲

---

۱ - ۱. آصف الدوله: عبدالوهاب، آصف الدوله که شیرازی الاصل است و به وسیله میرزا حبیب قاآنی در دستگاه علی قلی میرزای اعتضادالسلطنه راه یافت و بعدها وارد دستگاه میرزا آقاخان نوری گردید و مدارج ترقی را طی کرد و وارد خدمت وزارت امور خارجه گردید. سپس وزیر تجارت و عضو دارالشورای کبرای دولتی شد و بالاخره به امر ناصرالدین شاه والی خراسان شد و ملقب به «آصف الدوله» گردید. دوره حکومتش چندان در خراسان طول نکشید و بر اثر سخت گیریهای او مردم شورش کردند و معزول شد. «شرح حال رجال ایران» بامداد. جمعی به خرد مایل و جمعی به جنون قومی به عرق مایل و قومی افیون من باده ناب خواهم و ساده شاب

۲- کل حزب بما لدیهم فرحون

فرزند دیگر غلامحسین خان، فرج الله خان است، گویا خطّ خوشی دارد. از حالت او ما را چندان اطلاعی نیست.

فرزندان رضاقلی خان، یکی شکراللّه خان است. خوش خط و خوش تقریر، با صفات مردانگی و فطرت نیک و همّت عالی و حالت ظرافت و تشخص و از اهل ایمان با عقیده صحیحه، در کمال آراستگی است. در کارها با پسرعمّ خود احمدخان نهایت همراهی را دارد.

فرزند دیگر رضاقلی خان، محمدقلی خان است. خط را به غایت نیکو نویسد. چندی است مبتلا به جنون و سفاهت شده، خود را اعقل از همه کس داند و سخنان غریبه می گوید. به طنز و طعنه او را به وزیر خطاب می کنند، تقریباً سی سال دارد.

کرم علی خان برادر مرحوم حاج حسین علی خان پسر حاجی محمدرضا بیگ پسر حاجی علی قلی بیگ پسر حاجی حسین از محترمین و صاحب دوستان طایفه حاجی حسینی است. بسیار آدمی صحیح است. خط شکسته او در منتهای خوبی است. کتاب مختصری در باب احادیثی که درباره قم و اهل آنجا و شرافت آن سرزمین جمع کرده است. و مسودّه سفرنامه میرزا غلامحسین خان ادیب راکه با حکومت نواب والا عین الممالک به قم آمده است، در نزد او، یافتیم که شرحی در بلده و بلوکات قم نوشته است و یک نسخه هم بدون ذکر اسم خود، در آن زمان برای مجلس دارالتألیف همایونی فرستاده است و این مسوده ها را کرم علی خان از او گرفته و به خط خوش، کتابی نگاشته است که آن کتاب در این بلد از آثار خوب ادیب مومی الیه است و ما سابقاً اشاره کردیم که پاره ای تواریخ و جغرافیای قم را از روی همان کتاب، میرزاغلامحسین خان ادیب در توقف این چه روزه به قم استنساخ کرده، با پاره ی تحقیقات شخصیّه خودمان، مخلوط نموده، در این اوراق نگاشتیم.

دیگر از طایفه حاجی حسینی، حبیب اللّه خان نامی، حسین قلی بیگ و قلی خان و غیرهم می باشند که ذکر جمیع اسامی آنها باعث طول کلام است. از طایفه حاجی حسینی نواده حاجی عسکرخان خیلی تربیت شده و آنها را می توان گفت که از

اهل این عصرند، چون زیاد به طهران آمده و رفته اند، از آداب و مدنیّت و پاره[ای[صحبت های تازه، بهره کامل دارند، جنبه فرنگی مآبی دارند، کمرچین و سرداری و ژاکت می پوشند و شب ها را سرگرم هستند ولی سوءعقیده ندارند. طاعات و عباداتشان در کار است. سایر طایفه حاجی حسینی باز به سبک قدیم بوده، قباهای بلند و عبا می پوشند. کلیتاً ذوق و شوق و مدنیّت و خط و کمالات و صفات خوب حاجی حسینی، بیشتر از طایفه بیگدلی است چند نفر اسامی پسران حاجی حسین را که به دست آوردم از این قرار است: حاجی عسگرخان پدر رضاقلی خان و غلامعلی خان؛ حاجی علی قلی بیگ پدر حاجی محمدرضابیگ، پدر کرمعلی خان و مرحوم حاجی حسینعلی خان؛ حاجی قربان خان بیگ پدر آقاحسین کج کلاه؛ مرحوم قهرمان بیگ که اسامی احفاد او را نداشتم؛ حاجی محمدباقر؛ آقاهاشم معروف به عمو هاشم که مرد باکفایتی بوده است؛ حاجی فتحعلی بیگ که حاجی عزیزاللّه بیگ و محمدتقی بیگ پسران او بوده و او پسر حاجی حسین بوده است؛ گویا حاجی حسین باز هم دختر و پسری دیگر داشته است و از هر یک اولاد و احفادی مانده است، چون سلسله نسب آنها را به ترتیب نمی دانم از ذکر سایرین می گذریم.

حاجی اسمعیل خان، مرحوم در میان اینها بسیار رشادت داشته است.

قهرمان بیگ پسر حاجی حسین از بس رشید و شرور بود پنج سال در طهران در مجلس دولت بود و در همان زندان مرد.

حبیب اللّه خان پسر صادق خان، کنون بسیار جوان رشیدی است. و حسینقلی بیک نامی، از اینها، کنون علم تار را می داند و گاهی برای خود می نوازد؛ قلی خان پسر او آواز بسیار خوبی دارد.

سایر سکنه و اهالی قم، طایفه و ایل نیستند که شرح حال آنها را بدهیم.

صنعت خط و نقاری روی سنگ یشم و نقاشی و گل کاری، قلمدان در قم بسیار متداول است. قلمدان های نقاشی مرحوم شاهزاده مبارک میرزا در قم، از قطعات و جواهر گرانبهای روزگار است. طایفه بیگدلی و حاجی حسینی و بعضی دیگر به

قدری خوب می نویسند که نهایت ندارد. و این کار را از برای کتابت و تحصیل معاش نمی کنند، بلکه محض زینت شخصی و اظهار هنرمندی به این صنعت و فنّ شریف می پردازند. سابقاً در سلسله علما اشاراتی شد و در میان آنها جناب ملامحمدجواد، علاوه بر فقه و اصول و مراتب اجتهاد، اهل فضل بوده، لغوی و ادیب و ذوفنون هستند، از ایشان بگذرد، دیگر در صنف علما و سایر طبقات، شخص ادیب و هنرمند و فاضل و مورّخ یافت نمی شود و اهل این جا گویا طبع ندارند. ذوق شعر کمتر از آنها بروز می کند. در این قرون بلکه در قرون خیلی گذشته، یک شاعر استادی از این جا بیرون نیامده است. درین عهد کسی که در قم شعر سروده است، یک نفر همان حبیب اللّه خان شوکت بود که ذکر او را نمودیم و کنون به ذکر دیگران می پردازیم.

[معارف قم]

[میر سیدعلی]

[معارف قم]

[میر سیدعلی]

میرسیدعلی قدرت، پسر آقامیرزا عزیز، از سلسله خدام آستانه مبارکه است. در سلک عرفا و مرتاضین است، شخص وارسته آزادی است، طبع غزل سرائی خوبی دارد، غالباً از او غزلیات خوب شنیده شده است، این اشعار از اوست:

من که غیر از تو نبودم زپی یار دیگر از چه هر لحظه نهی بر دل من بار دیگر

وه که از فیض شفابخشی اعجاز لبت نیست در شهر به جز چشم تو بیمار دیگر

فیض دیدار تو دل به نخستین دادم جان به کف دارم و دارم سر دیدار دیگر

چند گویی که به دلدار دگر دل بسپار دل ندارم که ندارم سر دلدار دیگر

راست گویند که زیباست بسی قامت سرو سرو ما راست بلی قامت و رفتار دیگر

من و فارغ شدن از وصل تو هیهات که هست هر سر موی مرا با تو دو صد کار دیگر

بر سر تربت قدرت بنویسند به زر که به جز خاک مجو محرم اسرار دیگر

الحق طبع روان و ذوق سلیم و رقّت لفظ و دقت معنی دارد. سوز خاک و خوش بیان و روان، غزل سرایی کرده است. در قم که مورّخ و تذکره نگاری که نیست، بعد از قرنی یک

نفر از اینجاها می گذرد که به خیالات احیای نام انام می افتد و محتمل است که از نوشته های اینها چیزی بدست نیاورد، ما را دریغ می آید که این اشخاص را کم نام بگذاریم. از میر سید علی قدرت، هر چه اشعار بدست می آید می نگاریم. و له ایضا.

من نفس به بند هر تعلق نکنم وزکس به یقین کسب تخلق نکنم

آن مرده منم که از پی آب حیات از خضر خجسته پی تملق نکنم

و له ایضاً

در سرم جز هوس بی سر و سامانی نیست سر مویی به دلم غم زپریشانی نیست

مو به مو شرح دهم با سر زلفت غم دل گرچه غصه در این قصّه طولانی نیست

تو به تکفیر من ای شیخ مده زحمت خویش که دلم این همه در بند مسلمانی نیست

و از غزل دیگر اوست:

رستگاری در سبکباری است، باری گفتمت جهدی ای دل تا سبک بندیم بار خویش را

عشق را خوش قایدی چون یافتم یکباره گی در کفش دادم زمام اختیار خویش را

تا فکندم با سر زلف تو کار خویش را متصل(۱) دارم پریشان روزگار خویش را

این دو بیت را در مذمّت اهل قم سروده است:

از قم بگریز کش بد است این مردم هستند به دَم مار و به دُم چون کژدم

گردُم ببریشان، بزنند ارزه دَم ور دَم بزنیشان بگزند از ره دُم

میرزا سیدعلی مذکور کنون هم حیات دارد.

ص: ۱۳۶

۱- ۱. به جای لفظ «متصل» عربی است، اگر روز و شب بگذارد، خیلی شعر بهتر می شود. (غ)

[میرزا علی اکبر سر بقعه]

[میرزا علی اکبر سر بقعه]

میرزا علی اکبر فیض علی شاه معروف به میرزا علی اکبر سر بقعه - پسر مرحوم میرزا محمد که متولی سر بقعه بود و بعد از آن این منصب به پسر او میرزاعلی اکبر رسید - چون سابقاً تولیت بقعه مزار خاقان مغفور فتحعلی شاه - طاب ثراه - با او بود، لهذا به سر بقعه اشتهار داشت، بعد، از این کار معاف شد.

جهت عزل او از تولیت سر بقعه اینکه در سالی که موکب همایونی به زیارت قم مشرف شدند، مرحوم علی قلی میرزای اعتضادالسلطنه، محض همراهی با شاهزاده محمدهادی میرزا ابن خاقان مغفور، به حضور مبارک ناصری عرض کرد که مقبره و بقعه را بسیار کثیف دیدیم، در روی تصویر طاقان مغفور که در روی سنگ نقاری شده است، روغن چراغ ریخته بود و میرزاعلی اکبر متولی پسر میرزامحمد به جای شمع، شب ها روغن کوچک می سوزاند و بقعه را کثیف نگاه می دارد، خوب است که تولیت این جا به محمدهادی میرزا رجوع شود تا خدمت مقبره پدر تاجدار را درست ادا نماید. لهذا میرزاعلی اکبر از تولیت معزول شد و شاهزاده محمدعلی میرزا، منصوب گشت.

خلاصه این مرد محترم طرز لباس و عادات و حالاتش به طرز قدما بود. سواد عربیت و مقدمات نحو را نیکو از عهده برآمدی و از لغات و پاره ای، مطالب تاریخیّه عرب اسلامی اطلاع داشتی، در واقع در زمره اهل کلاه، او فاضل و ادیب قم بود. عرفانی داشت که حوزه مختصری در دوره او جمع می شد. اوقات خود را به شعر می گذرانیدند. این مرد از علم شعر و تقطیع و عروض آگاه بود، قصیده و غزل سرائی می کرد، الفاظ مغلوطه را استعمال نمی کرد و در شعر، خود را کمتر از معاصرین نمی دانست لکن کلیتاً اشعار او دلبری تام و شیفتگی نداشت، جذب قلوب نمی نمود. محتمل است از او قصیده در این کتاب نوشته گردد، عجالتاً به این یک شعر اکتفا می شود به بحر، مطبوع ساخته است:

حسن تو اگر دکّه برگشاید خورشید به شاگردیش گراید

خط را به غایت نیکو می نگاشت، بخصوص خط ثبت و رقاع را به قلم شش دانگ،

ص: ۱۳۷

به طرزی می نوشت که هر دایره آن را اگر پر کار می زدند، سر موئی اختلاف نداشت؛ در این خط از خوش نویسان و اساتید بود. چندی قبل به زیارت عتبات عالیات مشرف شد و در همین نزدیکی ها وفات کرده است. تقریباً شش ماه بیشتر نمی شود از قید حیات رسته است.

میرزاعلی اکبر مذکور را برادری است، میرزاعلی محمد نام دارد از اهل خط و انشاء است. واقعاً در انشاء دیوانیّات و تحریرات حوزه حکومتی ماهر است. خط را به شیوه جدید تحریر کند و شیرین نگارد. در عهد مرحوم محمدمهدی خان اعتضاءالدوله، حکمران قم و کاشان و منشی اول بوده است. و این اوقات هم باز در دستگاه حکومتی قم منشی است، لکن در چشم او فتوری پیدا شده است. در قم جز او دیگر کسی منشی هنرمند نیست، مگر آنکه از طهران منشی در این جا باشد او هم هنرمندی نماید.

خلاصه میرزامحمد، پدر میرزاعلی اکبر فیض علی شاه و میرزاعلی محمد اصلاً گویا از اهل طهران باشند. همین قدر محقق است که میرزا محمد از فراش خلوتان مقرب خاقان مغفور بوده است و بعد از رحلت خاقان از جانب دولت به تولیت مقبره خاقان مغفور درین ولایت آمده است، و لذا اهل این بلده شده است.

[زکی باغبان قمی]

[زکی باغبان قمی]

در این شهر بعضی اشعار در السنه و افواه اهالی مشهور است که آنها را به اسم زکی باغبان قمی می خوانند. زکی از اهل قم بوده است و در باغات دور شهر، باغبانی می کرده است. ولی هر چه خواستیم شرح حال زکی نام و سایر اشعار او را به دست آوریم، ممکن نشد و محقق نگشت که در چه زمانی بوده است، حدساً به قراین خارجه چنین می دانیم که او در عهد صفویه بوده است و از اشعار عامیانه او جز این استفاده نمی شود که در زمان صفویه، حیات داشته است و هیچ یک از معمّرین قم از پدران خود، روایت و حکایتی از این شخص نمی کنند. چند بیت مخمس بدون ترتیب از او شنیدیم، چون اثبات مطلب تاریخی و طغیان آب رودخانه اناربار را می کند، لهذا در اینجا می نگاریم و رودخانه اناربار، اسم همین رود قم است.

روزی که سیل سامره از رود ناربار آمد به شهر قم زقضایای کردگار

دانی که کرد رفع بلد را از این دیار معصومه بود دختر موسای تاجدار

ذریّه رسول بود غمگسار قم

باشد چهارصد و چل و چار از شرف اولاد مرتضی علی آن شاه زکشف

مدفون، به امرحق همه چون در دراین صدف فرقی بدان میان قم و کعبه و نجف

خوشدل کسی که دفن شود در مزار قم

روزی که ظلم در همه جا باب می شود رحم از میان خلق چو نایاب می شود

روی زمین چو کوثره سیماب می شود ظالم به دشت قم چو نمک آب می شود

باید کشید و رفت به قم یا جوار قم

و باز شعری دیگر از او شنیده شد که می گوید:

باید که پند از زکی باغبان گرفت خود را کشید و رفت به قم یا جوار قطلاعات کاذبه نوشته شود.

طایفه دیگری در قم نیست که ایلیّت داشته باشند، مگر آنها که ذکر شدند. معارف و اشراف قم چه ساکن این شهر و چه غارب از این بلد، درین زمان معدودی هستند. بعضی از آنها در شرح حال علما نوشته شد، بعضی دیگر که فعلا درین بلد نیستند و هنوز هم قطع علاقه از این شهر نکرده اند از قرار ذیل است:

[میرزا خانلرخان اعتصام الملک]

[میرزا خانلرخان اعتصام الملك]

میرزاخانلرخان اعتصام الملك و میرزامحمودخان مشیرالوزاره، فرزندان مرحوم میرزا محمدعلی قمی هستند که زمانی در نطنز حکومت داشته است، ذکر میرزامحمودخان مشیرالوزاره خواهد شد، کنون به ذکر میرزاخانلرخان اعتصام الملك می پردازیم که شیخوخت دارد. این رند کامل و شخص فاضل از مهاجرین قم است که کنون در طهران ساکن است و می توان او را از اهل آن بلد محسوب داشت. به خدمت دیوان موظّف و در وزارت خارجه مشرف است، گویا سمت نیابت وزارت خارجه را داشته باشد، مردی مهذب و کافی و شخصی مجرّب و وافی است، فرزند قابلی دارد که به فنّ طبابت مشغول است، خود او مرد با تجربتی است؛ خوش محاوره و سخنگو است، خطّ نستعلیق را بسیار نیکو نویسد، ملاحت تحریر و حلاوت تقریر دارد، منادمت با او بسی سودمند است. در ابتدای جوانی از طرف دولت به سرکشی قشون خراسان و وقایع نگاری آن سامان رفته است و عصای تسیار را تا سیسان انداخته، تقریباً در چهار سال قبل به لقب اعتصام الملك، ملقب گشته است. از تاریخ بهره وافی دارد، از انشاء شعری او اطلاع ندارم، لکن از انشاء نثرش میزائی تمام به دست آمده است، یك فقره از منشآت او که نزد اهالی قم ضبط است در اینجا می نگارم: در سالی که به خراسان مأمور بوده است راپرتی از آنجا به طهران فرستاده است که صورت آن از قرار ذیل است:

«اما فقره روزنامه حالات، واللّه خجالت می کشم بگویم بنویسند که خراسان چگونه خراب و مردم آن در اضطرار و اضطرابند. از سواران بنویسند که همه پیاده اند، یا از پیاده او که از کار افتاده؛ از شمخال و تفنگ او که همه را اصحاب امیر جنگ برده یا از باروت و فشنگ او که مردمان بی نام و ننگ خورده، از عباس(۱) و ریحان و کلات و کل ریحان او شروع کنند یا از فوج تربت و آن سرتیپ بی تربیت؛ از پایین ولایت

ص: ۱۴۰

۱- ۱. عباس یکی از لوطیان شهر بوده که نهایت شرارت را به ظهور رسانید و آخر او را ایالت خراسان دستگیر کرده و مقتول ساخت. (غ)

بگویند که همه را ترکمان به اسیری و غارت برده یا از سر ولایت که از عدم کفایت، نصف مخلوق آن مرده؛ از نیشابور حکایت کنند که دود از هیچ اجاق و تنور بلند نمی شود یا از سبزوار که نشانی از سبزه و دار ندارد؛ از ارض اقدس بنگارند یا از خالی شدن جام تربت شیخ جام؛ از قوچان ذکر شود که ترکمان قوچ دار شاخ بر آن می ساید یا آن باخرز(۱) و خواف(۲) که مردم آن را، زمین بستر است و آسمان لحاف؛ از بی جوی جوین باید نوشت یا از بی در و بامی صفی آباد(۳) نام برد؛ نام محولات(۴) را که پس از خرابی محو کرده اند باید گفت یا کارتون و طبس را به هوا و هوس به جایی رسانده اند که همه مخلوق آن را در یک قفس می توان کرد. باری نفس نمی توان کشید که کار به اینجا رسیده و حالا چاره می خواهم تا مردم آواره را جمع کرده و ترکمان جمع شده را آواره نمود، خراب ها را ساخت و کارها را پرداخت. آنگاه نوشت که امروز چنین عزمی کردم و فردا چنان عزمی دارم، حالا اگر راست بنویسم همه فتوح ترکمان است و بروز مفاسد این و آن، نه کشوری برپا است و نه لشگری بر جای، برات های سوی المطلق نوکر را خراب کرده و گرفتن قبوض باطل و ناحق، حق

ص: ۱۴۱

۱- ۱. باخرز: ولایتی در خراسان که از سمت شمال به جام، از مشرق به هریرود، از مغرب به ترشیز و از جنوب به قاینات محدود و دارای قریه های متعددی است. امروزه بخشی از شهرستان مشهد است که به نام طیبات (تایباد) نامیده می شود. «فرهنگ معین».

۲- ۲. خواف: یکی از بخش های تربت حیدریه که از طرف شمال و مشرق به طیبات و قسمتی از مرز ایران و افغانستان و از جنوب به قاین محدود است. موقع آن کوهستانی است. همان مدرک.

۳- ۳. صفی آباد: بخشی است تابع سبزوار واقع در شمال شرقی آن. از شمال به کوه شاه جهان، از جنوب به کوه طبس و اندقان از مشرق به دهستان سلطان آباد بخش سر ولایت از شهرستان نیشابور، از مغرب به بخش اسفراین. سه دهستان به نام بام، طبس، صفی آباد در کوه های شاه جهان و کوه اندقان و طبس واقع و هوای آنها سردسیر است. دو رود به نام رودبام و صفی آباد از کوه های غربی نیشابور سرچشمه می گیرند، در صفی آباد جریان دارند. همان مدرک. ــ بام و صفی آباد دو ناحیه متصل به هم است، نزدیک سبزوار، و لفظ بام در عبارت منشی خالی از لطف نیست. (غ)

۴- ۴. محولات: محله ای است نزدیک سبزوار که خربزه خوب در آنجا به عمل می آید. (غ) ــ بخشی است تابع شهرستان تربت حیدریه و آن محدود است از شمال و مشرق به بخش حومه رشخوار، از جنوب به شهرستان گناباد، از مغرب شهرستان کاشمر؛ کوهستانی ــ جلگه و گرمسیر. «فرهنگ معین» تحت عنوان فیض آباد و محولات.

را از میان برده، حد سرحد شصت فرسنگی از سنگ دست گذشته به یک فرسنگی بلکه به کوه سنگی رسیده، سوار شاهسون از شنیدن خبر مأموریّت به کانون یاقوت که در دو فرسخی شهر است، مبهوت می شود و سرتیپ جوان از استماع آمدن ترکمان، پیر فرتوت می گردد. توپ ها بی عرّاده در میدان افتاده و انواع پریشانی و حسرت از هر طرف آماده است. والسلام.»

ما را در رد اقوال و قدح اعمال کسی درین کتاب چندان اصراری نیست لکن بر خوانندگان معلوم می شود که بیشتر قصد آقامیرزاخانلرخان در این راپرت، سجع بافی و ترتیب قوافی بوده است! والاّـ در وقت شبیخون و تجرّی ترکمان به خراسان، کارها به این درجه بی سر و سامان نبود بحمداللّه پس از چندی ترکمانان چنان تأدیب شدند که به هیچ وجه کنون جرأت جسارت و جلادت ندارند و قریب به ده سال است که عابرین سبیل، در آن صحاری پرخوف و براری پرخطر عبور به تنهایی کرده، در نهایت ایمنی و سلامتی هستند.

رقعه ایست از آقامیرزاخانلرخان اعتمام الملک که در جواب میرزاعلی اکبر سربقعه متخلص به فیض نوشته است و شرح حال میرزاعلی اکبر فیض علی شاه در دو جزء ماقبل نوشته شده است، لکن در این مورد لازم است که بدواً رقعه میرزاعلی اکبر را بنگاریم و بعد جواب آقامیرزاخانلرخان را بنویسیم که ارتباط مطلب در میان باشد و سؤال و جواب معلوم گردد و سواد رقعه میرزاعلی اکبر فیض از قرار ذیل است که به آقامیرزاخانلر نوشته است:

«لا ارجو سواک ولا اطیب الاّ لقاک، زمان غیر معدودی است و اوانی نامحدود که از شما خبر و کار و بارتان اثری نفهمیدم، در وطن ماندنی هستید یا به لندن رفتنی، از قراری که از حالت شما در طهران استنباط کردم، میل به غربت و کربت ندارید، همان خانه چاله حجود را که بوم شوم به اختیار لانه نمی کند و کاشانه نمی گیرد، بهتر و خوشتر از عمارت بلور فرنگستان می دانید و خیال می کنید، عیش دنیا همین است که در طهران در محلّه بربری ها با قرابت کوره گچ پزی و مصاحبت عمله و خشت زن،

یک پیاله جفت آبی که خدا می داند ضعیفه یهودیّه، عصاره کدام ثمر را گرفته و با کدام مایع مخلوط نموده، بنوشید و فوراً دفع مرارت و حدّت عرق را به نان خشکی که عناکبش تار نا امیدی تنیده است با ماستی که همه فضله ذبانش مخمّر است مزه نمایید، آن وقت بیرون آمده مثل جغد در زوایه حجره بنشینید و بگوئید: «عیشی است که اندر خور سلطانی نیست»، خوشت باشد اگر بر سبیل نادر، آقامیرزاطاهر هم سری به تو نزد که اُفٍ علی حالک و مالک و بتاً علی عیشک و احوالک، این که من بنده، دامنم از تمامت این خطایا پاک است و ذیل عصمتم از آلایش این معاصی منزّه، موجبش آن است که اسباب جمعی فراهم نمی بینم. هر کاری را اسباب و یاری لازم است و ملزوماتی در خور، آب نمی بینم والّا به علم آشنا(۱)، آشنائی دارم. در این بین این شعرم به خاطر آمد:

«آشنا با مردم بیگانه گشتی تا تو من مردم چشمم به خون دل نماید آشنا»

اگر درست تصور کنید، نه شما از پیمانه شبانه زیانی برده اید و نه من از این نوع عبادت یگانه سودی اندوخته، ترسم در روز حشر عنان بر عنان رود. خاکمان بر سر «لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء بل مذبذبین بین ذلک(۲) خسر الدنیا و الاخره ذلک هو الخسران المبین»(۳). این رباعی بابا طاهری اگر در خاطرت هست باقی مصرع هایش را خودت بخوان «خوشا آنان که هر از برّ ندانند»(۴).

دیشب در خدمت نوّاب آقاجان بودیم، یاد آن شب را خیلی کردیم که ناگاه حاجی ابوالقاسم بیگ با چماق و سپری مثل مادر وهب از در درآمد و ما را مثل طفلان مسلم

۱- ۱. آشنا به وزن آشنا، به معنی شنا کردن. (غ)

۲- ۲. سوره نساء:۴، ۱۶۳. اصل آیه چنین است: «مذبذبین بَیْنَ ذلک، لا ـ الی هؤُلاءِ و لا اِلی هؤُلاء»؛ «(منافقین) دو دل دو رو باشند، نه به سوی مؤمنان یکدل می روند و نه به سوی کافران».

۳- ۳. سوره حج: ۲۲، آیه ۱۱: «کسانی که خداوند را به زبان و ظاهر می پرستند، در دنیا و آخرت زیانکارند و این زیانی آشکار است».

۴- ۴. خوشا آنان که هرّ از برّ ندانند نه حرفی وانویسند و نه خوانند چو مجنون رو نهند اندر بیابان در این کوه ها رون آهو چرانند دیوان بابا طاهر

که به دست حارث اسیر بودند، کرد. قرنقور صاحب کارش بالا گرفته است، دو پلّه از ریشش را زده، عصا به دست می گیرد، کفش ساغری در پا می کند، مثل گربه که دو دست و پای او را در پوست گردو کنند راه می رود، خدا بیامرزد جلایر را که گفته است:

«ز چرم ساغری درپا کند کفش برون آرد ز پا هر جا بود فرش»

والسلام»

در جواب میرزاعلی اکبر فیض، آقامیرزا خانلرخان، این مکتوب را نگاشته اند:

«روحی فداک، چند روز قبل از این از ملاحظه خط شریف که شطی از مضامین ناهموار بود یا تقاری پر از شله قلمکار با بلاغ جناب آقا سیّد حبیب، شعف ها حاصل شد. اگر چه خنده ها کردیم ولی جای هزار افسوس بود که مواد ناقصه سال های دراز با مجاورت مقابر و حشر با اصحاب فتور، بعد از این که تکمیل و تربیت را در مضاجعه پسر ساده و کاغذ پارهای متقدمین دانسته عمرها تضئیع کردند و همچه می دانند که پیشینیان هم کوی سبقت را به واسطه این ترتیب قوافی همله و مرصّعات غیر مربوط برده اند. یک چند به تلفیق بعضی عبارات وحشی و لغات غیر مانوس بر واحشه بنای عرّ و تیز می گذارند که این منم طاووس علیّین شده، هر چه فریاد می کنیم، بابا این طور نیست باز نمی شنود، اوّلاً معلومات قدما هم مقصور بر همین الفاظ، خالی از روابط نبوده، پاره معانی موضوعه مستعمله نیز داشتند ثانیاً آن وقتی که یک قرمساقی بیگ احمق می نوشت ایّهاالقاضی بقم قد عزلناک فقم معزول می شد و به یک تحسین از این قافیه که گفت: واللّه ما عزلنی الاّ هذه السجعه باز بر سر کار قضا می رفت، ایّام علی دوغی بود. قصیل ها(۱) چنار می نمود که اکمل رجال را شعرا می پنداشتند و مدار مهام عباد را بر مرصع خوانی ظرفا می گذاشتند حالا آن طومارها پیچیده شد، آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت، مردم شعور پیدا کرده اند اعتنایی به این صنایع لایعنی

۱- ۱. مقصل: بوته جو نارس که خوراک چارپایان است. «فرهنگ معین».

نیست، دیوان ظهیر فاریابی(۱) را که از حرم کعبه می ربودند، اینک از راه مصطبه(۲) کَسَ‌ش برنمی گیرد، میزان شرف و کمال، پاره ای چیزها است که نمونه اش را به قم نیاورده اند. افسوس که اثر نمی کند باز هر چه سخن می رود از همان نمط است که شاه طهماسب مرحوم وصیّت کرده، از همه بدتر با سلیقه کج و طریقه لج، مداخله در معقولات هم می کنند. کسی که نمی داند شراب عصاره کدام ثمرات از کجا قدح و مدحش از روی شعور است وانگهی دلیل بزرگ شما بر شئامت این عیش، بر فرض این است که جناب آقایی، آقامیرزاطاهر شرف حضور نداشته باشند، این چه فرض است، بدیهی است مرا بی حضور ایشان در هر حال عیشی نیست. این به آن می ماند که کسی بگوید بهشت بی حور و قصور لطفی ندارد. خواهیم گفت آخوند صاحب، بهشت عبارت از همان است که تو فرض عدمش را می کنی از این هم می گذریم، اظهار طهارت دینی و عصمت هم لازم نیست که مقاربت وشاقان(۳) ساده با اظهار سجه(۴) و سجّاده، خاصه در آن آستان مقدّس که همیشه افواج ملك و ارواح ملاء اعلی به پاسبانی ایستاده اند، به هزار درجه بالاتر از این یک جرعه باده است که آزار کسش در پی نیست، وانگهی زهدی که منوط به عدم اسباب یابی آلتی باشد، در

ص: ۱۴۵

۱- ۱. ظهیر فاریابی: طاهر بن محمد ملقّب به ظهیرالدین و مکنی به ابوالفضل. شاعر معروف ایرانی (ف. تبریز ۵۹۸ ه .ق.) اصل او از فاریان است. از جوانی به تحصیل علوم و شعر و ادب پرداخت و ادب عرب و حکمت و نجوم بیاموخت. قصاید او که غالباً در مدح شاهان و بزرگان است، محکم و متین و غزلهایش مطبوع است. از ممدوحان او، حسام الدین اردشیربن علاءالدوله حسن از طبقه دوم ملوك آل باوند، طغانشاه، قزل ارسلان و... هستند. وی معاصر خاقانی و جمال الدین عبدالرّزاق بوده است. همان مدرك.

۲- ۲. مصطبه: سکویی که بر آن نشیند؛ مکانی که از سطح زمین یا کف اطاق اندکی بلندتر باشد و بر آن نشینند. محل اجتماع مردمان؛ جای غریبان، جایگاه گدایان، دکانی بر در میخانه که بر آن می نشستند و شراب می خوردند، میخانه و میکده. همان مدرك.

۳- ۳. مرشاق: غلام، نوکر. همان مدرك.

۴- ۴. سجه: دعا، ذکر، تسبیح. همان مدرك.

طریقت شرک است و شرک کفر است. دیدی که خود مسلمان ناشده کافر شدی.

اظهار ذوق هم از شما غلط است که اگر آبی می یافتم به علم آشنا، آشنایی داشتم؛ اوّلاً آشنا به جای آشنا لفظ خیلی خنکی است، آن شاعر هم که آشنا گفته نفهمیده است که باید مطلب را طوری بگوید که بتواند شنا کند و به این هوای سرد محتاج آشنا نشود؛ ثانیاً هرگز این استعداد را در شما سراغ نداشته ایم، مکرّر توفیق رفیق شد و به فضل خدا چیزی نشدید، طعمه هر مرغکی انجیر نیست. بعد از همه تفاصیل که هیچ یک ربطی به دیگری نداشت و اقامه ادلّه که مثبت مطلوبی نبود، این عرفان ناقص ناتمام غیر کافی را نفهمیدم از کجا پیدا کردید که نه از پیمانه شبانه زیانی است و نه از عبادت یگانه سودی، این هم نامربوط است. به نصّ آیه قرب مرد، به سجود است(۱) و نافرمانی موجب خلود(۲)، چه مضایقه در بعضی موارد قضیه منعکس شده امّا باز با شقاوت فاحش آن مایه شرمندگی و عجز و نیاز شده و جالب فضل و رحمت گردیده است. و این به عجب و غرر کشانده است و به اسفل درکات رسانده، بنابراین شعر خواجه را هم که نوشته بودید، هیچ مناسب نیست. باید هیچ تشویش نداشته باشید، فردای حشر اگر گردن مخلصت را بزنند پا به طویله صلی نخواهد گذاشت و آن خر دیزه لنگ کهکی(۳) شما هم با کالسکه بخار هم عنان نخواهد شد. هیچ خفض جناح هم لازم نبود که بگویید: «خاکمان بر سر لا الی هولاء ولا الی هؤلاء الی آخر الایه» بیانی که خالی از اغراق و مجاز است، یک فقره است و به حکم رباعی مرحوم(۴) بابا، خوشی دنیا و آخرت ملک شما است، حق دل مکن ندارید. پس از جواب همه فقراتی که مرقوم فرمودی، لازم است که عرض کنم پس (نه طاوس خواجه بوالعلا)

۱- ۱. اشاره است به کریمه ۱۹ از سوره مبارکه علق: «کَلّا لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»چنین نیست، تو از او اطاعت مکن به سجده خداوند پرداز و به او نزدیک شود».

۲- ۲. اشاره دارد به ۱۴ از سوره مبارکه نساء: «وَ مَنْ یَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِیها»؛ «و هرکس نسبت به خدا و رسولش نافرمانی کند و به حدود الهی تجاوز نماید، او داخل در جهنم و آتش می شود و در آن مخلد است».

۳- ۳. کهک بر وزن سمک. دهی است، در چهار فرسخی قم که آمیرزا علی اکبر فیض، از اهل آنجا بوده است. (غ) _ قصبه مرکز بخش قهستان شهرستان قم، واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب قم؛ کوهستانی و سردسیر. «فرهنگ معین».

۴- ۴. مقصود از رباعی بابا (طاهر)، همانی است که می گوید: «خوشا آنان که هرّ از برّ ندانند» چنان که در حدیث است: «اکثر اهل الجنّه البله»؛ (اکثر بهشتیان ابلهانند». (غ) لازم به تذکر است که این روایت محتاج به تفسیر و شرح می باشد که در اینجا میسر نیست.

گوینده و نویسنده را بیان و بنانی باید معیّن و به معنی وافی و در مقام صحبت برای اثبات مطلب کافی، سجع و قافیه هم مساعد شد، شد نشد، نشد.

خـواهی گفت سـبزوار، ابـوبکر به از این نمی پرورانـد، در قم به از این نمی تـوان چیز نوشت و تربیت یـافت؛ این هم نـامربوط است. از وجود خاص ارباب انواع کمالات پیدا است، چرا تأسـی نمی فرمایید، می بینید که فلان اقتضای زمان را هیچ از دست نمی دهد، سالی یک پلّه از آن ریش عن برین را که ملکه انگلیس برای هر تارش، غشـی می کند، محض رعایت اسم دولت و نزهت مملکت از اله می فرمایند، همین عمل ایشان، دلیل شافی است که نبایـد به رسوم غض قـدیم چسبید و تغییر نداد، حیف از آن مرد بزرگ که به قـدری مجهول القـدر است که قـدر هم نـدارد، اینکه می بینیـد، گاهی قلنبه(۱) می گویـد از عدم فهم است، والاّـ در بزرگواری ایشـان جـای حرف نیست آن را متحمـل بایـد شـد. نیش و نوش بـا هم، مرگ و سور توام است. مثل اینکه خودتان نوشـته اید که امسال دو پله از ریشـش بریده، امّا کفش ساغری پوشـیده است. در یک پله به این کثافت کاری و باز در یک پلّه منفعت است. کسی که خیرش بر شرّش غلبه دارد، وجودش مغتنم است. والسلام.»

[میرزا محمودخان مشیرالوزاره]

[میرزا محمودخان مشیرالوزاره]

و باز از معارف قم، آقامیرزامحمودخان مشیرالوزاره است، برادر آقامیرزا خانلرخان اعتصام الملک است که شرح حالش نوشته شد.

آقامیرزامحمودخـان مشـیرالوزاره، این اوقـات در دارالخلافه، از اعضـاء رئیسه مجلس محـترم وزارت عـدلیّه است. این شـخص محترم عمر را بیهوده نگذرانیده و به هوا و هوس نفس نکشیده است، از هر خرمنی خوشه و از هر گوشه ای توشه، نیافته

---

۱ – ۱. قلنبه بر وزن تُلُمبه از الفـاظ مجعوله مجهوله مسـتحدثه است که در لغت فارسـی، وضع نشـده. اگر این لغت را هم فرضاً واضـعی وضع کرده باشـد، ظـاهراً ترکی است، در فارسـی چنین لغتی نیست.(غ) ــ قلنبه = قلمبه؛ برجسـته و بر آمـده؛ درشت و خشن؛ سخن مغلق و نامستعمل. «فرهنگ معین».

است و به اشتباه کاری، کاری از پیش نبرده است، بلکه علم را تا به یک حدّی رسانیده است که خود را مسلّم آفاق کرده است و خود را به سرچشمه رسانیده است که هر کسی از جداول علم نجومش باید رشحه برد و از دفتر این فن شریفش صحفه بنگارد. این شخص در علم نجوم به رتبه ای رسیده است که اهل ایران می توانند با بودن او نزد اهل اروپ، دعوی علم نجوم کنند.

در این زمان در ایران چند نفر هستند که زمانه می تواند به علم آنها افتخار کند و هر یک در علمی استاد کاملند و آقامیرزامحمودخان هم یکی از آن اشخاص است که در علم خود یعنی نجوم بر اهل ایران و اکثری از فرنگیان برتری دارد. به وجود او می توان افتخار کرد.

قول او در قوانین نجوم جدید نزد معلّمین فرنگ معتبر است و محلّ وثوق و اعتماد گشته است، سال ها در فرنگستان به تحصیل این فن پرداخته است و از معلّمین سابق آنجا اجازه معلّمی دارد، زمانی که در فرنگستان بود از روی رصد، ستاره ای پیدا کرد که در حرکت بوده است و آن ستاره را به اهل نجوم آنجا نمود، چون در این کار هنری به ظهور رسانید، نزد آنان رتبتی بلند یافت و ستاره ای را که ایشان پیدا کرده اند، نزد فرنگیان مشهور به محمودی است.

خلاصه مشارالیه بعد از تکمیل این علم، به ایران آمد و خیال رصد بندی داشت که زیج جدیدی در ایران ببندد، اقتضای زمان طوری کرد که ایشان به سایر خدمات دولتی مشغول شده، تاکنون فرصتی برای این کار پیدا ننمودند. زبان فرانسه را با علم تلگراف نیکو دانند، از حکمت و فلسفه و حساب هم بهره وافی دارند و کنون در دیوانخانه عدلیّه عظمی، که وزارت آنجا به جناب جلالت مآب حاجی میرزامحسن خان مشیرالدوله است، مشغول محاکمات بوده، از اعضاء رئیسه آن هستند.

مرحوم والدشان، میرزامحمدعلی، از نجبا و دانایان دارالایمان قم بوده و همیشه ی اوقات به سلامت نفس و ملایمت طبع می گذرانید. آقامیرزامحمودخان به مرکز ترقی و سواد اعظم، یعنی؛ طهران آمد و با مردم رابطه ای پیدا کرد به تحصیل و تکمیل علوم

می پرداخت و از فنّ نجوم بهره وافی برد و در مدرسه دولتی و ملّتی طهران کسب کمالی می کرد تا آنکه رأی مبارک مهرگان اعلی حضرت اقدس شهریاری - روحنافداه - بر آن تعلق یافت که چند نفر را به پاریس بفرستند تا هر یک تکمیل علم کامل نمایند؛ نجوم و فرانسه و نقاشی و پیاده نظامی و سایر علوم را تحصیل کنند. چهل و دو نفر را برای فرستادن به دولت فرانسه انتخاب کرد و جناب حسن علی خان، وزیر فواید _ مقصود سالار لشگر است که لقب امیر نظامی یافت و چندی پیشکار مستقل آذربایجان بوده، این اوقات به ایالت کرمانشاهان و کردستان منصوب است _ به آنجا فرستاده، سپردند که در امور این اشخاص مواظبت تامّ نماید و بعد از تکمیل علوم، آنها را به ایران روانه دارد.

از جمله این اشخاص آقامیرزامحمودخان بود که به پاریس رفت و مدت ده سال در آنجا ماند. علم نجوم را تکمیل کرد، صاحب اجازات استخراج شد و تصدیق نامه ها گرفت بعضی کتب غربیه و اسباب رصد فراهم آورد و کاملاً به ایران آمد به این خیال که زیج جدیدی در ایران به پا دارد و رصدی ببندد. و به مراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گردد، مستقیماً خود را که به دولت راهی نداشت؛ باید به عرض و توسط یکی از وزرای این کار صورت گیرد لهذا، به هر یک از مقربان درگاه اظهار که من فلانم و تحصیل نجوم کرده، عرضم را به خاک پای مبارک برسانید و معرّفی نمایید، تا استخراج تقویم کنم و رصدی ببندم، هر کسی گفت من گوش استماع ندارم لمن یقول.

کلیةً چندی است که اکثر از وزراء حالتی دارند که مخصوصاً هر یک از اشخاص قابل را که هنری دارد و می تواند باعث نیک نامی و سربلندی دولت و ملّت شود، در انجام امور آنها اقدامی نمی کنند و او را به خاک پای همایونی معرّفی نمی نمایند، بلکه در گمنامی و خذلان او می کوشند که حالی پیدا نکند و در مجالس، عمداً او را به فضولی و جسارت و ادعای جنون و خبط دماغ نسبت می دهند که مردود هر درگاهی شود که دیگری در کار او اقدام نکند و او را ترقی ندهد و چنان تصوّر می کنند که اگر چنین اشخاصی رخنه ی در کار کنند، مسند وزارت و مشاغل را از آنها می گیرند و

دیگر بی هنری خودشان نزد دولت جلوه ای نخواهد داشت.

خلاصه آقامیرزامحمودخان به هر کسی رب ارنی گفت، جواب لن ترانی شنید و نزد هر کس اظهار کمال کرد بیشتر او را باعث وبال شد. از ریاست جهان گذشت، به خیال تحصیل نان افتاد، رصد و کتاب ها را به نیمه بهاکرد و آنها را هبا نمود، روزی در بازار می گذشت جناب جلالت مآب، اجل اکرم آقای علی قلی خان مخبرالدوله، وزیر علوم پسر مرحوم رضاقلی خان للّه باشی صاحب «روضه الصفای(۱) ناصری» و «تذکره مجمع الفصحاء»(۲) و «ریاض المحبین»(۳)، وی را دید، حالش پرسید و جواب و ماجرایش را شنید و گفت اگر میل داری در تلگرافخانه آمده، مواظب کارها باشید و ماهی فلان مبلغ از مرسوم دیوانی به شما می دهم، او قبول کرد و تلگرافخانه را تازه به ایشان سپرده بودند، لهذا کارها چندان رونقی نداشت، آقامیرزامحمودخان با مدیر فرنگی در پشت دستگاه بود و ضمناً از آن فرنگی علم تلگراف را آموخت و در قلیل زمانی ماهر شد و کار او بالا گرفت، جناب مخبرالدّوله به واسطه سوءظنّی که دارند، دید شخص قابلی در اداره او است، انواع هنرها دارد، علم تلگراف را هم که دارد، مبادا روزی در این کار رخنه نماید و خود را معروف دولت سازد و این شغل به او داده شود به این سوء احتمالات و وسوسه خیالات به آقامیرزامحموخان اظهار داشت که مراتب شما بالاتر از این است که در اداره من باشید، به لطایف الحیل او را از مداخله به

ص: ۱۵۰

۱- ۱. روضه الصفا: تاریخی است به فارسی تألیف خاوند شاه بن محمود معروف به میرخواند، در تاریخ اسلام و ایران، خاصه تیموریان تا اواخر سلطنت سلطان حسین بایقرا، و آن شامل هفت جلد است که به طبع رسیده. رضاقلی هدایت سه جلد دیگر به عنوان تتمه به آن افزوده و تاریخ سلسله های بعد از او را تا زمان خود نقل کرده است. «فرهنگ معین». _ لازم به ذکر است، عنوان ناصری که در متن به دنبال این کتاب آمده، اشتباه است و احتمالاً از کتاب «فرهنگ انجمن آرای ناصری» که از آثار دیگر رضا قلی خان است، اخذ نموده است.

۲- ۲. مجمع الفصحاء: یکی از مهم ترین تذکره های شعرای فارسی، تألیف رضا قلی خان متخلّص به «هدایت» پسر محمد هادی خان می باشد. این کتاب مشتمل بر دو جلد است و بالغ بر ۷۰۰ تن از شعرای معروف و متوسط و متأخر ایران را نام برده و منتخبات اشعار آنان را ذکر کرده است. همان مدرک.

۳- ۳. ریاض العارفین: تذکره ای است در شرح حال عارفان و مؤلف آن رضا قلی خان هدایت است. همان مدرک. (نویسنده به مسامحتا از آن به «ریاض المحبین» نام برده است.)

امور تلگرافخانه معاف داشت، مشارالیه باز بیکار ماند و در آن زمان مرحوم آقامیرزا حسین خان مشیرالدوله قزوینی، سپهسالار و صدراعظم ایران، ابتدای طلوعش بود، وزارت خارجه و دیوانخانه و بعضی مشاغل عمده داشت، آقامیرزامحمودخان نزد ایشان رفتند و اظهار خدمت کردند، آقامیرزاحسین خان مشیرالدوله اگر چه شخصاً سواد عربیّت و بعضی لفاظی ها را نمی دانست امّا بالفطره و بالذات از جمیع دانایان و فضلا و مورّخین باهوش تر و داناتر بود، گویا تمام تواریخ قدیم و جدید را خوانده و هزار تجربیّات حاصل کرده بود، بالطبیعه می دانست که دولت چه اسبابی در ترقی لازم دارد و در کارها باید چه کرد و ملتفت بود که خواص این اشخاص تاچه پایه و مایه است. لهذا، هیچ یک از اشخاص قابل را بیکار نمی گذاشت و چون حقیقتاً خود را در خیالات قابل تر از همه می دید؛ لذا، اندیشه از ترّقی دادن این و آن نداشت. و در شأن او همین بس که در همان زمان های مأموریت او به بمبئی و غیره، مرحوم میرزاتقی خان اتابک اعظم گفته بود که این میرزاحسین خان پسر میرزانبی خان را روزی در ایران صدراعظم می بینم.

باری آقامیرزا محمودخان چندی که خود را نزد ایشان جلوه داد، او را به طربزن(۱) فرستادند که در آنجا مقیم باشد و در کارهای خارجه رسیدگی نماید. مشارالیه در مأموریت طربزن، نیکو از عهده برآمد. یکی از سفرای عثمانی به دربار ایران مأمور بود، چون به طربزن رسید آقامیرزامحمودخان که از جانب ایران در آنجا مقیم بود فوق العاده شرط پذیرایی به جا آورد، سفیر مذکور با وی تعهد کرد که چون به طهران وارد شود، نزد آقامیرزاحسین خان مشیرالدوله وزیر خارجه وساطت کند که آقامیرزامحمودخان را ترقی دهین و به کارپردازی بغداد بفرستند.

و به خواهش همان سفیر کبیر عمل شد و آقامیرزامحمودخان به کارپردازی بغداد

ص: ۱۵۱

---

۱ – ۱. طرابزون: طرابزنده، طرابوزان، و طرابوزن، ولایتی است در ترکیه آسیا که محدود است از شمال، به بحر اسود، از جنوب، به ارز روم و سیواس از مشرق به ارز روم و قفقاز و از مغرب به قسطمونی. همان مدرک (طربزن سهوالقلم نویسنده است).

مأمور گردید و چندی است به این خدمت مشغولند. و در این اوقات هم که بعد از فوت مشیرالدوله، ثانیاً وزارت خارجه به آقامیرزا سعیدخان است، آقامیرزا محمودخان در بغداد به کارپردازی باقی هستند. در این ولایت به کفایت و کاردانی خدمت به دولت و ملّت ایرانی می کند و احدی از او شاکی نیست، از احدی دیناری نستاند. بعضی صفات حمیده وی ذیل شرح کرمانشاهان به مناسبتی مسطور است و برخی از حالات مستحسنه وی را در شرح روزنامه دیروز، از جناب آقامیرزامحمد ابوالمحاسن، امام الحرمین که در سلسله علماء کاظمین است، روایت کرده و ثبت نمودم.

خلاصه، مشارالیه چنانچه میرزاغلام حسین خان ادیب در کتاب سفر خود به عتبات عالیات نیز نوشته است، در عالم انسانیت و تزکیه و خلق خوش و سلوک و حسن معاشرت و تدین و بعضی کمالات وحدّت نظر و قاعده دانی، کلّی و منحصر به فرد است و از اشخاص پسندیده دوره خود بوده است و در همان ایام کارپردازی بغداد به لقب مشیرالوزاره ملقب شدند و این لقب را در عهد مرحوم یحیی خان مشیرالدوله برادر میرزاحسین خان مشیرالدوله سپهسالار یافتند که زمام وزارت خارجه چندی هم با ایشان بود. چندی است که آقامیرزامحمودخان مشیرالدوله از کارپردازی بغداد معاف شده، به دارالخلافه احضار گشته اند و اکنون از اعضاء رئیسه دیوانخانه عدلیه عظمی هستند که وزارت عدلیه و تجارت با جناب جلالت مآب، حاجی محسن خان مشیرالدوله حالیه است.

[میرزا عبدالکریم قمی کوثر علی شاه]

[میرزا عبدالکریم قمی کوثر علی شاه]

دیگر از معارف قم جناب آقامیرزاعبدالکریم قمی کوثرعلی شاه است که سال های دراز است از قم مهاجرت کرده اند و در کمال عزّت نفس، این اوقات در مشهد مقدس به سر می برند و ما در مشهد مقدس مکرّر ایشان را دیده[ایم]، الحق از هر جهت پسندیده است و هیچ گمان نمی کردیم که وقتی، شرح حال ایشان به قلم ما در آید. لهذا ما شخصاً درست در حالات ایشان اطلاعی تحصیل نکرده بودیم که در این کتاب

بنگاریم، اینک متمسک به کتاب «ظفرنامه»(۱) می شویم که شرح حال آقامیرزا عبدالکریم در آنجا نگاشته شده است. مؤلف این کتاب مذکور هم میرزا غلامحسین خان ادیب است که در اواخر سنه هزار و سیصد و یک از طهران به خراسان سفری کرده و شرح حال خود را نگاشته و از بعضی رجال که در خراسان آنها را دیده مطالبی نگاشته است و از تولیت و ایالت و وضع مردم خراسان هم پاره ای اطلاعات مفیده نوشته و این کتاب را موسوم به «ظفرنامه» ساخته است. در این کتاب تمجیدی از جناب آقامیرزاعبدالکریم قمی ساکن مشهد نوشته است که ما اکثر عبارات او را عیناً در این جا می نگاریم و بعضی از سطور آن را به اختصار درمی آوریم. و چند شعر جناب کوثر علی شاه را هم که در آنجا نگاشته است نقل می کنیم. میرزا غلامحسین خان ادیب در شرح حال او چنین نگاشته و در کتاب «ظفرنامه» خود ثبت نموده است:

مرا رسمی است که چون در هر قریه و شهری وارد شوم، روز و شام در صدد آنم که خود را به عارفی کامل یا ادیبی فاضل رسانم تا از نار شوق آنها اقتباس نمایم و از انوار تجلیّات ایشان استضائه کنم.

دستت نمی رسد که بچینی گلی زشاخ باری به پای گلبن ایشان گیاه باش

متصدّی بودم که در حلقه عرفا و ادبای این مملکت راهی پیدا نموده و از ایشان بعضی کلمات شنوده آید، تا شنیدم در سراج و هاج حقیقت و بحر عجّاج طریقت، سخنران معرکه قیل و قال و نهنگ دریای وحدت و حال، ادیب دانشور میرزاعبدالکریم کوثر در صحن مقدس جدید، عزلت خانه ای دارد که ساحتش بهشت آیت و آیتش بهشت ساحت باشد، انجمنش دار عرفان و تحقیق و مصطبه اش بیت فضل و تدقیق است. به وجود چنین کاملی فرزانه و عارفی یگانه و مجتازی(۲) وحید و

ص: ۱۵۳

۱- ۱. ظفرنامه: در زندگی نامه افضل الملک به این کتاب اشاره شده، ولی اصل کتاب رؤیت نشد.

۲- ۲. مجتاز: گذرنده، رهسپار، راهگذر. همان مدرک.

ممتازی فرید، مسرور و از داده شوقش مخمور شدم، نزد او رفته دیدنش کردم باز دیدم نمود و باب دوستی به رویم گشود، گاهی از باده اشعارش سرمست و گاهی از نشأه اشعارش می پرست بودم، در هر مجلسی مقالات ادبیّه و نکات عربیّه به میان آوردیم که شرح آن کلمات در اینجا متدرّجاً ثبت می شود. و اکنون به جهت زیادتی بصیرت آیندگان به قدر گنجایش این کتاب چند سطری از حالات ایشان مسطور می شود.

میرزا عبدالکریم قمی متخلص به «کوثر» مرحوم والدش را نام نامی محمدابراهیم که به وجود این فرزند یگانه، ملایکش به گوش هوش، آیه «انا نبشرک بغلام علیم» بر خواندند و پس از چندی ولادت این پور با سعادت به روضه رضوانش راندند. خود این جناب پس از فراغت از مکتب خانه تا سن هیجده سالگی در مدرسه دارالایمان قم که موطن و مولد اصلی ایشان است، مشغول تحصیل کمالات صوریه و تکمیل علوم بوده، در سلسله طلّاب درآمد. پس از آن آفتاب وجودشان از حضیض بروج شهر قم به اوج افلاک دارالعظمه اصفهان طلوع کرد، در آن شهر رحل اقامت افکند و هیون(۱) سیر را اناخت(۲) داد. اکثر از علوم را که راجع به دین و مذهب بوده، اکتساب کرده، در علم عروض و ادب ماهر می شود. در سن بیست و سه سالگی به دارالعلم شیراز که حاکمش با فضل و ادب، و دمساز است رفته، چندی در آنجا بسر برده، توفیقش رفیق و سعادتش شفیق شد که به عتبات عالیات مشرّف گشت.

و از آن پس باز به دارالایمان قم رجعت کرد، از قیل و قال مدرسه ملول شده، خود را از عالم فقاهت و درس و بحث منقول، معزول نموده در زمره اهل فقر درآمد و با همان لباس اهل علم خود را آشنای عرفان ساخت و به دارالخلافه طهران تاخت. به خدمت، سراج العزه، تاج الفقرا، کنزالاخیار، رمزالابرار، عارف نامی مرحوم حاجی استاد غلامرضای زجاجی که مشهور اطراف و معروف اکناف است فایز شد. تا بیست سال نزد ایشان سرّاً و جهراً، حضراً و سفراً، راجلاً و فارساً، لیلاً و نهاراً بسر برد، در هر محفلی در مکابره اعدای آن عارف زمان، چون شمشیر برّان بود. مرحوم استاد در هر

۱- ۱. هیون: شتر بزرگ، هر جانور بزرگ، اسب. همان مدرک.

۲- ۲. اناخت: شتر را خوابانیدن. همان مدرک.

مجلس، طریقه خاموشی و سکوت داشت؛ آقامیرزا عبدالکریم در عوض ایشان در مجالس علمی به سؤال و جواب می پرداختند. مشارالیه ضمناً کتابی در وضع لغات فارسی اختراع کرده اند که از برای ابناء زمان، گنجی شایگان و درّی رایگان است، تقریباً به سبک «سامی فی الاسامی» عربی است که در یک معنی هر چه لغت فارسی که وضع شده است، در یک باب جمع کرده و شواهد شعری آورده اند و خبط و خطای صاحب برهان و سایرین را هم ثابت کرده اند که لغات را تصحیف و تحریف خوانده اند.

خلاصه جناب استاد غلامرضای شیشه گر ملقب به «مشتاق علی شاه» در سنه هزار و سیصد و یک که مطابق با «استاد شیشه گر» باشد، از دار جهان برگذشت. حضرت مستطاب اشرف امجد والا امیرکبیر وزیر جنگ کامران میرزای نائب السلطنه از عقیدت کیشان مرحوم استاد بودند، مبلغ پانصد تومان از بابت مخارج، به جناب آقامیرزاعبدالکریم عطا فرمودند تا نعش آن عارف زنده دل را در این آستان مقدس نقل کرده، دفن نماید. جناب معزی الیه در این سال به این آستان ملایک پاسبان تشرف جسته، قصد مجاورت نمود، و الی مملکت خراسان و سیستان که میرزا عبدالوهاب خان شیرازی آصف الدوله است با رؤسای این شهر، نسبت به آن جناب، لطف مخصوص دارند، توقیر و احترامش نمایند و اکثری به سدّه وی، جبین سایند. از هر غزلی از غزلهای ایشان چند بیتی نوشته می شود. انتهی.

اشعاری که از مشارالیه در آن سفرنامه ضبط است، همه را نمی نگاریم و به اختصار می پردازیم از آن جمله این چند بیت است:

لعل لب جان بخش تو ای ماه مجازی شرمنده نموده است عقیق یمنی را

بر باد دهد چین دو زلف تو به یک دم آب رخ صد ناقه ختنی را

گویند ماه رمضان است و مخور می مستان نشناسند ز شعبان رمضان را

برخنک یقین باز نشینیم و برانیم جایی که در آن راه ندادند کمان را

وصف دهن تنگ تو در شرح نیاید آن به که از این نکته ببندیم زبان را

ص: ۱۵۵

کوثر به کف آور، کفی از خاک در دوست روشن کن از آن کحل بصر دیده جان را

دیده از بحر نظر کردن و شاهد بازی است ورنه فرقی نبود کوری و بینایی را

بهر یک جرعه می ساقی گل چهره مرام می کند خون به جگر این دل سودایی را

[و یا]:

عزت نگر که تا سگ کوی مغان شدیم روباه وار شیر فلک گشت رام ما

ای روزگار چون مگس نحل تا یکی شهدت به جام دشمن و زهرت به کام ما

منشین ترش که کام عروس تو تلخ شد از شور نظم کوثر شیرین کلام ما

مشارالیه بسیار شخصی محترم و وارسته و بی قید است، خود بندی و شعبده بازی و دکان بازی ندارد، با آنکه سالها با استاد به سر برده و محرم او بوده و اعیان همه او را شناخته اند، بعد از فوت آن مرحوم می توانست که حیله سازی و شعبده بازی کند و دکان عرفان باز نماید و داعیه ارشاد نماید، به هیچ وجه این پیرایه ها را به خود نبست، با آنکه اگر هر چه می گفت، از او می پذیرفتند، سبک راستی را ابداً از دست نداد و داعیه ننمود، به همان ورع و قدس مختصر پرداخت و مثل سایر اعزّه، بدون قلندربافی به سر برد. اعتقاد ما این است که این شخص، استاد را هم دارای مرتبه ارشادی نمی دانست، بر حسب مصلحت روزگار با او راهی می رفت، چون شخص بی آزاری بود با وی مماشاتی کرده، در سایه او روزگاری به سر می برد.

خلاصه، میرزاعبدالکریم تا این زمان هم که هزار و سیصد و ده هجری است، اطلاع داریم که در مشهد مقدس به همان حال مجاورت، باقی است و بسیار آسوده حال است، اهل و عیال و فرزند هم اختیار کرده است، از نیکان روزگان است که خودسازی ندارد.

[حاجی میرزا محمد معین مستوفی]

[حاجی میرزا محمد معین مستوفی]

دیگر از معارف قم که در قید حیات هستند حاجی میرزامحمدمعین مستوفی و سر رشته دار دفتر و محاسبه و موقوفات حضرت معصومه علیهاالسلام است. و دو پسر از

چهار پسر او هم که میرزازین العابدین و میرزااحمدخان منشی باشی و مستوفی است، از معارف اهل قم بودند، لکن جزو مهاجرین قم هستند که در طهران مشغول خدمت دیوانند، و جهت برتری این دو نفر از سایر اخوان این است که مادر ایشان دختر مرحوم سیدالوزراء قائم مقام آقامیرزاابوالقاسم صدراعظم ایران است و خود حاجی میرزامحمدحسین مستوفی پسر مرحوم میرزامحمدابراهیم و او پسر مرحوم میرزااسحق است که اینها در ولایت قم استیفا و سررشته معاملات داشته اند. مرحوم میرزامحمدابراهیم مستوفی پیشکار مرحوم آقامیرزاابوالقاسم حکمران قم بوده است که آن میرزاابوالقاسم سال ها با صدر اصفهانی طرف مکاره بوده است و آخر از قم معزول شد و میرزاابوالقاسم صاحب همان قنات «خیر و عطاء» است که در قم احداث کرده و شرح حال او در ضمن ذکر آن قنات در این کتاب منظور خواهد شد.

خلاصه میرزامحمدابراهیم به پیشکاری میرزاابوالقاسم حاکم قم، سال ها استقلال داشته است و احفاد و اولاد او را می دانیم، لکن از احفاد و اولاد میرزااسحق پدر او اطلاعی نداریم و ما به طور سیاق احفاد و اولاد مرحوم میرزامحمدابراهیم مستوفی پدر حاجی میرزامحمدحسین مستوفی سرکارات را که از معارف حالیه قم است فهرست و صورتی نوشته بعد به طور تفصیل معارف احفاد او را شرح می دهیم:

صورت اولاد مرحوم میرزامحمدابراهیم مستوفی ابن میرزااسحق از این قرار است:

مرحوم میرزا علی رضای خوشنویس که کتابت ضریح مطهر حضرت معصومه [علیها السلام [به خط او است.

مرحوم میرزامحمدرضی که یک نفر فرزند میرزاعلی نام از او مانده، فرزند دیگری داشته که چهارده سال قبل وفات کرده، میرزاابوالحسن نام داشته است.

حاجی میرزامحمدحسین مستوفی، سرکارات آستانه مقدّسه که خود و دو نفر از اولادش جزو معارف قم هستند و حیات دارند.

مرحوم میرزا محمدصفی که آثاری از او نشنیدیم

مرحوم میرزا احمد که جوان مرگ شد و از سفر عتبات واقعه ای برای او روی داده

ص: ۱۵۷

که طولانی است.

احفاد مرحوم میرزامحمدابراهیم مستوفی که اولاد اولاد او هستند.

از نسل مرحوم میرزاعلی رضا ابن مرحوم میرزامحمدابراهیم مستوفی. مرحوم میرزاعلی محمد وزیر نواب علیه عالیه قمرالسلطنه که در سال مجاعت در طهران مرحوم شد. میرزامحمدتقی که الان در قم حاضر است و داعیه آن دارد که به استیفاء سر رشته داری امور آستانه مقدسه مداخله نماید.

از نسل حاجی میرزامحمدحسین ابن مرحوم میرزامحمدابراهیم مستوفی که اولاد اولاد ویند:

آقامیرزااسداللّه در طهران است به درب اندرون همایونی مستخدم است.

آقامیرزازین العابدین دخترزاده ی مرحوم قائم مقام در طهران است. سررشته دار دفتر کشوری که محاسبه همدان با او است و از معارف قم محسوب می شود.

آقامیرزااحمدخان منشی باشی که امتیاز استیفاء دیوان گرفته و با فرمان است و در اداره جناب علاءالدوله مشغول خدمت دیوان است و از معارف قم است.

آقامیرزا محمود در قم است و سررشته دار امور صحن جدید آستانه است که از طرف حضرت صدراعظم، آقای امین السلطان موظف است.

خلاصه در این شجره، در میان اشخاصی که حیات دارند سه نفرشان از معارف و محترمین قم محسوب می شوند که باید جداگانه شرح آنها را بنویسیم یکی حاجی میرزامحمدحسین مستوفی سرکارات آستانه است که در قم است و دیگر دو نفر اولاد او آقامیرزا زین العابدین و آقامیرزا احمدخان منشی باشی است که در طهرانند؛ شرح هر یک از این قرار است:

[میرزا محمدحسین مستوفی]

[میرزا محمدحسین مستوفی]

امّا حاجی میرزامحمدحسین مستوفی سرکار فیض آثار حضرت معصومه قم علیهاالسلام با فطرت پاک و طویّت نیک و نیّت خیر حواله و اطلاق مواجب و جیره خدام و

سرکشیکان آستانه مقدّسه به قلم او است. ثبت اجاره و استجاره موقوفه آنجا کلاً و طرّاً با او است. علم سیاق را نیکو ماهر است، در جوانی بلکه در همین شیخوخیّت بسیار نیکو می نوشته است، صفحات خطوط او ممتاز است. از اولاد میرزاابراهیم مستوفی که سابقاً ذکر شد این یک تن بسیار کامل و عاقل است و کنون به واسطه شیخوخیّت، کمتر به آمد و شد می پردازد. به این جهت ما به خصوصیات و شخصیات او پیش از این مطلع نشدیم.

امّا از پسران او آقامیرزا زین العابدین و آقامیرزااحمدخان منشی باشی است که از معارف قم محسوب می شوند و این دو تن از سایر اولاد ممتازند از آنکه والده ایشان عفت مطلقه، حاجیه زهرا خانم بنت مرحوم سیدالوزراء آقامیرزاابوالقاسم قائم مقام است که هنوز حیات دارند مشارالیهما از معارف قم بوده، لکن جزو مهاجرینند که در طهران مشغول انجام خدمات دیوانند.

[میرزا زین العابدین بن میرزا محمدحسین مستوفی]

[میرزا زین العابدین بن میرزا محمدحسین مستوفی]

آقامیرزا زین العابدین سررشته دار کتابچه دستورالعمل و محاسبه همدان است. مردی است جد و محترم و اهل ادب و انسانیت با علوّ طبع؛ در فنّ سیاق و محاسبه، میرزائی کامل و محاسبی ماهر است، خط را نیکو نویسد، در انشاء چندان یدی ندارد، به عزّت و خوشی گذران می کند و استحقاق او در ارتقاء به مناصب بسیار است، لکن خود او کوتاهی می کند و به کیفیّت آسایشی و فارغ بالی مایل است. باسواد است که چندان در عبارت عربیّه عاجز نیست بلکه عبارات را بدون اعراب، صحیح می خواند. از جانب والده ماجده خود به کارهای موقوفه قائم مقامی رسیدگی کرده، حاصل املاک را به مصارف خیریّه می رساند. تولیت املاک موقوفه قائم مقامی و آن طایفه که در تبریز و غیرها است، با والده ایشان است و آقامیرزازین العابدین به این کارها رسیدگی می کند.

اگرچه از احفاد و نتایج قائم مقام، اولاد ذکور قابل بسیار است، لکن چون تولیت این موقوفات مخصوص طبقه اولی از اولاد قایم مقام است، لهذا به نتایج که ذکور هم

باشـند، تعلق نخواهد یافت. و شـرح موقوفات قائم مقامی را اگر چه تحصیل کرده و ثبت املاک آن را داریم. لکن نوشتن آنها در این جا مناسبتی ندارد و همین قدر که باید نوشته شود، اشاره بدان شد.

[میرزا احمدخان بن میرزا محمدحسین مستوفی]

[میرزا احمدخان بن میرزا محمدحسین مستوفی]

دیگر از معـارف قـم میرزااحمـدخان بـن حـاجی میرزامحمدحسـین مسـتوفی سـرکارات ابـن مرحـوم میرزاابراهیـم مسـتوفی ابن میرزااسـحق قمی است. مشـارالیه اخوی کوچکتر از میرزازین العابـدین مـذکور است که والـده هر دو علیـا رتبت، حـاجیه زهرا خـانم، بنت مرحوم سیّدالوزراء قـائم مقـام است؛ یعنی آقامیرزاابوالقاسم صـدراعظم ایران ابن مرحوم میرزابزرگ ابن قائم مقام اوّل ابن مرحوم میرزاحسین که سلسله نسب ایشان به حضرت سیّد سجّاد علیه السلام منتهی می شود.

میرزا احمـدخان مـذکور هم در طهران است. منشـی آقـامیرزا احمـدخان علاءالـدوله ابن مرحوم محمـدرحیم خان علاءالـدوله امیرنظـام است. در آن دسـتگاه پیشـکار و از همه کس اوّلیت و اولویّت دارد. در سـنه لوی ئیـل که همین سال باشـد به رتبه ی استیفاء سیم دیوان نایل شد و فرمان همایونی درباره اش صادر گشت. شخصی است کافی، وافی، هنرمند و محجوب، در کمال معقولیّت و انسانیّت است، درستکاری و متانت و حسن خدمت و ملایمت طبع و سلیقه و کرامت، از صفات او است. میانه روی را که شـرط عقلی است از دست نـداده است. در نهـایت خـوبی تحریر کنـد و خـط را نیکـو نویسـد. به شـیوه جنـاب مسـتطاب آقامیرزاعلیخـان امین الـدوله تحریرات دل پـذیر دارد، مراسـلات او به واسـطه خوبی املاء و حسن انشـاء، مثـل سایر مراسـلات منشیان دیگر دور افتادنی نیست.

منشـیان این عصـر به لسان عوام و کلمات غلط مطلب نگاری می نمایند. نوشته هایشان بعد از خواندن ضبط هیچ کتابخانه نمی شود و به دکّه عطاری می برند یا آنکه پاره می کنند. امّا مراسـلات این شخص محترم به هر جا برود دور نمی افتد و جهت آن است که سواد دارد و اطلاع از نکات و اصطلاحات علوم و تواریخ داشته،

ص: ۱۶۰

یک نکته ظریفی به کار می برد و در غایت سلامت حسن، عبارتی به میان می آورد، کنایه خوب یا صراحت مرغوب یا مَثَل مناسبی ذکر می کند که باعث اهتزاز خواطر می شود. در طهران لامحاله پنج هزار نفر است که خود را منشی قرار داده اند ولی در میان آنها سی نفر پیدا نمی شود که در جمیع شرایط انشاء از هر قبیل نوشته کامل و ماهر باشند، بلکه دو سه نفر بیش نیستند. از این طبقه اعلی بگذریم، در طبقه ثانیه آنها که بنگریم، بیست نفر پیدا می شود که دلربایی می کنند و انشاء شیوا دارند و از روی بصیرت و علم و پلیتیک چیزها می نگارند که در همه جا مستحسن است و آقامیرزااحمدخان در این طبقه ثانیه، الحق منشی کامل و نویسنده فاضلی است که ممدوح زمان و مشارالیه بالبنان است، از این دو طبقه که بگذریم دیگر سایرین همه در طهران و سایر ممالک ایران کاتب می باشند نه منشی که عیناً با کلمات غلط و الفاظ عامیانه و جملات غیر مربوط که جزاء بر شرط مقدم شده است، چیزی می نویسند که تکذیب آن هم قابل ذکر نیست چه رسد به تعریف آن که ابداً لایق دیدن نیستند، ناظرین این اوراق محتمل است که از این عبارات ما تعجب کنند و طالب باشند که شرط منشی و انشاء را بدانند، این مطلب شرح جداگانه می خواهد اگر در یکی از موارد در این کتاب مقتضی شد، ما لایحه ای در باب انشاء و کمال منشی می نگاریم که هر کاتبی و خطاطی بلکه هر نقاشی در دستگاه صدارت یا ایالت یا وزارت، خود را منشی باشی نخواند و کیادبیر نداند و حدّ خود را بشناسد.

خلاصه، با این قیودی که ما در شرایط کمال منشی می دانیم، از روی جدّ می گوییم که میرزااحمدخان منشی یکی از منشیان صحیح این دوره است که برده، پانزده هزار نفر منشیان ممالک ایران ترجیح دارد. و در ایران معدودی هستند که از او کاملتر باشند.

میرزا احمدخان مذکور را در طهران، اگرچه یک دو بار دیده ایم و محاورت و کمالاتش را پسندیده ایم، لکن اعتماد و اعتقاد ما بیشتر به ایشان، توصیفات میرزا غلام حسین خان ادیب است که کرارا او را ستوده و از هنرهای او حیرت نموده است. و میرزا غلام حسین خان مذکور کسی است که ما او را کاملاً می شناسیم که در این دوره

به انشاء احدی جز چند نفر معتقد نیست و سایرین را کاتب می خواند. و منشآت او در کتابی مدون است که دلیل بر صدق ادعای اوست. خلاصه میرزا احمد خان، منشی قابل و مولف کامل است. کتابی در اصول دین و اثبات اصول خمسه نگاشته است که دلایل عقلی و نقلی ذکر نموده است و آن کتاب را به اسم سامی جناب مستطاب، امین السلطان، وزیر اعظم ـ دامت شوکته ـ موشح ساخته است که کمال امتیاز را دارد و آن کتاب را به «کلمه الاخلاص» موسوم نموده است. و میرزا غلام حسین ادیب در مادّه تاریخ آن کتاب و تعریف وی اشعاری به عربی سروده است که در آنجا ضبط شده و در این اوراق نگاشته می شود و آن اشعار از قرار ذیل است:

کانه و ماء حسنه جری بحر و فیه لؤلؤ منضد(۱)

و احمد المنشی لدی تالیفه اعجزنا فانه محمد(۲)

قد جاء بالسحر الحلال معجزا فالسحر کالاعجاز کان یحمد(۳)

نمق تالیفا و قد زینه باسم الوزیر و هو حبرامجد(۴)

فذا محل للثناء کلها و هو الوزیر الاعظم المصمد(۵)

علیّ الاصغر و هو الاکبر یحکیه فی فوق المعالی فرقد(۶)

و فی الصدور ذاک صدر اعظم و فی القلوب منه حب سرمد(۷)

ص: ۱۶۲

۱- ۲. این کتاب و محاسنش چون دریایی است که مرواریدهای به رشته کشیده در آن غوطه ورند.

۲- ۳. و احمد منشی با تألیف این کتاب واقعا"معجزه نموده است.

۳- ۴. وی با تألیف این کتاب جادویی کرده که گویی معجزه است و گاه سحر مانند اعجاز ستوده می شود. (اینکه گفته: سحر مانند معجزه ستوده می شود. شاید اشاره به این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که فرمودند: «ان من الشعر لحکمه و ان من البیان لسحرا». حضرت با این بیان، برخی شعرها و برخی بیانهای سحر گونه را ستوده اند.

۴- ۵. کتاب را به حسن تالیف بیاراست و آن را به نام وزیر مزین نمود که او خود دانشمندی بزرگ است.

۵- ۶. این کتاب شایسته است برای تمامی سپاه ها و او وزیری بلند مرتبه و تکیه گاهی محکم است.

۶- ۷. علی اصغری (منظور علی اصغر خان امین السلطان) که بزرگ ترین است. و ستاره فرقد در بزرگیها از او تقلید می کند.

۷- ۸. نزد اشخاص (صدور) او صدر اعظم است و در قلوب نسبت به او محبتی سرمدی است.

نال العلی کانه من ربه موید موبد بسرمد(۱)

امین بسلطانٍ عظیمُ(۲) شأنه اَجَلُّ من مدحی ومن اَن یُحمَد(۳)(۴)

۱- ۱. به علو و بلند مرتبگی نایل شده است، گویی که او از جانب پرودگارش تأیید شده و جاودان گشته و سرمدی است.

۲- ۲. پس بنابراین، جهت چیست که عظیم که صفت سلطان است، رفع داده اند و تطابق صفت را با موصوف ملاحظه نکرده اند. و همچنین، الملوک الغر باید به کسر باشد، چرا رفع خوانده اند و اگر بگویند قطع از صفتیت کرده ام و خبر از برای مبتدای محذوف گرفته ام، گویم در محلی که اشتباه حاصل می شود و ناچار است شاعر که حاشیه بنویسد، هرگز قطع از صفتیت جایز نیست، چه ضرورت، داعی است که مرتکب این کار شوند و خود را به زحمت حاشیه نویسی بیندازند. ولی احتمال کلی می رود اعراب را اشتباها گذارده، از محض سهوالقلم بوده است که به جای کسره ضمه گذاشته اند و حاشیه را محض توضیح نوشته اند که بر کسی که عربیتش کامل نباشد، مشتبه نشود و آنچه بعد از لفظ امین السلطان است، از برای امین نگیرد.(رحمت)

۳- ۳. امین سلطانی که شأنش عظیم است و برتر از مدح من است و از اینکه ستوده شود. این مصرع و دو سه بیت بعد راجع به مدح شاه است. (غ)

۴- ۴. قوله من ان یحمد؛ ناگزیریم از آنکه «اَن» را مخففه گیریم تا رفع «یُحمَد» را توجیهی شود و «ان» مخففه هر گاه خبرش فعل متصرف غیر دعائیه باشد، مثل «ان یحمد»، افصح و اولی است که میان «اَن» و فعل یکی از چهار چیز فاصله شود؛ چنان که ابن مالک فرماید: و ان یکن فعلا ـ و لم یکن دعا و لم یکن تصریفه ممتنعا فالاحسن الفصل بقد او نفيٍ او تنفیس او لو و قلیل ذکر لو(اگر فعل باشد و دعایی نباشد و منصرف شدن آن ممتنع باشد، پس بهتر آن است که به وسیله حرف «قد» یا «نفی» یا «تنفیس» و گاهی اندک با «ولو»فاصله شود) و در اینجا هیچ یک از این چهار چیز فاصله نشده است و اقتدا به قول شاعر کرده اند «عملوا ان یوتلون فجادوا» و این لغتی غیر فصیح است و ادیب اریب را سزاوار نیست که دیدن فصحا را از دست دهد و تابع شاعری غیر فصیح شود. (رحمت) ــ حاشیه، خط جناب مستطاب، وحید العصر، میرزای رحمت است که در شیراز، امیرزادگان عظام که این تاریخ را میرزا غلام حسین خان ادیب مستوفی نوشتند و به اسم اسدالله میرزا و ما برادران قرار داده است؛ لهذا ایشان که از اولاد وصال ــ علیه الرحمه ــ هستند، در حواشی این کتاب شرحها نگاشته اند. و من شرح ایشان را در کتابی که اشعار خود را جمع کرده ام، تفصیلاً نگاشته ام. (غلام حسین ادیب افضل الملک / ۱۳۳۷).

ناصر دین الله من ذا عمره مطول و ملکه مخلده(۱)

فذاک تالیف بدا فی عصره فباسمه طول المدی موبد(۲)

باسم الکتاب قلت فی تاریخه بکلمه الاخلاص جاء احمد(۳)

شمس الملوک الغر ذی شرافه و الشمس فی افق العلی لا تحجد(۴)

و نیز در مادّه تاریخ این کتاب مسمی به «کلمه الاخلاص» اشعاری غیر از این انشاء کرده که قوافی آن مجرور است و محض زیادتی نوشته می شود:

و احمدُ المنشی لَدی تألیفه بابن العمید(۵) الحبر کان یقتدی(۶)

قد جاء بالسحر الحلال احمد وانما الاعجاز من محمد(۷)

هذا کتابٌ جامعٌ یلیقُ(۵) اَن نبتاعها باللّؤلؤ المُنَضَّدِ(۶)

علی الاصغر و هو الاکبر ذی الرتبه العلیاء فوق الفرقد(۸)

امین سلطان ملیک عادل ناصر دین الله ذَیَ التحلد(۹)

شمس الملوک الغر ذی شرافه والشمس فی افق العلی لم تحجد(۱۰)

و باسمه قد قلت فی تاریخه کلمه الاخلاص حب احمد(۱۱)

۱- ۲. یاور دین خداست که عمرش طولانی باد و پادشاهی اش جاودانه.

۲- ۳. این تألیف در عصر او شروع شد، پس به اسم او در روزگاران جاودانه گردد.

۳- ۴. به اسم کتاب، در تاریخش (ماده تاریخش) گفتم: «احمد کلمه الاخلاص را آورد»] به حروف ابجد= ۱۳۰۳]. ۵.یلیق باید ب «با» متعدی شود، می گویند «هذا یلیق بک» و هیچ کس نگفته است: «هذا یلیقک» سپس باید گفت: «یلیق بان نبتاعها» اگر بگویند محض ضرورت است، بگویم ضرورت، فعل را متعدی نمی کند.(رحمت)۶. این کتابی جامع است که سزاوار است آن را با مرواریدهای به رشته کشیده شده، خریداری نماییم.

۴- ۱. خورشید درخشان پادشاهان، که صاحب شرافت است و خورشید در بلندای افق، انکار نمی شود.

۵- ۷.ابن عمید یکی از منشیان کامل عرب است که جز عبدالحمید نظیری نداشته است و در ابن خلکان، حال آنها مسطور است. (غ)

۶- ۸. و احمد منشی هنگام تألیف آن به ابن عمید دانشمند بزرگ اقتدا کرده است.

۷- ۹. احمد سحر حلال آورده است و اعجاز فقط از آن محمد صلی الله و آله است.

۸- ۱۱. علی اصغری که اکبر است و صاحب مرتبه ای بلند، برتر و بلندتر از فرقد می باشد.

۹- ۱۲. امینِ سلطانی که پادشاهی عادل است و یاری گر دین خداست و شجاع و دلاور است.

۱۰- ۱۳. خورشید پادشاهان است و برگزیده صاحب شرافت، و خورشید در بلندای افق انکار نمی شود.

۱۱- ۱۴. و به اسمش (یعنی اسم مؤلف که احمد است) گفتم در تاریخش (ماده تاریخش) کلمه الاخلاص، حب و دوستی احمد صلی الله علیه و آله است [به حروف ابجد = ۱۳۰۳].

باسم الکتاب قلت فی تاریخه کلمه الاخلاص حب احمد(۱)

این شعر اخیر بدل شعر پیش از آن است و شعر قبل بهتر است و ضمیری که در کلمه (و باسمه) هست ممکن است که راجع به کتاب باشد که موسوم به «کلمه الاخلاص» است که به مناسبت اصول دین به این اسم نامیده شده است. و ممکن است که ضمیر (و باسمه) راجع به مولف باشد که اسم او احمد است. و در شعر مادّه تاریخ، اسم کتاب و مولف هر دو بیان شده است. چنانکه گوید:

و باسمه قد قلت فی تاریخه کلمه الاخلاص حب احمد

و در شعر ماده تاریخ اشعار مرفوعه هم که بدواً ذکر شد، همین نکته مندرج است، که دارای اسم کتاب و هم مؤلف است. چنانچه گفته است:

باسم الکتاب قلت فی تاریخه بکلمه الاخلاص جاء احمد

این هر دو اشعار را که قافیه شان مرفوع و مجرور است، میرزا غلام حسین خان ادیب انشاء نموده است که هر دو را به یک مضمون ساخته است، ولی نمی دانیم که تکرار آن در دو ماده تاریخ چه جهت دارد. محتمل است که هر دو طور، ساخته تا هر یک را که مولف کتاب بخواهد انتخاب نماید و در خوبی تالیف خود استشهاد جوید. و یک ماده تاریخ را به جهت شروع تالیف کتاب، «کلمه الاخلاص» ساخته است که سنه هزار و سیصد و سه است. و اشعار مادّه تاریخ بعد را به جهت اتمام همان کتاب انشاء نموده است که مطابق سنه هزار و سیصد و شش می شود. حاصل آنکه آقا میرزا احمدخان، سرآمد اقران است. خط نسخ را نیکو نویسد و صحیفه و قران ممتازی نگاشته است. از علم سیاق و محاسبه هم بهره وافی دارد. تقریبا سی و شش سال از عمر او بیشتر نگذشته است. همین قدر که ما را با او شناسائی بود و از حال او اطلاع داشتیم، نگاشتیم.

[شیخ حسین کهکی]

[شیخ حسین کهکی]

دیگر از معارف قم، شیخ حسین کهکی، پسر مرحوم حاجی زین العابدین

ص: ۱۶۵

۱- ۱. به اسم کتاب گفتم در تاریخش (ماده تاریخ) «کلمه الاخلاص حب و دوستی احمد صلی الله علیه و آله است».

برادرزاده مرحوم حاجی میرزا رضای طبیب قمی است. شیخ حسین کنون قریب شصت سال دارد و در قریه کهک، چهار فرسخی قم جزو بلوک قهستان منزل دارد. و در آنجا دارای آب و ملک است. به عزت و سهولت گذرانی می کند. شخص معزز و محترم است. سواد و فضلی دارد، مذاق او عرفان باشد و از اهل تحقیق است. تا چند سال قبل در دستگاه مرحوم حاجی استاد غلامرضای شیشه گر، ملقب به مشتاق علی شاه که شرح حال او اشاره شد، در طهران، بسر می برده است و با آن مرحوم انیس و جلیس بوده، ارادت می ورزیده است. و کنون قم از آن مرحوم گویا یک سِمَت و صایت و خلافتی دارد. بعد از فوت مرحوم استاد، از طهران به وطن اصلی خود، در کهک قم آمده، به فراغت بال و آسایش حال مشغول به کار خود است.

جناب شیخ حسین، دو برادر داشته است که هر دو وفات کرده اند. یکی میرزا ارسطو نامی بوده است که خط نسخ را بسیار خوب می نوشته است و دیگری میرزا جواد نامی بوده است که طبع شعر و طلاقت لسانی داشته است و در شهر قم بسر برده است. بعضی اشعار او را اهل قم از حفظ دارند. در عهد مرحوم ذوالفقار خان حاکم قدیم قم حیات داشته است.

ذوالفقارخان چون غلام باره بود، در دستگاه خود پسری خوشرو و خوش بو و ملیح و صبیح(۱) نگاه داشته بود که با او عشق می ورزید. و نام این پسر نیک منظر، حسن خان بود. مرحوم میرزا جواد مذکور که طبع شعر داشت با او محبتی پیدا کرد و اشعاری درباره او ساخت. از جمله این شعر است که درین جا ثبت می شود:

حُسن حَسن بوجه حسن احسن اوفتاد وین نکته را نگر که چه مستحسن اوفتاد

[میرزا حسن قمی طبیب]

[میرزا حسن قمی طبیب]

دیگر از معارف حالیه قم، میرزا حسن قمی طبیب، ملقب به «حافظ الصحه» است که در این شهر است. پسر حاجی میرزا رضای طبیب قمی است که جناب شیخ حسین

۱- ۱. صبیح: خوبرو و سفید چهره، ملیح. «فرهنگ معین».

مذکور ابن حاجی میرزا زین العابدین برادر زاده حاجی میرزا رضا است.

حاجی میرزا رضای مذکور از قرار تمجیدات اهل قم، طبیب بسیار حاذقی بوده است. اما میرزا حسن پسر او که «حافظ الصحه» حالیه قم است، مانند پدر نیست، باید در حق او (ولد الفقیه نصف الفقیه) گفت، از برادر بزرگتر خود جناب آقای عین الملک که در هزار و سیصد و پنج در این شهر حکومت داشته اند، شنیدم که میرزا حسن، چندان در طبابت حذاقت ندارد، طبیب حاذق این شهر میرزا علی اکبر سرهنگ است که در دستگاه نواب علیه عالیه، فخر الملوک دامت شوکتها_ از بنات سلطنت عظمی، سمت حکیم باشی گری دارد و از طهران به اینجا آمده است.

میرزا تقی... بن موسی مبرقع

میرزا تقی... بن موسی مبرقع

دیگر از نجبا و معارف صحیحه قم، جناب سلاله السادات العظام، حاجی میرزا تقی ابن مرحوم آقا سید جعفر، پسر مرحوم حاجی سید حسین، پسر آقا سید جعفر بزرگ، پسر حاجی سید حسین که نسب بلند ایشان به رشید الاسلام، پسر سلطان احمد منتهی شده و از او به واسطه چند پشت به موسی مبرقع(۱) معروف می رسد که از اولاد حضرت جواد علیه السلام می باشد.

عیال جناب حاجی میرزا تقی هم که مخدره کبری و محجوبه عظمی است، رقیه سلطان خانم بنت مرحوم میرزا سید عین، ولد میرزا سید احمد، مجتهد، معاصر مرحوم مبرور میرزای قمی(۲) اعلی الله مقامه _ صاحب قوانین(۳) است.و میرزا سید

۱- ۱. مبرقع: موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا(ف. ۲۹۶ ه. ق.) از سادات رضوی است. به سال ۲۵۶ ه . ق. به قم وارد شد، لیکن اعراب قم او را از شهر راندند، وی به کاشان رفت و احمد بن عبدالعزیز بن دلف عجلی او را اکرام کرد. سپس اعراب از کرده خود پشیمان شدند و او را به قم آوردند و کار او در این شهر نیکو شد. چون پیوسته بر صورت خود برقع (رو بند، نقاب) می افکند، به مبرقع ملقب شد. همان مدرک.

۲- ۲. میرزای قمی: شهرت میرزا ابوالقاسم بن حسن یا محمد بن حسن(ف. ۱۲۳۱ه .ق.) از فقها و علمای امامیه در قرن سیزدهم هجری و از متبحرین در علوم فقه و اصول عهد فتحعلی شاه قاجار. از وی تألیفات بسیار بر جای مانده است و از آن جمله است:«مرشد العوام» در فقه فارسی «الرد علی الصوفیه و الغلاه»،«جامع الشتات» در جواب سؤالات متفرقه ادبی و اعتقادی و فقهی و «قوانین الاصول» که از کتب بسیار مشهور اصول است وبارها چاپ شده و بر آن حواشی متعدد نوشته اند. میرزای قمی شعر نیز می سروده و از او منظومات و دیوانی بر جای مانده است. وی در ۸۱ سالگی وفات یافت و مدفنش شهر قم است. همان مدرک.

۳- ۳. قوانین: ضمن پاورقی قبل به آن اشاره گردید.

احمد مجتهد، ولد مرحوم میرزا یحیای مجتهد، متولی شرعی آستانه مقدسه مبارکه قم، و او ولد مرحوم میرزا سید احمد مجتهد، متولی شرعی آستانه مقدسه و مسجد امام حسن –علیه السلام– واقعه در قم است. و این میرزا سید احمد، ولد میرزا یحیی، ابن رشید الاسلام، ابن سلطان احمد معروف به «سید نظام الدین» است. و سید نظام الدین برادر سید کمال الدین است که نسب این دو برادر به موسی مبرقع می رسد. اولاد سید کمال الدین مقطوع شده، لکن اولاد سید نظام الدین تا کنون هستند که این مخدره، یعنی رقیه سلطان خانم، عیال جناب سلاله السادات حاجی میرزا تقی،از نسل سید نظام الدین هستند. نسب حاجی میرزا تقی و عیال، خود به چند واسطه آخر، منتهی به یک پدر می شود که همه به سید نظام الدین اتصال می جویند.

از سلطان عظیم الشأن، جهانشاه ترکمان و یعقوب بهادر ابوالمظفر و نیز از سلاطین صفویه، چه فرمان های مفصل درباره اجداد حاجی میرزا تقی و عیال او صادر شده است که باعث هزار گونه افتخار است و آن فرمان های گران بها، کنون به دست حاجی میرزا تقی موجود است که به خط تعلیق، ثلث و رقاع نگاشته شده است. در حق سید کمال الدین و سید نظام الدین که از اجداد حاجی میرزا تقی و عیال او می باشد، فرمانی هست که تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه قم ـ سلام الله علیها ـ و مسجد و مشهد امامزاده بلوک اردهال، از توابع قم را داشته اند.

خلاصه از قرار این فرمانهای ممتاز، اجداد حاجی میرزا تقی، همگی متولی باشی آستانه مقدسه قم بوده اند و در موقوفات مسجد امام واقعه و رقم و موقوفات امامزاده بلوک اردهال تولیت داشته اند. و کنون حاجی میرزا تقی و پدر وجدّ و پدر وجدّ دیگر او از تولیت شرعی و عرفی خارج می باشند. و تولیت آستانه مقدسه قم کنون به دست

ص: ۱۶۸

جناب مستطاب، آقا حسین متولی باشی، پسر مرحوم میرزا محمد رضای متولی، پسر مرحوم میرزا اسداله متولی، برادر میرزا مهدی پسر میرزا خلیل است. جناب آقا سید حسین، متولی باشی حالیه قم، سابقا در شرح حال و بزرگی و کفایت و جلالت ایشان اشارتی شد، اصل ایشان از سادات اصفهان است و جهت اینکه تولیت از آباء و اجداد حاجی میرزا تقی منتزع شده و به آباء و اجداد جناب مستطاب آقا سید حسین، متولی باشی حالیه رسیده است؛ این است که اجداد جناب مستطاب متولی باشی حالیه قم که جد میرزا خلیل بوده است، با جنازه و نعش سلاطین صفویه از اصفهان به قم می آید که سلطان صفویه را در این آستانه مقدسه دفن کند و به تولیت مقبره سلطان صفوی باقی باشد. و موقوفات مقبره صفویه را به مصارف خود رساند. چون چندی در این جا می ماند، نفوذی پیدا می کند. البته کسی که از طرف سلاطین صفویه به این شهر بیاید و متولی قبور آباء ایشان باشد، مرجع اهالی این بلد می گردد. و هر هفته و ماه به دولت صفویه کاغذها می نویسد و اطلاعات می دهد و خواهش ها می کند.

خلاصه چون جد میرزا خلیل که اسم او را نمی دانیم، در این شهر آمد و متولی مقبره سلطان صفوی بود، به خیال آن افتاد که تولیت آستانه مقدسه معصومه_ سلام الله علیها _ را هم تصرف کند، لهذا به اصفهان شرح ها نوشت و اغتشاشات امور آستانه و بی نظمی موقوفات را نگاشت، تا آنکه از جانب سلاطین صفویه، فرمان تولیت عرفی برای او رسید که در موقوفات و اعمال آستانه قم رسیدگی نمایند و متولی باشند. و چنان مقرر شد که اجداد حاجی میرزا تقی، متولی شرعی باشند و اجداد جناب مستطاب آقا سید حسین، متولی باشی حالیه، متولی عرفی و دولتی باشند که انتظام امور آستانه مبارکه با آنها باشد. رفته رفته آباء و اجداد حاجی میرزا تقی به کلی ضعیف شدند و انبازان(۱) تازه قوی گشتند.

چون صفویه منقرض شدند، افشاریه و زندیه و قاجاریه هم ترتیب صفویه را به هم نزده، تا در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه _ طاب ثراه _ تولیت عرفی آستانه مقدسه

۱- ۱. انبازان: شریکان و هم کاران باشند.

با میرزا اسداله ابن میرزا خلیل، جد متولی باشی حالیه بود که انتظام امور می داد. و تولیت شرعی آستانه مقدسه و مسجد امام، با میرزا یحیی مجتهد، ولد میرزا سید احمد بود که حاجی میرزا تقی و عیال او از همان سلاله و سلسله هستند.

بعد از آن، کار به جائی کشید که تولیت شرعی هم از این طایفه زایل شد. و رفته رفته ضعیف شدند که حاجی میرزا تقی و پدر و جد او به هیچ وجه متصرف در امور نبودند. و کنون هم حاجی میرزا تقی مداخله ندارد، جز آنکه از خدام عالی مقام آستانه مقدسه می باشد. و آقا سید حسین متولی باشی و کسان او در کمال اقتدار هستند. حاجی میرزا تقی کنون با این همه شرافت نسب، روزگاری پریشان و سری بی سامان دارد. از نجبا و معارف قم، اسم اجداد هیچ یک از آنها را تا پنج نفر، یعنی؛ تا پنج پشت نتوانستم معلوم کنم، اما نسب حاجی میرزا تقی که به موسی مبرقع می رسد همه پشت بر پشت معلوم و اسم آنها معین و رسم آنها مبرهن است. ورث السیاده کابرا عن اکابرا(۱)

فرمان های متعدده که هر یک جواهری(۲) ارزنده است با اوست که با تقریر و اذعان اهالی قم، همه حاکی از نجابت حاجی میرزا تقی است که باید در حق او این مصرع گفت: اثر النجابه ساطع البرهان.(۳)

با این شرافت به سختی گذران می کند. و بعضی املاک او از دست رفته و چندین سال است که با این ضعف حال، با جناب مستطاب آقا سید حسین متولی باشی، زد و خورد دارد و به حکومت قم و به امنای طهران عارض می شود، کاری از پیش نمی برد. فقر و مسکنت او با غنا و ثروت متولی باشی، مانع است که این سید محترم با وضع مختصر به جائی راه یابد و کسی طرف او را گرفته و حشمت متولی باشی را فرو گذارد. سالها است که به طهران می رود و کاری از پیش نمی برد. کاش کسی به حال این

۱- ۱. سیادت را بزرگی از بزرگی به ارث می برد.

۲- ۲. جواهر جمع جوهر است، با «یای» وحدت سازگار نیست و صفت هر یک، نمی شود. خصوص، استِ رابطه که علامت مفردات است، مثل این است که بگویند اشخاص فلان طایفه هر یک مردمانی خوب هست.(رحمت)

۳- ۳. برهان بر نجابت او درخشنده و تابان است.

عالی مقام که از روی صحت و شجره درست نسب شریفش، منتهی به حضرت جواد _ علیه السلام _ است، آگاه می شد و اگر قدرتی می داشت، احقاق حق او می کرد، یا به او وظیفه و مستمری قابلی می داد که او را مادام الحیات، از هر چیز آسوده سازد.حاجی میرزا تقی برادرزاده ای دارد، آقا سید محمد علی نام که در سلک خدام حضرت معصومه _ سلام الله علیها _ است و اسامی پسران حاجی میرزا تقی هم از این قرار است که نوشته می شود: آقا سید ذبیح الله، آقا احمد، آقا علی محمد و آقا مهدی و آقا طاها است.

فرامینی که از سلاطین ترکمانیه که قبل از صفویه در ایران سلطنت داشته اند درباره سید احمد نظام الدین از اجداد حاجی میرزا تقی و عیال او صادر شده است در این عصر دیده شد، به طور طومار، آن فرمان ها را به خط تعلیق نوشته اند، و هر یک به مهر جهانشاه و حسن بیگ ترکمان و یعقوب شاه ممهور است. و در طبق آن هم از سلاطین صفویه باز فرمان های خوبی به دست حاجی میرزا تقی است که هر یک جواهری گران بها و از انتیقه های خوب دنیا است. چشم در تماشای آنها خیره می شد. و ما هر قدر مجال داشته باشیم، ثبت آنها را برداشته در این جا به ترتیب می نگاریم. سواد فرمان اول که از طرف جهانشاه صادر شده و پائین آن به مهر مدور آن پادشاه ممهور است، از قرار ذیل است:

فرمان جهان شاه به احمد نظام الدین

[فرمان جهان شاه به احمد نظام الدین

جهت تولیت آستان مقدس حضرت معصومه علیهاالسلام]

بالقدره الکامله الاحدیه و القوه الشامله الاحدیه(۱) ابوالمظفر جهانشاه بهادر سوز یمیز(۲):

بر مقتضی کلام ربانی و تنزیل سبحانی _ عزوجل _ حیث قال «قل لا اسئلکم علیه

۱- ۱. چنین خوانده شد، شاید یکی از این دو «احدیت»، «اوحدیت» بوده است و کنون «واو» آن در فرمان حک شده باشد و شاید یکی از آنها احدیت و یکی دیگر ابدیت بوده است. الله اعلم. (غ)

۲- ۲. سوز یمیز، لفظ ترکی است و در فرمانهای آنها این لفظ که به معنای «فرمایش» است، نوشته اند. مثل این است که حالا ما می نویسیم فرمان همایون شد یا حکم والا شد، «سوز یمیز» هم از این قبیل است که تا عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه و محمد شاه غازی می نوشته اند. (غ)

اجرا الا الموده فی القربی(۱)» و فحوی حدیث سید رسل و هادی سبل «ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» تعظیم و اکرام و توقیر و احترام سادات عظام که نور حدقه «لولاک(۲)»؛ و نور حدیقه و «ماارسلناک(۳)»اند

موجب فوز و نجات دارین و سبب رفع درجات منزلت، تواند بود. خاصه با طایفه ای که صیت(۴)طهارت نسبت ایشان، در اقطار و اکناف بل مِنَ القاف الی القاف(۵) چون نور خورشید، عالم گیر و در بسیط غبرا(۶) و در زمان صغیر و کبیر است و صحت انتساب سادات رضویه با حضرت سید کونین و خواجه ثقلین محمد الامی العربی الهاشمی الابطحی علیه من الصلواه افضلها و من التحیه اکملها ما خطب عنادل الاخطاب علی رؤس منابر الاشجار و ضحک من بکاء السحاب مناسم الانوار و الازهار(۷) از غایت ظهور و وضوح از شرح مستغنی است. هر آینه در اعلاء منزلت و ارتقاء مرتبت و اسعاف(۸) مطالب و انجاح(۹) مآرب(۱۰) این خانواده مبارک بر وجهی التفات باید نمود که شایسته دولت قاهره باشد. ولله الحمد و المنه که از ابتداء طلوع آفتاب جهانگشائی و ظهور تباشیر صبح(۱۱) فرمان روائی که مفاتیح ابواب خیر و شر و مقالید(۱۲). امور نفع و ضرّ به قبضه اقتدار ما باز داده اند، دقایق اعزاز و احترام ایشان مهمل نگذاشته ایم و همت بر حصول مقاصدشان مصروف داشته[ایم].

مقصود از ترتیب این مقدمات و فرض از ترکیب چنین کلمات، آنکه چون سیادت مآب نقابت قباب مرتضی اعظم اکرم ملک السیاده و النقباء، اعتضاد آل عبا، سلیل

۱- ۱. سوره شوری: ۴۲، آیه ۲۳.

۲- ۲. اشاره به حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الافلاک» دارد.

۳- ۳. اشاره به «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ»سوره انبیاء: ۲۱، آیه ۱۰۷.

۴- ۴. صیت: آوازه، شهرت. «فرهنگ معین».

۵- ۵. القاف الی القاف: قاف تاقاف، سراسر جهان. همان مدرک.

۶- ۶. بسیط غبراء: زمین. همان مدرک. (غبراء مؤنث اغبر و بسط اغبر= زمین)

۷- ۷. صحت انتساب سادات رضویه با حضرت سید دو عالم و بزرگ و مهتر ثقلین، محمد امی عربی هاشمی ابطحی که برترین درودها و کامل ترین تحیات بر او باد، تا مادامی که برگهای خطبه خوان بر منبر درختان ترنم دارد و شکوفه ها از گریه ابرها می شکفند.

۸- ۸. اسعاف: برآوردن، روا کردن، اجابت. «فرهنگ معین».

۹- ۹. انجاح: برآوردن، رواکردن، اجابت. همان مدرک.

۱۰- ۱۰. مآرب: جمع مأرب، به معنای حاجت. همان مدرک.

۱۱- ۱۱. تباشیر صبح: سفیدی صبح.

۱۲- ۱۲. مقالید: کلیدها. همان مدرک.

الامام علی بن موسی الرضا ــ علیه السلام ــ السید الامجد، نظام الملّه و الدین احمد ــ ادام الله تعالی نقابته و سیادته ــ احکام سلاطین ماضیه، خصوصا خاقان سعید شاهرخ میرزا(۱)که به امضاء نشان سلطان مرحوم مبرور امیر تیمور گورکان(۲) نافذ شده، مشتمل بر اینکه از قدیم الایام الی یومنا هذا، منصب نقابت و تقدم سادات و تولیت اوقاف روضه منوره و تربت مقدسه امامزاده معصومه بنت الامام، ستی(۳) فاطمه ــ علیها و علی آبائها التحیه و السلام ــ، به آباء عظام و اجداد کرام جناب مشارالیه بلامداخلت وشراکت غیر، مفوض بوده و هر یک از ایشان که بر مصداق «کل شیی ء هالك الاوجهه(۴)» به جوار رحمت حق پیوسته اند، نوبت تقلدات(۵) شغل عظیم ایشان به اولادشان، بلا مشارکت منتهی شده، به عرض همایون رسانید و التماس امضا کرد. چون استحقاق و استیهال(۶): جناب مومی الیه:(۷) اظهر من الشمس

ص: ۱۷۳

۱- ۱. شاهرخ میرزا: شاهرخ تیموری ابن امیر تیمور از سلسله تیموری، در ۲۰ سالگی حاکم بالاستقلال خراسان بود و سکه به نام خویش می زد و در ۳۸ سالگی به سلطنت رسید و در سالهای مختلف، مازندران، ماوراء النهر، فارس، کرمان و آذربایجان را تصرف نمود. وی با قرایوسف ترکمان و پسرش اسکندر مکرر مبارزه کرد و بر آنان پیروز آمد. شاهرخ در دوران حکومت خویش در جبران خرابیهای پدر کوشش کرد. دیوارهای هرات و مرو را ساخت و در آبادانی شهرها همت گماشت. دانشمندان و ادیبان را گرامی می داشت و ارباب صنعت را مورد توجه قرار می داد و به همین جهت در زمان او علم و صنعت رواج یافت. در اواخر سلطنت شاهرخ، محمد بن بایسنقر که در فارس حکمرانی داشت، علم مخالفت افراشت و شاهرخ چند تن از علمای متقی را به جرم هم دستی با محمد، به قتل رساند. همسر او گوهرشاد آغا، مسجد گوهرشاد و چندین بنای دیگر را ساخته است. اعزام هیأتهای سیاسی به خارج ایران از امتیازات دوره سلطنت اوست. از جمله، وی نمایندگانی به چین فرستاد. همان مدرک

۲- ۲. امیر تیمور: سردار و پادشاه بزرگ مغول، وی پسر امیر توغای بود و در ترکستان و میان طایفه برلاسن پرورش و در سواری و تیراندازی مهارت یافت. وی در سالهای حکومتش بر بسیاری از مناطق، چون لرستان، ارمنستان، اصفهان، شیراز، خوارزم، هند، مصر، حلب، دمشق و...هجوم برد و ویرانیهای بسیاری را ایجاد کرده، مردمانی بسیار را به قتل رساند و در هرات و اصفهان از سرهای مردم مناره ها ساخت. وی در سال ۸۰۷ به سن ۷۱ سالگی در راه هجوم به... در اترار درگذشت. همان مدرک.

۳- ۳. ستی: به معنای خانم است و مخفف سیدتی می باشد، عربی است.(غ)

۴- ۴. سوره قصص: ۲۸، آیه ۸۸.

۵- ۵. تقلدات: تعهدات. «فرهنگ معین».

۶- ۶. استیهال: اهلیت داشتن. شایسته بودن. «المنجد فی اللغه».

۷- ۷. مومی الیه: موما الیه؛ مشارالیه، اشاره شده به سوی او. «فرهنگ معین».

و ابین من الامس است، ملتمس او مبذول داشته، به مقتضی «ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها(۱)» رجوع این امر خطیر بلا- مشارکت غیری بدو تفویض فرمودیم و بر او ارزانی داشتیم تا چنانچه از فرط و شرط پرهیزکاری او سزد، به وظایف آن کما ینبغی قیام نموده، محصول موقوفات را به موجب شرع و شروط واقف، به مصرف وجوب رساند. و رقبات(۲) را معمور داشته، در رواج و رونق آن بقعه عالیه، غایت اجتهاد به تقدیم رساند. فرزندان کامکار نصرت شعار_ بقاهم الله تعالی _ امراء نامدار و وزراء رفیع مقدار و سادات و حکام و قضاه و متصدیان اعمال و اکابر و اصول صواحب و صدور و سکان ذوطان بلده المومنین قم مع التوابع و اللواحق باید مرتضی اعظم(۳) مشار الیه را متصدی مناصب مذکوره دانسته، شرایط اجلال و اکرام، به جای آوردند. و در امری که سبب انتظام و رونق روضه معطره مذکوره باشد، لوازم امراء مرعی دارند. و از صواب او که در باب رواج و ضبط امور و اعمال روضه منوره مذکوره گوید، بیرون نروند و عزل و نصب خادمان و مشرفان و مجاوران مشهد معطره مذکوره، برای او متعلق شناسند و در تحقق انساب سادات که به عهده او است، معاونت و همراهی لازم دانسته، مجال حمایت به هیچ آفریده ندهند. و پرسش و قطع و فصل معاملات شرعی و عرفی سادات بدو مفوض شمرند.

مرتضی مشارالیه نیز باید در تعظیم سادات علی اختلاف مراتبهم به واجبی بکوشد و حصه هر یک را از نذورات و اوقاف به دستور سابق و شرط واقف بدهد. و معاش به نوعی نماید که «یوم لاینفع مال و لابنون الا من اتی الله بقلب سلیم(۴)» مرضی و مشکور باشد. و چون حسب المسطور به این مهمات اقدام نماید، حق النقابه

۱- ۱. سوره نساء: آیه ۵۸.

۲- ۲. رقبات: جمع رقبه به معنای غلام و از زمان صفویه به بعد، به معنی چند ده واقع در یک بلوک یا ناحیه و مخصوصا ده هایی که مجموعا تشکیل یک واحد از املاک موقوفه را می دهد، به کار رفته است. «فرهنگ معین».

۳- ۳. مرتضی اعظم مثل سید اجل است که حالا گویند.(غ)

۴- ۴. سوره شعراء: ۲۶، آیه ۸۸.

و رسم التولیه، به دستور معیار سابق تصرف نماید و زیاده توقع نکند. و چون به توقیع اشرف موشح گردد، اعتماد کند. تحریرا سابع عشر جمادی الاولی فی سنه سبع و ستین و ثمانماه(۱)

فرمان حسن بیگ ترکمان به احمد نظام الدین

[فرمان حسن بیگ ترکمان به احمد نظام الدین

جهت تولیت آستان مقدس حضرت معصومه علیها السلام]

سواد فرمان دیگر از این قرار است که به مهر حسن شاه یعنی حسن بیگ ترکمان، موشح است که از چاکران جهانشاه بود و بعد از او سلطنت کرد.

«هو

بسم اللّه الرحمن الرحیم، «اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»(۲) التعظیم لامر اللّه و الشفقه علی خلق اللّه و الحکم للّه ابوالنصر حسن بهادر سوریمیز:

بر مقتضی کلام ربانی و تنزیل سبحانی ــ عزوجل ــ حیث قال «قل لااسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی»(۳) و فحوی حدیث سید رسل و هادی سبل «ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» تعظیم و اکرام توقیر و احترام سادات عظام که نور حدقه «لولاک» و نور حدیقه «ماارسلناک»اند، موجب فوز و نجات خیریت و سبب رفع درجات منزلت تواند بود، خاصه نسبت با طایفه ای که صیت طهارت نسب ایشان در اقطار و اکناف بل من القاف الی القاف چون نور خورشید، عالم گیر و در بسیط غبرا و در زمان، صغیر و کبیر است. و صحت انتساب سادات رضویه با حضرت سید کونین و خواجه ثقلین محمد الامی العربی الهاشمی الابطحی ــ علیه من الصلواه افضلها و من

۱- ۱. در پشت این فرمان شش مهر دیده شد که سه تای آن خوانده می شود: عبده شاه علی؛ خلیل؛ یحیی معتصم (و البته مُهر جهان شاه). این اشخاص، وزراء و مستوفیان آن عصر بوده اند، و این فرمان عینا به شکل طومار موجود است و نهایت امتیاز را دارد.(غ)

۲- ۲. سوره نساء: ۴، آیه ۵۹.

۳- ۳.سوره شوری: ۴۲، آیه ۲۳.

التحیات اکملها _ ما خطب عنادل الاخطاب علی رؤس منابر الاشجار و ضحک من بکاء السحاب مناسم الانوار و الازهار، از غایت ظهور و وضوح از شرح مستغنی است. هر آینه در اعلاء منزلت و ارتقاء مرتبت و اسعاف و انجاح مآرب این خانواده مبارک بر وجهی التفات باید نمود که شایسته دولت قاهره باشد.

و لله الحمد و المنه که از ابتداء طلوع آفتاب جهانگشائی و ظهور تباشیر صبح فرمانروائی که مفاتیح الباب خیر و شر و مقالید امور نفع و ضر به قبضه ی اقتدار ما باز داده اند، دقایق اعزاز و احترام ایشان، مهمل نگذاشته ایم. و همت بر حصول مقاصدشان مصروف داشته[ایم].

مقصود از ترتیب این مقدمات و غرض از ترکیب این کلمات آنکه، مرتضیان اعظمان ملکی السیاده و النقباء اعتضادی آلْ عبا، سلیلی الامام علی بن موسی الرضا_ علیهما و علی آبائهما التحیه و الرضوان _ السید نظام الدین، سلطان احمد و سید کمال الدین عطاء الله _ ادام اله تعالی سیادتهما_ احکام سلاطین ماضیه، خصوصا خاقان سعید، شاهرخ میرزا که به امضاء نشان سلطان مرحوم امیر تیمور گورکان و پادشاه مزبور جهانشاه میرزا نافذ شده، مشتمل بر آنکه از قدیم الایام الی یومنا هذا، منصب نقابت و تقدم سادات و تولیت اوقاف مزار متبرک امامزاده معصومه، ستی فاطمه و مزار متبرک امامزاده طاهر علی بن محمد الباقر_ علیهما التحیه و الغفران _ به آباء عظام و اجداد کرام مرتضیان مشارالیهما متعلق بوده و خطابت و تولیت و امامت مسجد امام حسن عسکری _ رضی الله عنه _ به ایشان تعلق گرفته و هر یک از ایشان که بر مصدوق «کل شی ء هالک الا وجهه»(۱) به جوار رحمت حق پیوسته اند، نوبت تقلدات این شغل عظیم به اولادشان منتهی شده، به عرض همایون رسانیدند. و التماس امضا کردند. چون استحقاق و استیهال مرتضیان، مشارالیهما اظهر من الشمس وابین من الامس است، ملتمس ایشان مبذول داشته، بر مقتضی«ان الله یامرکم ان تؤدوا

۱- ۱. سوره قصص: ۲۸، آیه ۸۸.

الامانات الی اهلها»[(۱)](#)، رجوع این امر خطیر به ایشان تفویض فرموده ایم و بر ایشان مسّلم داشتیم تا چنانچه از فرط و شرط پرهیزکاری ایشان سزد، به وظایف آن، کما ینبغی قیام نموده، محصول موقوفات را به موجب شرع و شرط واقف به مصرف وجوب رسانند و رقبات را معمول داشته، در رواج و رونق مسجد و مشهدین منورین، غایت اجتهاد به تقدیم رسانند، قبیل فرزندان کامکار نصرت شعار و امراء نامدار و وزراء رفیع مقدار و سادات و حکام و قضاه و متصدیان اعمال و اکابر و اصول و صواحب و صدور و سکان و وطان به بلده المومنین قم، مع التوابع و اللواحق، آنکه مرتضیان مومی الیهما را متصدی منصب مذکوره دانسته، شرایط اجلال و اکرام، به جای آوردند.

و در امری که سلب انتظام و رونق روضتین منورین و مسجد باشد، لوازم امراء مرعی دارند و از صوابدید ایشان تجاوز ننمایند. و عزل و نصب خادمان و مشرفان و مجاوران مزارات و مشهدین منورین و مسجد، برای ایشان متعلق شناسند و در تحقیق انساب سادات که به عهده ایشان است، معاونت و همراهی، لازم دانسته، مجال و حمایت هیچ آفریده ندهند. و پرسش و قطع و فصل معاملات شرعی و عرفی سادات به ایشان مفوض شمرند و به دستوری که در فرامین سلاطین مذکور، مسطور است از موقوفات مشهدین منورین و املاک و اسباب ایشان و سایر سادات رضویه و مجاوران مزارات مذکوره که در شهر ولایت قم دارند ارثا و اکتسابا، مال و اخراجات و حقوق دیوانی نمی گرفته اند و بر ایشان معاف و مسلم بوده و به اعانت استمرار یافته، به همان دستور معاف و مسلم و ترخان[(۲)](#) و مرفوع القلم دانند و تغییر و تبدیل به قواعد مستمره راه ندهند. و کسی را در خانه های ایشان فرود نیاورند و چهار پایان

۱- ۱.سوره نساء: ۴، آیه ۵۸.

۲- ۲. ترخان: کسی است که نزد پادشاهان قولاً و فعلاً مجاز باشد، هر چند خواهد بگوید.(غ) - ترخان شاهزاده ترک و مغول و بزرگی که از بعضی مزایای موروثی، از جمله معافیت از مالیات و عوارض متعدد، برخوردار بود و مجاز بود که هرگاه می خواست به نزد سلطان رود. «فرهنگ معین».

ایشان و متعلقان ایشان را به اولاغ(۱) نگیرند و مواشی و مراعی قطعا نستانند و بر دیگران ایشان را بیگار(۲) و شکار(۳) نفرمایند. و فیجوریّه: نستانند و امیرانی(۴): نطلبند و احکام سابق ایشان را به امضاء مقرون شمرده، در کل ابواب، رعایت و مراقبت، واجب دانسته، شرایط اعزاز و لوازم احترام به جای آورند. و هر ساله در این ابواب حکم و پروانچه(۵): مجدد نطلبند. و چون به توقیع رفیع منیع موشح، اعتماد نمایند.

تحریرا بالامر العال (العالی) اعلاه الله تعال (تعالی) و خلد بقائه. فی ثانی عشر شعبان المعظم سنه اربع و سبعین و ثمانمأه و الحُسنی ربّ اختم بالسعاده(۶)».

فرمان ابوالمظفر یعقوب بهادر به احمد نظام الدین

[فرمان ابوالمظفر یعقوب بهادر به احمد نظام الدین

جهت آستان مقدس حضرت معصومه (س)]

سواد فرمان سیم که از ابوالمظفر یعقوب بهادر است از این قرار است:

«الحکم لله

ابو المظفر یعقوب بهادر سوز یمیز:

فرزندان کامکار_ ابقاهم الله تعالی _ و امراء نامدار و صدور شریعت شعار و وزراء

۱- ۱. اولاغ (الاغ): و اولام و بیگار، از الفاظ ترکی است. و معمول آنها بوده است که از مردم قاصد و چارپا می گرفته اند. و لشکر را به خانه آنها راه داده اند. لشکر هر چیزی را که اول در خانه های آنها می دید، تصاحب می نمود. (غ)

۲- ۲. بیگار: کار بی مزد، شاکار. «فرهنگ معین».

۳- ۳. شکار: هر چیز مفت و رایگان. همان (در اینجا به همان معنای بیگاری است).

۴- ۴. امیرانی، مثل حق الحکومه و تفاوت عمل است. (غ)

۵- ۵. پروانچه: ملفوفه و فرمان باشد. (غ)

۶- ۶. در پشت این فرمان، وزراء و مستوفیان مهرها زده، و خط و نشان گذاشته اند، بعضی مهرها که خوانده نمی شود. و از قراء ذیل خط و مهر گذاشته شده است. اطّلعتُ: اطلعتُ، صیغه متکلم است که وزراء و مستوفیان بزرگ می نوشته اند و مهر خود را زیر آن می زده اند و لفظ اطلعتُ در آن زمان مثل لفظ (ملاحظه شد) باشد که وزراء دفتر و غیره در پشت فرمانها و براتها نوشته، زیر آن نشان طغرای خود را می نگارند یا مهر خود را می زنند. (غ) یعقوب: علی بن سعدی بن رشید، اسماعیل العبد مجد الدین و حسن بن علی بن عثمان [و] در حاشیه فرمان از طرف روی فرمان نوشته اند (غ) _ که گویا محرر صدر

اعظم نگاشته است ــ: پروانچه اشرف اعلا به رساله و به موجب توقیع صدور اسلام. حرره الفقیر. درویش احمد. (غ)

رفیع مقـدار و حکـام و سـادات و قضـاه و مشایـخ و هوالی و اشـراف و اهالی و اصول و اعیان و عمال و مباشـرین و کلانتران و کدخدایان و معماران مدینه قم بدانند که در این وقت، نشان حضرت خاقانی، فردوس مکان، بیگ بابام -انار اللّه برهانه- به عز عرض رسـید . مضـمون آنکه بر مقتضـی کلام ربانی و تنزیل سبحانی ــ عزوجل ــ حیث قال «قل لااسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی» و فحوی حـدیث سـید رسـل و هـادی سـبل «ترکت فیکم الثقلین کتـاب الله و عترتی» تعظیم و اکرام و توقیر واحترام سادات عظام که نور حدیقه «لولاک» و نور حدقه «و ما ارسلناک» اند، موجب فوز و نجات دارین و سبب رفع درجات منزلین، توانـد بود، خـاصه نسبت به طـایفه ای که صـیت طهـارت نسب ایشـان در اقطـار و اکنـاف بـل من القـاف الی القاف چون نور خورشید، عالم گیر و در بسیط غبرا و در زمان، صغیر و کبیر است.

و صـحت انتساب سادات رضویه با حضـرت سید کونین و خواجه ثقلین، محمد الامی العربی الهاشمی الابطحی ما خطب عنادل الاخطاب علی رؤس منابر الاشـجار و ضحک من بکاء السماء مناسم الانوار و الازهار، از غایت ظهور و وضوح از شرح مستغنی است، هر آینه در اعلاء منزلت و ارتقاء مرتبت و اسعاف مطالب و انجاح مآرب آن خانواده مبارک، بر وجهی التفات باید نمود که شایسته دولت قاهره باشد.

و لله الحمـد و المنه که از ابتداء طلوع آفتاب جهانگشائی و ظهور تباشـیر صـبح فرمانروائی که مفاتیح ابواب خیر و شـر و مقالید امور نفع و ضـر، به قبضه اقتـدار ما باز داده انـد، دقایق اعزاز و احترام ایشان مهمل نگذاشـته ایم و همت به حصول مقاصدشان، مصروف داشته[ایم].

مقصود از تربیت این مقدمات و غرض از ترکیب این کلمات آنکه مرتضـیان اعظمان ملکی السـیاده(۱) و النقباء، اعتضادی آل عبا، سلیلی الامام علی بن موسی الرضا علیهما و علی آبائها التحیه و الرضوان السید نظام الدین، سلطان احمد و سید کمال

۱- ۱. در بعضـی این فرمانها السـیاده و النقباء نوشـته اند و در بعضـی الساده و النقباء نوشته اند، به قرینه، نقباء الساده بهتر است. ساده جمع سید است و نقباء جمع نقیب است. سیادت با نقابت باید قرینه شود. (غ)

الـدین عطـاء الله ــ ادام الله سـیادتهما ــ احکام سـلاطین ماضـیه، خصوصا خاقان سـعید، شاهرخ میرزا که به امضاء نشان سـلطان مرحوم، امیر تیمور گورکـان و پادشاه مزبور(۱) جهانشاه میرزا، نافذ شده، مشـتمل بر آنکه از قدیم الایام الی یومنا هذا، منصـب نقـابت و تقـدم سـادات و تولیت اوقـاف مزار متبرکه امـامزاده معصومه، ستی فـاطمه و مزار متبرک امـامزاده طـاهر(۲)، علی بن محمـد البـاقر ــ علیهمـا التحیه و الغفران ــ به آبـاء عظـام و اجـداد کرام مرتضـیان، مشار الیهما، متعلق بوده و خطابت و تولیت و امـامت مسـجد امام عسـکری ــ رضـی الله عنه ــ به ایشان تعلق گرفته و هر یک از ایشان که بر مصـدوق «کل شـی ء هالک الا وجهه» به جوار رحمت حق پیوسـته انـد، نوبت تقلـدات این شـغل عظیم به اولادشـان منتهی شـده، به عرض همـایونی رسانیـده والتماس امضاء نمودند.

چـون اسـتحقاق و استیهـال مرتضـیان، مشارالیهمـا، اظهر من الشـمس و ابین فی الامـس است، ملتمس ایشـان مبـذول داشـته، بر مقتضـی «ان الله یـامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها»رجوع این امر خطیر به ایشان تفویض فرمودیم. و بر ایشان مسـلم داشتیم تا چنـانچه از فرط و شـرط پرهیزکـاری ایشان سـزد، به وظایف آن، کما ینبغی قیام نموده، محصول موقوفات را به موجب شـرع و شرط، واقف به مصـرف وجوب رسانند و رقبات را معمور داشـته، در رواج و رونق مسـجد و مشهدین منورین، غایت اجتهاد به تقدیم رسانند. باید که مرتضـیان، مومی الیهما را متصدی مناصب مذکوره دانسـته، شـرایط اجلال و اکرام به جای آورند. و در امری که سـبب انتظام و رونق روضتین منورین و مسـجد باشـد،لوازم امراء و مرعی دارنـد و از صوابدید ایشان تجاوز ننمایند. و عزل و نصب خادمان و مشـرفان و مجاوران مزارات و مشهدین منورین و مسجد، برای ایشان متعلق شناسند. و در تحقیق انساب سادات که به عهده ایشان است، معاونت و همراهی، لازم دانسته، مجال حمایت هیچ آفریده ندهند. و پرسش و

۱- ۱. احتمال می دهم که لفظ مزبور در این سطر «مبرور» باشد و خوانده نشده است.(غ)

۲- ۲. مشـهد امـام زاده طاهر در بلوک اردهال از بلوکات قم است. امام زاده بزرگی است. آسـتانه بزرگی و موقوفات بسـیار و خدام بی شمار و کشیکهای متعدده و سرکشیک دارد. (غ)

قطع و فصل معاملات شرعی و عرفی سادات، به ایشان مفوض شمرند.

و به دستوری که در فرامین سلاطین مذکور است، از موقوفات مشهدین منورین و املاک و اسباب ایشان و سایر سادات رضویه و مجاوران مزارات مذکور که در شهر و ولایت قم دارند، ارثا و اکتسابا، مال و اخراجات و حقوق دیوانی نمی گرفته اند و برایشان معاف و مسلم بوده و تا غایت استمرار یافته، به همان دستور معاف و مسلم، و ترخان و مرفوع القلم دانند. و تغییر و تبدیل به قواعد مستمره راه ندهند. و کسی را در خانه های ایشان فرود نیاورند. و چهارپایان ایشان و متعلعان ایشان را به الاغ نگیرند و مواشی و مراعی و تمغا(۱) نستانند. و بر دیگران ایشان را بیگار و شکار نفرمایند. و فیجور نستانند و امیرانی نطلبند. و احکام سابق ایشان را به امضاء مقرون شمرده، در کل ابواب رعایت و مراقبت واجب دانند. و شرایط اعزاز و لوازم احترام به جای آورند. و التماس امضاء همایون نمودند. اسباب ملتمس ایشان را این حکم جهان مطاع ـ انفذه الله تعالی ـ شرف اصرار یافت تا به موجبی که در صدر قلمی گشته، به تقدیم رسانند. و احکام سلاطین سابقه را من الفاتحه الی الخاتمه به امضاء مبارک متصل و مقرون شناسند. و در استمرار و استقرار آن کوشیده، از شایبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شمرند. و در تعظیم و تجبیل(۲)و اعزاز و احترام ایشان به اقصی الغایه و الامکان کوشیده، دقیقه نامرعی نگذارند. و از مضمون احکام به هیچ وجه من الوجوه تجاوز ننمایند و تخلف نورزند. و به علت رسم الصداره و غله ابتیاعی، مزاحم نشوند. و چون مصارف، حاصل موقوفات حضرت مقدسه ستی فاطمه ـ علیها و علی آبائها التحیه و الرضوان ـ سادات رضویه و عمارت رقبه است، مخصص اوقاف(۳)، متولیان مزار معطره موصوفه را به مجلس توجیهات(۴) و تخصیصات

ص: ۱۸۱

۱- ۱.تمغا: مالیاتی که به مال التجاره می بستند. مالیات بر مال و سرمایه (ایلخانان). «فرهنگ معین».

۲- ۲. تجبیل: بزرگ شمردن، احترام کردن. همان مدرک.

۳- ۳. مخصص اوقاف، مثل وزیر وظایف و اوقاف، یا امین وظایف و اوقاف این عهد است که به ولایات مأمورند تا از جانب دولت رسیدگی به این کارها نمایند که حیف و میلی در موقوفات واقع نشود.(غ)

۴- ۴. توجیهات، مثل حواله و اطلاق این زمان است.(غ)

نطلبند. و به خلاف شرع مطهر بر ایشان، حوالتی نکنند. و از ایشان مطالبه ننمایند و در جمیع ابواب، شکر و شکایت ایشان، عظیم مؤثر شناسند. و سال به سال به تحدید نشان(۱) محتاج ندانند. و چون به توقیع رفیع اشرف اعلی موشح و موضح و مجلی گردد، اعتماد نمایند.

کتب بالامر معالی، اعلاه الله تعالی، و خلد نفاذه، ولازال مطاعا و متبعا فی خامس عشر رمضان المبارک سنه اربع و ثمانین و ثمانماه(۲).

مدینه قم رب اختم بالخیر والسعاده والاقبال

یعقوب بن حسن بن علی بن عثمان سواد».

فرمان چهارم از این قرار است:

فرمان ابوالمظفر الوند بهادر به سید کمال الدین عطاءالّله

[فرمان ابوالمظفر الوند بهادر به سید کمال الدین عطاءالّله

جهت تولیت آستان مقدس حضرت معصومه علیهاالسلام]

«هو الغنی

الحکم لله

ابوالمظفر الوند بهادر سوزیمیز:

سادات رفیع الانساب و قضاه منیع الاحساب و حکام عظام و اکابر و اشراف ذوی الاحترام و متولیان و مباشران امور اوقاف مدینه المومنین قم بالتوابع و الملحقات بدانند که چون اعزاز و احترام و تعظیم و اکرام سادات عظام[را] که مطمح انظار لاهوتی و مطرح انوار جبروتی، ایشانند - از لوازم ملکت سلطنت و جهانداری و کرایم صفات ملکت و کامکاری می دانیم، هر آینه اقتدار به مباشر اسلاف و اقتضا به آثار کریمه کریمانِ جمیل اوصاف، فرموده، در انجاح حاجات و اسعاف ملتمسات

۱- ۱. نشان، همان فرمان است.(غ)

۲- ۲. در حاشیه فرمان نوشته بودند: پروانچه اشرف اعلی و رساله توقیع صدارت مآبی.(غ) _ پشت این فرمان به این مهرها مزین بود: یحیی رضوی؛ محمود؛ یعقوب خان، شکرالله، و بقیه قابل خواندن نبود.

ایشـان، خصوصـا طـایفه[ای] که صـیت صـحت نسب ظـاهر و بناهت حسب فاخرشان کالشـمس لایخفی بکل مکان بر عالمیان واضح ولایح است، مزید التفات و اعتناء به ظهور می رسانیم.

«فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست مائیم و دست و دامن اولاد مصطفی»

بنابر آن در این اوقات فرخنده، ساعات شـمّه از عنایات بلاغایات، در شأن عالی جناب سـیادت پناه نقابت دستگاه افاضت مآب اعالی انتساب، افتخار اکابر السادات، منبع ینابیع السعادات، قروه العتره الطاهره، خلاصه الملة الزاهره، شرف اولاد سید المرسلین، اعتضاد آل طه و یس ملک السـیاده و النقباء، مرجع اولاد آل عبا، سـلیل الامام بالحق علی بن موسی الرضا_ علیها و علی آبائهم التحیه و الرضوان و الرحمه و الغفران _ السید نظام الحق قال....سلطان احمد_ ادام الله تعالی _ میامن برکاته الشریفه و سیادته و نقـابته المنیفه به ظهور رسانیـده، مقرر فرمودیم که احکـام سـلاطین ماضـیه و خوانین سـالفه، خصوصـا فرمان حضـرت خاقانی، فردوس مکانی، جّد صاحب قرانی که به امضاء فرامین امیر بزرگ تیمور گورکان و خاقان سعید، شاهرخ میرزا و پادشاه مرحوم جهانشاه میرزا درباره سـید مومی الیه و جناب مغفرت مآبی، سید کمال الدین، عطاءالله صادر شده بود، مشتمله بر آنکه از قدیم الایـام الی یومنـا هـذا، منصب نقـابت و تقـدم سادات و تولیت اوقاف مزار متبرکه حضـرت امامزاده معصومه ستی فاطمه و مزار متبرکه امام زاده طاهر علی بن محمـد الباقر_ علیهما التحیه و الغفران _ به آباء عظام و اجداد کرام ایشان متعلق بوده، و خطابت و امامت مسجد امام حسن عسکری _ رضی الله عنه _ به مشار الیهما تعلق گرفته.

بنـابراین بر مقتضای «ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» این امور خطیره را به ایشان تفویض فرمودیم. و به ایشان مسـلم داشتیم تا چنانچه از کمال پرهیزکاری ایشان سزد، به وظایف آن، کما ینبغی قیام نموده، محصول موقوفات را به موجب شرع و شرط واقف، به مصـرف وجوب رسانند و رقبات را معمور داشـته، در رواج و رونق مسـجد و مشـهدین منورین غایت اجتهاد به تقدیم رساند، باید که مرتضیین،

مومی الیهما را متصدی مناصب مذکوره دانستیم، شرایط اجلال و اکرام به جای آورند و در امری که سبب انتظام و رونق روضین مطهرین و مسجد باشد، لوازم امراء و مرعی دارند و از صوابدید ایشان تجاوز ننمایند. و عزل و نصب خادمان ومشرفان و مجاوران مزارات و مشهدین منورین و مسجد به رأی ایشان متعلق شناسند و در تحقیق انساب سادات که به عهده ایشان است همراهی، لازم دانسته، مجال حمایت هیچ آفریده ندهند(۱) و پرسش و قطع و فصل معاملات شرعی و عرفی سادات به ایشان مفوض شمرند.

و به دستوری که در فرامین سلاطین مذکورین، مسطور است از موقوفات مشهدین منورین و املاک و اسباب ایشان و سایر سادات رضویه و مجاوران مزارات مذکوره که در شهر و ولایت قم دارند، ارثا و اکتسابا مال و اخراجات و حقوق دیوانیه نمی گرفته اند و بر ایشان معاف و مسلم بوده و تا غایت استمرار یافته، به همان دستور معاف و مسلّم، وترخان و مرفوع القلم دانند و تغییر و تبدیل به قواعد مستمره راه ندهند. و کسی را در خانه های ایشان فرود نیاورند. و چهار پایان ایشان را به اولاغ نگیرند(۲) و مواشی و مراعی و تمغا نستانند و بر دیگران ایشان را بیگار و شکار

ص: ۱۸۴

۱- ۱. در هر چند فرمان که دیده شد، نوشته اند که در تحقیق انساب سادات مجال حمایت هیچ آفریده ندهند. از این عبارت، معلوم می شود که سابقا، چون به واسطه سیادت، تحصیل بعضی مراتب و نعمتها می شده است، لهذا مردم خود را سید و نسب خود را به ائمه اطهار علیهم السلام می رساندند و اگر نقیبی می خواسته است که مردم را از سیادت دروغی خارج کند، بعضی مردم به رقعه و وساطت و شفاعت و صدور ملفوفه، از این گونه سادات خارجی حمایت می کرده اند و به علم اجمالی و اشتباه کاری در سیادت آنها، شهادتی می داده اند، لهذا در هر فرمانی به نقباء تأکید شده است که در تحقیق انساب سادات به هیچ کس مجال حمایت ندهند و از روی شجره صحیحه سادات را معین کنند.(غ)

۲- ۲. سابقا رسم بوده است که چون فوج قشون دولتی از سر حدی به سر حدی، مراجعت می کرده، یا مأموریت پیدا می نموده است، به هر ولایتی که وارد می شده است، هر یک نفر سرباز را، حاکم و داروغه بلد، به خانه رعایا منزل می داده است. و مخارج یک دو شب توقف سرباز با صاحب خانه بوده است. و بسا می شده است که این سربازان اگر فتحی کرده بودند، در این خانه ها نهایت بی اعتدالی را به ظهور می رسانیده، تعارفات می گرفته اند، یا اسبابی به سرقت و علانیته می برده اند؛ لهذا در آن زمان اشراف، رقم و فرمان صادر می کردند که داروغه شهر این گونه واردین را به خانه آنها فرود نیاورند. و این شرافت برای ایشان بوده است. این گونه قواعد و قاعده اولاغ و اولام و بیگار و غیره از عادات سلاطین مغول بود که در ایران متداول ساختند. قبل از آنها چنین چیزها از سلاطین ایران شنیده نشده است. و همان الفاظ ترکی، دلیل بر کار آنها است که اولاغ و اولام و بیگار را متداول ساختند.(غ)

نفرمایند. و فیجور نستانند و امیرانی نطلبند. و احکام سابق ایشان را به امضاء مقرون شمرده، در کل ابواب، رعایت و مراقبت، واجب دانند. و هر ساله در این ابواب حکم و پروانچه مجدده نطلبند. و معروض داشت که سید کمال الدین عطاء الله به جوار رحمت ایزدی پیوسته و از او اولاد نمانده و عالی جناب سید نظام الدین سلطان احمد به کبرسن و زمان شیخوخیت رسیده و التماس نقابت سادات و تولیت مزار منوره حضرت ستی فاطمه _ علیها التحیه و الرضوان _ به اسم فرزند خود جناب سیادت مآب نقابت قباب، معالی ایاب، اعالی انتساب نقاوه اعاظم السادات و النقباء، زبده صنادید آل عبا، افتخار السادات و الاشراف، رفیع الانساب و کریم الاوصاف ذی النسب العالی و الحسب المتعالی سید مرشد المله و النقابه قال الرشید الاسلام _ ادام اله تعالی سیادته و نقابه فی الایام _ نمود، ایجابا لمعتمد و اظهارا للاعتقاد و العنایه فی شأنه به اسم فرزند مشارالیه ممضی و منفذ دانند و مناصب مذکوره و آنچه از لوازم آن است، بدو مخصوص شناسند و حسب الشرع غیری را با او مجال مداخلت و مشارکت ندهند. و وظایف تقویت و تمشیت مرعی دارند و موقوفات مزارات مذکوره و جهات سادات عظیم الشان، رضویه را حسب الاستمرار معاف و مسلم و جزو ترخان و مرفوع القلم دانند.

و به علت توجهات و تخصیصات(۱) و توابعات و اخراجات خارجیات و رسم الصداره(۲) و غله ابتیاعی(۳) و سایر تکالیف دیوانی مزاحم نشوند. و به خلاف شرع مطهر، حوالتی بر ایشان و موقوفات مذکوره ننمایند. و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و نصف یک سر(۴) گوسفند که به موجب حکم حضرت پادشاه مرحوم سلطان رستم که به امضاء فرمان حضرت، خاقانی فردوس مکانی، بر عالی جناب مشارالیه مسلم

ص: ۱۸۵

۱- ۱. تخصیصات: حواله و اطلاق امین وظایف و اوقاف است که از طرف دیوان مأمور ولایات بوده است.(غ)

۲- ۲. رسم الصداره مثل حق الوزاره است که حالا در اکثر ولایات ایران معمول است.

۳- ۳. غله ابتیاعی، هر مالکی که غله زیاد داشته و می فروخته است و از این کار فایده می برده، حکام بلدان از طرف دیوان به عنوان غله ابتیاعی، چیزی می گرفته اند، گویا این که مثل گمرک بوده است. (غ)

۴- ۴. نصف یک سر، در مالیات سر کله که معمول است، از این سادات نصف می گرفته اند، مثلاً از هر سر گوسفندی اگر دو قران می گرفته اند، از مالیات هر گوسفند اینها، یک قران می گرفته اند.(غ)

بوده، بر جناب رشید الاسلامی به همان دستور معاف دانند. و به علت شحم و جلاء(۱) و غیره تعرض رسانند و به هر کس که رجوع نمایند و در هر محلی که ذبح نمایند، تمغا و خطیره(۲) نطلبند و هیچ آفریده مانع نشود و به هیچ وجه من الوجوه پیرامون نگردند و از تغییر و تبدیل مصون و محروس شمرند و هر ساله در این ابواب نشان و پروانچه مجدّده نطلبند. و چون به توقیع رفیع منیع اشرف اعلی موشح و موضح و مزین و مجلی گردد، اعتماد ننمایند. مقرر است که حق التولیه و النقابه، به دستور نقباء سابق که بر وفق شرع خواهد بود، ستانند.تحریرا فی رابع عشر رجب المرجب سنه اربع و تسعماهمدینه قم مهر الوند شاه».

اصل این چهار فرمان را با چند فرمان دیگر از صفویه دیدیم، کسی را گماشتیم که سواد آنها را برداشته، به ما بدهد که درین کتاب بنگاریم، کنون این چهار فرمان را در این جا ثبت کرده، باز اگر مجالی شد، مواد سایر فرمان ها را خواهیم نگاشت. والّا به همین چند فقره اکتفا خواهد شد.

ما آن مطالبی را که راجع به حالیه قم بود، نوشتیم و هر چه در تاریخ قدیم قم نوشته اند، در این جا درج نکردیم تا تکرار مطلب نشود. و مطالبی را که راجع به شهر قم و در جزو تواریخ محسوب می شود بسیار است، ولی نگاشتن آنها چون تازه گی ندارد، صرف نظر می کنیم، مگر یکی دو فقره را که باید اظهار شود، و آن این است که:

[قم در عهد کیانیان]

اراضی شهر قم و مزارع آنجا در عهد کیانیان به تصرف گیو بوده است و گیو در وقت فراغت از جنگ و جدل، غالبا در این حول و هوش(۳) بسر می برده است.

۱- ۱. جلاء، گمان می کنم که مثل تفرقه حالیه خراسان است که به اسم تفرقه رعایای فلان قریه که به قریه دیگر رفته اند، کنون از بعضی دهات، جزیی مالیاتی می گیرند و آن وقت تفرقه را به جلاء اصطلاح کرده بودند، یعنی که جلاء وطن کرده و به دیگر رفته اند.(غ)

۲- ۲. تغما و خطیره، مثل داغی گوسفند این زمان است که هر کس گوسفند برای فروش بکشد و داغ قصاب خانه نداشته باشد، باید پولی بدهد.(غ)

۳- ۳. هوش به «ها»ی هوز به این معنا نیامده است و حوش مرادف حول است و شاید سهوالقلم باشد. (رحمت)

چنانکه سید ظهیر الدین مرعشی(۱) در بیان عمارت گرگان، اشاره به این مطلب می کند و می نویسد که شهر گرگان از مستحدثات گرگین میلاد است و ولایت بری متصرف بود. او در زمستان، در کرج رود قشلاق می کرد و تپّه که آنجا نهاده است، اثر عمارت اوست. چون در زمان شاه کیخسرو و گرگین با بیژن پسر گیو، غدری کرد و چنانکه در شاهنامه، مسطور است او را در قید اسار(۲) انداخت و گیو را موطن و مقام در قم و گودرز را در اصفهان بود.گرگین دیگر در آن قرب جوار نتوانست زندگی بکند، از کیخسرو درخواست نمود، به گرگان آمد و آن شهر را بنا کرد و از آنجا به بساط بوسی(۳) پادشاه که در اصطخر(۴) فارس بود رفت. و در نواحی شیراز که به لار اشتهار دارد، عمارت ساخت و مقیم گشت. و اولاد او اکنون نیز حاکم لارند. و ولایات لارو رستمرار که جزو مازندران و در ده فرسخی طهران است از آن پس ویران گشت.

شیخ بهائی ـ علیه الرحمه ـ چندی در قم اقامت و توقف داشته، و در این شهر کتابی در فقه و حدیث نگاشته، اسم آن را «اشرق الشمسین»(۵) گذاشته است. و جهت تسمیه این کتاب این که شیخ ـ علیه الرحمه ـ در اطاقی ساکن بوده است که به طرف شرق و مغرب، از هر دو سو در داشته است هم صبح آفتاب به آن اطاق تابش کرده و هم در عصر مبتلاـ به حرارت آفتاب بوده است، چون هوای قم گرم است، اطاقی که صبح و شام آفتاب بر آن بتابد شخص را منزجر می کند. و شیخ مذکور از این فقره بسیار اظهار کراهت کرده است و

---

۱ - ۱. سید ظهیر الدین مرعشی، ابن کمال الدین بن قوام الدین، از سادات محترم مازندران و مورخ. پدران وی در مازندران حکومت داشته اند و هنگامی که پدرش به گیلان فرار کرد، وی ۵ ساله بود. ظهیرالدین در سال ۸۷۸ هجری قمری، از جانب کارکیا علی میرزا به سپهسالاری ولایت گرگان منصوب گردید و تا آخر عمر در آن منصب باقی ماند. از آثار اوست: تاریخ گیلان و دیلمستان، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تاریخ جرجان و روی که بدو نسبت دهند و دیوان شعر. «فرهنگ معین».

۲- ۲. اسار: اسیری، بردگی. همان مدرک.

۳- ۳. بساط بوسی: آستان بوسی، عتبه بوسی. همان مدرک.

۴- ۴. اصطخر (استخر): یکی از معروف ترین شهرهای فارس در دوران قبل از اسلام و بعد از آن، قلعه استخر از قلاع معروف تاریخی است که در انتهای شمال غربی جلگه مرودشت قرار دارد. همان مدرک.

۵- ۵. این کتاب یافت نشد.

در آن اطاق به تالیف این کتاب پرداخته است، و نام آن را «اشرق الشمسین» گذاشته است.

[حکام قم]

[حکام قم]

اما حکام قم که از عهـد خاقان مغفور فتحعلی شاه _ طاب ثراه _ تاکنون به حکومت آنجا منصوب شده اند، از قرار ذیل است، که بعضـی از این اشـخاص یک بار و دو بار به حکومت آنجا منصوب شده و نیز در این مابین، بعضـی نایب الحکومه بوده اند که اسامی آنها را نمی نگاریم. و ممکن است که علاوه بر این اشـخاص مفصّـله، بعضی دیگر هم به حکومت قم منصوب شده انـد که مـا اسـامی آنها را انـداخته باشم. در زمان پیش که روزنامه دولتی به قاعـده نبوده است که ما از روی آنها ثبت صـحیح داشته باشیم و تعیین زمان حکومت آنها را بنمائیم. مورخین هم که به این کارهای جزئیه و ضبط حکام هر شهری نپرداخته اند. فقط هر جا که فایده می دیده اند، محض تملق و اخذ مداخل، شـرح حالی از صدور می نوشـته و بعضـی یاوه ها بافته اند! و به این کارها نپرداخته اند.

لهـذا ما کورکورانه اسامی حکام هشـتاد ساله یا نود ساله قم را پیـدا کرده، اشاره می کنیم. و ممکن است که حکومت یک دو سه نفر از این میانه مقـدم و موخر شده باشد. امید عفو از ناظرین داریم، ولی حتی الامکان طوری کوشـش کردیم که حکومت هر یـک از حکـام به ترتیب نوشـته شود، مـا محض احتیـاط بعضـی معـذرت هـا می خواهیم که حقیقت گوئی کرده باشم و الّا مورخین زمان، در انساب معاصـرین خودشان و ذکر بناهای حالیه، آن قـدر خبط و خطا می کنند و به حدس و قیاس چیزها می نویسـند که آدمی متحیر می مانـد. اگر در مقـام تحقیق برآینـد و مـدعی این قول مـا شونـد، در اثبـات این مطلب حاضـریم که نوشـتجات آنها را انتقاد کرده، حدس های باطل و اغلاط ذکر انسابی که از معاصـرین نوشـته اند، واضح نمائیم.خلاصه اسامی حکام از این قرار است:

در عهد شاه شـهید آقا محمد خان سـعید، تا چندی زندیه در این شـهر حکومت داشـته اند. آخرین حاکم ایشان در قم، «نجف خان زندی» بود که شـرح حال او سابقا اشاره شد. و بعد از او از طرف شاه شـهید یک، دو نفر محتمل است که در آنجا حاکم بوده اند و ما اسم آنها را نمی دانیم، لکن از عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه _ طاب ثراه _

تا در این زمان اسامی حکام از این قرار است: یکی از حکام مرحوم میرزا ابوالقاسم بوده است که الان کاروانسرائی به اسم او موجود است. و عمارت قلعه که الان هم به قلعه اشتهار دارد و در تصرف جناب آقا سید حسین متولی باشی است و نزدیک کوچه حرم است، از مستحدثات میرزا ابوالقاسم بوده است. میرزا ابوالقاسم قناتی در شهر احداث کرد که مسمّی به «خیر و عطاء» است، الان هم موجود است. ولی فایده آن قنات را حالا متولی باشی می برد و اهل شهر از فیض آن محرومند.

میرزا ابوالقاسم اعجوبه غریبی بوده، در حکومت خود با مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که نهایت اقتدار را در ایران داشته، زد و خورد می کرده و تمکین نمی نموده است، آخرالامر حاجی محمد حسین خان مبلغی گزاف به خاقان مغفور فتحعلی شاه ـ طاب ثراه ـ داده، حکومت قم و کاشان و اصفهان و عربستان را برای خود اداره کرد. و آن مبلغ گزاف را برای آن داد که به میرزا ابوالقاسم دست بیابد. و او را از خاقان مغفور خرید که هر بلائی بخواهد به سر او بیاورد، مشروط به آنکه سر و جان میرزا ابوالقاسم سالم باشد و تلف نشود. خلاصه میرزا ابوالقاسم بیچاره را به بهانه حساب کشیدن مغلولاً به اصفهان بردند و به حاجی محمد حسین خان سپردند او را حبس کرد. بدوا پاره ای بی احترامی ها در حق او منظور کرد، ولی آخرالامر حاجی محمد حسین خان به او مهربانی نمود و دختر خود را به حباله نکاح او در آورد و باز میرزا ابوالقاسم محترمانه می زیست. از جمله بلیاتی که به سر میرزا ابوالقاسم در آوردند، این بود که روزی در خاک اندازی نجاست کرده، مجبورا بخورد او دادند.

و آن زمان یغمای(1) شاعر در اصفهان بود که از پرتو حاجی محمد حسین خان بعضی فواید می برد. او را تحریک کردند که نزد میرزا ابوالقاسم برود و بعضی

۱- ۱. یغما: ابوالحسن بن ابراهیم قلی جندقی (۱۱۹۶ ه . ق. ـ ۱۲۷۶ ه . ق.) از شاعران معروف قرن سیزدهم هجری که به هزل سرایی شهرت فراوان دارد. وی پس از چندی سیاحت در ایران و عراق، به دربار محمد شاه قاجار راه یافت. از یغما قصاید، غزلیات و مثنویهایی به جا مانده است. این شاعر هجاگو، نوحه ها و مصیبت نامه های دلکش سروده و غزلیات نسبتا خوبی دارد. «فرهنگ معین».

گفتگوها نماید، یغما در اطاقی که میرزا ابوالقاسم حبس نظر بود و محترم می زیست رفته، سلام داد و آنجا نشست. بعد از صرف غلیانی از میرزا ابوالقاسم سئوال کرد که شما در صبح چه چیز میل فرمودید، آن بیچاره سکوت کرد و در کمال اوقات تلخی چیزی نمی گفت، باز یغما در کمال اصرار این سئوال را تکرار کرد که او را به اقرار آورد، آخرالامر میرزا ابوالقاسم بیچاره ناچار شد در نهایت اوقات تلخی و تغیر گفت: ای پدر سوخته من در صبح گه خوردم. یغما و حضار مجلس خندیده، بیرون آمدند. کار آن بیچاره به این فضیحت هم کشید. ولی مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر با آن همه عداوت دیرینه و بغض های پیشینه، به واسطه کرامت طبع و نیکی فطرتی که داشت! زیاده بر این راضی به ایذاء میرزا ابوالقاسم نشده او را به کلی پامال نکرد. و باز او را گرامی داشت و بر اعزاز او افزود و او را داماد خود نمود. و این کارها قبل از آن بود که حاجی محمد حسین خان به صدارت ایران رسیده باشد. والّا در زمان صدارت که محتاج به این کش مکش ها نبود، چنانکه رسم است، صدارت هر چه خود می خواهد می کند و حق و ناحق و ظلم و عدل او بعدها معلوم می شود که به کیفر دولت می رسد.

الحاصل میرزا ابوالقاسم مرد متین و با عزمی بوده است که در قم حکومت داشته است. و بعد از او عبد الدّخان امین الدوله پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی، حکمران قم بوده است و شرح حال او در تواریخ ضبط است. در واقع چندی هم سر رشته وزارت ایران موقتا با او شد ولی خود به جهاتی چند کناره داشت و به صدارت مستقله اقدام ننمود. و هر چند در دولت شاه مرحوم محمد شاه غازی به او تکلیف این کار کردند، تمکین نکرد و در اصفهان ماند. و شرح حال او در «ناسخ التواریخ»(۱) و سایر کتب مضبوط است. و به جمیع امتیازات و حالات او نمی پردازیم،

۱- ۱. ناسخ التواریخ، معروف ترین تاریخ عمومی دوره قاجاریه که قریب پانزده جلد بزرگ است. مؤلف آن میرزا محمد تقی متخلص به سپهر (لسان الملک) است. وی تألیف آن را در زمان ناصر الدین شاه ادامه داد و چون در گذشت، پسرش عباسقلی خان سپهر، کار او را دنبال کرد، ولی باز هم ناتمام ماند. همان مدرک.

لکن شایسته نیست که چنین مرد بزرگی! را مجملاً ـ بنگاریم. و او از جمله صدور دولت قاجاریه محسوب می شود. ولی حوادث زمان نگذاشت که این کار امتدادی پیدا کند. در حقیقت اگر او را صدر اعظم مستقل ندانیم، باید وزیر اعظم داخله اش بشناسیم که در داخله، هر تغییر و تبدیلی می خواست، می داد.

در زمان حیات پدر خود حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی، مستوفی الممالك بود، وزارت مالیه و اغلب امور دیوانی به او راجع می گشت، کارهای بزرگ می کرد. چون پدرش در هزار و دویست و سی و نه، وفات کرد، او به رتق و فتق امور صدارت پرداخت. و در عهد سلطنت خاقان مغفور، فتحعلی شاه ــ طاب ثراه ــ رتبتی تمام و تسلطی کامل داشت. هر کس را خواستی نصب کردی و هر کس را خواستی عزل نمودی، ولی بعد از چندی کناره گرفت، و اللّهیار خان آصف الدوله موقتا به کار صدارت پرداخت و وزیر اعظم بود ولی به واسطه مسامحه ای که از اللهیار خان در مقاتله روسیّه بروز کرد، خاطر خطیر خاقان مغفور، فتحعلی شاه ــطاب ثراه ــ از او رنجید، مجددا عبدالله خان امین الدوله به وزارت عظمی منصوب گردید بسی خوش رفتار بود و زمام دولتی به دست او بود. طولی نکشید که خاقان مغفور در سفر اصفهان وفات کردند، امین الدوله را وحشتی پیدا شد، و دیگر به امور صدارت و وزارت نپرداخت و جهت آن بود که چون عباس میرزای نایب السلطنه، جهان فانی را وداع گفت، امین الدوله در ترویج علی شاه «ظل السلطان» جدّ بلیغ داشت. به ولایتعهد شاهنشاه، غازی محمد شاه ــطاب ثراه ــ راضی نبود و امضاء نمی کرد و ولیعهدی را برای «ظل السلطان» می خواست. چون کار علی شاه ظل السلطان پیش نرفت و سلطنت مخصوص محمد شاه غازی شد، اضطرابی تمام به عبدالله خان امین الدوله دست داد. و دانست که اللهیار خان آصف الدوله به جهت آنکه خالوی سلطنت است به وزارت اعظم می رسد و کار او تباه می شود. لهذا در اصفهان در خانه مرحوم حاجی سید محمد باقر مجتهد رشتی متحصن گشت، چندان که او را از روی راستی طلب کردند و حقیقتا برای امروز وزارت عظمی وی را طلب داشتند، نیامد و در اصفهان

بود و محترمانه زندگانی می کرد. و در سنه هزار و دویست و شصت و سه وفات کرد. و شعر ماده تاریخ وفات او این است:

خلاصه مرحوم عبدالرحمن امین الدوله در زمان حیات والد خودشان حکومت قم جزو ادارات ایشان بوده و در آن سرزمین هم چندی بسر برده اند.

دیگر از حکام قم مرحوم کیکاوس میرزا، پسر خاقان مغفور فتحعلی شاه _ طاب ثراه _ است که در همان زمان های سلطنت پدر به حکومت قم باقی بوده است. ارکی داشته و نقاره خانه و دفتر خانه مفصلی بنا کرده است. ارک و نقاره خانه و دفتر خانه او در جائی بوده است نزدیک صحن، که حالا به کوچه حرم اشتهار دارد. و ارک و دیوانخانه او کنون یک محله بزرگی است که خانه ها در آنجا بنا کرده اند و محل دفتر خانه و نقاره خانه و خلوت او الان معین است، که خانه قمی ها در آنجا می باشد. میرزا ابوطالب خان و میرزا عبدالباقی خان قزوینی برادر او نیز چندی حکمران قم بوده و باز میرزا ابوطالب خان ثانیا بعد از برادر خود به حکومت قم برقرار شده است که از جانب مرحوم صدر الممالک اردبیلی به حکومت آنجا در ثانی سرافراز شده است. و بعد از او محمود خان کرکری و علی اکبرخان کرکری به حکومت آنجا منصوب شده اند. و ذوالفقارخان بعد از آنها به حکومت قم سرافراز شده است.

از ذوالفقار خان آثار خوبی از قم هست. نزدیک پائین شهر، بازار بسیار وسیع خوبی ساخته است که به بازار ذوالفقار خان معروف است. دکاکین و طاقهای خوبی دارد، اما کنون دایر نیست. و آن بازار، به واسطه کناره بودن از حرم، مستاجر ندارد. و بعد از او جهانسوز خان و بعد از او مرحوم عبدالعلی خان ادیب الملک پسر مرحوم حاجی علی خان اعتمادالسلطنه فراشباشی است که دو بار به حکومت این شهر منصوب شده است. و بعد، میرزا حسن خان و میرزاسید یوسف و علی خان نام حاکم

شـده اند و پس از ایشان حاجی عباسـقلی خان قجر غلام پیشـخدمت به حکومت آمده که حالا از اجزاء رئیسه دیوانخانه عدلیّه طهران است.

و بعـد حکومت قم به حضـرت علیه عـالیه انیس الـدوله _ دامت شوکتهـا_ تعلق یافت که حاجی حبیب الـدخان برادر ایشان به حکومت این شـهر آمـد. و بعد مرحوم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله پسـر مرحوم میرزا محمد خان سـپهسالار و صدر اعظم ایران از جانب دولت به حکومت قم آمده، پس از آن باز مرحوم عبدالعلی خان ادیب الملک به حکومت این شهر آمد، بعد از آن قم هم در جزو بعضـی از شـهرهای ایران ضمیمه اداره امیر کبیر مهرگان، حضرت مستطاب اشرف والا کامران میرزای نایب السـلطنه وزیر جنگ شده، از جانب ایشان میرزا محمد حسـین معروف به وزیر خمسه به حکومت این شـهر آمدند. و پس از او میرزا سـید مهدی تفرشـی به حکومت این بلد منصوب گردید و باز مرحوم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله از جانب حضـرت والد، نایب السلطنه، به حکومت این ولایت آمدند و چند سالی باقی بودند.

پس از ایشـان برادر والا گهر علی نقی میرزا (عین الملک امیر تومان) به حکومت قم منصوب شدنـد که ساوه و زرنـد هم جزو ایشان بود. و در هزار و سـیصد و چهار و سـیصد و پنج تا هفده ماه در این صـفحات حکومت داشـتند و کارهای نیکو کردند. بعـد از ایشان باز محمـد مهـدی خان اعتضادالـدوله به حکومت این بلـد منصوب گردیدند. و این زمانی بود که حکومت قم از اداره حضـرت والا امیر کبیر نایب السلطنه _روحی فداه _ خارج شد. و بعد از اعتضادالدوله، سپهدار به حکومت این جا آمد و بدسلوکی کرد و چنـدی بعـد وفات نمود. اعتضاد الـدوله هم در آن هنگام به عالم بقا رخت کشـیده بود. حکومت شـهر قم به عبـاس میرزا، پسـر مرحوم محمـد مهـدی خـان اعتضاد الـدوله، تعلق یافت که از طرف مادر گرامی فرزنـد نواب علیه عالیه فخر الملوک _ دامت شوکتهـا_از ثبات سـلطنت عظمی می باشـد. و به این جهت او را امیرزاده خطاب کرده، به مثل شاهزاده گان، او را عبـاس میرزا نامیدنـد. و شـهرت نـایب الایاله دارد. و تا کنون هم که زمان نوشـتن این سـفرنامه است و هنگام توقف ما به شهر قم است، او در این

ص: ۱۹۳

شهر حکومت دارد. و از قراری که استنباط شد، در خیال این است که به لقب پدر خود «اعتضاد الدوله» از طرف دولت سرافراز و ملقب شود. عمارات و بناهای خوبی از مرحوم اعتضاد الدوله در این شهر موجود است که اکنون ارک حکومتی است.

و بعضی از این حکام را که ما ذکر کردیم، تنها حاکم قم نبوده اند، بلکه حکومت ساوه و زرند هم جزو حکومت قم ایشان بوده است. و مرحوم اعتضاد الدوله در بعضی اوقات حکومت قم و کاشان و ساوه و زرند را با هم داشته است. ولی بعضی حکام فقط به حکومت قم نائل بوده اند. اما در میان این حکام قم که مذکور شد یکی عبدالله خان امین الدوله و میرزا ابوالقاسم صاحب قنات «خیر و عطاء» دارای آثار و مآثر بوده اند که اشارتی به شرح حال ایشان شد و یکی دیگر علی نقی میرزای (عین الملک امیر تومان) که دارای فضل و مقامات هستند و باید از ایشان هم اشاراتی شود. سایرین اهل فضل نبوده اند. و آثار جمیلی نداشته اند، اگر هم اتفاقایکی از آنها دارای شعری و فضلی بوده است، ما را بر حالات آنها اطلاعی پیدا نشد، که در این کتاب بنگاریم. لهذا از شرح و بسط هر یک صرف نظر کردیم.

امّا شاهزاده علی نقی میرزای عین الملک، امیر تومان که شرم آید که در توصیف این برادر که به منزله پدر است، بپردازیم. اگر سمت اخوت نداشت، می توانستیم که به اقصی الغایه، مراتب ایشان را بیان کنیم، اما کنون اندیشه داریم که اگر شرح مراتب ایشان را بنگاریم، دیگران زبان طعن گشایند و آن بیانات و توصیفات مرا حمل به اخوت کنند، لهذا ناچاریم که در شرح حال این برادر خود در کمال اختصار کوشیده، به طور اجمال اشاراتی نمائیم تا در زمره، «من صنَّف فقد استهدف» در نیائیم.

سرکارمعظم له دارای فضایل صوری و معنوی، صاحب عزم وافی و جزم کافی هستند. در نهایت دانائی و مال اندیشی و درست کاری بوده، در صفات حمیده چنان سرشته شده اند که عاقل و دیوانه و خویش و بیگانه در ستایش ایشان اتفاق کلمه دارند. یک صفت بزرگی که دارند این است که اگر چندین خطا از کسی ببیند، باز چون به او ملتجی شود و طلب عفو کند، ثانیا تلطف به او کرده، محرومش نمی سازند و

مردودش نمی خواننـد. شـرم حضور و حالت بزرگیشان مانع است که احـدی را به خطای سابق از درگاه خود محروم کنند و با همین حـالت، طوری احتیـاط امور خود را می کننـد که با این همه گـذشت و اغماض، احـدی بر ایشان چیره نمی شود. در امر حکومت و سیاست مدن و عدالت بصیر و خبیر و کافی و وافی هستند.

عجب در این است که جنبه رفق و مـدارات و مهربانی را از دست نمی دهند و با این حالت طوری خود را وانمود می کنند که گویا قهر خداوندند. در نهایت مهربانی که باشـند باز همه کس از ایشان احتیاط دارد. مثل بعضی حکام، با یک طرف سازگار می شود که طرف دیگر را مقهور سازد، در احقاق حق طرفین چنان می کوشـد که قوی بر ضـعیف و فلان مجتهـد مبسوط الید بر فلاـن رعیت بیچاره نمی توانـد فائق شود، حقوق هر کس را خوب می پردازنـد. ملاحظه رعیت و اولیای دولت را دارنـد. در منشآت و نوشتجات، نه چندان با کمی خصوصیت و تزویر می کنند که او از جاده خارج شود و نه چندان در عنوانات تکبر می ورزنـد که کسـی گله و رنجش در میـان آرد مـذاق و میزان و نبض هر کس را در دست دارنـد. و در کار خود در هر موردی بصیرند.

نه شوکت و سـطوت را از دست می دهنـد و نه از مهر و محبت غفلت دارنـد که هیچ صـفتی اخلال در کار ایشان نیاورد. جنبه افراط و تفریط ندارند، غالبا در صفت میانه روی و اعتدال است، نهایت نرمی و ملاطفت را دارند، اما عمدا به خود یک صفت تهوری می بندنـد که کسـی در حکومت ایشـان از حـد خود تجاوز نکنـد. در عین جباریت مردم را به تواضع خود اطمینان(۱) خـاطر سـازد. و در عین تواضع و فروتنی مردم از قهاری او انـدیشه دارنـد. اینجانب در تاریـخ ذکر صـفات مردم را بهتر از ذکر کمالات می دانیم. از آنکه کمال و فضل کسی به کسی دیگر چندان فایده ندارد، اما

---

۱ - ۱. اطمینـان مصـدر است و حمـل مصـدر بر ذات محـال. چگونه می شود مردم را اطمینـان خـاطر سازنـد یا مردم را مطمئن سازنـد یا اطمینان خاطر دهند، یقینا سـهوالقلم است. (رحمت) _ در زید عدل چه گویی که از بابت مبالغه حمل مصدر بر ذات شده است و گاهی مصدر به معنای اسم فاعل آید. مانند این مصـرع: لها خنیان اعلان و اسرار یعنی مقلن و مسر. اینجا هم یعنی مطمئن خاطر سازد. (اسدالله)

صفات و خوب و بد مردم به حال مردم بسیار مضر یا مثمر است. در این صورت در حالات سرکارمعظم له که تصور کردیم، اکثر صفاتشان ممدوحه است ولی بعضی صفاتشان را اگر ذکر کنیم، جمعی تمجید خواهند کرد و برخی دیگر چندان ستایش نخواهند نمود. لکن عقل کامل ایشان چنان اقتضا دارد که هر چه بکنند و بگویند درست باشد. چنانکه اگر کسی در متانت، نوعی باشد که هر کس را به مجلس خود راه ندهد و پاره ای ضیافت های فسق و فجور نکند و از قاعده عقل دم زند، کمال تعریف را خواهد داشت، اما جمعی بوالهوس را اعتقاد آن است که باید همه روزه مجلس شخص، مثل تیاتر باشد و زمره مطربان و مقلدان از آنجا بهره ها برند و مزه ها به کار برند. و سرکار معظم له اعتناء به قول این و آن نداشته، از روش عقل حرکت کرده، متانت و درست کاری و مهربانی با مجربان و دانایان را از دست نمی دهند . ولی در جمیع خیالات و مزاق مردم مختلفه همراهی ندارند و به تبذیر و اسراف نمی پردازند.

فضایل عربیه و کمالات ادبیه و تاریخ دانی و فرانسه و حساب و انشاء و سیاق و شعرگوئی و شعرشناسی ایشان به حدّی است که محل ستایش خاصّ و عام شده اند. در اظهار داشتن کمالات، نوعی سکوت دارند که عشری از اعشار کمالات ایشان را کسی نمی داند و هیچ خودستائی و خودنمائی ندارند. متانت و وقار و سکوت را از کف نمی دهند، تا چندی کسی با ایشان محشور نشود، محال است که اظهار کمالات خود را نمایند، مگر بر سبیل ندرت گاهی اظهار نمایند. از جمیع امیرزادگان و شاهزادگان این دوره کاملتر هستند، به طوری انشاءپردازی و مطلب نگاری دارند که کاغذهای ایشان در نزد همه کس محترم است. چون منشیان از عهده سلیقه ایشان بیرون نمی آیند، غالبا خودشان با داشتن چند نفر منشی، باید انشاء مطالب کنند. نه تنها در انشاء اخوانیات ماهر هستند، بلکه در انشاء دیوانیات و ارقام و احکام و فرمان نویسی، طوری ماهرند که هیچ مترسّلی به آن خوبی در این دوره نمی تواند، ارقام نویسی کند. ندره اگر در این دوره چند نفر منشی پیدا شود که بتواند بی غلط نزد ایشان مطلبی نگارد و نکته به کار برد. شعر فارسی را نیکو بسر آیند، از بی اعتنائی

هنوز تخلص برای خود قرار نـداده انـد. شـعر عربی را بـدون ایراد انشاء می نمایند، مراسـلات عربیه ایشان نثرا در اغلب جاها به دست است که از ایشان سـتایش می نمایند. خط را به غایت نیکو می نویسند و در علم سیاق و حساب ماهرند که اگر وقتی در حکومت، منشـی و مسـتوفی و سر رشـته دار بخواهد، ناز کند و اظهار انحصار نماید، ایشان به تنهائی به انشاء و حساب و برات نویسی و ارقام نگاری، طوری ماهر و قادرند که کارها را به سهولت به شخصه از پیش می برند.

در مدایح ایشان فضـلای عصـر قصاید عربیه و فارسـیه سـروده اند، از آن جمله قصیده میرزا غلام حسین خان ادیب است که به طور خلاصه، چند شعری از قصیده او را در این جا می نگاریم:

طوبی لمن ابنه من قد حوی شرفا لغر ابائه ذاخیر ابناء(۱)

ابن ولکنه للمکرمات اب ابن ولکنه فخر لاباء(۲)

علینقی الذی من فضل طینته وترب نعلیه یزهو الطین بالماء(۳)

ولا اری فیه عیبا کان مسترا او ظاهرا غیر افراط باعطاء(۴)

کم من هبات له فی الخلق قد نشرت لم تحصها قط فی عدّ و احصاء(۵)

و کیف احمد من فاق الوری شرفا سمت به کل اعلام و اسماء(۶)

فکیف احمد من قد کان رتبته فوق المدایح فی جد و اطراء(۷)

ص: ۱۹۷

۱- ۲. خوشا به حال کسی که فرزندش، شرافت را در برگرفته است که برای پدران برگزیده اش بهترین فرزند است.
۲- ۳. پسر است، ولی پدر صاحبان کرم است.پسر است و لکن، فخر پدران است.
۳- ۴. علی نقی ای که از بزرگی و فضل طینتش و خاک کفشـهایش، گِل به آب فخر می فروشـد (گل وجودش و گِلی که از خاک کفشهای او حاصل شده هر دو به آب فخر می فروشند).
۴- ۵. در او هیچ عیبی که پنهان باشد و یاآشکار، نمی بینیم جز اینکه در بخشش زیاده روی می کند.
۵- ۶. چه بسیار بخششهای او که بین مردم پخش شده و هرگز نمی شود آنها را به شمارش درآورد و حساب نمود.
۶- ۷. چگونه ستایم کسی را که بر همه مردم برتری دارد و به حیث شرف، همه اسما و اعلام به او شناخته می شوند.
۷- ۸. چگونه ستایم کسی را رتبه اش به واقع، برتراز هر مدحی است.

و من فیضه قد حکینا کل اوصاف من جوده قد روینا کل انباء(۱)

له مصابیح من فضل و من ادب ذکائه زیتها فی حال اضواء(۲)

یامنیه الدهر یا نیل المنی کرما یامن به ینجلی کل الاشدّاء(۳)۵. ای صاحب شرف و مقامات بلند، ظل و سایه وجود شما دائمی باد! اهلاً و سهلاً، خوش آمدید.(۴) و نیز جناب ملا عبدالعلی قاضی سبزواری، پاره ای مقاطیع در مدیحت ایشان سروده اند، از آن جمله این چند بیت از قصیده ایست که در تهنیت حکومت سر کار معظم له و ورود ایشان به سبزوار انشاء نموده اند. و بعضی مباراتها و عباراتها و رسایل عدیده در باب ایرادات به این قصیده نوشته شده که مقام مقتضی نوشتن آن تفصیلات نیست، عجاله به نوشتن چند بیتی اکتفا می کند.

دم دائما فی ظلال المجد والنعم و عم صباحا اخا جود و اغناء(۵)

طوبی لکم نورت عین قلوبنا احییت مهجتنا برغم حسودکم(۶)

ذقنا اجاج الهجر نرحو بعدها نسقی رحیقا من مناهل جودکم(۷)

خلاصه از مداحان او اگر بخواهیم اشعار بنگاریم، خود کتابی جداگانه می شود.

سرکار معظم له، به عربی و فارسی منشآت و تعلیقات و حواشی خوبی نگاشته اند. ثبت دو نوشته ایشان را در این جا می نگاریم که میزان معلوم شود. با اینکه سئوال طرف را نمی دانیم چه بوده است که این جواب را نگاشته اند. و اگر سئوال و جواب هر دو نوشته می شد، نکات و خوبی این دو جواب بهتر معین می گشت، اما ناقدان بصیر

۱- ۱. از فیضش، همه اوصاف را حکایت کردیم و از جودش همه اخبار را روایت کردیم.

۲- ۲.برای او چراغهایی از فضل و ادب است که روغن آن چراغها ذکاوتش است که نورافشانی می کند.

۳- ۳. ای آرزوی دهر ای مقصد آرزو به حیث کرم و ای کسی که به او برطرف می شود همه سختی ها. یاذالمعالی دام ظل وجودکم اهلا و سهلا مرحبا بورودکم

۴-

۵- ۴. دائماً در سایه مجد و نعمت زندگی کن و روزگار را با جود و بی نیازی بگذران.

۶- ۶. خوشا به حال شما! چشم دل ما را نورانی کردی و روح و جان ما را به رغم بد خواهان، زنده گردانیدی.

۷- ۷. چشیدیم ما تلخی هجران را، امید داریم، زین پس، از آبشخور جود شما، شراب ناب بنوشیم.

باز می دانند که در این دو ورقه انشاء فارسی و عربی که کرده اند، چه قدر ملاحت به کار برده اند، این مسیله را وقتی نوشته اند که در قم حکومت داشته اند و میرزا غلام حسین خان ادیب با ایشان در آن سفر منادمت داشته اند. و به ندیم باشی مخاطب بوده اند، در ایام ییلاق، عید اضحی در پیش آمده است و رسم است که امراء و حطّام در هر جا که حکومت دارند، به جهت علماء و اشراف و اعیان آن شهر و اجزای محترم خود، گوسفند بفرستند و از برای بعضی اشخاص، دو رأس و سه رأس روانه می دارند. و برای بعضی یک رأس می فرستند و این کار یک نوع احترامی است که در ملت اسلام رایج است! و اعیان باید درین موقع، این گونه مهربانی ها و توقیرات، به اهل علم و اجزای مخصوص خود نمایند. و گویا درین موقع برای میرزا غلام حسین خان ادیب یک رأس گوسفند فرستاده شده و او به جهت رقابتی که با دیگران داشته است، متوقع بوده است که دو گوسفند برای او فرستاده شود، لهذا گوسفند را پس فرستاده و گله گذاری نموده است که این جواب به او نوشته شده است:

بعد العنوان و القاب، ندیم باشی، وقتی عضدالدوله(۱) در میدان بزرگ دارالعلم شیراز از استاد کامل ابوعلی فارسی(۲) پرسید: عامل در استثناء چیست؟ جوابی گفت که مطابق سوال نبود، عضدالدوله ایراد کرد، ابوعلی گفت:«هذا جواب میدانیٌّ». من هم حالا ـ می گویم:«هذا جواب ییلاقی»؛ در این بیابان و صحرا و قّلت گوسفند برای عید اضحی، چه جای این گله گذاری ها است، شأن شما معلوم است ولی «الضرورات تبیح المحظورات»، هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد؛ شما را با شخص بی مقامی

۱- ۱. عضد الدوله، مغیث الدین فنا خسرو ابو شجاع بن رکن الدوله حسن، پادشاه مقتدر از آل بویه (ف. ۳۷۲ ه .ق.) در سال ۳۳۸، عماد الدوله، او را جانشین خود نمود و امارت فارس را به وی سپرد. او امیری بود عاقل، فاضل، باسیاست، با هیبت، طرفدار فضلاء و دانشمندان، مروج علم و معرفت، آبادکننده شهرها و دستگیر ضعفا بود. همه ادیان را محترم می شمرد و خود شیعی مذهب بود و از آثار او «بند امیر» در فارس است. وی خود با علما و فضلا مباحثه می کرد و بارگاهش مجمع دانشمندان بود. «فرهنگ معین».

۲- ۲. ابوعلی فارسی، حسن بن احمد فارسی (و. ۳۰۷_ ف. ۳۷۷ ه .ق.) از علمای ادب عرب و شاگرد سیرافی است، ولی بر خلاف روش او که مبتنی بر حفظ بود، روش ابو علی مبتنی بر قیاس بود. او و شاگردش ابن جنی، ابواب جدیدی در نحو و تصریف عربی ابتکار کردند. ابوعلی در فارس ولادت یافت. بعدها مدتی به حلب رفت، سپس به فارس بازگشت و به مصاحبت عضدالدوله نایل گردید و کتاب «الایضاح و التکلمه فی النحو» را برای او تدوین کرد. همان مدرک.

مقابل نکرده ام، انشاء الله سلامتی باشد، تلافی اینها خواهد شد. آسوده باشید، زیاده مطلبی نیست. رقعه ای که به یک تمثیل و حکایت مختصر، ادای مطلب نماید و یصح السکوت باشد، نهایت تعریف را دارد.

و نیز در زمانی که در قم حکومت داشته اند و به ییلاقات بلوک قهستان، ییلاق کرده بودند، ندیم باشی مذکور، گویا به جهت امر ناگواری کاغذی می نویسد و تحصیل مرخصی می کند که به طهران مراجعت نماید. سرکار معظم له جواب عربی به او نوشته نمی گذارد که به طهران معاودت نماید و امیدوارش می سازد و صورت آن جواب این است:

من امیر بعض بلاد الجبل [قم] الی امینه و صدیقه (ندیم باشی) قرئت کتابک و فهمت خطابک. لعمرک انه کتاب غریب و خطاب عجیب. رایته صبحا لا ملاحه له او ملیحا لا صباحه معه کانه بیاض بلا سواد و سواد ما فیه سداد و نعم من قال «رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعد طوره» و ما اقول لک الا ما قال اول من قال(۱) «غرک عزک» الی اخره و امّا استرخاصک منی فی المسیر الی طهران فهذا مما لا فائده فیه لالی اجازه ان ترجع «بخفیّ حنین(۲)»یسا من الراحه باکی العینین عم صباحا فانک منی فی السفر بمنزله الرکاب و فی الحضر کالکتاب لا افارقهما ابدا و احبهما حبا سرمدا اسلم تسلم

ص: ۲۰۰

۱- ۱. اول من قال: مقصود، حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام _ است که به معاویه نوشت «غرّک عزّک فصار قصار، ذلک ذلّک فاخش فاحش فعلک فعلّک تهدی بهذا»] بحارالانوار، ج ۴۰ ص ۱۶۳ باب ۹۳] درین عبارت هر دو کلمه را به صفت تجنیس آورده اند که کتبا یک شکل نوشته شده است. «فعلّک» ثانی، «فا» فاء تفریع است. یعنی فلعلّک. از آنکه «علّ» به معنی «لعلّ» می باشد. و این جواب را به معاویه نوشته اند که او بدوا این عبارت را نوشته بود: «علا قدری غلا قدری» در این عبارت هر دو کلمه تجنیس خطّی شده است؛ یعنی قدر من بلند شد از آنچه که دیگ من غلیان و جوشش دارد؛ یعنی من به مردم اطعام و انعام می کنم، به این جهت بلند مرتبه شده ام.(غ)

۲- ۲. این یک مثل عربی است. (غ) معنای تحت اللفظی این عبارت یعنی با دو کفش حنین برگردی، کنایه از ناکام شدن و شکست خورده شدن در کاری است. داستانش این طور است که شخصی به نام حنین برای خرید و شاید تجارت با اسبش می رود، شخصی طمع می کند که اسب و اموال او را بر باید، لذا لنگه کفشی را در مسیر او می اندازد، او بر نمی دارد، مقداری جلوتر، لنگه دیگر کفش را می اندازد، حنین به طمع اینکه، این جفت کفش را به دست آورد، اسب و اموالش را همانجا می گذارد تا به محل قبلی برود و آن لنگه را نیز بردارد. و وقتی برمی گردد، فقط لنگه کفش بوده، بدون اسب و اموالش.

ان شاء الله لاتری بعد مکروها(۱)۶. شبی خیال محبوب به دیـدارم آمد، پس از آنکه مرا با اندوه عشق و شب زنده داری، زار و ناتوان گردانید.(۲)

و از اشعار عربیه ایشان این چند بیت درین جا ثبت می شود:

وصف ارقی طولی اللیالی لها و قل بعیشک عیشی بعد بعدک ماصفا(۳)

فماذقت طعم النوم مذطفت فی الهوی و لا نظرت عینای جاما وقرقفا(۴)

متی اشفقتْ فاسئل لی الوصل عارفا بحالی و انکرنی اذا رامتْ الجفا(۵)

ونیز این چند شعر از ایشان است:

الا یا نسیم الصبح بلغ تحیتی الی رشاء من حبها صرت مدنفا(۶)

فظن یسمرلی من طیب السمر و ظنت اجنی به من عذب الثمر(۷)

و ضّرم النای نار الشوق فی کبدی و اذهب النوم من جضنی و من بصری(۸)

ص: ۲۰۱

۱- ۱. از امیر بعض بلاد جبل به امین و دوسـتش ندیم باشـی. نامه ات را خواندم و کلامت را فهمیدم. به جان تو نامه ای اسـت غریب و خطابی است عجیب. آن را خوبرویی بدون ملاحت یا ملیحی بدون خوبرویی یافتم. گویی سـفیدی است بدون سیاهی و نوشـتار، و نوشـتاری است که در آن اسـتواری نیست. و چه خـوب گـفت کسـی که گفت: خـدا رحمت کنـد، انسـانی را که ارزشش را شناخت. و از شأنش فراتر نرفت.(علیعلیه السلام، نهج البلاغه) و نمی گویم به تو مگر آنچه را که اولین کس فرمود: «عزتت تو را مغرور کرده است» تـا آخر کلاـم. و امـا کسب رخصت تو برای بـازگشت به طهران، این درخواست از آن اموری اسـت کـه در آن فایـده ای نیست. مـن نمی تـوانم به تـو اجـازه دهم که ناکـام بمـانی و ناامیـد از آرامش، بـا دو چشم گریـان برگردی. صبح بر تو گوارا باد! پس تو در سـفر برای من به منزله رکابی و در حضـر به منزله کتاب، از آن دو هرگز جـدا نمی شوم و آنها را به محبتی سـرمدی دوست می دارم. تسـلیم من باش تا سالم بمانی ان شاء الله بعـد از این ناراحتی نمی بینی. ولیله زارنی طیف الحبیب بها من بعد ما شفنی بالوجد و السّهر

۲-

۳- ۳. توصیف کن بی خوابی طولانی شبهای مرا برای او و بگو حیات من به حیات توست، بعد از دوری تو صفایی نیست.

۴- ۴. از زمانی که در عشق طواف کردم، طعم خواب را نچشیدم و دیدگانم جامی و شرابی را ننگریست.

۵- ۵. آن زمـان که او را مهربـان یافتی، برای من بخواه وصل را به حال من و آن گاه که او را جفا کار و خشـمگین دیـدی، از من هیچ مگو.

۶- ۲. الا ای نسیم صبح تحیت مرا به آهو بچه ای برسان که از عشقش سخت بیمار گشته ام.

۷- ۷. او گمان کرد با کلمات زیبا برای من قصه های شبانه می گوید و من گمان کردم که از هم نشینی اش میوه های شیرین می چینم.

۸- ۸. دوری، آتش اشتیاق را در جگرم شعله ور ساخت و خواب را از دیدگانم در ربود.

و نیز مختصری در شرح حال ایشان با بعضی اشعار فارسی که سروده اند در «تذکره قدسیه(۱)۲. این ابیات در نسخه خطی ضبط نشده بود و برای تأمین نظر نویسنده، از کتاب تذکره انجمن ناصری مدایح نگار، انتخاب و نوشته شد.(۲)» که میرزا ابراهیم خان مدایح نگار، منشی سفارت انگلیس نگاشته است، ضبط شده، به حلیه ی طبع رسیده است. ما نیز از اشعار فارسی ایشان، این چند بیت را در این جا می نگاریم:

خلاصه همین چند سطر در شرح حال ایشان کافی است. تقریبا سی و پنج سال از عمر شریفشان می گذرد، از ابتدای عهد شباب به خدمات دیوانی و لوازم جان نثاری ها افتخار داشته اند. در خدمات دولتی که سرافراز شده اند، ثبت مختصر آنها از قرار ذیل است: حکومت نیشابور و عمّارلو؛ نایب الایاله گی خراسان؛ ریاست قشون خراسان؛ حکومت سبزوار سه بار؛ حکومت قم و ساوه و زرند. در این سفر هم به حکومت بهبهان و ایل ممسنی منتخب و منصوب شده اند. کنون در دو دولت علیه، رتبه امیر

---

۱ - ۱. تذکره قدسیه: احمد گلچین معانی در کتاب «تاریخ تذکره های فارسی» می نویسد که «تذکره قدسیه» همان «تذکره انجمن ناصری» است، شامل تراجم ۲۶ شاعر، با نثری پر تکلف که به نام ناصر الدین شاه قاجار تسمیه و تألیف و طبع شده است، با تصاویر سیاه قلم صاحبان تراجم اثر نقاش مشهور «ابوتراب غفاری» که در چهار انجمن تنظیم شده است و تذکره قدسیه دقیقا" همین کتاب است با همان تصاویر از همان نقاش، با این تفاوت که کمی دیباچه کتاب تغییر کرده، انجمن به رکن تغییر نام داده شده (کتاب در ۴ رکن تنظیم شده)؛ و روی کاغذ کبود رنگ چاپ گردیده است. تاریخ تذکره های فارسی، احمد گلچین معانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ه .ش؛ ص ۳۲۰. رفت از بر من قرار و آرام آن روز که رفت یارم از دست من در همه شهر جز توام نیست صد همچو من ای صنم تو را هست ای مایه عمر جاودانی وی فتنه هوشیار و هم مست بنشین که هزار فتنه برخواست تا ننشستی تو، فتنه ننشست تیری که زدی زغمزه بر دل تا ریشه زندگانی ام خست افسوس که یار سست پیمان هر عهد که کرده بود بشکست ما را به غم فراق بنشاند خود رفت چنانکه تیر از شست

۲-

تومانی داشته، به لقب «عین الملک» سرافراز و به تمثال همایون مکّلل به الماس از درجه اولی، قرین اعزاز و امتیازند. و از وجنات حال ایشان چنان استنباط می کنیم که باید این شعر را برای ایشان بخوانیم؛

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است

شرح حال حالیه قم و اسامی حکام و شرح طوایف و صنایع و ایلات و مساجد و علماء و تعداد نفوس آنجا از قراری بود که نوشتیم. و تا حال پیش از این مطلب جدیدی به دست نیاورده ایم. کنون باید به ذکر مزارع و بلوکات و دیهات و حبال قم، به طور اجمال چند ورقی بنگاریم. باز اگر از داخله شهر مطلب جدیدی به دست آمد، ثانیا خواهیم نگاشت.

[اراضی اطراف قم و اسامی آن ها]

[اراضی اطراف قم و اسامی آن ها]

چون از شهر قم برون شوی، مزارع و دهات نزدیک به شهر جزو بلوکات قم محسوب نمی شود. از قدیم الایام به یک طوری تقسیم کرده اند که ما هم از اصطلاح و ترتیب آنها خارج نمی شویم، و به همان تقسیمی که کرده اند، می نگاریم. چون از شهر بیرون بروی، اراضی و توابع اطراف قم را به این قسم اسم گذاشته اند:

قسمی را «باغات» گویند و قسمی را که مزارع است «مزروعی» نامند و آب از رودخانه بر می دارند. و قسمی را که دارای قری و خانوار است، «قنوات» گویند، از آنکه اینها از رودخانه قم مشروب نمی شوند و محصولات خود را به آب قنات همان ده مشروب می سازند. و قسمی را «خالصه جات» نامند، اگر چه آنها هم جزو «قری» است، لکن آنها را از قرای قنواتی مجزّا فرض کرده اند و خالصانه می نامند. باغات دور دروازه های شهر است، و مزارع تا یک فرسخی و یک فرسخی و نیمی در دور شهر امتداد دارد، و قرای قنواتی و خالصه جات هم تا دو فرسخی، دور شهر می باشد. بعد از آن هر دهات و مزارع که باشد، در جزو بلوکات محسوب می شود. و بلوکات قم مسمّاه به بلوک «واز کرود» و «قهستان» و «جاسب» و «اردهال» می باشد. و پس از

بلوکات دیگر هر چه یافت شود، به مزارع و قراء کنار رودخانه موسوم شده است که مالیات آنها جزو بلوکات نیست، مباشر مخصوص دارد. و بعد از آن بعضی «چم ها» است که آنها را چم کنار رودخانه گویند.

[مباشرین مختلف مالیات]

[مباشرین مختلف مالیات]

کلیةً در قم یک مباشر مال شهر قم است و چون بیرون آید یک مباشر مخصوص باغات است که او را «مباشرباغات» گویند و ابوالجمع علی حده دارد که از بابت قصیل و کاه و علف و میوه، حق جریبانه از صاحبان باغ می گیرد و صاحبان باغات در شهر مسکن دارند. و یک مباشر برای مزارع دور شهر معین می شود که او را «مباشر مزروعی» می گویند. و مزارع تا یک فرسخ و نیمی شهر امتداد دارد. و مالکین مزارع در شهر سکنی دارند. و آن مزارع جز صحرا دیگر قلعه و خانوار و سکنه ندارد. رعایا از شهر، صبح به آنجاها رفته، زراعت می کنند و شام به شهر می آیند. و در سر هر مزرعه، چند نفر دشتبان می گذارند که محافظت صیفی و شتوی نماید. و آب این مزارع از رودخانه است و مباشر عمل مزروعی در شهر قم، از روی تقسیم بنچه آب و ملکی که در دست دارد، از مالکین، مالیات دیوانی را می گیرد.

و یک مباشر برای قنوات معین می شود و او را «مباشر قنوات» گویند. و او مالیات از آن دهاتی می گیرد که دو فرسخی شهر واقع شده، سکنه دارد و جزو بلوکات محسوب نمی شود. چون آب قنات دارند لهذا مباشر این دهات را مباشر گویند.

و یک مباشر یا دو مباشر یا سه مباشر یا چهار مباشر هم برای چهار بلوک معین می شود که گاهی بر جمیع بلوکات، یک مباشر و نایب الحکومه معیّن می شود. و گاهی هر بلوکی را به یک مباشر مخصوص می دهند.

کلیةً اصطلاح اهل قم این است که باغات و مزروعی و قنوات را «حومه» و «توابع» شهر می گویند و باقی را جزو بلوکات محسوب می دارند. و بسا می شود که از برای اخذ مالیات عمل باغات و مزروعی و قنوات، یک نفر مباشر معین می شود. که مالیات

ص: ۲۰۴

هر عملی را از مالکین و رعایا گرفته، به حکومت قم می پردازد، چون مالیات باغات و مزروعی و قنوات چندان قابل نیست، لهذا از برای هر کاری یک مباشر برقرار نمی کنند، بلکه هر سه عمل را به یک نفر می دهند.

در این اوقات، بلوک «وازکرود» را هم که عبارت از دو قریه صرم(۱) و خورآباد(۲) است، جزو حومه و توابع شهر قرار می دهند و آن را مستقلاً بلوک علی حده قرار نمی دهند. بلوک حقیقی قم در واقع همان «قهستان» و «جاسب» و «اردهال» می باشد.

خلاصه کنون باید اسامی باغات و مزروعی و قنوات و خالصه جات و بلوکات و مزارع کنار رودخانه و چم ها را به تفصیل نوشت. و اسامی مزارع و دهات را معین ساخت. اما اسامی باغات از این قرار است - اگر چه سابقا اشاره شده، کنون اسم تمام باغات دور شهر را درین جا ثبت می کنیم که اهمال درین کار نشده باشد. _ باغات تمامی از آب رودخانه مشروب می شوند. اغلب میوه جات در آن باغ ها به دست می آید. لکن به واسطه گرمی هوا، دوام آنها کم است.

عمده باغات در خود شهر ساکن هستند، صبح به سرکارخود رفته، شام به شهر مراجعت می نمایند. و این باغات بعضی در داخل حصار و باره شهر واقع است و برخی در خارج شهر و نزدیکی آن تشکیل یافته است. و مالیاتی که بر آنها بسته شده است در ممیزی میرزا حبیب اللّه خان، برادر مرحوم میرزا نصرالله مستوفی گرگانی واقع شده که در این دولت بعد از گرانی، به قم، از طرف دولت مأمور شده، به هر جا جمعی جدید بست و تعدیلی کرد. و صورتی به دفتر طهران فرستاد تا از آن قراء جزو جمع نوشتند. و در چند جزو قبل هم، در ممیزی و تاریخ ورود او به شهر قم اشاره شده است. باری باغات در اطراف دروازه ها واقع شده و اسامی هر یک از محلات مسطوره ی آتیه می باشد.

۱- ۱. قریه صرم از قرای بلوک و از کرود، هوای آن معتدل است، نه به گرمی بلده است و نه به سردی کوهپایه. آب آنجا از قنات است بسیار آمان نگر، در سال کم بارانی قناتهای آنها کم آب می شود. حاصل آنها جو و گندم است و باغات آنجا مشجّر از انار و انجیر. انارش از انار ساوه و کن (تهران) بهتر است. «تاریخ قم» ارباب بیک.
۲- ۲. خورآباد در سفلای قریه صرم، هوای آنجا معتدل مثل صرم. حاصل شتوی آنها جو و گندم خوب می شود، صیفی، جوزق کاری است، باغات آنها انار و انجیر است به خوبی صرم و قلعه ای دارد واقع در سر قلّه کوه. همان مدرک.

[باغات طرف دروازه معصومه علیهاالسلام]

[باغات طرف دروازه معصومه علیهاالسلام]

باغات طرف دروازه «معصومه» که آبادترین باغات قم می باشد:

ــ باغ «آقا حسین» در طرف راه عراق در بالای باغات واقع است، چهل جریب وسعت آن است.

ــ باغ «عباسقلی بیک» که دارای هر نوع اشجار است، پنجاه جریب است.

ــ باغ بالا متعلّق به مرحوم حاجی اصغرخان است در جنب رودخانه، نزدیک دروازه عراق، در ردیف «مهندسیه» در پائین باغ «عباسقلی بیک» واقع است. خود حاجی اصغرخان که در ضمن طایفه حاجی حسینی ذکر او شده است، او را آباد و تأسیس نموده است. میوه خوبی دارد و باغ بسیار خوبی است. نزدیک به شهر، درخت های کهن و آب روان دارد و همیشه محل تفرج و تفنن حکومت و مقام گردش اجزاء حاکم است. و هشتاد جریب وسعت آن است و باغ پائین حاجی اصغرخان هم ذکر خواهد شد.

- باغ «دراز» به واسطه طول، به این اسم موسوم است. از باغات قدیم قم است. آلو سیاه معتبری دارد و شصت و پنج جریب آن را مساحت کرده اند.

- باغ «وزیر»، کنون بسیار آباد و ممتاز است و چهل جریب است.

- باغ «قاسم دبّاغ» از باغات قدیم است و آباد می باشد. و نزدیک باغ حاجی اصغرخان مرحوم است و نود جریب فسحت آن است.

- «باغ حماط» که گویا اصلاً باغ «عماد» بوده است، از باغات قدیم است و در جنب باغ «دراز» است. بیست و پنج جریب آن نهایت آبادی را دارد و مابقی آباد نیست. کلیه مساحت آن شصت جریب است.

- باغ «شاهزاده» از باغات جدید است، مرحوم حاجی سید جواد مجتهد قمی، آن را آباد نموده است و نود جریب مساحت آن است.

- باغ «نیم حصّه»ی متولی باشی، از باغات جدید است، نزدیک شهر است. و کنون نهایت آبادی را دارد و چهل جریب وسعت دارد.

– باغ «هارون آباد» از باغات قدیم است. کنون چندان آبادی ندارد و میوه آن، انار و انجیر است. و چهل جریب وسعت دارد.

– باغ دو دانگه حاجی اصغرخان که به «باغ پائین» معروف است، از باغات قدیم بوده، ولی مخروبه شده بود، مرحوم حاجی اصغرخان آن را آباد نموده، بسیار آباد است، نزدیک دوازه عراق است. توت خوبی به مثل توت شمران دارد، زردآلوی خوبی در آنجا به عمل می آید که معروف به زردآلوی میر جمالی است، شصت جریب دارد.

– باغ «حاجی ابراهیم» جز دیوار باغ چیزی ندارد. چون حاجی ابراهیم تاجر بوده، آن را به طرز کاروانسرا، دایر نموده است. و الان کاروانسرای معتبری شده، ولی اسم آن باغ است.

– باغ «باجک» ملکی جناب آقا سید حسین متولی باشی است. و داخل در حصار شهر است. سابقا از باغات قدیم بوده، و سی جریب دارد.

– باغ «پنبه» از باغات قدیم بوده است، ولی دو ثلث آن ازبیوتات اهالی شده است و یک ثلث آن باغ می باشد و آن هم دو قطعه شده است و آباد است و سی جریب دارد.

– باغ «فخرآباد» ملکی جناب آقا سید حسین متولی باشی است، داخل در حصار شهر است. حالا بسیار آباد است، در قدیم آبادی مختصری داشته است و شصت جریب وسعت آن است.

– باغ ورثه حاجی میرزا محمد علی، چون در جنب باغات جناب متولی باشی واقع است چندان آبادی ندارد، ولی سابق بر این آباد بوده است، سی جریب دارد.

– باغ «حاجی علیخان» در جنب باغ حاجی میرزا محمد علی واقع است، چندان آبادی ندارد. و بیست و پنج جریب، وسعت آن است.

– باغ «شمس آباد» تیول مرحوم میرزای قمی ــ اعلی اللّه مقامه ــ است، از باغات قدیم است. و اغلب اشجار آن انار و انجیر است و سی جریب مساحت شده است.

– باغ «گاو چاه» از باغات قدیم و آبادی آن متوسط است. درختان آنجا بیشتر انجیر

و انار است و عرض و طول آن بیست و پنج جریب است.

- باغ «نوسروکاج» از باغات قدیم است، در قدیم در میان شهر واقع بوده و از آثار عمارات آن معلوم می شود که مسکن یکی از اعیان بوده است. شاه شهید آقا محمد خان، در فتح قم و ورود به این شهر، در این باغ منزل کرده است. ولی کنون چندان آبادی ندارد. و بیست و پنج جریب ذرع، مربّع آن است.

[باغات طرف دروازه قلعه و کاشان]

[باغات طرف دروازه قلعه و کاشان]

باغات طرف دروازه «قلعه» و دروازه «کاشان» که در خارج و داخل شهر است، و موافق ممیزی جدید تعدیل شده است:

- باغ «صاحب آباد»، جدید است. و در عهد شهنشاه غازی محمد شاه _ طاب ثراه _ آباد شده، میرزا علیرضای مجتهد، آن را آباد نموده است. انار و انجیر ممتازی دارد، و صد جریب اتّساع آن است.

- باغ «حیدری» از باغات قم است، در خارج دروازه کاشان واقع است، آبادی آن چندان قابل نمی باشد، اشجار انجیر و انار دارد و چهل جریب می باشد.

- باغ «زیدان» از باغات موقوفه است و مزرعه ای هم به این اسم دارد. و باغ کوچکی است. اشجار انار و انجیر در آن است و قدری هم از سایر درختان میوه دار در آنجا موجود است. عرصه آن هشت جریب است.

- باغ «محبّ» از باغات قدیم است، آبادی آن متوسط باشد، غالب اشجار آن انار و انجیر است، در طرف دروازه کاشان واقع است؛ ملکی ورثه آقا حسن می باشد و دور آن پنجاه جریب است.

- باغ «کرباسی» از باغات قدیم است، آبادی آن به خرابی رسیده، جناب آقا سید حسین متولی باشی آن را خریده و آباد نموده است. و انار و انجیر بسیاری دارد. همیشه آب در آن جاری است. اگر حاکم گاهی بیرون شهر برود، در آن تفرجی می کند. و پنجاه جریب دارد.

ص: ۲۰۸

– باغ «خواجه جعفر» از باغات قدیم است، آبادی متوسط دارد و چند پارچه شده، انار و انجیر آن بیشتر از سایر فواکه است. در طرف دروازه کاشان واقع شده، هشتاد جریب، میدان آن باشد.

– باغ «گنبد سبز» از باغات قدیم است و قبور مشایخ اشعریه که در زمان «حجاج» و «عبدالملك» به این شهر آمده اند و نفوذی پیدا کرده اند، در آنجا واقع است. و مزار حضرت علی بن جعفر ــ علیه السلام ــ نیز در آنجا است. آبادی متوسطی دارد. و اشجار آن بیشتر انار و انجیر است و سی جریب وسعت آن است.

– باغ «شاه مراد» در جنب باغ «گنبد سبز» واقع است و مختصر باغی می باشد. و اشجار کمی دارد و از باغات قدیم است. و انار و انجیر آن بیشتر است. و هشت جریب وسعت آن است.

باغ «پَشَم» از باغات قدیم است آبادی متوسطی دارد. در طرف دروازه کاشان است. انار و انجیر آن بسیار است، و سایر اشجار آن کم است. و بیست و پنج جریب دارد.

– باغ قاسم، از باغات قدیم است. در طرف دروازه کاشان است. انار و انجیر آن بسیار است. آبادی آن متوسط است. پنجاه جریب وسعت دارد.

– باغ «ارغوان» مشهور به «باغچه علی» است. آبادی مختصری دارد. در جنب با روی شهر واقع است. انار و انجیر دارد. بیست و پنج جریب وسعت آن است.

– باغ «دراز» آقا ابوالقاسم، در جنب باغ ارغوان، پشت باره شهر واقع است. آبادی آن متوسط است. انار و انجیر دارد. صد و پنجاه جریب وسعت دارد.

– باغ «سلطانم» از باغات قدیم است، و آبادی متوسط دارد. داخل حصار شهر است. دارای هر نوع میوه است. و سه قطعه می باشد و صد و ده جریب است.

– باغ «قلعه شرف» از باغات قدیم است، آبادی متوسط دارد. یخچالی هم در میان اوست. غالب اشجارش، انار و انجیر است. در جنب دروازه قلعه واقع است. ده جریب دارد.

– باغ «قلعه میرزا جان» دو قطعه شده، از باغات قدیم است. آبادی آن متوسط

است. داخل حصار شهر است. انار و انجیر دارد. سبزی کاری بسیار در آن می شود. هفتاد جریب است.

- باغ «قلعه حاجی میرعلی نقی» از باغات قدیم است. در جنب باغ «قلعه میرزاجان» است. در آبادی میانه حال است. انار و انجیرش بیشتر است. و پنجاه جریب وسعت دارد.

- باغ مشهور به «باغچه نو» از باغات موقوفه. آبادی معتبری دارد. پشت دیوار رودخانه واقع است. بیست جریب وسعت آن است. میوه بهاره خوبی در آنجا می شود.

- «باغ نو» موقوفه حضرت معصومه است. آبادی متوسط دارد. سبزی کاری زیادی در آنجا می شود و بیشتر درختانش انار و انجیر است. و در درون باره شهر می باشد. و صد جریب دارد.

- باغ «کوچه خوزیان» از باغات کهنه است. شاهزاده کیکاوس میرزا، ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه ــ طاب ثراه ــ فرمانروای پیش که در قم بود، آن را خریده، خانه ها و اطاقها و بیرونی و اندرونی، در آنجا سر پا کرد و کنون جدا جدا شده، خانه های مردم شهر در آنجا باشد. و کمی از آن باغ در پیکره باغی مانده است و بیست جریب درازا و پهنای آن است.

- باغ «دلگشا»، از باغات باستان (پیشین) است. و درون دیوار شهر است. آبادی آنجا خوب و از هر گونه میوه، دارد. و بیست و پنج جریب پهنه آن است.

- باغ «قاضی» از باغات پیشینیان است. میان شهر می باشد. کنون در آنجا خانه ها به پا شده، کمی از آن باغ در پیکره باغی است، بسیار بزرگ بوده و کنون شش جریب است.

- باغ «مورچی» بر وزن قورچی از باغات پیش است و در خود شهر است. بیشتر آنجا خانه شده و کمی از آن باغ است و پانزده جریب دارد.

- باغ «قهییان» از باغات موقوفه است. در زمان شاهنشاه غازی، محمد شاه- طاب ثراه ــ آباد شده است. انار و انجیر دارد. پانزده جریب وسعت آن است.

- باغ «حاجی میرزا صفی» از باغات جدید بسیار مختصری است. انار و انجیر

ص: ۲۱۰

دارد. حاجی میرزا صفی از سادات و خدّام است. و شش جریب وسعت باغ اوست.

- باغ «میدان» از باغات قدیم است. خارج درب قلعه واقع است. از هر نوع میوه دارد. آبادی آن میانه است. بیست و پنج جریب دارد.

- باغ «صفا» بر وزن وفا، از باغات قدیم است. یک قطعه آن خوب آباد است. دو پاره دیگر آن، آبادی میانه دارد. از هر گونه میوه در آن یافت می شود. و هفتاد جریب گشادگی آن است.

- باغ «غیاث آباد» از باغات تازه است. در هنگام این پادشاهی جاوید، آباد شده، هر گونه میوه دارد. در درون شهر است. و پنجاه جریب دارد.

- باغ «زنبیل آباد» از باغات پیشتر است. ولی پس از آنکه رو به ویرانی گذاشته بود، جناب آقا سید حسن متولی باشی آن را آباد نموده اند. هفتاد جریب دارد.

- باغ «ریگ» داخل شهر است. آبادی متوسطی دارد. غالب اشجار آن انار و انجیر است و از باغات قدیم است. و پنجاه جریب دارد.

- باغ «محمد تقی بیک» معروف به «ارباب،» از باغات جدید است. آبادی متوسطی دارد. در خارج دروازه «قلعه» واقع، و وقف بر تعزیه داری است. و بیست جریب دارد.

این باغات تماما از آب رودخانه مشروب می شوند. هر باغی که متعلق به متولی باشی است، به واسطه استیلاء و قدرت یا تعدّی و اجحافی که دارد، همیشه پر آب، و در انهارش آب جاری است.

اما سایر باغات به نوبت آب دارند. این باغات مسطوره در نزدیکی، یعنی تا نیم فرسخی شهر واقع است. و بعضی از آنها در خود شهر است. باغ «کرباسی» و «زنبیل آباد» و باغ «پنبه» و باغ «بالا و پائین» حاجی اصغر خان و باغ بعضی از خوانین بیگدلی که دور شهر است، محل تفرج و نزهتگاه حکومت و اجزاء حاکم است. اکثر این باغات درخت های کهن دارد و آب روان در آن جاری است. اما اهل قم از اعلی و ادنی، از بس فرومایه و کم همت هستند، عمدا در هیچ یک از این باغات، یک اطاق کاهگل مالی یا یک جای مسقف و چهار طاقی کاهگل مالی ندارند که شخص یک شب در

آنجا بتواند توقف کند یا یک عصری در بهار که باران می آید، در زیر رواقی محفوظ ماند. یک سایه بان درستی در این باغ ها نساخته انـد که آدمی در وسط روز، از گرمی آفتاب محفوظ مانـد یا از آمدن باران بهاری محروس گردد. و این باغ ها گل کـاری و خیابـان بنـدی نـدارد، و به طرز رعیتی و طبیعی است. و فرضـا اگر در باغی طرح خیابان درستی از قـدیم شـده باشـد، کنون مـالکین آن خیابـان هـا و صـفه ها و مصـطبه ها را کور کرده به صورت اعوجاج و انحناء در می آورنـد، و اطراف آن را هموار و معتدل و سنگ بست نمی نمایند و سایبان قرار نمی دهند.

جهت این گج نهادی و بی بنیادی که از اهل قم اسـتفسار شد، همگی گفتند که اگر یک اطاق و سایه بانی بسازیم و خیابان را راسـت و زمیـن را مسـطح و بـاغ را باصـفا قرار دهیـم، هر آتیـه بـاغ مـا محـل تفرج و گردش و نزاهـت گـاه حکـومت و اجزاء حکومت، یـا محـل تفنن اهـل شـهر خواهـد شـد؛ لهـذا این بـاغ ها را بی سایبان و بـدون اطاق و عمارت قرار می دهیم که هیچ حـاکمی و اجزاء آن در بهـار به این بـاغ هـا نیایـد و شب هـا بیتوته نکنـد که مـا مکلف به تشریفات و پـذیرایی شویم، یا یک مجموعه میوه به تعارف بریم، ناچار باغ را بی صفا قرار می دهیم که کسی به تفرج نیاید و از زحمت خرابی آن آسوده شویم.

به همین ملاحظه خود این صاحبـان باغ هم همیشه در کثافت شـهر باقی مانـده، چون در باغ خود سایه بانی قرار نـداده انـد، لا محـاله در عرض سـال، یـک شـبانه روز بـا زن و بچه خود، درک صـفای این باغ را نکرده انـد. از حالت این گونه اهالی خیلی تعجب است. تمام مردم می داننـد که اهل مشـرق زمین طبیعتشان سرشـته به ضـیافت و سـخاوت و همت و فتوت است، بسا می شود که یک نفر در عرض پنجاه سال، متحمل مخارج بسـی ضیافت های خوب شده و متکفل جمعی گردیده و هیچ به اقوام و عشـایر و پسـر و برادر و قوم و برادرزاده خود نمی گویـد که چرا شـما مشـغول کاری نمی شویـد که من از این گونه تحملات آسوده شوم. و در مشـرق زمین جمعی مثـل اهـل هنـد، بی محابـا و از روی نادانی خرج می کننـد که محل تکـذیب واقع شـده است. ولی اهل ایران که در نقطه اعتدال مشرق زمین واقع شده اند، همت و فتوت را از دست نداده اند، که تکذیب

پیدا کنند و مثل هندی ها هم چندان نادانی در مصارف بیهوده ندارند که محل توبیخ دیگران واقع شوند.

عادت ایشان با مذهب حالیه شان بر این جاری شده است که بیهوده خرج نکنند و از مواساه و مساوات و اعانت و دستگیری و بخشش و همت و بذل و ضیافت و مهمان پذیری بی موقع هم رو گردان نباشند، ولی به خلاف اهل اروپا که ابدا این حالت ندارند. اگر برادری به ضرورت ناگهانی در سر سفره برادری، حاضر شود نوکر صاحب خانه می گوید، آقا ببخشید خبر از آمدن شما نداشتیم که کارد و چنگال زیادی در سر میز حاضر کنیم و الّا حاضر می کردیم، آن برادر که صاحب خانه است، مشغول خوردن نهار شده و آن برادر دیگر نگاه کرده و سخن خود را گفته و ناهار نخورده بیرون می رود.

و بسا شده است که در ممالک فرنگ کسی از بی چیزی خود را عمدا با طپانچه هلاک کرده است، ولی در ایران با آنکه پول کم است و کارخانجات صنایعی چندان نیست و مردمش بیشتر از دخل خود، خرج دارند، باز طوری با فقرا مساوات دارند و زکوه می دهند و یا بدون شرط بخششی می نمایند که هیچ کس تا کنون در اطاق خلوت نرفته و خود را از بی چیزی نکشته است. شرع و عرف اینها طوری است که مردم فقیر را از اینگونه مهالک نجات داده است. ممالک عثمانی هم اگر چه غالبا جزو اروپ محسوب می شوند، ولی به واسطه اقتدای به شرع محمدی و به جهت ترکی بودن واهلیت و نزدیکی به مشرق زمین طوری فطرت گذشت و سخاوت و ضیافت و مهربانی و همت دارند که خیلی ممدوح اهل زمان شده اند، در ماه رمضان طوری است که دو موجب به نوکر می دهند و عمله و شاگردان را از سایر ایام بالاضافه مزد عطا می کنند. و قسمی عادت دارند که هر بیگانه به خانه هر کس در آید، صاحب خانه اظهار دل تنگی نمی کند و او را شام و سحر می دهد.

و در میان عشایر و ایلات ایران و عثمانی طوری پذیرائی و ضیافت متداول است که پانصد سوار به یک نفر خانوار وارد می شود و پناه می برد و مدت ها او را پذیرائی

می کنـد. در میـان اعراب و بـادیه نشـین عراق و عرب و حجـازات که این صـفات به اعلی درجه متـداول است، بزرگی و شأن ایشان بسته به ضیافت است و مشایخ آنها غالبا مهمان خانه عمومی دارند که سی و چهار خروار برنج طبخ می کنند و به عرب و عجم و غریب و بومی می دهنـد. بلی در میـان اهـل اروپ، ملت روسـیه هم به جهت مجاورت با شـرق زمینی ها، یک حالت ضیافت و مهمان نوازی و مهربانی و رسم ایلیتی دارند که ممدوح اهل ایرانند.

خلاصه مقصود از این نگارشات این است که در میان اهل ایران که رسم ضـیافت متداول است از خست و قناعت و درویش و تنـگ چشـمی اشـراف و اعیـان قم تعجب داریم که چه طور بر خلاـف جمیع اهـل ایران همت ندارنـد و طبع گشـاده و حـالت ضیـافت و عادت وسعت نظر و همت فطری با ایشان نیست که غالبا با کثرت دارائی و داشـتن بیست هزار تومان ملک و نقـد و جنس، خودشان به سـختی گـذران می کنند و پلو و چلو نمی خورند، و لباس فاخر نمی پوشـند و اکثر اوقات چراغ روشن نمی کنند و باغ خود را تمیز نگاه نمی دارند که کسی به تفرج و سیر بدون ضرر به باغ ایشان در نیاید و خودشان هم درک صفائی نکرده، به سـختی گـذران می نماینـد.حاصل آنکه در باغـات شـهر قم و اطراف، عمـارت و اطـاقی نیست که در آنجاهـا بتـوان اقامت کرد. باغ هائی که یک – دو اطاق رعیتی یا سایه بان مختصـری داشـته باشد، باغ بالا و پائین حاجی اصـغر خان مرحوم و باغ جدیـد البناء جناب شـیخ محمـد حسن از علمای حالیه است که نزدیک مزار علی بن جعفر – علیه السـلام – در بیرون شـهر واقع شده است.

و یک دو باغ هم از بیگدلی ها در بیرون شـهر، یک اطاق و یک سردر عمارتی دارد. ولی باغ «مهندسیه» که باغ دولتی است و کنون مهمانخانه عابرین سبیل است، در بیرون دروازه عراق، محل توقف است. که بالا خانه ها و اطاق ها و ایکنه وسیعه متعدده دارد که جماعتی کثیر از انسان و جمّی غفیر از حیوان در آن مکان به راحت می توانند توقف کنند. و سایر باغات اطراف شهر جز یک اطاق مخروبه، رعیتی که مخصوص باغبان است و سقف محکمی ندارد، دیگر بنا و عمارتی ندارد. و در هیچ

قریه از قرای ایران این گونه عادتی که در اشراف و ارذال قم دیده شد، شنیده نشده است. ولی در بعضی باغ ها که وسعتی دارد، اگر چادر و سراپرده زده شود، می توان در آنجاها چند زمانی زیست کرد.

[مزروعی (مزارع)]

[مزروعی (مزارع)]

اما «مزروعی» که چند ورق قبل اشاره به آن شد، آنچه مزارع در اطراف قم و حوالی و حومه شهر هست که خانوار و سکنه ندارد، آن را «مزروعی» گویند. و مباشر آن هم جدا معین می شود که مالیات مزارع دور شهر را می گیرد. و این مزارع هر یک جداگانه عبارت از یک صحرای وسیع و دشتی فراخ است که خانه های رعیتی در آنجاها ساخته نشده است. بیابان وسیعی به اسم فلان مزرعه موسوم شده، مالکین آن مزارع در شهر هستند و رعایا هم صبح از شهر بیرون رفته، در آنجا حصّادی یا زراعت و فلاحت می کنند و غروب به شهر مراجعت می نمایند. هر زمانی که زراعت این مزارع به دسترس باشد، شب و روز در هر مزرعه، دشتبان جدا کاشته می شود که حفظ شتوی و صیفی کنند. و این مزارع از بیرون دروازه ها تا دو فرسخی امتداد دارد.

بسا مزرعه ای هست که یک فرسخ در یک فرسخ وسعت آن است، و چهار آغش دارد. که در چهار و پنج سال یک دفعه، نوبت به کاشتن آن زمین می شود. خلاصه مزروعی مشروب از آب رودخانه قدیم النّسق است. و به هفتاد حصّه مزارع آن قسمت می شود. و هر حصّه سه جفت گاو دارد. و در هر حصّه سی خروار تا سی و پنج خروار عملکرد آن است. ده نهر از رودخانه به جهت شرب مزارع و باغات قم بریده شده، مالك و رعایای این مزارع کلاً از سکنه شهر هستند. شتوی آنها، گندم؛ جو؛ باقلا؛ صیفی؛ جوزق؛ کرچک؛ خربزه؛ هندوانه؛ کنجد و خیار است.

و ما در هر مزرعه که ثبت می کنیم، مبلغ و مقدار مالیات نقدی و جنسی آن را با عمل شتوی و صیفی و مقدار حاصل آن را با تعداد عمله آن که موافق بیست سال قبل است، در دست داریم. ولی چون ثبت سنوات حالیه، بیشتر از سال های گذشته است،

لهـذا به جزئی مطالب این مزارع و نقـد و جنس واصل و فرع مالیات هر مزرعه نمی پردازیم و به طور مختصر ذکر می کنیم. و اسامی مزارع از محلات ذیل است:

– مزرعه «براوستان» مشروب از نهری است که به اسم «براوستان» می باشد که از رودخانه قم بریده اند. مالیات آنجانقداً و جنساً مقاطعه دارد. موافق ثبت دفتر خانه مبارکه از مزارع قدیم است و این اسم در اسامی فرس است. شتوی، گندم و جو خوب به عمل می آید. و صیفی آن جوزق و کرچک و خربزه و هندوانه و کنجد است. و حصه جات آنجا از قرار تقسیم چهارده حصّه است.

توضیح آنکه در هر مزرعه که بعد نوشته می شود، ثبت محصولات و عمل صیفی و شتوی و مبلغ و مقدار مالیات نقدی و جنسی و تعداد نفوس مزارع و برزگر و دشتبان آن مزارع را به تفصیل می دانیم، لکن تشریح آنها باعث تطویل بلا طائل است. در این دوره بیش از این اسباب تشویق برای ما نیست که به کنه مطالب و شرح و بسط جزئیات بپردازیم. همین قدر هم که می نگاریم زیادی است! و الّا اگر مشوق باشد و اسباب خوب فراهم آید، چه بسیار مطالب مفیده هست که ما نوشتن آنها را ترک کرده، مجملاً می نگاریم. و اگر بخواهیم به طوری که باید و شاید ژغرافیای هر جا را تحقیق کنیم، از این تحقیق جزئی هم باز می مانیم. باز این اجمال بهتر از اهمال و اغفال است. کنون ثبت هر مزرعه را مجملاً نوشته، به اسم فقط اکتفا نمائیم، و جزئی تحقیق بر آن اضافه می کنیم.

– مزرعه «شهرستان» از مزارع دارالایمان قم و مشروب از نهر شهرستان است که از رودخانه منشعب می شود. از قرار تقسیم حصّه جات شش حصّه است. سابقا اشاره شد که هر حصّه سه جفت گاو دارد و هر حصّه سی خروار الی سی و پنج خروار عمل آن است.

محصولات شتوی آن، جو و گندم است و دویست و چهل خروار به عمل می آید. و صیفی آن جوزق و کرچک و خربزه و هندوانه است که بیست و چهار خروار است. کلیةً در هر مزرعه، شتوی آن، جو و گندم و صیفی آنها جوزق و کرچک و خربزه و

هندوانه و پنبه است. در بعضی از مزارع پاره عمل های صیفی کاری هست که در بعضی مزارع مزارع دیگر نیست. مالیات مزرعه شهرستان، نقدا صد و هشتاد تومان و جنسا دویست و شصت و هفت خروار و عمله آن سی نفر است.

– مزرعه «محمد آباد» مشروب از نهر «شهرستان» که از رودخانه منشعب می شود ملکی علمای بلد است، از قرار تقسیم حصه جات دو حصه است.

– مزرعه «مهرویان» از مزارع قدیم است. از نهر مهرویان مشروب می شود که از آب رودخانه جدا می شود. در حوالی شهر است. قلعه و سکنه ندارد. عمله جات آن اهالی شهر می باشند. ملکی رعیت می باشد. دو سه مزرعه دیگر جزو اوست که یکی از آنها «پیره مشهد» است.

– مزرعه «فرابه و ونک» از مزارع قدیم است. از نهر «براوستان» مشروب می شود ملکی رعیت است. قلعه و سکنه ندارد. عمله آن اهل بلد است.

– مزرعه «نجیم آباد» با نون و جیم بر وزن رحیم آباد، از مزارع قدیم بوده، هم مشروب از قنات و هم مشروب از رودخانه است. چندی مخروبه بوده، در عهد شاه مرحوم دایر شده در ممیزی این دولت، مالیات به آنجا بسته شده است، و عمله آن از اهل شهر است.

– مزرعه «صالح آباد» در حوالی شهر است، از مزارع قدیم است. از رودخانه مشروب می شود، قلعه و سکنه ندارد ملکی رعیت است. عمله جات آن اهل بلد هستند. از نهر «شهرستان» منشعب می شود.

– مزرعه«طبشقران»، اسم صحیح آن «طَبشقُوران» است. از مزارع قدیم است. نهر آن از نهر «شهرستان» منشعب می شود. اراضی آن پشت باره شهر واقع است. قلعه و سکنه ندارد. بذر شتوی آن پنجاه خروار، بذر صیفی آن پنج خروار است. مالیات دیوانی آن نقدا بیست تومان و جنسا سی خروار جو است. عملجات آن از برزگر و حصّاد و سقاء و سایر کارکنان، سی نفر است.

– مزرعه«غزوان»، از مزارع قدیم است. از جمله تیولات مرحوم میرزا ابوالقاسم

مجتهد قمی ـ اعلی مقامه ـ می باشد. و حال هم مالیات آن در عوض مستمری نوادگان آن مرحمت مآب تیول است ملکی آن از ورثه است، در پهلوی مزرعه طبشقوران واقع است. از نهر شهرستان مشروب می شود. به واسطه قرب بلد، سکنه و قلعه ندارد. محصولات آن گندم و جو و جوزق و کرچک و کنجد و خربزه است. بذر شتوی آن چهل خروار و بذر صیفی آن که باید کاشته شود شش خروار است. مالیات آن که در عوض مستمرّی به ورثه صاحب تیول داده می شود، بیست و پنج تومان و پنج هزار نقدی آن و چهل و شش خروار و پنجاه من جنس آن است. عمله این مزارع سی نفر است.

– مزرعه «کرج» بر وزن فرج محرکه، از مزارع قدیمه معتبره است ملکی علماء و اعیان بلد است. مالیات آن در عوض مستمری به تیول شده است. در حوالی شهر واقع است. قلعه و سکنه ندارد. از رودخانه، از نهر «کرج»، مشروب می شود. هندوانه اش خوب است.

– مزرعه «ارباب بیجّه» که بیجّه با باء مکسوره و یاء ساکنه و جیم ساکنه مشدّده مرغمّه که بعد از آن هاء هوّز است. اسم قدیم آن سوای این اسم می باشد. از مزارعی است که وقف مسجد امام حسن عسکری ـ علیه السلام ـ واقع در قم می باشد. هندوانه آن خوب می شود. و مشروب از نهر موسوم به کرج می باشد. بذر شتوی آن پانزده خروار و بذر صیفی، دو خروار است.

– مزرعه «جمعکران» بر وزن شمع کران، از مزارع معتبره قدیمه است. در طرف شرقی شهر واقع است. قلعه و سکنه مختصری دارد. مردمان آن زراعت کار و زرنگ هستند. از شهر هم کمک و زارع می برند. بسیار مزرعه بزرگی است. با آنکه چهار صد خروار بذر آن مزرعه است که البته چهار هزار خروار به عمل می آید به مالکین آنجا چیزی عاید نمی شود. همه به مالیات و بهره رعیت و زارع داده می شود. از آب رودخانه مشروب می گردد. محصول آن شتوی، جو و گندم است. صیفی، جوزق و خربزه و هندوانه و کرچک است. بذر شتوی و صیفی آن پانصد خروار است. و

ص: ۲۱۸

مالیات آنجا نقدا سیصد و چهل و سه تومان و جنسا پانصد و سه خروار است. و عملجات آنجا از همه جهت سیصد نفر است.

– مزرعه«زرقان» اسم قدیم آن «ازدورقان» می باشد. از کثرت استعمال به زرقان مشهور شده است. و مشروب از رودخانه است. قلعه مختصری دارد. هفت خانوار سکنه آن است. از نهر «براوستان» نهر آن را بریده اند. بذر شتوی آن بیست و پنج خروار و صیفی آن پنج خروار است.

– مزرعه «زرقان»اسم قدیم آن «ازدورقان» می باشد. از کثرت استعمال به زرقان مشهور شده است. و مشروب از رودخانه است. قلعه مختصری دارد. هفت خانوار سکنه آن است. از نهر براوستان، نهر آن را بریده اند. بذر شتوی آن بیست و پنج خروار و صیفی آن پنج خروار است.

– مزرعه«ابرستجان» از مزارع قدیمه است. در قدیم قلعه و سکنه داشته، ولی اکنون قلعه آن خراب است و عمله آن از اهل بلد است. در دامنه کوه «یزدان» که از جبال این شهر است، واقع شده است. نهر آن مشهور به نهر «ابرستجان» است این اسم از همان اسامی گبری قبل از اسلام است. ملکی رعایا است، جزئی خالصه دارد، بذر شتوی آن سیصد خروار و صیفی، پنجاه خروار. و مالیات سیصدتومان و چهار صد و سی خروار و عمله جات از هر جهت سیصد نفر است.

– مزرعه «سواران» بر وزن نواران، از مزارع قدیمه است. از نهر «ابرستجان» مشروب می شود. قلعه ندارد. برزگران آنجا از اهل بلد است. بذر شتوی آن سی و پنج خروار و بذر صیفی آن پنج خروار است.

– مزرعه «هندیجان» از مزارع قدیمه است. ملکی رعایا و مشروب از رودخانه است. قلعه ندارد. در حوالی بلد واقع است. بذر شتوی، صد و بیست خروار و صیفی، پانزده خروار دارد.

– مزرعه «مزدیجان» از مزارع قدیمه است. شاید معرّب «مزدکان» باشد. ملکی رعایا است. مشروب از رودخانه از نهر «مزدیجان» می شود. قلعه و سکنه ندارد. در

حوالی شهر واقع است، بذر شتوی آن نود خروار و بذر صیفی، ده خروار است.

- مزرعه «خم آباد» به ضم خاء و سکون میم. و مزرعه«جردکان» از تیولات جناب آقا سید حسین متولی است. در حوالی شهر واقع است. از رودخانه مشروب می شود. بذر شتوی آن چهل خروار و صیفی آن سه خروار است. قلعه ندارد. و عمله آن از اهل بلد است.

- مزرعه «فردوس» در کنار رودخانه واقع است و کنون باغات زیاد در آنجا بر پا شده، در جزو باغات شهر ثبت شده، و از نهر «فردوس» مشروب می شود.

- مزرعه «جفت گاو سر» از مزارع قدیمه است. اسم اول آن «خم آباد» است و کنون به این اسم مشهور و خیلی نزدیک به شهر است. از نهر «مزدیجان» آب بر می دارد. مالیات آن نقدا پنجاه تومان و جنسا هفتاد و شش خروار است.

- مزرعه «کمیدان» بر وزن رَمیدان. در جنب بلد واقع است. از مزارع قدیمه است. و این همان مزرعه ایست که یاقوت حموی در ذکر لغه قم، آن را «کُمندان» بر وزن بُلندان ضبط کرده است. و می گوید چون اشعریین به این مکان آمدند، در مزارع این حیطه، بنای شهری گذاشتند و آن محوطه شهر را به اسم مزرعه «کمندان» خواندند. الف و نون زایده را با نون و دال از آن لفظ، انداختند، و کُم را باقی گذاشتند و کاف را قلب به قاف نموده و میم را که ساکن ساخته بودند، مشدّد نمودند و اینجا را به قمّ شهرت دادند. در این خصوص در صدر کتاب هم اشاره نمودیم.

خلاصه الان هم این مزرعه بسیار معتبر است. ملکی رعایا است. از رودخانه مشروب می شود. عمله آن اهالی بلد می باشند. از نهر «کمیدان» آب برمی دارند. و از قرار آثار و تقرر «یاقوت حموی»، چنین معلوم می شود که در دفعه اولی که بنای شهر درین جا شده است و به دور آن برج و باره ساخته اند، این مزرعه در جزو وجوف شهر بوده است که «کمندان» را معرّب ساخته و آن شهر را قم خوانده اند، بعد که آن برج و باره اوّل خراب شده است و ثانیا که برج و باره کشیده اند، شهر را کوچک تر ساخته اند و مزرعه «کمیدان» در خارج دروازه و دیوار شهر واقع شده است. بذر شتوی این

مزرعه صد و بیست خروار و بذر صیفی آن ده خروار است.

- مزرعه «جُمَر و سعد آباد» از مزارع قدیمه است. از نهر «کمیدان» آب بر می دارد. «جُمر» بر وزن صُرد با جیم و میم و راء است. بذر صیفی، ده خروار و بذر شتوی آن نود خروار است.

- مزرعه«مسکران» با میم مکسوره و سین مهمله ساکنه و کاف فارسی مفتوحه و راء و الف و نون، از مزارع قدیمه است. در طرف علیای بلده واقع است. و در دامنه کوه است. در قدیم قلعه معتبری داشته، ولی حالا مخروبه است. و عمله آن از سکنه شهر است. محتمل است که در آن کوه نزدیک این مزرعه، از قرار گفته اهالی، معدن مس می باشد. و این مزرعه، دهی بوده است که اهل آن به در آوردن مس مشغول بوده اند. و قلعه داشته اند که «مسکران» موسوم شده است. صحرای وسیعی دارد. و گویا که آب هم از قنات داشته باشد. بذر شتوی آن سی خروار و صیفی آن چهار خروار است. البته از قرار تخمی ده تخم، باید سیصد خروار حاصل عمل شتوی این مزرعه باشد.

بعضی از مزارع کوچک دیگر هست که قابل ذکر نیست و دشت آنها وسعتی ندارد و محتاج به شرح نیست. به طور فهرست اسامی آنها را نوشته، محصولات و بذر و مالیات کلیه آنها را می نگاریم.

ـ مزرعه شریفه بیگم

ـ مزرعه عنایت بیگ

ـ مزرعه علی آباد

- مزرعه هشت خرواره

- مزرعه نصوح آباد

ـ مزرعه جُفته

ـ مزرعه جمالیّه

- مزرعه اراضی رودخانه صفی آباد

ـ مزرعه محل باغ منده

- مزرعه اسداللّه

این مزارع، محصولات آن جو و گنـدم و خیار و جوزق است. بـذر شـتوی آنها کلًا، صـد خروار و بـذر صـیفی آنها، ده خروار است. مالیات آنها نقـدا صـد و ده تومان و جنسا پنجاه و هشت خروار است. و این مزارع مختصـره، صد نفر عمله دارد. که اهل شهرند.

دو مزرعه دیگر هست که به «کهنه» و «یلمق» اشـتهار دارد و در علیـای بلـد واقع است. خارج درب قلعه است. و مالیات نـدارد. «کهنه» بر ضدّ تازه است و یلمق بر وزن بیرق با یاء مفتوحه و لام ساکنه و میم مفتوحه و قاف ساکنه است.

در اراضـی وسـط خنـدق هم که حالاـ دور شـهر است. بعضـی از علمـاء و مـالکین، قطعه قطعه جـو کـاری می کننـد و حاصـل مختصـری بر می دارنـد که قابـل اعتنـا نیست و جزو مزارع محسوب نمی شود. هر جـا که آب در آنجـا می نشـیند، ده ذرع در بیست ذرع زمین را جـو می کارنـد و به دیـوان هم مالیـات نمی دهنـد، لکن آن اراضـی مـال دیوان است. این مـالکین از روی ناحسابی در آنجا جو می کارنـد و باید حق الارض یا مالیات بدهند، لکن چون چندان حاصل ندارد و محلّ اعتنا نیست، خوب است اهل شـهر، اراضی خندق را از دیوان به طور سهولت که ممکن است بخرند و به آسودگی زراعت نمایند و همیشه مالك حقیقی باشـند. خلاصه کنون در دور شـهر خندقی عظیم و برج و باروئی به قاعده دارد. و اسامی دروازه های شـهر از قرار ذیل است:(۱)

مزارعی را که مسطور شـد جزو حومه شـهر محسوب می شود و مالیات آن در جمع بلوکات نیست. مباشـر جداگانه دارد. و ما بـاز بعضـی مزارع دیگر را در این کتـاب ثبت می کنیم که جزو بلوکـات و غیرها ملاحظه خواهـد شـد. چون آن مزارع آتیه از یـك فرسـخ و دو فرسـخی شـهر بالاـتر است و از حومه شـهر خارج است، لهـذا در صـفحات قبل نگارش نشـد. و آنها در ذیل بلوکات، قلمی می شوند.

---

۱ - ۱. در کتـاب، نویسـنده یـادداشت گذاشـته بود که بعـدا اسم دروازه ها را از اینجا خواهـد نوشت، ولی چیزی به نگارش در نیامده است.

سابقـا اشاره شـد که چون بیرون شـهر قم ملاحظه شود، چنـد عمل است، یکی «باغات» و یکی «مزروعی» و یکی عمل «قنوات» می باشد. که مباشـر قنوات هم جداگانه است. و این سه عمل، خارج از شـهر و غیر از بلوکات است. و قنوات عبارت از بعضـی قریه هـا است که در نواحی و اطراف قم واقع شـده و جزو حومه است. و چون این دهـات از رودخـانه آب بر نمی دارنـد و هر دهی قنات مخصوص دارند، لهذا مباشـر این دهات را که جزو حومه شـهر است، مباشر قنوات می گویند. و این دهات در جزو بلوکات قم نیست. و شـرح بلوکات جـداگانه خواهد آمد. و شـرح قنوات، یعنی قراء و توابع که در نواحی قم است از قرار ذیل است:

[قراء و توابع قم]

[قراء و توابع قم]

بدانکه قراء و توابع که در نواحی و اطراف قم واقع است، مسافت هر یک تا به شـهر قم قریب یک فرسخ تا دو فرسخ می باشد. و هر یـک از آبـادی آن دهـات، قنـات مخصوص دارد که قنوات آن از قـدیم بوده، ولی به واسـطه غلبه افغـان و نبودن امنیّت، مخروبه شده بودند. و از اواخر سلطنت خاقان مغفور تا این زمان، به خیال آبادی آنها افتاده اند و در این دولت میرزا حبیب اللّه ممیّز در قم آمده، به دقت رسـیدگی کرده، به هر یک جمعی بسـته است. و اسامی قراء مزبور که جزو حومه شـهر است از قرار ذیل است:

– قریه «کریم آباد» در سـفلای بلـده واقع است. ملکی رعایا است. زراعت آن مثل سایر دهات، مشـروب از قنات می شود. قلعه مختصـری دارد. و به قدر ده خانوار در آنجا ساکن می باشـند. در عهد شاه مرحوم دایر شده، از قنوات مخروبه قدیم است. بذر شتوی آن، سی خروار و بذر صیفی آن پنج خروار است. قنات این قریه آبش کمی شور است.

– قریه «فتح آباد» ملکی رعایا است. و قناتی دارد، قدری از آن ملک موقوفه است و

صرف تعزیه داری می باشد. قلعه و سکنه دارد. پانزده خانوار در آنجا ساکن است. بذر شتوی آن، چهل خروار و بذر صیفی، هفت خروار است. مالیات آن نقدا پنج تومان و جنسا سه خروار است.

– قریه «حصارشنه» بعد از کلمه حصار کلمه شنه است که با شین مکسوره و نون مکسوره و هاء ساکنه است. آب قنات آن از طرف مشرق به طرف مغرب می رود. از قنوات قدیمه است. در عهد فتحعلی شاه ــ طاب ثراه ــ دایر شده است. قلعه و سکنه دارد. دو فرسخ تا شهر مسافت آن است. رعیت آنجا عرب خراسانی می باشد. آب آن شیرین است. پنبه آن خوب می شود. بیست خانوار دارد و دویست و دوازده نفر تعداد نفوس آن است. بذر شتوی آن، سی و پنج خروار و بذر صیفی آن، هشت خروار است. بیست تومان و ده خروار مالیات دیوانی آن است. اما حکومتی آن را خدا می داند که چقدر اضافه دریافت می کند.

– قریه «کَرَم آباد» آب آن از طرف مشرق روان است و از قنوات قدیمه است. و در این دولت ثانیا دایر شده، تا شهر دو فرسخ مسافت دارد. آب آن شیرین است و کنار جادّه کاشان است. قلعه و سکنه دارد. رعایای آنجا از عرب خراسانی است. بذر شتوی، سی خروار و بذر صیفی آن، هفت خروار است مالیات چهارده تومان و شش خروار است.

– مزرعه «جنت آباد» قنات آن قدیم است. در عهد محمد شاه غازی ــ طاب ثراه ــ دایر شده و نقص کلی دارد. هر وقت باد شدیدی می آید، مثل قنوات یزد، از شن انباشته می شود. قلعه و سکنه ندارد. رعایای آنجا در قلعه «حصارشنه» ساکن می باشند. بذر شتوی آن، پانزده خروار و صیفی آن، سه خروار است. و جهت این که در میان قنوات، این مکان را قریه نخواندیم و مزرعه می خوانیم، این است که هر جا قلعه و خانوار دارد قریه است و هر جا که فقط صحرا و قناتی دارد و رعایایش ساکن سایر قلعه جات است آنجا را به اسم مزرعه می خوانیم.

اما این مزارع در قدیم قریه بوده و سکنه و قلعه و آبادی داشته، مرور زمان آنها را

متفرق کرده و باز قنات آن را دایر نموده و در آن اراضی زراعت می کنند. و چون حالیه، سکنه ندارد نمی توانیم که آنها را جزو قری قرار دهیم، ولی چون قنات دارد و سابقا ده بوده است، باید ان گونه مزارع را جزو دهات و قنوات ذکر کرد. چون از حومه شهر دور افتاده اند، نمی توان آنها را جزو مزارع سابق الذکر در ذیل مزارع نوشت. و بعد از این هر جا که به اسم مزرعه ذکر شود، شرح حالش به این قیاس است. دیگر محتاج به تکرار مطلب نیست.

قریه «مبارک آباد» قناتش قدیمی است. در عهد شاه مرحوم، یعنی محمد شاه غازی دایر شده، بسیار معتبر است. آب شیرین و گوارا دارد و در یک فرسخی شهر است. باغات خوب دارد. هر نوع محصول در آنجا به عمل می آید. قلعه و سکنه دارد. عمله جاتش از ایل سعدوند و خلج است. باغات آن چهل جریب است. بذر شتوی آن، هفتاد خروار و بذر صیفی آن، پانزده خروار است.

- مزرعه «جعفر آباد» قنات آن قدیم بوده و خراب مانده و در عهد شاه مرحوم و ظهور این دولت دایر شده، قلعه و سکنه ندارد. و رعیت آنجا در قریه «حسن آباد» ساکن می باشند. بذر شتوی آن، بیست خروار و بذر صیفی آن سه خروار است.

- مزرعه «فرج آباد سنگ تراش ها»، قنات مختصری دارد. و تازه آباد شده است. بذر شتوی آن، شش خروار و صیفی آن یک خروار و نیم است.

- مزرعه «شورک آباد» با شین مضمومه و واو ساکنه معدوله و راء مفتوحه و کاف ساکنه است. مشهور...در عهد شاه مرحوم دایر شده، تا شهر دو فرسخ است. آب آن خوب و اراضی آنجا کم استعداد است. بذر شتوی آنجا، بیست و پنج خروار و بذر صیفی آن، پنج خروار است. و رعیت آنجا که ده خانوار است، ساکن قریه «حسن آباد» اند.

- مزرعه «رضا آباد»، قنات مختصری دارد. و از قدیم بوده است، لکن در این دولت آباد شده، آب و زمین آنجا کم است. دخل آنجا به خرج قناتش کفایت نمی کند. در دو فرسخی شهر واقع شده، رعیت آن در سایر قلاع، منزل دارند. بذر شتوی آن، ده خروار و صیفی آن، دو خروار است.

– قریه «حسین آباد»، ملکی علیه عالیه، شکوه السلطنه و غیرها است. قنات مختصری دارد. و از قدیم بوده است و تازه دایر شده است. دخلش با خرجش مساوی نمی شود. در دو فرسخی شهر واقع است. چهار – پنج خانوار، رعیت دارد. عمله جات و خوش نشین حوالی آن، ده خانوار است.«خوش نشین»، عبارت از اشخاصی است که سیاه چادر می زنند. و در طهران و بعضی بلاد عراق، آنها را «کولی» و«غربال بند» و در خراسان، «غریب زاده» و در آذربایجان، «قره چی» یا «غره چی» خوانند و جزو ایلات نجیبه ایران هستند. و شجره آنها شرح جداگانه ای می خواهد. و در اغلب مواضع قنوات، یعنی دهات دو فرسخی قم و بالاتر، این طایفه منزل دارند، و سیاه چادر دارند. مقصود این است که در هر مورد که ما «خوش نشین» بگوئیم، اشاره به این طایفه است.

بذر شتوی قریه حسین آباد، هشت خروار و بذر صیفی آن، دو خروار است.

توضیح آنکه نواب علیه عالیه، شکوه السلطنه _ دامت شوکتها_ مادر مهرگان حضرت مستطاب اسعد، ولایتعهد، مظفرالدین میرزا_روحی فداه _ است. که در ذیل سالنامه جات دولتی، جزو زوجات معظمه سلطنتی، به شمار آمده است.

– قریه «فرح آباد بزرگ»، ملکی علما است. قنات معتبری است. از قنوات مخروبه قدیمه بوده است. در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه _طاب ثراه _ ثانیا دایر شده است. خربزه آنجا بسیار خوب می شود. آب شیرین گوارائی دارد. در دو فرسخی شهر واقع شده و قلعه در آنجا است. و دوازده خانوار سکنه دارد. بذر شتوی آن، شصت خروار و بذر صیفی آن، چهار خروار است. فَرَح به وزن و ضدّ تَرَح است.

– قریه «حاجی آباد» از قنوات مخروبه قدیمه است. در این دولت دایر شده و خیلی مرغوب است. همه نوع محصولی دارد. مالیات آنجا تیول است. در یک فرسخی شهر واقع است. قلعه و سکنه دارد. و رعیت آن از طایفه «لک و سعدوند» است. عمله جات و خوش نشین آنجا پنجاه خانوار می شود. کلیهً هفتاد و دو خانوار دارد. بذر شتوی آنجا، شصت خروار و بذر صیفی آن، دوازده خروار است.

- قریه «مؤمن آباد» از قنوات قـدیمه است. ولی محمـد حسـین خان خلج، در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه _طاب ثراه _ آنجا را دایر نموده، مثـل این قنـات در اطراف قم یـافت نمی شود. خربزه و سایر محصولات آن جا بسـیار خوب می شود. یک قطعه بـاغ بزرگ در آنجـا است. آب شـیرین گوارا دارد. غـالب رعیت آنجـا «لک» و «سـعدوند» است. نود و چهار خانوار دارد، که هفتاد و دو خانوار آن از طایفه لک سعدوند باشد. هشتاد جریب باغ دارد.

بـذر شـتوی آن، صـد خروار و بـذر خربزه کاری آن صـد خروار و بـذر جوزق کاری آن پانزده خروار است. مالیات آنجا نقدا یک صد و هیجده تومان است و جنسا هفتاد خروار است.

- مزرعه «کول کان»، از مزارع قدیمه بوده و در عهد خاقان مغفور دایر شده، از قنوات معتبره است. پنبه خوبی دارد. قلعه ای در آنجـا نیست. رعیت آنجا در قلعه مومن آباد ساکن هسـتند. آبش گوارا است. رعیت آن جا هم از طایفه لک سـعدوند است. و بیست خانوار می شوند که در قلعه مومن آبادند. بذر شتوی آنجا، بیست خروار و صیفی، شش خروار است.

- مزرعه «عبـاس آباد» از قنوات قـدیمه بوده، و در عهـد شاه مرحوم، یعنی؛ محمـد شاه غازی، دایر شـده، آبش گوارا و شـیرین است. خربزه و سایر محصولاتش خوب می شود. رعیت آنجا اغلب از طایفه لک سـعدوند است. و بیست خانوارنـد که در قلعه «مومن آباد» سکنا دارند. بذر شتوی این مزرعه، سی خروار و بذر صیفی آن، هفت خروار است.

- قریه «خلج آباد» مشـهور به «حاجی آباد»، از قنوات قدیمه است. آب آن بسیار است، ولی شور و تلخ است. و محصول آن به این جهت خوب نمی شود طاحونه بسـیار معتبری دارد که به قـدر همه محصولات سایر قنوات فایـده می دهـد. مالیات آنجا ده تومان است.

- مزرعه «خمار خان علیا»، از قنوات جدیدالاحداث است. هنوز خوب دایر

نشـده، قلعه و سـکنه نـدارد. غله کـاری و جزئی صـیفی کـاری دارد. مالیـات غله کاری آن، دو خروار و چهل من است، که به دیوان می دهد.

– مزرعه «جمشـید»، از مزارع جدیـد الاحـداث است. و قنـاتش چنـدان آبی نـدارد فی الجمله غله کـاری در آنجـا می شـود. و مالیات غله کاری که به دیوان می دهد، یک خروار و شصت من است.

– قریه «زعفرانی»، از قنوات قـدیمه بوده است. و محمـد حسـین خان از طایفه «گائینی» آن را در عهد خاقان مغفور، آباد نموده است.

قریه «زعفرانی» در جنب قریه «سـراجه» که از قنوات مشـهوره می باشد، واقع است. آب آن متوسط باشد. اراضـی مرغوبه دارد. غله آن و خربزه اش خوب می شود. در دو فرسـخی شـهر قم واقع است. غـالب محصول آن خربزه است. عمله های آن دوازده خانوار است. بذر شتوی آن، سیزده خروار و بذر صیفی آن، چهار خروار است.

– قریه «سـراجه»، از قنوات قدیمه است. و هیچ وقت خراب نشده، آب شـیرین و گوارائی دارد. در دو فرسـخی شهر واقع است. آب آن نسـبت به زمین آنجـا بیشتر است. محصول صـیفی آن بالتمام خربزه است، و شـتوی آن غله کاری است. آبادی معتبری دارد. از قراری که از اخبار و آثار معلوم می شود، در قـدیم اکثر این قنوات، یعنی این دهات از توابع سـراجه بوده است. و آثار خرابه ها دارد. و کنون خمس زمان پیش آبادی ندارد، و نسـبت به سابق، رو به انهدام گذاشـته است. الان شصت و پنج خانوار دارد. بذر شـتوی آن، صد خروار است و صـیفی آن، تماما خربزه و ده خروار بذر دارد. خربزه سراجه و زعفرانی در قم امتیازی دارد.

مالیات قریه سراجه نقدا صد و هفتاد تومان و جنسا هفتاد خروار است گویا متصل به خاک ساوه است.

– قریه «خمار خان سـفلی» در جنب قریه «زعفرانی» واقع است. اهل قم آنجا را در عهد شاه مرحوم، آباد نموده اند. آب متوسط دارد. در دو فرسخی شهر واقع است. منافع صیفی آن بیشتر از شتوی می باشد. غالب محصولاتش خربزه است. آب شیرین

دارد. قلعه جدید در آنجا ساخته اند. پانزده خانوار عمله جات دارد. بذر شتوی آن، سی و شش خروار و بذر صیفی آن، شش خروار است.

- قریه «علی آباد» از قنوات معتبره است. هر نوع محصولی دارد. در جنب سراجه واقع است و در سمت غربی است. قدری از آن وقف فاطمه بنت موسی بن جعفرعلیهماالسلام _ است. صیفی آن بیشتر جوزق و خربزه است. صیفی آن بهتر از شتوی می شود، قلعه و سکنه دارد. رعیت آنجا هم غالبا سعدوند است. اهل یزد و اهل قم هم در آنجا هستند. آبش شیرین است. ملکی جناب آقا حسین متولی باشی است. بیست خانوار عمله جات دارد. بذر شتوی آن، چهل خروار و صیفی آن، هفت خروار است.

- قریه «رستم آباد» از قنوات قدیمه است. در این دولت مرحوم آقا سید جواد مجتهد قمی، آنجا را دایر نمود. آب شیرین و قلعه و سکنه دارد. در جنب اراضی «سراجه» واقع است. و بیست خانوار دارد. بذر شتوی آن، پنجاه خروار و بذر صیفی آن، ده خروار است.

- قریه «دولت آباد» تحت «سراجه» و از قنوات قدیمه است. آبش شور است، غله اش خوب نمی شود و پنبه آن خوب است. و تنباکوئی در آنجا به عمل می آید. در سه فرسخی واقع است. قلعه و سکنه معتبری دارد. در عهد شاه مرحوم آنرا دایر نموده اند. هشتاد نفر تعداد نفوس آن است و بیست و پنج خانوار دارد. بذر شتوی آن، شصت خروار و بذر صیفی آن، بیست خروار است.

- قریه «مروارید» از قنوات قدیمه بوده است. در عهد شاه مرحوم آنجا را دایر نموده اند. آبش شور و متوسط است. غله اش خوب نمی شود. پنبه اش متوسط است. قلعه مختصری دارد. در نزدیک دولت آباد واقع است. سه فرسخ تا شهر مسافت دارد. هشت خانوار در قلعه آن ساکن است. بذر شتوی آن بیست و پنج خروار و بذر صیفی آن، سه خروار است. مالیاتش نقدا شش تومان و جنسا چهار خروار است. و ما مالیات هر دهی را ثبت مخصوص داریم و از ترس تطویل نمی نگاریم.

و بعضی امکنه را که با مالیات ذکر می کنیم، محض آن است که میزان عمل برای

آینـدگان معلوم نمائیم، تا بداننـد از دهی که فلان قـدر بـذر دارد چقدر مالیات از آنجا گرفته می شود. و این فقره بر عدالت و تقویم این دولت، دلیلی کافی است. به جهت آنکه دهی که بیست و پنج خروار بذر دارد، لامحاله از قرار یک تخم به ده تخم، دویسـت و پنجـاه خروار به عمـل می آیـد، چـون حـق رعیت و دشـتبان و غیره و غیره بیرون رود، البته خمس دویست و پنجـاه خروار برای مالک می ماند. و بهره خمس که مال مالک است، پنجاه خروار می شود، و به قاعده میزان مالیات و عشـریه که در عهد حضـرت رسول الّه ــ صـلی الله علیه و آله ــ متداول بوده است و به بیت المال می داده اند باید مالک از این پنجاه خروار بهره خود پنج خروار به دیوان بدهد! و از قرار معمول قم، اقلاً هر سالی جنس خرواری دو تومان که تسـعیر شود، باید ده تومان به دیوان بدهنـد. و این غیر از مالیات بـذر صـیفی است که اگر آن را هم حساب کننـد، بایـد بیش از این ها به دیوان بدهند. و اگر سر کله گاو و گوسفند هم حساب شود بیشتر خواهد شد.

با این حالت، کنون دیوان از چنین دهی، شش تومان نقد و چهار خروار جنس می گیرد و منتهای تعدیل و مروت می باشد(۱). امـا اگر رعایـا در بـاب جور حکـام و زیادتی آنها حرفی داشته باشـند که از مالیات دیوانی علاوه می گیرنـد، آن دیگر مسـئله ایست که ایراد به دیوان وارد نمی آیـد و علم و اشـراق نـدارد که در هر کجـا، چه ناحسابی می شود تا رفع نمایـد! بایـد عرض کرد و دفع نمود.

در قریه مروارید این تحقیق انیق که مثل مروارید است لازم بود که بیان شود.

– قریه «حاجی آباد» که در جنب «مبارک آباد» در یک فرسـخی شـهر است. جناب آقا سـید حسین متولی باشی، آن را احداث نموده است محصولش خوب می شود. آب شـیرین دارد. و عمله های آن از ایل سـعدوند است و پانزده خانوارنـد. بذر شـتوی آن، سی خروار و صیفی آن، پنج خروار است.

– قریه «نوران»، از قنوات قدیمه است و مخروبه بوده، ولی در این دولت آن را جناب متولی باشی دایر نموده است. غلّه متوسط دارد. پنبه اش خوب می شود. آب آن

۱– ۱. به قدر اینکه ما از این دولت مواجب می بریم، باید در نوشته های خود، اوصاف آنها را ذکر کنیم! (غ)

به قدر یک سنگ آسیا است طاحونه معتبر و قلعه و سکنه دارد. غالب رعیت آنجا طایفه سعدوند است. و سی و یک خانوار دارد. و صد و پنجاه نفر تعداد نفوس آن است. در دو فرسخی شهر است. بذر شتوی، هشتاد خروار و صیفی، ده خروار دارد.

– قریه «حسن آباد»، از قنوات توابع ملک «سراجه» است. خراب بوده، آن را در عهد خاقان مغفور دایر نموده اند. آب شیرین دارد. و جمعیت زیادی در آنجا است. راضی آنجا چندان قابل نیست. باغ مشجری در آنجا است. رعایای دهات اطراف به واسطه حمام و مسجدی که در حسن آباد است، در آنجا وطن دارند. و در دو فرسخی شهر واقع است. بذر شتوی آن، چهل خروار و صیفی آن، هشت خروار است.

ــ مزرعه «حصیرآباد»، ملکی طایفه سعدوند می باشد. تا شهر سه فرسخ مسافت دارد. آبش شور است و زمین آن کویر است. محصولش خوب نمی شود. قلعه ندارد. عمله جات آن، همان طایفه سعدوند است که هفت خانوار می باشد. غله کاری و جوزق کاری در آنجا می شود. بذر شتوی آن، ده خروار و بذر صیفی آن، سه خروار است.

– مزرعه «هاشم آباد» از مزارع توابع سراجه می باشد. از قنوات قدیمه بوده، و در عهد شاه مرحوم، ثانیا آن را آباد نموده اند. آب متوسطی دارد، ولی زمین آن چندان استعداد ندارد. حاصل شتوی آن غله نیست، صیفی آن خربزه و جوزق است. در دو فرسخی واقع است. ملکی رعیت است. بذر شتوی آن، بیست خروار و بذر صیفی، چهار خروار است.

– قریه «شاه آباد سفلی»، ملکی مرحوم میرزا یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم بوده است. مگر آنکه یک دانگ آن ملک دیگران می باشد. و در جنب آن قنات «جرسان» است که آن هم ملک مرحوم صدر اعظم است و منافع آن را برای صرف قهوه و غلیان مقابر اجداد خودشان قرار داده اند. آب آن شیرین است. اراضی خوب دارد. قلعه اش معتبر و سکنه اش زیاد است. هر گونه محصول آن خوب می شود. از هشتاد نفر بیشتر تعداد نفوس آن است، و سی خانوار دارد. بذر شتوی آن، صد و بیست خروار و صیفی آن، ده خروار است.

– قریه «احوص آباد» از قنوات قـدیمه است. و احوص از اسـماء و القاب اول رئیس اعراب اشـعریه است که به قم آمده اند. در عهد خاقان مغفور، ثانیا آنجا را دایر نموده اند. و جناب آقا سـید حسین متولی باشی بعد از آن که آن را ابیتاع نموده اند، سعی کامل در آبادی آن نمودند. آبش شـیرین و اراضـی آن مرغوبه و در دو فرسـخی شـهر واقع است. قلعه و سکنه دارد، بعضی از آن قریه ملک دیگران است. محصول آن بـد نمی شود. چهل نفر تعـداد نفوس آن است و پانزده خانوار دارد. بـذر شـتوی آن، چهل و پنج خروار و صیفی آن، هشت خروار است.

– قریه «دولت آباد» متعلق به مرحوم سـید جواد مجتهـد قمی بوده است. از قنوات قـدیمه است. در کنار رودخانه قم واقع است. بعد از آفتابی شدن، آب آن دو فرسخ در میان رودخانه می افتد و می رود تا به اراضی این قریه برسد. آب آن متوسط، اراضی آن خوب است. در عهـد این دولت آباد شده، تازه باغی هم در آنجا انداخته بودند و کنون هم بعد از فوت آن مرحوم موجود است. نزدیک جادّه طهران واقع است. قلعه و سکنه دارد. اراضی و قلعه آن جنب قمرود واقع است پانزده خانوار عمله جات آن است. بذر شتوی آن، سی و پنج خروار و بذر صیفی آن، ده خروار است.

– قریه «بطن جرد»، از قنوات قدیمه است. و بر سـرکارفیض آثار حضرت معصومه ـ سلام اللّه علیها ـ آن را از وقف نموده اند. اراضـی آن از آبش کمتر است. در آبش قـدری شوری دارد، منـافع آن صـرف مواجب خـدام آسـتانه مبارکه و چیزهای لازمه سرکـار فیض آثـار می شود. صـد و سـی نفر تعـداد نفوس آن است. و سـی و چهار خانوار دارد. بـذر شـتوی آن، بیست و پنج خروار و بذر صیفی آن، شش خروار است. مالیات ندارد، موقوفه است.

– قریه «قـاسم آبـاد»، از قنوات قـدیمه است. آب آن از طرف شـمال روان است. در سابق این محل بسـیار آباد بوده است، حال عشـر آبادی سابق [را] ندارد. قریب چهارده رشـته قنات داشـته، حال دو رشـته آن دایر است و دوازده رشـته خراب دارد. آبش شیرین است. از مزارع متوسط است. در سر راه کاشان واقع است. هندوانه اش خوب

ص: ۲۳۲

است. تعداد نفوس آن سی نفر است. عمله جات اینجا و مزرعه «زالون آباد» که ذکر می شود، هشت خانوار است. بذر شتوی آن، سی خروار و بذر صیفی آن، پنج خروار است.

– مزرعه «زالون آباد»، از توابع قاسم آباد است. از قنوات قدیمه است. آبش شور و اراضی آن کویر است. چندان با استعداد نیست. قلعه و سکنه ندارد. رعیت این مزرعه در قلعه قاسم آباد می باشند. و هر دو رشته قنات، ملک مرحوم آقا اسدالله مقوّم می باشد. با هم زراعت می شود. جوزق زالون آباد بد نیست. در سه فرسخی شهر واقع است. غله اش تعریفی ندارد. عمله جات آن در جزو شماره قریه قاسم آباد نوشته شد. بذر شتوی این مزرعه، بیست خروار و بذر صیفی، سه خروار است.

– قریه «نصرت آباد» در علیای بلد واقع است. با آنکه آبش شور است، ولی اراضی مرغوب دارد. خربزه اش با پنبه آن خوب می شود. قنات آن جدیده می باشد. صدرالممالک اردبیلی آن را احداث نموده است. شرح حال صدرالممالک اردبیلی در «ناسخ التواریخ» و «روضه الصّفا» مسطور است. این همان مرد بزرگی است که چون شاهنشاه غازی، محمد شاه ــ طاب ثراه ــ وفات کرد و مرحوم میرزا عباس یعنی میرزا آقاسی شخص اول، که صدر اعظم ایران بود، مردود امرا و وزراء و اعیان دولت بوده، بر خلع او اجماع کرده، از شهر بیرونش نمودند و خانه او را که نزدیک ارک بود، غارت نمودند، هنوز حضرت ولایت عهد، یعنی بندگان اعلی حضرت اقدس شهریاری ــ روحنا فداه ــ از تبریز به دارالخلافه، نزول اجلال نفرموده و کوکبه سلطنت ناصری به طهران نرسیده، اعیان دولت و ارکان مملکت بالاتفاق از روی طوع و رغبت، به بزرگی و بزرگواری مرحوم صدرالممالک، اذعان نمود، او را صدر اعظم قرار دادند. و مرحوم میرزا شفیع، صاحب دیوان با جمعی از امرای شهری این کار را امضا نمودند. و صدرالممالک را در خانه حاجی میرزا آقاسی منزل دادند و او را صدر اعظم خواندند. چون موکب همایونی به طهران تشریف فرما شد و به سریر سلطنت جلوس نمودند، روزگار طور دیگر بازی کرده،

اکفی الکفاه، میرزا خان فراهانی (وزیرنظام) که از آذربایجان تا طهران ملتزم رکاب مبارک بود، لقب امیر نظامی یافته، در همان شب جلوس تخت و تاج گذاری، امیر نظام، صدر اعظم ایران شد، و او را خلعت صدارت دادند. و «امیرکبیر» و «اتابک اعظم» لقب یافت.

خلاصه چون صدرالممالک در غیاب اعلی حضرت همایونی _روحنا فداه _ و ایام فترت سلطنت، کبّاده صدارت کشیده بود و اعیان مملکت به هوس خود او را لبّاده وزارت پوشانیده بودند، لهذا این کار منافی طمع مبارک خسروانی شده، به اغوای میرزا تقی خان امیر کبیر! او را نفی بلد نموده و این منصب به او ندادند، لکن او مردی کریم النفس و اول بزرگ ایران بود، جمیع صفات او مستحسن بود. در خوبی او همین بس که جمیع مردم به بزرگی او اقرار داشته، از روی اختیار او را صدر اعظم خود قرار دادند. و او در زمان شاه غازی محمد شاه _طاب ثراه _ هم همین رتبه را داشت و حاجی میرزا آقاسی بدون استحقاق این رتبه را تحصیل کرده بود.

در این دوره هم صدرالممالک بر همه کس اولیت و اولویت داشت، لکن روزگار با او جفا کرد و من غیر حق از این شغل بازماند. ولی چون او از عرفای بزرگ بود! و با آن همه تشخص و کرم و دستگاه و جلالت و بذل دینار و درم، اهل ریاضت و تجرد بود و تزکیه نفس داشت. از آنجا که «البلاء للولاء» مصداق حال این اشخاص است! نفس قدسیه او را خداوند نخواست که آلوده به امور دنیوی نماید و به هرج و مرج بیفتد، چون به این درجه صدارت که دون مقام زهد و وارستگی است و میلی کرد او را تنبیه نمودند و به نفی بلد گرفتار شد که از مقام اصلی خود روگردان نشود «حسنات الابرار سیئات المقربین» درباره او شاهدی گویا و برهانی وافی است! شرح حال این چند نفر در این کتاب نگنجد و دفتری جدا خواهد. همین قدر که از مرحوم صدرالممالک در جزو این مزارع ذکری شد، لازم شد که مختصرا به حال آن شخص بزرگ اشارتی نمائیم.

خلاصه قریه «نصرت آباد» مذکور در سر راه ساوه واقع است. یک صد خروار

جمع مزرعه «ابرستجان» را متصرف شده، و با حقّابه(۱)رودخانه، زراعت می کنند. قلعه بسیار بزرگی در انجا ساخته اند که نظیر آن در قم نیست. گندم آنجا خوب می شود. سکنه آن، هم از اهل قم و هم از خارج است. در یک فرسخی شهر واقع است. بذر آن دویست خروار است. و چهل و پنجاه خانوار سکنه دارد. و مالیات آن نقدا دویست و چهل تومان و جنسا دویست خروار است.

قریه «نظر آباد» مشهور به فرح آباد، در صفحه مسیله واقع است. ملکی طایفه «نفر» است که شترهای بارکش دیوانی با آنها است. عمده محصول آنها گندم و جو است. آب آن شور است. محصول صیفی ندارد. در بهار و تابستان، به واسطه حرکت کردن رودخانه ساوه، این قریه و چند مزرعه دیگر که در مسیله است، غله پروری و غله کاری دارند. عمله و رعیت آن عرب «کلّه کو» می باشد. که جزو ادارات خاصه جناب مستطاب آقای امین السلطان، وزیر اعظم است. محصولات آن جو و گندم و جزئی جوزق است. و مالیات این مزرعه نقدا دو تومان و جنسا ده خروار است. و بذر آن از هر جهت چهل خروار است.

ـ مزرعه «شکراب» در صفحه قمرود واقع است. آب مختصری دارد. و ملک اهالی قمرود است. تازه آباد شده، عمله جات آن ساکن قمرود هستند. بذر شتوی آن، ده خروار و بذر صیفی، دو خروار و مالیات آن ده تومان است.

- مزرعه «شریف آباد»، وقف حضرت معصومه ـ سلام اله علیها ـ است. در جنب اراضی قمرود واقع است. آبش متوسط و اراضی آن مرغوب است. سکنه آن در قلعه دولت آباد است و ده خانوار می شوند. بذر شتوی آن، بیست و پنج خانوار و بذر صیفی آن، پنج خروار است. چون موقوفه است مالیات ندارد.

- مزرعه «قنبرعلی» از مزارع جدیده است. بذر صیفی و شتوی آن جزئی است و گویا هنوز جمع دیوانی ندارد، ولی حکومت قم مالیاتی می گیرد.

۱- ۱. حقّابه بر وزن ضرّابه است، مرکب از دو کلمه حق و آب. چون هر مزرعه موافق تقسیم از رودخانه، یک حق آبی دارد، لهذا این دو کلمه را اهل قم، از کثرت استعمال یک کلمه کرده، حقابه می گویند.(غ)

– مزرعه «فتح آباد البرزی»، در سابق آباد بوده، در شصت سال قبل، از باران بهاری خراب شده و تا حال دایر نشده، از آبادی آن الان قلعه و غلیان فروشی در سر راه طهران است. هندوانه آنجا خوب می شود. غله کاری آن متوسط است. بذر و جمع مختصری دارد.

– مزرعه «مهدی آباد» او را تازه، میرزا مهدی احداث نموده است. آب مختصر شیرینی دارد، در ممیزی قابل نبوده است که جمعی بر آن ببندند.

– مزرعه «رحمت آباد»، از رود آب رودخانه ساوه مشروب می شود، ولی چند سال است بند آن را آب برده است، دیگر آب به این جا به صعوبت می نشیند. چندین سال بود که آن را آباد نکرده اند، کنون جزئی آثاری دارد و جمع دیوانی در ممیزی جدید بر آن نبسته اند.

بعد از نوشتن شرح شهر قم، به ذکر باغات دور شهر پرداختیم. و از آن بعد اسامی مزارع را که قلعه نداشته و جزو حومه شهرند، ذکر کردیم. و پس از آن به ذکر قنوات، یعنی دهاتی که قنات مخصوص دارد و به آب رودخانه محتاج نیست شروع نمودیم. و دهات قنواتی هم که تا دو فرسخی شهر کشیده شده، جزو حومه شهر است. و کنون باید به ذکر خالصه جات های دیوانی بپردازیم. و این دهات خالصه را که حالا می نگاریم، حقیقةً جزو حومه شهرند، و پس از آن به ذکر بلوکات پرداخته می شود. اما این دهات خالصه جات هم، مباشر و کدخدای مخصوص دارد و جزو دهات قنواتی نیست. بلکه خود یک بابی علی حده است که به اسم «خالصه» جات نوشته می شود. و صورت آن از این قرار است:

[خالصه ها]

[خالصه شمس آباد]

[خالصه ها]

[خالصه شمس آباد]

قریه «شمس آباد»، قنات آن در دو فرسخی شهر واقع شده و اراضی و محل زراعت آن تا یک فرسخی نزدیک شهر است. آن قدر اراضی وسیعه و صحرای

ص: ۲۳۶

زراعت کاری دارد که اگر امسال یک نقطه را زراعت می کنند تا پنج سال دیگر باز نوبت به آن زمین نمی افتد. هم آب قنات دارد و هم آب رودخانه. آب قنات آن در روی آب رودخانه می افتد و اراضی را مشروب می سازد. در بین مسافت، چهار طاحونه دارد. هر دو طاحونه در جنب یکدیگر به یک حصار واقع می باشند. طواحین آن را همه ساله مباشر خباز خانه و جماعت خباز خانه قم از حکومت و دیوان اجاره می کنند و در جزو مالیات، اجارات آنها را هم به حکومت قم کارسازی می نمایند. در واقع مالیات سنگین خبازخانه قم به جهت اجاره طواحین مذکوره است.

شمس آباد، هم آب به قدر حاجت دارد و هم محصول به عمل می آورد، لکن چون اغلب سنوات، محصول قم، از شتوی و صیفی، خالی از آفت سماوی و کم آبی نیست، لهذا شمس آباد هم مثل سایر مزارع قم است که در هر سال که آفت به محصول آنجا بیاید وفا به جمع دیوانی او نمی کند.

شمس آباد به اسم «شمس الدوله» دختر خاقان مغفور فتحعلی شاه ـ طاب ثراه ـ است که عیال مرحوم میرزا علی محمد خان نظام الدوله ابن مرحوم عبداللّه خان انیس الدوله و او ابن مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی بوده است. و در زمانی که «شمس آباد» از املاک مرحوم عبدالله خان امین الدوله اصفهانی، پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی بوده است، امین الدوله مذکور حکومت قم و بعضی ولایات دیگر را داشته است. و باقی دار (بدهکار) دیوان شد. دیوان، «شمس آبادِ» او را عوض باقی، ضبط نموده و به خالصه، معمول داشته است. و آن را در عوض تیول مواجب شمس الدوله دختر خاقان مغفور، عیال میرزا علی محمد خان نظام الدوله ابن عبد الدخان امین الدوله واگذار کردند! و از آن پس به «شمس آباد» موسوم گردید. و اسم سابق این مکان را، نمی دانیم. این ملک از املاکی است که در ایران از وسعت صحرا نظیر ندارد. یک فرسخ در یک فرسخ وسعت آن است.

آفت و گرمای قم و بی آبی بعضی از سالها به حاصل این ملک ضرر می رساند که کدخدای آن باقی دار می شود. اما در صورتی که پنج سال ضرر وارد بیاید و در یک

سال، حاصل خوب به عمل آید، گنج بادآور است که حاکم و کدخدا و مباشر و رعیت و اجزاء حکومت را آباد می کند. و اگر حاکم درست بذر بدهد و از علوفه عوامل آن حیف و میل نکند و کدخدا درست بذر و نسق کند و چیزی ندزدد و حاکم در بذر معمولی و مخارج آن حیف و میل ننماید و درست دقت شود، باز محال است که در سال خشک سالی هم ضرر کند. به قدری نفع می دهد که مباشر و کدخدا باقی دار دیوان نشود. اما افسوس که حکام چون اطمینان ندارند که سال دیگر هم در قم حاکم باشند، لهذا از دویست و شصت خروار بذر شتوی آن بیشتر از صد و پنجاه خروار و دویست خروار بذر به کدخدا نمی دهند و این نفع امروز را غنیمت شمرده، کسر عمل سال آتیه را از برای حاکم لاحق بعد می گذارند!

این ملك خیلی وسیع است، ولی پیشرفت حاصل آن به جهت خالصه بودن آن است. فرضا اگر این مزرعه را دیگری از دیوان بخرد و جمع دیوانی آن را قبول کند، در هر سال از دو هزار تومان بیشتر ضرر و غرامت خواهد کشید. به جهت آنکه آب قنات این ملك، بیست، یكِ صحرای آن را مشروب نخواهد ساخت، و باید آب از رودخانه ببرد و چندین نهر آب از رودخانه بردن، کار بسیار مشکلی است. به جهت آنکه سایر مزارع هم با دهات باید از رودخانه آب ببرند. متولی باشی و سایر مالکین دهات، تعدی کرده، آب زیادتر می برند و نمی گذارند که مالك «شمس آباد» حق آب خود را ببرد و حکومت هم رشوه گرفته و ملاحظه تولیت را نموده، از مالك «شمس آباد» تقویت نخواهد کرد. و آب کامل به «شمس آباد» نخواهد رسید و حاصل آن به دست نمی آید. و باید سال دو هزار و پانصد تومان جمع دیوانی آن را بدهد. ولی چون «شمس آباد» خالصه دیوان باشد و حتما مالیات آن به عهده خود حکومت است، ناچار از کدخدا و مباشر این خالصه تقویت می کند و آنها هر قدر آب بخواهند به زور حکومت از رودخانه می برند و آب سایر مالکین دهات و مزارع را برده به «شمس آباد» جاری می کنند و حاصل خوب به عمل می آید و هر قدر سایر مردم به حاکم از کدخدای «شمس آباد» شکایت کنند، حاکم از ترس ضرر خود ،وقعی به قول دیگران

ننهاده، در آشکار و نهان از مباشر «شمس آباد» تقویت خواهد کرد و حاصل به عمل می آید و نفع می کند. لکن چون شمس آباد از خالصه گی بیرون شود و ملک دیگر گردد، هزار تومان هم قیمت ندارد، مگر آنکه جمع دیوانی و مالیات دو هزار و پانصد تومان از آنجا مرفوع شود که مالک ضرر نکند.

محصولات شتوی «شمس آباد» غله است و صیفی آن خربزه و هندوانه و جوزق و کرچک و کنجد است. بذر شتوی شمس آباد، که باید حکومت بذر و نسق کند و حاصل بردارد، دویست و شصت خروار است و بذر صیفی آن، بیست و پنج خروار است. مالیات شمس آباد از بابت جمع مقاطعه دیوانی، بعد از وضع ملاحظه خرج قنات و تعمیر قلعه کوچک مختصر و مخارج بذر و نسق زراعت و علوفه گاوهای خالصه، دو هزار و پانصد و چهار تومان است. و عمله جات آنجا که ساکن قلعه و ساکن بلد است صد نفر است.

زارعین و کدخدای «شمس آباد» صبح از شهر قم به صحرای شمس آباد تا دو فرسخی رفته، زراعتی کرده، هنگام شام به شهر مراجعت می کنند. یک - سه - چهار نفری در قلعه کوچک شمس آباد شب و روز هستند والّا زارعین آن از شهر است. چون خالصه است، بدون قلعه و خانوار مانده است. حکام در صدد نیستند که آنجا را خانه ها بسازند و رعیت بنشانند. دیوان هم علم غیب ندارد که مثل مالکین سایر دهات درصدد آبادی خالصه جات و املاک خاصّه خود برآید و خانه بسازد و رعیت در آنجا بنشاند که مزید بر آبادی و مالیات آنجا شود.

در وقت درو کردن زراعت، آن قدر جمعیت و عمله ندارد که زراعت آنجا را درو کنند، لهذا چنان معمول شده است که از قریه صرم و خورآباد که نزدیک شمس آباد است، هر روز صد نفر رعیت برای حصّادی زراعت شمس آباد آمده و مجّانا زراعت دیوان را درو کند! و هر سال وقت درو کردن، کدخدای شمس آباد به حکومت قم عارض شده و مامور مخصوص گرفته، به قریه «خور آباد» و «صرم» می برد و از آنجا هر روز صد نفر رعیت می آورد که مشغول بیگاری شده، مجانا زراعت شمس آباد

ص: ۲۳۹

خالصه دیوان را درو نمایند. و حکومت این تحمیل را وارد به رعایا می آورد. و اگر چنین نکند، باید به رعایا اجرت و مزد بدهد که زراعت خالصه را درو نمایند و او محض ندادن این اجرت این ظلم را به جا می آورد. و حال آنکه در چند سطر قبل نوشته شد که مالیات دیوانی شمس آباد بعد از وضع مخارج قنات و تعمیر و غیره به طور مقاطعه، دو هزار و پانصد و چهار تومان است. یکی از مخارج خالصه همین اجرت دروگری است در صورتی که دیوان آن را ملاحظه کرده باشد و به طور مقاطعه، مالیات خالصه خود را قرار دهد، دیگر حاکم چه حقی دارد که حصّادی خالصه را تحمیل دیگران کند و اجرت ندهد.

پس این بی اعتدالی از حاکم قم است که از سابق معمول شده است. خلاصه «شمس آباد» از خالصه های وسیعه الصحاری است. اگر چه خالصه است، لکن باز از بابت زراعت و محصول، آباد است. و این ملک، در واقع جزو قنوات حومه شهر است. لکن ما آن را بنا به اصطلاح و قرار داد اهل قم از جمع دهات قنواتی و حومه شهر خارج ساخته بنا به طرز صحیح آن را در باب خالصه جات دیوانی نگاشتیم. و شمس آباد نزدیک قریه صرم و خورآباد و مزرعه لنجه رود است که شرح آن در جزو بلوک و از کرود ذکر خواهد شد.

[خالصه شاه آباد علیا]

[خالصه شاه آباد علیا]

– قریه «شاه آباد علیا»، وقتی، آباد بوده است و از رودخانه قم حق آبی داشته، در این اوقات مخروبه است. همان آب قنات آن را، میرزا مهدی آشتیانی در عوض نود تومان مواجب دیوانی تیول نموده است. و چون صاحبان باغات دور شهر آب ندارند، آب قریه «شاه آباد» را از او اجاره می کنند و به باغات خود می برند. قلعه آن خراب است و سکنه ندارد و محل زرع آن لم یزرع است. با آنکه خانوار و قلعه ندارد، جزو مزارع نوشته نشد. از آنکه زراعتی در آنجا نمی شود. و با آنکه قنات دارد بدون زراعت است و جزو خالصه جات به شمار می آید.

ص: ۲۴۰

[خالصه قمرود]

[خالصه قمرود]

قریه «قمرود»، ده بسیار معتبری است. این ده جزو دهات قنواتی حومه شهر نیست. و با آنکه یک ده بیشتر نیست، اهل دفتر قم آن را به تنهائی بلوک علی حده می نگارند. و حال آنکه یک ده، بلوك نمی شوند و بلوك باید مشتمل چندین قریه و مزرعه باشد. به هر حال این ده بزرگ، جزو حومه و قنوات دور شهر نیست و تابع بلوکات قم هم محسوب نمی شود. خود بالاستقلال جایی است و جزو خالصه جات دیوانی است. طایفه[ای] در آنجا مسکن دارند که آنها از طوایف «نصیریان» می باشد. و عادات مخصوص دارند. از جمیع اهالی قم و دهات، کناره دارند و کسی را به خود راه نمی دهند. حقوق مالیاتی خود را زود به زود پرداخته، نمی گذارند که مامور حکومت به آنجا بیایند. طوری با هم اتفاق دارند که منتهای آن تصور نمی شود.

از سایر دهات هر روز عارض به شهر می آید و از یکدیگر شاکی می شوند، از برای رفع اختلاف مامور حکومت به دهات می رود و به همین بهانه هزار گونه تعدی می نماید، لکن اهل قمرود با یکدیگر عناد نمی ورزند و اختلاف حساب ندارند. مال یکدیگر را نمی برند که محتاج به عرض حکومت شوند. ندرتا اگر وقتی اشتباهی بین آنها واقع شود، خودشان در میان خود، رفع اختلاف می نمایند. هیچ وقت مامور به آنجا نمی رود. و اگر برود راهش نمی دهند، جداگانه جایش می دهند و او را محرم نمی دانند، در شهر قم و بلوکات قم به هیچ وجه شراب یافت نمی شود. لکن اهل قمرود گویا در خانه ها خم های شراب داشته باشند که جز خودشان کسی واقف نیست. اهل این ده «علی» را خدا می دانند. اگر چه مشعر و مدرک علمی و تحقیق ندارند، لکن اگر حقیقت مذهب آن را بشکافند، می توان گفت که مذهب نصیریان قمی از قاعده حلول و ناسخ است. «چگر» یعنی تار مخصوص، دارند که آن را به دست گرفته به اسم «یاعلی» می نوازند و می گویند، علی به قنبر چنین فرمود و یک قضیه بیان می کنند، هنوز مطلب به آخر نرسیده، چنان جذبه شوق آنها را بی حال می کند که کف کرده، بیهوش می شوند.

ص: ۲۴۱

در مجلس مخصوص آنهـا، رئیس مـذهبی، ذکری کرده و آتش ها افروخته، خود را به آتش می انـدازد و از آن آتش، چنگی کرده به دست دیگران می دهـد، سایرین آن آتش را از دست او می گیرنـد و نمی سوزنـد. نعوذ بالله، اگر یک نفر دست خود را به عقب کشـد و از آتش گرفتن هراس کنـد، او را حرام زاده می دانند، در مجلس راهش نمی دهند، کار به جائی می رسـد که همه از فرط محبت علی ــ علیه السـلام ــ مدهوش می شوند. کار این طایفه از آن گذشـته است که کسـی افسانه بشـمارد، حقیقت آنها بیشتر معلوم شده است و به سر حد یقین رسیده است. و اینها دارای علم و مدنیت نیستند که کسی حمل به طراری و شـعبده و چشم بنـدی ایشان کنـد. نوع این طایفه، خیلی صـداقت دارند که از طراری و خدعه وارسـته اند. آدمی در کار این طـایفه متحیر است که اصـل مـذهبشان صـحت نـدارد. و این ادعـای ایشان پوچ است که علی ــ علیه السـلام ــ که بشـر است، خداونـد و خـالق حقیقی و ربّ واقعی اشـیاء باشـد. امـا فعـل این طایفه که در آتش رفتن است، خیلی غرابت دارد که می توان حمـل به حقیقت آنها کرد. اکنون در جمیع ملل دنیا ملتی نیست که مثل این طایفه در اثبات حقانیت خود برهان قاطع و حجت ساطعی داشـته باشد که سایر ملل را عاجز کند. لکن در آتش رفتن این طایفه یک حیرتی و عجزی به تمام ملل دست می دهد که اثبات حقانیت اینها می شود.

اگر چه در قمرود کسـی این سـیر را از آنها نکرده است، لکن از نوع مـذهب نصـیریان که در اطراف ایراننـد، این کارها بسـیار دیده شده است. اگر ما بخواهیم اسامی راویان موثق القول و مشاهدات مردم را بنویسـیم و شرحی از اخلاق و عادات و طوایف آنها بنگاریم، کتاب مفصـلی می خواهـد. از خرق عادات این طایفه در همین عهد، کارهای بزرگ دیده و شـنیده است. جناب «ملک الشـعراء» درین زمان طوری بی غرض و محل وثوق و اعتمادند که حالت ایشان گواهی بر صدق مقالت ایشان می دهد. قضیه طولانی بیان کرده اند که نوشتن آن در این اوراق مناسب نیست.

در کرمانشاهان یا جای دیگر شخصـی را دیـده انـد که غیب ها گفته و کاغذهای سر بسـته را که به جائی فرسـتاده اند، قبل از وصولِ عین عبارت، جواب او را نوشته که در

انشاء و املاء صحیح یا غلط هم مطابقت کرده است. و در نیزاری تا چند فرسخ در تاخت اسب به راه معمول رفته، لکن مثل آنکه طی الارض بنمایند پیشاپیش جمیع اسبان می رفته است که چهار نعل می رفته اند و این شخص در آتش رفته است.

و نیز شاهزاده، بدیع الملک میرزا عمادالدوله که واقعا از حکمای بزرگ است و فلسفه ایرانی و فرنگی، یعنی حکمت قدیم و جدید را دارد. با آنکه خیلی از مطالب را افسانه می دانند، با این علم و اطلاع خودشان در آتش افرختن، دستی و نصیری را در آتش روانه کردن و نسوختن رخت آن نصیری بیاناتی دارند که آدمی به حیرت می افتد.

و نیز برادر ایشان امیرزاده سلطان محمد میرزا که ایشان هم از اهل دانش و حکمت الهی هستند، در زمان حکومت پدر بزرگوار خود مرحوم امام قلی میرزای عماد الدوله، والی کرمانشاهان، بیاناتی از نصیریان آن صفحات می نمایند که به هیچ وجه نمی توان ردّ فعل ایشان را نمود. خودشان مخصوصا به طور لجاجت و سماجت در بیابان آتش ها افروخته و در محال «سنقر(۱)». هیزم ها تلّ کرده، محض امتحان یکی از رؤسای نصیریان را امر می کند که به آتش برود، آن نصیری ذکری خوانده و مدح علی گفته و از علی دم زده، به طور آدمی مست که ملتفت نشود، در آن اشتعال و نوایر آتش افروخته و از آن طرف سالما بیرون آمده، به هیچ وجه زیانی به لباس او نرسیده است.

و همه کس تصدیق دارد که شاهزاده عمادالدوله و سرکار امیرزاده سلطان محمد میرزا از اهل علم و حکمت می باشند. و هوش ایشان به سر حد کمال است که کسی نمی تواند به ایشان شعبده به کار برد. و اعتقادات عامیانه جاهلانه ندارند و صدق اقوال و بی غرض و درستی ایشان نزد همه کس تصدیق شده است. و به مذاق حکمت باید اموری را از طبیعت خارج است، باور نکنند، با این حالت باز در باب نصیریان به رأی

۱- ۱. سنقر: شهر کوچک سنقر، مرکز بخش سنقر کلیایی، در ۹۷ کیلومتری شمال شرقی کرمانشاه واقع است. معتدل و آب آن از چشمه هاست. کوه مرتفع دالاخانی ــ که قله آن پوشیده از برف است ــ در جنوب این شهر است. «فرهنگ معین».

العین چیزها مشاهده کرده اند که محل حیرت است. اگر چه آنها را کافر و خارجی می دانند و مذهبشان را باطل می شمارند، لکن خرق عادت ایشان را از روی صدق تقریر می نمایند. و کار از این گذشته است که به آتش رفتن نصیری جزو افسانه ها محسوب شود.

خلاصه غیر از این مطالب باز یک حالت و عادات خوبی از این طایفه دیده می شود که به جمیع ادیان رجحان دارند و آن حالت این است که در آئین خود جعلیات ندارند. و پیرایه خارجی و اسباب چینی فراهم نمی آورند و عبارت بافی و توجیه سازی و تأویلات و رمز و استعارات نمی دانند که بدی های خود را خوب کنند و خوبی های سایر ملل را بد نمایند. یک نوع سادگی و حقیقت گوئی دارند که راست حسینی می باشند. ابدا پیرایه به خود نمی بندند.

و از خوبی آنها این است که ابدا اعتنا ندارند که کسی در مذهب ایشان درآید و با آنها قولاً و فعلاً همراهی کند. مثل دیگران حریص نیستند که مردم را بفریبند و دلایل اقامه کنند که خود را خوب نمایند و دیگران را به کیش خود درآورند. سرشان در گریبان خودشان است. احدی را محرم خود نمی دانند و قیدی ندارند که دیگران را به مذهب خود شریک نمایند. و زبان حالشان این است. «گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریایش ننشیند گرد». و یک سادگی و حالت طبیعی و خوبی این طایفه این است که از ابتدای ظهور تا کنون هیچ وقت، به خیال سلطنت(۱). و یاغی گری و کشورگیری و آشوب و شورش نیفتاده اند که به این واسطه تسلطی پیدا کنند و مردم را به دین خود دعوت نمایند؛ ابدا در این اندیشه نیستند. با آنکه جمعیت و کثرت نفوس این طایفه، بیش از آن است که احصاء شود.

این طایفه در فارس و خراسان و عراق و آذربایجان و طبرستان و اهواز - که در ایران منحصر به این شش مملکت است - فراوان باشند. و در ممالک عثمانیه بسیارند و در خاک هند زیادند و تا ترکستان هم کشیده شده اند و شاید در سایر دول هم باشند

۱- ۱. مثل قرامطه و مثل ملاحده اسماعیلیه نیستند که برای ریاست و سلطنت مخترع مذهبی شده باشند.(غ)

ولی ما را اطلاعی نیست. خلاصه اینها همه با هم اتصال دارند و عده نفوس این طایفه از چند کرور هم متجاوز است، با این حالت همیشه به سلامت زیسته، به خیال طغیان نمی باشند. از دنیا و عقبا گذشته در کمال بی اعتنائی به کاینات، فقط در میان خود دم زدن از محبت علی ــ علیه السلام ــ را بهتر از همه چیز می دانند. و در فضل عقاید این طایفه این شعر کافی است که شافعی یکی از ائمه اربعه اهل سنت، با مذهب آنها در رأی و قول موافق شده و می گوید:

و باز می گوید:

کفی فی فضل مولانا علیٍّ وقوعُ الشکِّ فیه انّه الله(۱)

باری در میان این مذهب، چند تیره مختلفه می باشد. چنانچه در میان هر مذهب واحدی فرق مختلفه پیدا شده و خوب و بد دارند. در میان این طایفه هم چند تیره هستند که بعضی از آنها عادات بد دارند. از آن جمله طایفه «چراغ کش» آنها است که چراغ را خاموش کرده، به یکدیگر می آویزند و جماع می کنند و اتفاق می افتد که برادر و خواهر درین میان با هم جمع می شوند و قبحی در این کار نمی دانند. و ما هم حقیقه نمی دانیم که چنین طایفه در میان نصیریان باشد و معلوم نیست که این کار را شیعیان به آنها بسته و تهمت می زنند و افترا می بندند، یا آنکه چنین عقیده ای هم واقعا در میان طوایف این مذهب شایع است.

در کتاب ملل و نحل هم شرحی از نصیریان نگاشته شده است. و مقصود این است که اهالی قمرود اجماعا از این شعبه اند. و عموم طایفه نصیریان با هم مساوات و مواساه دارند. هیچ ملتی در این صفت مثل آنها نیست. و نیز این طایفه خیلی مهمان دوست هستند و گشاده طبعند، نهایت فتوت و جوانمردی را دارند، خاصّه آنها که در

۱- ۱. در فضل و منزلت مولای ما علی علیه السلام، همین امر کافی است که عده ای به شک افتاده اند که او خداوند است.

سر راه واقع شده اند. این ملت هنوز به طور ایلیت زندگانی می کنند. سبک مدنیت و تزویر ندارند. خوب مردمانی هستند. لکن اهل قمرود چندان به ضیافت نمی پردازند، از آنکه اهل قم را با خود ضدی بیفتد و بی ذوق می دانند. اهل قمرود صاحب قاطر و الاغ بسیار می باشند. و جمعیت آنها هم زیاد است. در قمرود یک رشته قنات است که بعد از آفتابی شدن، آب آن قنات در رودخانه می افتد و برای آنها می رود. در بهار به قدر حاجت آب از رودخانه بر می دارند و در سال کم آبی به همان آب قنات، قناعت کنند و آب رودخانه دیگر به آنها نمی رسد.

قمرود از املاک عبدالله خان امین الدوله ابن مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است. که دیوان، آنجا را عوض باقی او ضبط نموده است. اراضی بسیار مرغوبه دارد. رعیت آنجا به قدر پانزده خانوار بیشتر نیست، ولی اهالی قمرود، قریب دویست خانوار می باشد و سر شماری و مواشی از قدیم داده و می دهند. قریب پانزده سال است که حاجی خازن الملک، آنجا را عوض مواجب و مقرری دیوانی خود، تیول قرار داده است. و از جزو حکومت قم در واقع موضوع می باشد. و در سفلای قمرود، مزرعه ایست که مشهور به کوه سفید است. که اربابی است و مالیات آنجا هم جزو تیول و سیورغال.(۱) حاجی خان الملک است.

در قمرود، تفنگچیان قابل هست. وقتی که نجف خان زندی، حاکم قم بود و شاه شهید آقا محمد خان، قم را محاصره کرده بود؛ طرف دروازه عراق به دست تفنگچیان و چریک و جمعیت اهالی قمرود سپرده شده بود؛ اهل قمرود به شرط تخفیف مالیات، با اهالی اردوی شاه شهید آقا محمد خان، سازگاری کرده، دروازه را بگشودند و آنها را راه دادند. و باعث فتح این شهر، اهالی قمرود شدند و شرح مبسوط آن در چند جزو قبل اشاره شد. و اهالی قمرود از آنروز تخفیف یافتند که تا این زمان هم پاره ای تحمیلات حکومت به آنها دارد نمی شود. و از پاره ای تعدیات حکام معاف

ص: ۲۴۶

۱- ۱. سیورغال: زمینی که پادشاه جهت معیشت به ارباب، استحقاق بخشد. تیول: عواید زمین که به جای حقوق یا مستمری به اشخاص بخشند. «فرهنگ معین».

هستند. اما مالیات قمرود بعد از وضع مخارج دیوانی که به جهت خالصه بودن آن، منظور شده است، نقدا پانصد و هفده تومان و دو هزار است و صاحب تیول تقریبا ششصد تومان از آنجا می برد. و اما مالیات جنسی قمرود، سیصد خروار است. و مالیات کوه سفید هم که مزرعه قمرود است، چهل خروار می باشد. و مزرعه کوه سفید مالیات نقدی ندارد.

[کوه ها و معادن قم]

[کوه ها و معادن قم]

اما جبال و معادن قم مختصر است. چندان مرتفع نیست و فواید زیادی ندارد. و این کوه هائی را که ما شرح می دهیم، مقصود از آن جبالی است که نزدیک شهر قم و مخصوص بلده است. دخلی به کوه های بلوکات قم ندارد و آنها جداگانه است. مثلاً در بلوک قهستان در قریه وشنوه، کوه های بلند، با خضارت و خرم، آنجا را احاطه نموده و بلکه اگر کاوش نمایند، شاید پاره ای معادن خوب از آنجا ظاهر شود. و همچنین کوه های بلوک جاسب از توابع قم بسیار مرتفع است و غالبا از سنگ خار است. و پلنگ هم در آن کوه ها همه ساله دیده می شود، ولی ما آنها را جزو جبال شهر قم قرار نمی دهیم و کوه های شهر قم که نزدیک و مخصوص بلده است از قرار ذیل است:

ـ کوه «کدن کلمز» و مشهور به کوه نمک است که معدن نمک در آنجا است. در غربی شهر قم در اول ملک «جعفرآباد» ساوه واقع است. و این کوه در خاک قم می باشد، دخلی به ساوه ندارد، از این کوه تا شهر قم چهار فرسخ است که به هیچ وجه در بین راه تا سر یک فرسخی قم آب و آبادی نیست. اگر در روز تابستان مسافر غذائی بخورد و بدون تهیه آب حرکت کند در این راه نزدیک به هلاکت می رسد. زمین کویر و سنگ زار و نزدیک معدن نمک بوده، نهایت گرمی به ظهور می رسد. از شهر قم تا کوه «کدن کلمز» چهار فرسخ است و از آنجا تا قریه «آوه» هم دو فرسخ است که منزل گاه است. بعضی که به طرف ساوه می روند، در آوه منزل می کنند و اگر نخواهند به

عراق برونـد در قریه «طغرود خـاک» عراق منزل می نماینـد. و قریه آوه در سابق شـهری بوده است. آثار شـهر و تپه آن موجود است. در کتب جغرافیائی عرب و عجم مشروحا نگاشته شده است. و اگر آن سرزمین را بشکافند، اسباب عتیقه پیدا می کنند.

و «آوه» کنـون خـالصه است و هزار تومـان غیر از جنس جمع نقـدی آن است، چون این قریه جزو سـاوه است. و از موضوع ما خـارج است، لهـذا بیش از این در شـرح آنجـا نمی پردازیم. خلاـصه در کوه «کـدن کلمز» معـدن نمـک است. و نمک سـفید شفافی دارد، به طریق چشـمه سار، آب نمک از دره های آن کوه جاری است، قـدری که پائین می آید و جاری می شود، می بنـدد، نمک قم و عراق تا کرمانشاهان از آنجا حمل می شود، لکن نمک این کوه چنـدان تعریفی نـدارد. گاهی طعم تلخی از آن استفاده می شود و این نمک چندان شوری ندارد، باید مقداری زیادتر از سایر نمک ها در غذا ریخت تا ملاحت پیدا کند. نمـک این معـدن، مثل سـنگ پاره، سـخت و صـعب و متکایف نیست، بلکه تخته تخته است. مثل کف روی آبی می مانـد که منجمـد شود. و در این نمک خلل و فرج بسـیار است، سـختی و غلظت ندارد. این کوه از چهار طرف، چهار فرسخ است که از هر طرفی یک فرسخ مسافت دارد.

از این قرار به حیث مساحت دو هزار و چهار صـد و سی و نه خروار، بـذر افشان زیر کوه است. این کوه در ارتفاع هم چنـدان قابل نیست. در واقع مثل تپه می باشد، وقتی در عهد سلف یکی از اهل بدعت، این کوه راه از بابت نمک اجاره کرده و مالیات بر آنجا بست، همان سال، چشمه سار نمک او به کلی خشک گشته، رفع بدعت شد.

این کوه صـعوبت مسـلک دارد. احـدی بر بالاـرفتن آن قادر نیست. هر کس برود برنمی گردد، چنانکه از اسم کوه که «کـدن کلمز» است و به لغت ترکی است، این معنی اسـتفاده می شود. عوام گویند که در بالای این کوه شیاطین هستند و به این جهت هر کس در آنجا برود، برنمی گردد. این کلام، سـخن مهملی است، بودن شـیاطین در آنجا چه اختصاصی دارد و رفتن بشر در بالای کوه برای شـیاطین چه ضرر وارد می آورد، که باید آدمی را اذیت کنند. از عدل خداوند بعید است که ما مخلوقی را که شیاطین

هستند نبینیم و آنها ما را ببینند و اذیت و آزار رسانند. از این گونه مخلوق غیر مرئی به هیچ وجه به ما ضرری نمی رسد و اینها همه افسانه است.

بعضی از مردم به مرض یک نوع صرعی مبتلا می شوند که در حالت غشی افتاده، به طرف صعود مجذوب می شوند و بسا شده است که این مصروعین در آن حالت طوری صعود کرده اند که در تاقچه یا بالای رفّ اطاق رفته و در یک فضای بسیار تنگی، جا کرده اند که وقت صحت نمی توانند آنجا بروند. عوام الناس چنان گمان نمایند که جن و شیاطین آنها را چوب می زنند و پایش را به فلک می گذارند و او را به سمت بالا ـ می برند. نه چنین است، بلکه این حالت به واسطه قوه جاذبه (مغناطیسی) یعنی قوه مغناطیسی است که در جرم قمر است که این گونه مصروعین را مثل مغناطیس و آهن جذب کرده، به طرف بالا صعود می دهد و این اشخاص مصروعین بیشتر در ایام البیض که قمر زاید النور است مبتلا می شوند. و زیادتر از سایر اوقات به طرف علوی صعود دارند. و بسا شده است که در آن حالت از ایشان دوای دردی یا علاج کاری استفسار شده، دوا را می گویند. و این علم در فرنگستان متداول است که مردمان حکیم سر پا نشسته و شخص بیداری را همانطور نشانیده، بعضی حکایات ذکر می کند و متصل در چشم آن شخص بیدار نگاه می نماید و او یک دفعه به خواب می رود،آن گاه اگر سئوالی شود که دوای فلان درد چه می باشد یا جواب صحیح شافی می دهد یا آنکه می گوید این درد علاج پذیر نیست. خلاصه هر کسی قادر نیست که دیگری را خواب کند، هر کس در چشمش قوه مغناطیسی زیاد باشد، می تواند دیگری را خواب کند و الّا عاجز می شود. و در چشم میمون قوه مقناطیسی بیشتر از چشم انسان است طولوازان فرانسوی، حکیم باشی حضور همایونی در طهران، چندین نفر را خواب کرده و از او سئوالات نموده است، ولی در خواب کردن بعضی دیگر عاجز شد و فائق نیامد.

باری مقصود این است که عوام الناس، مصروعین را جن زده، ندانند و اگر در این حالت از مصروعین سئوالی کرده و جوابی شافی شنیده اند، حمل به آن ننمایند که جن

ص: ۲۴۹

به او خبر داده است، جواب او دخلی به جن ندارد، این مسئله علم مخصوص و برهان جداگانه دارد و عدل خدا را بالاتر از این بدانند که مخلوق ناری غیر محسوس به مخلوقی که محسوس است صدمه برساند. و در بالای کوه «کدن کلمز» شیاطین در کار نیست، اینکه بعضی نمی روند، جهت آن است که راه آن کوه صعب و خطرناک است. مسافر چون قدری بالا رود، به کویر و چشمه سارهای نمک و لجن زارها می رسد که آدمی گمان می کند که زمین هموار است. چون پا را در آنجا می گذارد، به نمک زار فرو می رود، قوت می کند و پا از یک نقطه بیرون می آورد که به جای دیگر گذارد که از آن مهلکه نجات یابد، باز پایش بیشتر فرو می رود، اگر در میان خیلی رخوه باشد، چنان به گِل و نمک زار فرو می ماند که نمی تواند خود را نجات دهد و اگر در اوایل نمک زار باشد به صعوبت جانی بدر می برد.

رفتن بالای آن کوه به این مختصری ها نمی شود، چند نفر باید متفق شوند و فرشهای نمد همراه برداشته، به هر نمک زاری که می رسند، فرش نمد ضخیمی بیندازند و از روی آن بگذرند و باز فرش دیگری بیندازند، تا به این وسیله و سایر اسباب و لوازم سیاحی و مساحی به آن بالا برسند، اهل قم یا اهل طهران و ایران که بخواهند با عدم اسباب و عدم اطلاع از سیاحی و فن ژغرافیا و رسم جهانگردی، در چنین مواضع بروند، البته دچار خطرهای بزرگ شده، در نمک زار فرو می روند و آن وقت عوام الناس، «کوه نمک» را به کوه «کدن کلمز» موسوم می نمایند. و بالای کوه را مقام شیاطین می پندارند.

این کوه در پیش کوه دماوند، مثل یک تل بسیار کوچکی است. و کوه دماوند، با آنکه در دامنه اش از برف های قرون گذشته انباشته است و در بالای آن آتش فشان و دود گوگرد است، که شخص را هلاک می کند، با این همه سختی و صعوبت، باز سیّاحان فرنگی که به ایران آمده اند، با اسباب چند به بالای کوه رفته، به نقطه ای رسیده اند که خیال ایرانیان هم به آنجا صعود ننموده است و در این کار خیلی هنر کرده اند، ولی باز به منتها بلندی کوه دماوند نرسیده اند. با این حالت باز قمی ها چنان

تصور می نمایند که رفتن به کوه «کدن کلمز» ممکن نیست و حال اینکه در این تپه جز نمک زار، خطری دیگر ندارد. و دود گوگرد و آتش فشانی در آنجا نیست که مانع از وصول به مقصود باشد. در این ازمنه شنیده نشده که احدی به بالای کوه «کدن کلمز» رفته باشد. ولی سابقا گویا یکی از سیاحان فرنگی که اسم و رسم او را نمی دانیم، در آنجا رفته باشد.

این کوه، اگر چه چندان ارتفاع و مساحت طویل و مسافت عرض ندارد، لکن از کوه های قدیم دنیا است. از قرار تحقیق اهل اروپ، این کوه قبل از کوه دماوند، لولکان(۱)بوده است. یعنی آتش فشانی داشته است. و طول زمان و طبیعی زمین که در علم طبقات الارض، شرح آن بیان و معلوم می شود، آتش فشانی این کوه را خاموش کرده است که کنون به هیچ وجه آتش فشانی ندارد و جامد است. و در ایران جز کوه دماوند، دیگر هیچ کوهی آتش فشانی ندارد. و آن کوه در دنیا بر حسب ارتفاع سیم کوه است و اول کوه دنیا از ارتفاع، همان کوه هیمالیای معروف است که در ترکستان است که شرح جداگانه می خواهد. و آتش فشانی کوه دماوند هم چند هزار سال است که رو به تنزل گذاشته است که کنون جز دود و بخار گوگرد چیزی ندارد و خرابی به دهات اطراف نمی رساند. و مثل کوه های آتش فشان مملکت ایطالیا نیست که سنگ های کوه از شدت آتش فشانی کنده شده، به شهر و دهات اطراف کوه بریزد که چندین هزار خانه و ملک خراب کند و نفوس بسیاری را هلاک نماید که سایرین شهری را متروک بگذارند و به شهرهای دیگر فرار نمایند. از قرار تقریر اهل اروپ به واسطه داشتن علم طبقات الارض، از آثار چنان دانسته اند که زمانی بیاید که کوه دماوند به هیچ وجه آتش افشانی و دود و بخار مختصر هم نداشته باشد و اثر حرارت آن تمام شود و به جای دیگر سرایت نماید که در آن وقت، کوه دماوند هم مثل کوه «کدن کلمز» قم می شود که به هیچ وجه آثار آتش فشانی،بلکه دود و بخاری هم نخواهد داشت. و ما از خوانندگان این اوراق معذرت می خواهیم که در ذیل شرح کوه «کدن کلمز» به بعضی

ص: ۲۵۱

۱- ۱. لولکان، لغت فرانسوی است، به معنی آتش افشانی کوه می باشد.(غ)

مطالب دیگر و شرح کوه دماوند هم اشارتی کردیم، الشیئی یذکر بالشیئی، ما ناچار بودیم که اقوال و اعتقاد است عامیانه اهل قم را در باب کوه «کدن کلمز» بنگاریم.

و اگر در ردّ آن عقاید به اجمال و اهمال می گذرانیدیم، ما را نیز چنان گمان می کردند که به این اعتقادات عامیانه هستیم، لهذا ناچار شدیم که پاره شواهد ذکر کنیم تا بدانند که نرفتن بالای کوه «کدن کلمز» و بر نگشتن از آنجا به واسطه اذیت و آزار شیاطین نیست، بلکه جهت همان بودن نمک زار و فرورفتن مسافر است که شخص جرئت نمی کند، بالای این کوه برود، اگر برود به مخاطره گودالهای نمک زار می افتد که نجات آن ممکن نیست. البته عقلاً ـ و علما و عادةً از روی علم طبقات الارض ثابت و مبرهن است که چنانکه ما از خاک خلق شده ایم و پاره حیوانات هم از باد و آب تکوین و تولید یافته اند، یک مخلوقی هم از نار خلق شده اند که قبل از ما خلعت هستی یافته اند، لکن آن مخلوق ناری که عبارت از جن و شیاطین است به بنی نوع بشر آزار نمی رسانند و به واسطه قلت حرارت در روی این کره خاکی کمتر در روی زمین هستند، بلکه در جوف کره خاکند که به اقتضای عنصر ناری خود، در حرارت بیشتر نشو و نما بنمایند. و زیاد بر این نباید تصدیع داد و باید به ذکر سایر کوه های شهر قم پرداخت.

– کوه «یزدان» و گاهی «یزدان کوه» گویند. در یک فرسخی شهر قم در طرف غربی واقع است. سه فرسخ طول آن کوه و نیم فرسخ عرض آن است. ارتفاع آن کوه به اختلاف نقاط آن بنا به گفته پاره ای سیاحان که همه جای آن را دیده اند، از ده ذرع تا سی ذرع و چهل ذرع است. دره به دره است و جمیع دره های آن از یک پارچه سنگ است که سفیدی آن غلبه دارد. سنگ هایش خاره نیست بلکه هموار و مسطح است. هزار و سیصد دره دارد. دره های آن کوچک و غالبا به شکل محوطه یا خانه مدوری دیده می شود و در تابستان بسیار گرم است. کبک در آنجا به دست می آید. چشمه سار کوچکی دارد که قابل زراعت نیست. مرتع یک ثلث طایفه زندیه که در قم هستند در وقت زمستان در آنجا است و قشلاق می نمایند. هیزم خوبی ندارد.

ص: ۲۵۲

پیش از بنای شهر قم که به دست اعراب اشعری بوده است، بزرگ مجوسان که یزدان فازار، نام داشته در قریه «ابرستجان» که در دامنه این کوه است، منزل داشته و این کوه مرتع حشم یزدان فازار بوده، لهذا به کوه یزدان، شهرت گرفته، در آنجا تخته سنگ هاست که هر یکی یک ذرع عرض و دو ذرع طول، از کوه بیرون آمده که محتاج به حجاری و صاف کردن نیست. سنگ بست قنات ناصری از آن سنگ ها است، و اگر سکنه قم، اهل ثروت و سلیقه بودند، می توانستند که از این کوه به این نزدیکی که معدن سنگ های صاف حجاری شده است، بناهای بسیار محکم عالی بسازند که نظیر آن کمتر یافت می شود. در زیر دامنه این کوه آب روان و نهر بزرگی هست که می توان در آنجا به طور خوشی تفریح دماغی کرد، خالی از صفا و نزاهت نیست. و گویا این آب، آبگاه و آبشخور کبکان این کوه است.

- کوه «کلاه قاضی» در یک فرسخی شهر قم است، شباهت به عمامه دارد، با این کوه ذکر این شعر مناسبتی جزئی دارد که شاعر در بیان و توصیف برف سر کوه انشاء کرده است.

یحسبه الجاهل ما لم یعلما شیخا علی کرسیه معمما(۱)

قنات مبارکه ناصری، از کنار آن کوه جاری شده و به شهر می آید. سنگ گچ قم را از این کوه به شهر می آورند. بسیار گچ با قوتی به عمل می آید. گچ پزهای قم خودشان گچ را به خلاف طهران کوبیده و بیخته(۲) می فروشند، بعضی سال ها، خرواری سی شاهی و بعض سالها سی و پنج شاهی می شود. بیچاره اهل طهران که باید در طهران گچ را خرواری شش هزار بخرند و گچ هم نکوبیده و هم نبیخته باشد و به طور وضوح کوره پز از هر خرواری، ده من کسر بدهد و از روی تخمین خود گچ را بار الاغ کند و هر بار شانزده منی را بیست من حساب کند و صاحب کار بیچاره، روزی دو ریال به گچ کوب مزد بدهد که آن را بکوبد و بیخته نماید. و از هر خرواری هم بیست

ص: ۲۵۳

۱- ۱. جاهلی که علم ندارد، گمان می کند که شیخی معمم بر صندلی نشسته است.

۲- ۲.بیخته: چیزی که از غربال ردّ شده. «فرهنگ معین».

من یا پانزده من کلوخ و سنگ نبیخته بیرون آید که کوبیده نمی شود و کوره پز، صریحا می گوید که از هر خرواری باید ده من سنگ بیرون آید که صاحب کار حق ایراد ندارد، روی هم رفته چون درست حساب شود از هر خرواری پنجاه من گچ نرم شده به صاحب کار می رسد و به این حساب گچ را از قرار خرواری دوازده هزار برای خود تمام می کند. و قیمت گچ طهران با گچ قم، یک برده زیادتی تسعیر دارد. و یک نفر نیست که علت تعدی کوره پزها را رفع نماید.

اگر بگویند که بنّائی در طهران، زیادتر از بنّائی قم است، باید گفت که معدن سنگ گچ طهران هم زیادتر از سنگ گچ قم است و معدن گچ طهران هم تا شهر چندان مسافت ندارد که تفاوت کرایه حمل، به این درجه زیادتر پیدا بکند. پس در این توفیر، جهت این است که کوره پزهای طهران علاوه بر جمع دیوانی، سالی چندین هزار تومان، تعارف و پیشکش به حاکم و رئیس و وزیر کوره پز خانه های طهران می دهند و به هر قیمتی که می خواهند بر قیمت گچ و آهک و آجر می افزایند.

ارکان طهران هم که هر یک در دیوان سالی ده - بیست هزار تومان، مداخل فوق العاده دارند در خریدن گچ خرواری شش هزار که واقعا دوازده هزار می شود، اعتنائی نکرده به دیوان عدالت شکایتی نمی برند. عرض فقرا و ضعفا هم درین مورد، چون به جائی نمی رسد، سخن نمی گویند. لهذا همیشه هر چیزی را به قیمت گران خریداری می نمایند و چاره جز سکوت ندارند. کوه «نرداغی»، در یک فرسخی قم واقع است. تمام سنگ آن سنگ آهک است. و سنگ های تاریخ قبور از اواسط الناس را از آن سنگ ها می کنند. و سنگ فرش و ازاره خانه ها و حوض های شهر قم از آنجا است. گیاه چندانی ندارد. دامنه آن کوه، مرتع گوسفند دارهای شهر قم است. چشمه آب ندارد، از آنجا تا رودخانه چندان مسافتی نیست.

- کوه «خضر» در طرف قبله شهر قم است. در بالای آن مسجدی ساخته اند که بنا به قول اهالی قم، حضرت خضر را در آنجا دیده اند، لهذا به یادگار رؤیت او، این مسجد مختصر را در بالای آن کوه ساخته اند که دیوان کوچک و رواق و اطاقی دارد. در واقع

از برای مسافرین یک سایه بان و محل راحتی است. در دامنه آن کوه قریه مخروبه مسکران است که از تلال آنجامس بیرون می آورده اند. می گویند از آنچه خرج مس بیرون آوردن می شده، یک عشر کمتر عاید می شده، به واسطه کسر مداخل، متروک افتاده است و در معدن آن کار نمی کنند.

– کوه «دو برادران»، در پهلوی کوه خضر است. دو کوه یعنی دو قله است ملاصق به هم، گویا معمار از روی قرینه و قاعده با هم ساخته است. عرض و طول و ارتفاع هر دو مقابل هم است. چشمه سار ندارد، در محاذی آنجا قلعه خرابه در سر کوه واقع است.

گویا اهل قلعه ها در وقت انقلاب و لشکر کشی اسباب خود را به آنجا می برده اند که محفوظ بماند. خلاصه اهل قم عادتی دارند که در سیزدهم عید نوروز، محض تفرج و گردش، غالبا به طرف کوه خضر و کوه دوبرادران، روانه می شوند. واقعا طرز طبیعی این کوه خالی از سیر نیست. و از سنگ خارا تشکیل یافته است. بعضی درویشان و اهل ریاضت، در بالای کوه خضر گاهگاهی سکنا گرفته، چندی در آنجا به سر می برند. اما کلیةً این چند کوهی که شمردیم چندان بلندی و امتداد ندارند و طوری مرتفع نیستند که از جریان باد به شهر قم مانع شوند و در قلیل مسافتی که شخص دور می شود، به واسطه قلت ارتفاع، از نظر پنهان می شوند و از دور نماینده نیستند.

[بلوکات قم]

اشاره

[بلوکات قم]

اما بلوکات شهر قم، در قدیم الایام بسیار بوده، حدی از حدود قم به طهران و حدی به قزوین و حدی به ری و حدی به اصفهان بوده است. قم از جمله چهار شهری است که عرضش صد در صد بوده، و قرینه اصفهان و ری و همدان محسوب می شده است. ولی الان اطراف آن را موضوع نموده اند. هیچ ولایتی در مملکت عراق کمتر از قم، بلوک و توابع ندارد. آنچه بعد از توابع حومه شهر، از بلوکات باقی مانده است،

ص: ۲۵۵

پنـج بلوک است که جزو جمع حـالیه قم است. و آن بلوک «وازکرود» و «جاسب» و «قهسـتان» و «اردهال» و «قمرود» است. که هر یک از آنها چنـد قطعه ده دارد، مگر قمرود که یک قریه بیشتر نیست. و از اصـطلاح اهل دفتر قم تعجب است که یک قریه را چه طور به اسم بلوک خوانده اند.

در واقع، می تـوان که قمرود را از بلوکـات شـماره نکرد، آن وقت به این اعتبـار قم دارای چهـار بلوک است، امـا وضع نقشـه بلوکـات قم و قمرود و حومه شـهر که کشـیده شود، درست معلوم می کنـد که قمرود از حیث جغرافیائی، جزو دهات قنواتی و توابع شـهر قم محسوب نمی شود. حد و فاصله در میان است که نمی توان قمرود را جزو حومه و توابع شهر حساب کرد. و هم چنین از بلوک قهسـتان و جاسب و اردهال و وازکرود هم طوری خارج افتاده است که این قریه را نمی توان جزو هیـچ یک از بلوکـات قرار داد. پس به این اعتبـار ناچـار شـده انـد که آن یـک قریه را با دو سه مزرعه مختصـری که دارد، بالاسـتقلال یک بلوکی قرار بدهند که تابع بلوک دیگر نباشد.

و نیز بلوک «وازکرود» هم جز دو قریه صرم و خورآباد و یک - دو مزرعه دیگر، دارای دهات متعدده نیست. با این حالت، آن را هم بلوک علی حده قرار داده اند، و در دو فرسـخی شـهر واقع است. در این قرارداد هم، در واقع ذی حق می باشند، از آنکه دره و کوه مختصـر و دامنه آنجا را هر کس عینا یا در نقشه ببیند، می داند که آنجا حد و فاصـله بین جلگه حومه شهر قم و بین جلگه اول بلوک قهسـتان است، پس باید مسـتقلاً جائی باشد و به اسم بلوک خوانده شود، در واقع شـمس آباد هم اگر چه آن را جزو خالصه، نوشتیم، لکن به واسـطه نزدیکی به صـرم و خورآباد و به قاعده ژغرافیا و نقشه کشـی باید در جزو همین بلوک وازکرود در شـمار آیـد و همین طور هم هست. لکن چون «شـمس آبـاد»، خـالصه دیوان است، لهـذا مـا ذکر آنجـا را در باب خالصه، نمودیم و شرح دادیم، دیگر در ضمن بلوک وازکرود از آن نخواهیم نگاشت.

و اهل قم هیچ بلوک وازکرود را نمی دانند. صرم و خورآباد را از توابع و حومه

شهر می پندارنـد، نمی داننـد که آنجا به بلوک وازکرود، موسوم است و ما بر قاعده ثبت دفتر و از روی قانون نقشه کشـی می دانیـم کـه این دو قریه بـا مزارع آن بلـوک علی حـده است. و دخلی به حـومه و توابـع شـهر نـدارد. و جزو بلـوک قهسـتان هم محسوب نمی شود. لهـذا بالاسـتقلال بلوکی جـداگانه می باشد. از عموم اهل قم اگر بپرسـند که بلوکات قم چند بلوک است، جـواب می دهنـد کـه قم سه بلـوک دارد و موسـوم به قهستان و جـاسب و اردهـال است و به هیـچ وجه در بـادی نظر صـرم و خورآبـاد را بلوک نظر نمی داننـد. و قمرود را هم بلوک نمی شـمارند. و این هـا را به خیالات عامیانه خود، جزو دهات قنواتی که از توابع و حومه شـهر است، محسوب می کننـد، لکن از روی قاعـده نقشه کشـی و ژغرافیـائی، حق این است که یـک قریه قمرود و دو قریه صـرم و خورآبـاد را بایـد دو بلوک جـداگانه شـمرد. و مـا هم بر حسب ثبت دفتر قـدیم، رعـایت این معنی را کرده، بلوکات قم را بر پنج بلوک قرار دادیم.

و آن چنـانکه اشـاره شـد، بلوک وازکرود و قمرود و قهسـتان و جـاسب و اردهـال است. بلوک قمرود و وازکرود جزو قشـلاق است، به هیـچ وجه برودت و هـوای نظیـف نـدارد. لکن هـوای بلوک قهسـتان خوب است. بعضـی دهـات آن قشـلاقی است و بعضـی دهـات آن ییلاقی است. و به طوری است که از متنزهـات جهان محسوب می شود. لکن بلوک جاسب و اردهال جمیع دهاتش ییلاقی است، و از آنجاها بهتر ییلاقی یافت نمی شود. نهایت امتیاز دارد.ابعـد بلوک قم، بلوک جاسب و اردهال اسـت که تا شـهر قم هشت فرسخ و نه فرسخ مساحت دارد. و اقرب بلوکات، بلوک وازکرود است که تا شـهر، دو فرسخ است. تعداد نفوس این پنج بلوک که وازکرود و قمرود و قهسـتان و جاسب و اردهال است اناثا ذکورا کبیرا و صغیرا، بیست هزار نفر است. به هیـچ وجه سر بـاز و سوار و تـدارک نوکر نمی دهنـد. کلیه قم و بلوکـات آنجا، سـبک نوکری ندارنـد. و از سـرباز دادن و سواردادن، از عهد سـلاطین سابقه معاف شده اند. خان و متشخص و بیگ، در میان بلوکات دیده نمی شود. تیراندازی ندارند. همه رعیت پیشه اند. و اسامی قراء و مزارع هر یک از بلوکات خمسه از قرار ذیل است:

[بلوک وازکرود]

[بلوك وازكرود]

بلوك «وازكرود»، اين بلوك دو قريه بيشتر ندارد و نزديک به شهر است. يعنى دو فرسخ مسافت تا به شهر دارد. هواى آنجا را برزخ گرمسير و ييلاق نوشته اند، اما نه چنين است، كه خيلى مايل به گرمى است، ميوه گرمسيرى در آنجا بيشتر از ييلاقى يافت مى شود. انار و انجير خوب دارد. آب آنها از قنات باشد و از رودخانه هم مى برند. و دهات و مزارع آن از قرار ذيل است:

قريه صرم، چند مزرعه و قنات دارد. قنات هاى آنها آسمان نگر است. در سال هاى كم بارش، آب آنها به كلى قطع مى شود. به اين واسطه باغات آنها غالبا انار و انجير است. انار صرم در غايت لطافت است. چنانچه انار آنجا را به انار ساوه ترجيح مى دهند. انجير پر مغز خوبى دارد. حاصل شتوى آنها گندم و جو است. صيفى، جوزق و كرچك، به واسطه بى اعتبارى آب قنات ها، اكثر آنها فقير و پريشان حال هستند. هر چند سال يك بار مرتبه به واسطه شدت سرماى زمستان، باغات آنجا خشك مى شود. شكار و ايل ندارند. نوكر ديوانى نمى دهند. چند نفر تفنگچى بومى در آنجا پيدا مى شود كه اگر محتاج افتد، حكومت آنها را اطلاع داده، استمرار مى نمايد. عدد نفوس آنها تقريبا كه قريب به تحقيق است از اين قرار است:

ذكور، چهار صد نفر و اناث، سيصد و پنجاه نفر و اطفال، دويست نفر است. و مزرعه جوانه صرم و جونه صرم، جزو اين قريه است. مختصر خانوار و چند درخت انارى دارد. در حال عبور و مرور، مى توان در اين مزرعه اقامتى كرد و ساعتى راحت نمود. چنان در نظر دارم كه بقعه و بارگاه معصومى هم در آنجا هست، من كه نديده ام لكن در روايت مردم، بودن اين بقعه و بارگاه را در اين مزرعه شنيده ام.

قريه «خورآباد» معتبرتر از قريه صرم است. آب قنات دارد. ميوه اش انار و انجير است. چند مزرعه دارد كه آب قليلى در آنجا جارى است.

مزرعه يا قريه مختصر لنجه رود (لنگرود) جزو قريه خورآباد است. باغات و اراضى مرغوبه دارد. آب آنجا از رودخانه و قنات گوارا است. درخت انار و انجير

آنجا بسیار خوب می شود. چنانکه درخت آنجا یکی پنجاه من انار و انجیر در هر سالی می دهد و در اغلب سنوات، درختان آنجا از سرمای خشکه، خشک می شود. در لنجه رود، ملکی مشهور به «چاله خیر» است و بسیار معتبر است. جو و گندم در آنجا خوب به عمل می آید و هندوانه چاله خیر مشهور است.

[امامزاده معصومه علیهاالسلام لنجه رود]

[امامزاده معصومه علیهاالسلام لنجه رود]

و در لنجه رود، بقعه و بارگاه یکی از مخدرات معصومیه است، که او را خواهر حضرت امام رضا_ علیه السلام _ و خواهر حضرت ستی فاطمه یعنی حضرت معصومه قم _ سلام الله علیها_ می دانند. و بقعه و بارگاهی دارد و محل زیارت است که اهل بلوک در آنجا می آیند و طواف می کنند. این مخدره، اگر خواهر حضرت رضا نباشد و سندی در باب او به دست نیاید، لکن در این که زاده و نواده یکی از بنات یا بنین ائمه هدی است، در این شکی نیست. و از آثار و اخبار معلوم است که امام زاده است، لکن حقیقت اسم و رسم ایشان بر ما معلوم نیست. یعنی کتب انساب همراه نداریم که صحت و سقم آن را معلوم نمائیم. همین قدر در بزرگواری صاحب این بقعه و بارگاه که در لنجه رود است نمی توان ریبی کرد. از آنکه گفته اند:«آثار پدید است صنادید عجم را» و درین مورد یعنی صنادید عرب را.

خلاصه مزرعه لنجه رود خالی از صفا نیست. در کنار امام زاده معصومه نهر آبی روان است و درختان بسیار سایه افکنده و سبزه طبیعی و غیر طبیعی در مد نظر است. روزهای تابستان در زیر آن درختان می توان لختی بسر برد، خالی از صفا نیست. خانوار و رعیت مختصری دارد. در واقع لنجه رود، یک مزرعه معتبر قریه خورآباد است. و در قریه خورآباد اتلال و جبال نیست. و ایلات و عشایری در آنجا، اقامت ندارد. مرتع گوسفندان آنجا، تیموار پاسنگان است. چند نفر تفنگچی دارد. عدد نفوس آنها تقریبا سیصد خانوار است، بلکه بیشتر است.

عدد ذکور آنها، چهار صد و اناث، سیصد و پنجاه نفر و اطفال، چهار صد نفر است.

ص: ۲۵۹

و سابقا ذکر شد که مزرعه «شمس آباد» که یک فرسخ در یک فرسخ دارد، جزو بلوک «وازکرود» به شمار می آید، لکن چون خالصه دیوان است، آن را در باب خالصه، جات ذکر کردیم. و در شرح «شمس آباد» نوشتیم که حصّاد مزرعه شمس آباد به حکم حکومت قم، باید از رعایای صرم و خورآباد دار آنجا برود که زراعت آنجا را جمع آوری نموده، تحویل کدخدا دهند، والّا شمس آباد خانوار و رعایا ندارد که حصّادی آنجا را بنمایند. اهل بلوک وازکرود باید متحمل این تعدی و ناحسابی شده، مامور حکومت مجبورا رعایای صرم و خورآباد را به شمس آباد می برد که زراعت آنجا را درو کنند. و این کار باعث نفع حکومت است که اجرت و مزد نمی دهد. و در خالصه دیوان، کارگر مجانی می برد و به طور مقاطعه مزد این ها را با دیوان محسوب می دارد که از جمع «شمس آباد» خالصه موضوع و برآورد شده است.

[بلوک قمرود]

[بلوک قمرود]

- باغ «ارغوان» مشهور به «باغچه علی» است. آبادی مختصری دارد. در جنب با روی شهر واقع است. انار و انجیر دارد. بیست و پنج جریب وسعت آن است.

بلوک «قمرود» که فقط یک قریه بزرگ مستقل است و تبعیّت به هیچ بلوکی ندارد. شرح آن در جزو خالصه، نوشته شد. و طوایف و مذهب آن را هم نگاشتیم، محتاج به تکرار نیست.

[بلوک قهستان]

[بلوک قهستان]

ــ بلوک «قهستان»، معرب کوهستان است. اکثر دهات آن کوه پایه و هوای آنها، به سردی مایل است. حاصل زمینی کم دارد، اغلب معاش آنهااز حاصل اشجار و زغال سوزانی می گذرد. در بعضی دهات قهستان کوره درست کرده و هیزم ها را سوزانده، زغال آن را به شهر می آورند. و در بلوک جاسب هم، همین طور زغال سوزانی دارند. هوای دهات ییلاقی قهستان در غایت لطافت است. و اسامی دهات آن از این قرار است:

قریه «کهک» بر وزن سمک از قراء معتبر قهستان است. در جلگه اتفاق افتاده، قنوات متعدد دارد. چون در وسط قهستان است جلگه دارد. مرتع و تلاـل او کم است. مردم آن رعیت پیشه و کاسب هستند، اهـل رزم و بزم نـدارد، شکار یافت نمی شود. شتوی آن ها اغلب گندم و جو است. جوزق کاری آنجا در نهایت اعتبار است، خوب وَش(۱)

دارد و نیکو به عمل می آید. قنات های کهک آسمان نگر(۲) است. در سالهای کم بارش، خشک می شود. باغات آنها قیسی و زردآلو و امرود و قلیلی انجیر است. اهتمام آنها در پنبه کاری است. هوای آنجا اعتدالی دارد و مایل به گرمی است. از صد و پنجاه خانوار بیشتر دارد، حمام و مسجد و تکیه دارد و چند دکان در آنجا است که آهنگری و نجاری می نمایند. نجار آنجا قابل است. بعضی چیزهای خوب می تراشند. یکی از مخدرات امام زاده در آنجا دفن است و به معصومه کهک معروف شده است. بقعه و بارگاهی دارد. از معارف کهک که حال هم در آنجا است، جناب آقا شیخ حسین کهکی است. اهل فضل و از اهل عرفان بوده و هست. که با مرحوم استاد غلامرضای زجاجی که از معارف عرفان این زمان بود، در دوازده سال قبل از این حشر داشت. شرح حال آقا شیخ حسین و یک دو نفر از کهکیان را در چند جزوه قبل در شرح معارف قم نگاشتیم، کنون محتاج به تکرار نیست. تعداد نفوس کهک درین زمان قریب به هزار نفر است.

- قریه «بیدهند» از دهات معتبر است. ییلاق بسیار ممتازی است. آب آنجا از قنات است که از دشت قریه «کرمجکان» جاری است. باغات و بساتین معتبره و متنزهات بسیار خوب دارد. از هر گونه میوه ییلاقی دارد و سیب آنجا زیاد پر بار می شود و ممتاز است، اطراف بیدهند تلال و جبال پر آب خوبی دارد، کبک و تیهور در آنجا

۱- ۱. وَش و بش بر وزن لش، پنبه را گویند که از جوزق بیرون آورده باشند، ولی تخمهای پنبه را هنوز در نیاورده باشند و این اصطلاح در قم و کاشان معمول است.(غ)

۲- ۲. قنات آسمان نگر آن قناتی است که رویش باز باشد و پوشیده نباشد.(غ)

بسیار به دست می آید، و شکار کوهی هم دارد، بیدهند که سه مزرعه دارد، یکی از آنها مزرعه «داسان» است. نهایت برودت را دارد به خصوص طوری سرد است که حاصل زمینی آنجا کم است و صیفی کاری کم می کنند. سایه اشجار نمی گذارند که آنها به عمل آید، جوترشه(۱) که در فصل پائیز به منزله علف است، در آنجا خوب به عمل می آید. هشتاد خانوار دارد و چهار صد نفر جمعیت آنجا است. چند نفر تفنگچی در آنجا هست، نوکر و سواره ندارد و ایلی در آنجا نیست.

– قریه «کرمجگان» ییلاق قهستان است، جبال شامخه بسیار بلندی دارد. آب آنجا وافر است، اشجار ییلاقی آنجابسیار است. در بلوک قهستان، ییلاقی مثل وشنوه و کرمجگان و بیدهند یافت نمی شود. و به اکثر ییلاقات ایران رجحان دارد. دو مزرعه در اعلای آنجا است، یکی معروف به «درباغ» است که بهترین صفاها و هواهای ایران آنجا است و یکی مزرعه «محمدخان» است که از شدت سردی در تابستان، در سایه آنجا بی بالاپوش ضخیم نمی توان نشست، هوائی به غایت خوب دارد. شکار کبک و تیهو در آنجا بسیار است. در کوهسار آنجا پلنگ زیاد پیدا می شود. شکار کوهی دارد، حاصل شتوی آنجا به واسطه ییلاق و سایه اشجار کم است. حاصل تابستانی، به غیر از لوبیا و نخود چیزی ندارد، اشجار گردو و سیب و امرود، بسیار دارد، و سایر اشجار ییلاقی هم هست. انگور آنجا درست شیرین نمی شود.

خانوار آنجا از صد متجاوز نیست. جنگل و ایلات و نوکر دیوانی ندارد. در آنجا به قدر بیست نفر تفنگچی پیدا می شود، عدد نفوس آنجا پانصد نفر است. مالیات کرمجگان تیول مزار و مقبره شاهنشاه غازی محمد شاه ــ طاب ثراه ــ است که در قم واقع است و متولی آنجا میرزا آقا نام است که شرح آن در جزوهای قبل نوشته شده است. در تابستان، بعضی از ایلات عرب هداوند، در کوه های اینجا، سیاه چادر بوده، به ییلاق می آیند.

۱– ۱. جوترشه، آن است که جو را می کارند، هنوز در خوشه جو آن درست بسته نشده است، آن را در می کنند و به خیول می دهند. مال را بسیار فربه می کند و دیگر محتاج به خوردن جو، جداگانه نیستند.(غ)

قریه «ابرجس» از دهات قهستان است، یک طرف آن کوهسار و طرفی هموار، و دو طرف محل رودخانه مختصر کرمجگان و بیدهند است. ده مختصری است. در قدیم به واسطه لجاجت، مالیات زیاد بر آنجا بسته بودند و به این جهت خراب شد. بعد از عرض و داد بسیار از دیوان، تخفیف در حق آنها مرحمت شد. در ممیزی آخر، مالیات صحیحی بر آنجا بستند. الان روزگار اهالی آنجا خوب است، حاصل شتوی آنها گندم و جو است و صیفی آنها کمی جوزق و لوبیا و نخود است، آب آنها از قنات است و کم است. اشجار گردو و بادام دارند. جنگل و ایلات و نوکر دیوانی ندارند، سی خانوار دارد و عدد نفوس آنها، از صد متجاوز است.

– قریه «فردو» از قراء ییلاقی خوب قهستان است. فرق فردو با فردوس، همان یک سین است که فردوس مزیت دارد، و الّا فردو از ییلاقات خوب محسوب می شود، هوائی به غایت اعتدال دارد. از معارف اینجا میرزا محمود فردوی است که در قم ساکن است. از سیاق و حساب بهره به اندازه دارد، ثبت و سر رشته قم نزد او هم هست. آب او از قنات و چشمه سار است. حاصل زمینی آنجا گندم و جو است و صیفی آن، لوبیا و نخود و قلیلی جوزق و جوترشه. در باغات آنها، اشجار جوز و بادام و سایر اشجار ییلاقی دارد. جبال راسیات در اطراف آن بسیار است. تا شهر پنج شش فرسخ است. آخر دره آنجا منتهی به مزرعه «پیمال» و «وِسف» و «وریی»(۱) می شود که در جزو جمع بلوکات است. و این سه مزرعه بهترین ییلاقات دنیا است؛ از بس سرد است. در آن مزارع هیچ وقت سکنه و خانوار نیست. در تابستان باید شبانه روز در آن مزارع آتش کرد، علی الاتصال بادهای خنک می وزد. زمین و کوه آنجا مرتع است و علف خودرو بسیار می روید.

مرتع اهالی فردو در زمستان، در «حسین آباد» و «شوراب»(۲) است و تابستان در تلال و جبال خود قریه فردو است. شکار کبک و تیهو و قوچ کوهی در فردو بسیار

ص: ۲۶۳

۱– ۱.در حال حاضر در محل مشهور به «ورری» است.

۲– ۲. حسین آباد و شوراب در جزو جمع قم نیست، گویا اینها جزو کاشان باشند.(غ)

است. عـدد خانوار به قدر صد می شود. و تعداد نفوس ایشان به چهار صد می رسد. مالیات قریه فردو در عوض تیول، مواجب «شمس الدین میرزا» است.

– قریه «وشـنوه» از دهات معتبر قهسـتان است، مشتمل بر جبال عظیمه است. چهار طرف آنجا کوهسارهای خوش طرز است که سر به آسـمان کشـیده است، ولی طوری نیست که جلو شـمال را گرفته باشـد، بادهای تنـد که از اطراف می وزد، نسـیم ملایم آنهاهمیشه در آنجا سرایت دارد. هوای آنجا ملایم ترین و سالم ترین و لطیف ترین هواهاست. طبیعهً یک جوهر هوا و برودتی در آنجا است که مافوق آن تصور نشود. در تعریف آنجا این است که باد تند به قدری نیست که چراغ خاموش کند و از چراغ شمع پیه، اشک نمی ریزد. با این حالت طوری سـرد است که بدون خزوسـنجاب، در تابسـتان آنجا نمی توان نشـست و شخص بدون بالاپوش ضـخیم، طاقت سـرما نمی آورد. آب رودخانه آنجا که به باغات و خانه ها می نشیند، در گوارائی مشهور است. چنانچه با همه آبهای اطراف موازنه کرده اند، از همه سبک تر بوده است. حاصل شتوی آن ها گندم و تریاک است.

و تریاک وشـنوه، معروف ترین تریاک های عالم است. از تریاک ماهان یزد و کرمان و سبزوار و اصفهان به چندین درجه بهتر است. لامحاله در هندوسـتان به اسم تریاک وشـنوه، چنـدین خروار تریاک به فروش می رود، لکن همه، اصل نیست بلکه یک من تریـاک وشـنوه را بـا چنـدین من مخلـوط کرده، می فروشـند. رنـگ خوش و بوی معطر و کیف روشـنی دارد که آدمی را خوشـحال می سـازد. لکن تریـاک هـای سـایر جاها اگر چه پر قوت است، ولی شـخص را مکـدّر می نمایـد. و تقریبا اگر یک خروار در آنجا تریاک به عمل آید. در شـهر قم برای فروش نمی آورند. در سـر همان مزرعه وشـنوه، تجار پیشاپیش خریداری می کنند و قیمت آن را جلو می دهند.

دیگر صـیفی آنهـاجوترشه و لوبیـا است. در باغـات آنها اغلب فنـدق است. و جوز و بادام و انگور و سایر میوه بهاری هم دارد. فنـدق آنجـا هم بسیار خوب می شود و امتیـازی دارد. کلیه در هر مکانی که تریاک و فنـدق هر دو خوب به عمل آیـد، هوای آنجا

بهترین هواهاست. در وشنوه دو رشته قنات است و تا نیم فرسخی وشنوه و بالاتر هم چند مزرعه هست که متعلق به این قریه است، و آن مزارع از متنزهات خوب دنیا است. در هر مزرعه که شخص به تفرج برود و اقامت نماید، بهره کاملی از زندگانی برده است. این مزارع همه سبز و خرم و باطراوت و خضارت، دارای چمن های خوب و آب ها و نهرها و درخت های تو در تو، از بادام و گردو وغیره است. آن مزارع همه معتبر است. یکی از آنها مسمی به «هده رود» علیاو سفلی است و یکی مسما به دُلُوون است و یکی به «بیرقان»، که اهالی «بیلقان» گویند، بیرقان بر وزن بی جهان است، در توصیف این مزرعه و وسعت و فسحت و خضاره و نضارت و صفا و بهار دلکشی و تازگی و آبها و سبزه زارها و خرمی آنجا قلم قاصر است. گویا تا وشنوه یک فرسنگ و نیم مسافت دارد، کوه ها و تپه های خوب در آنجا است.

امام زاده بسیار محترمی در بالای تپه بلند آنجا است که آثار بزرگی دارد، همه کس به زیارت آنجا می رود، از وشنوه تا بیرقان کوه ها سبز و قنات شاه پسند در بین راه است، در تل های بین راه ایلات عرب، سیاه چادر زده به ییلاق می آیند. و باز مزراع دیگر دارد که اسامی آنها را به دست نیاورده ایم. در قریه وشنوه و مزارع آنجا در تابستان کبک بسیار است که در سایر جاها در زمستان آنقدر کبک نیست. این فره کبکان به قدری می خوانند و زیاد هستند که شخص در توی دره ها نمی تواند ساعتی از صدای آنها بخوابد. صبح در توی باغ ها و پشت چادرها پنج تا شش کبک می آید که هر شخص ناشی از شکاری می تواند به غلط به تیر تفنگی یکی از آنهارا شکار نماید. کبک ها از مرغان خانگی درشت ترند، یک تفنگچی که صبح بیرون برود و در کنار آب گاه آنجا بنشیند، هفت و هشت قطعه کبک شکار می نماید. در دره های وشنوه شکار جرکه به طور خوبی و سهولت دست می دهد، باغات وشنوه و تپه ها و کنار رودخانه و مزارع آنجا واقعا نمونه از جنات عدن است.

در خود وشنوه، بقعه و بارگاه یکی از امام زادگان است که مردم به زیارت آنجا می روند، در سر بلندی واقع شده، آدمی در صحن آن امام زاده بنشیند، منظره های

خوب و چشم انـدازهای باصـفایی می بینـد، رودخانه و دره و باغات و مزارع تماشا می کند، دورنماهای بسـیار خوب در آنجا می توان ساخت. ایل قریه وشـنوه، سـبب تسـمه برای وشنوه ذکر می نمایند و می گویند، اسم قدیم آن «شیون آباد» است، لکن مزخرف می گویند و کلمات آنها صـحتی ندارد. اهل قم و طهران هیچ ییلاقی را سالم تر از قریه وشنوه و مزارع آن نمی دانند. در بلوک قهسـتان و سـایر بلوکـات قم ممتـاز است. کرمجکـان خوب ییلـاقی است، و ذکر آن شـد، لکن بادهـای زننـده سـرد مختلفی دارد. از قریه وشـنوه تا مزرعه وسف که جزو کاشان است، دو فرسـنگ است. بایـد از یک دره عبور کرد که دو طرف آن را کوه هـای سبز و خوب احـاطه کرده و در اغلب جاهـای آن درختان بسـیار روئیـده شـده است و بوته های گل مشـکیجه قشـنگ، همه جـا را گرفته و در اکثر جاهـای آن دره، آب هـای کم پیـدا می شود. خیلی دره باطراوتی است. اما از دامنه و قله کوه چنـدان سـنگ در این دره ریخته شده است که راه عبور بسـی مشـکل است و مرکبان از پا می افتند و نمی توان تند رفت. سنگلاخ آن به طوری صـعب العبور است که این راه مختصـر، در ظرف چهار و پنج ساعت طی می شود. اما در این دره کبک بسیار است.

و در وسف، نهر آبی جاری و یک محوطه وسیعی در میان کوهی واقع شده است، طوری علی الاتصال باد می وزد که چادر را سرنگون می کنـد. خـانوار در آنجا نیست. حکام کاشان و قم سالی چنـد روزی در آنجا به ییلاق می آینـد. هوای آنجا و گیاه هـای آنجـا، مثـل لار طهران است. به درجه ای سـرد است که ممکن نیست، در آنجا خانواری درست شود. مزرعه مختصـری دارد، در یـک طرف، چنـد اصـله درخت بر پـا است. آب آنجـا، برنـج را در پختن ضـایع می کنـد. مزرعه «درباغ» و «ورپی» و «پیمـال» هم تـا این جاها، یک فرسـخ و دو فرسـخ مسافت دارد، اگرچه این مزارع جزو قم نیست، لکن چون ذکر آنجا خالی از اهمیتی نبود و اتصال به این خاک دارد، لهذا اشاره به شرح این مزارع نمودیم.

در یک فرسخی وشنوه نیز غاری و چشمه آبی است که خالی از غرابت نیست.

ص: ۲۶۶

از وشنوه تا شهر، هفت فرسخ است، قدری از آن راه ها هموار و قدری سنگلاخ و ریگ زار است. تقریبا از طرف شهر دو فرسخ و نیم به وشنوه مانده، در وسط جاده تلی بلند از سنگ های درشت و ریگ است که معروف به «گور دختر» است. اهل وشنوه گویند، در قدیم دختری بوده که مالک این صفحات بوده و در بالای کوه، قلعه و حصنی و تبعه و جمعیتی داشته و بسیار شجاع بوده، به سر راه قوافل آمده، مال آنها را به غارت و یغما می گرفته است. و می گویند آن دختر در اینجا دفن است و مردم از بس به گور او بعد از وفات سنگ انداخته اند، این تل ریگ جمع شده است، از برای این سخن صحت و سقمی پیدا نکردیم و حقیقت این مطلب از افسانه شناخته نمی شود.

خلاصه وشنوه بهترین متنزهات می باشد. سابقا خیلی آباد بوده، حالا هشتاد خانوار دارد. عدد نفوس وشنوه و مزارع آن به هشتصد نفر می رسد، مالیات آنجا تقریبا ششصد تومان می شود. و آنجا تیول مقبره مرحومه مهد علیای ثالثه، بنت مرحوم محمد قاسم خان قاجار_ طاب ثراه _ است که در صحن مقدسه و آستانه مبارکه قم مدفونه هستند. مالیات آنجا باید به مصارف قهوه و غلیان و روشنائی مقبره و مواجب متولی مقبره و خادم و قاری برسد. متولی آنجا حاجی آغا رضاخان است که در حیات مهد علیا_ طاب ثراها_ از خواجه سرایان بزرگ آن مخدره بوده است. و مالیات وشنوه به دست حاجی آغا رضاخان خواجه است. و حاکم قم یک اضافه جمع تیولی و تفاوت عملی را حاجی آغا رضاخان می گیرد. در وشنوه پنج و شش نفر تفنگچی بومی هست و شکار کبک و تیهو و شکار کوهی در وشنوه زیاد به دست می آید.

- قریه «خاوه» و «طیره»(۱)، دو ده کوچک است، بسیار مختصر هوای ییلاقی دارند.

ص: ۲۶۷

۱- ۱. طیره، بر وزن خیره است. تعجب داریم که در ممالک فارس زبان، اهل دفتر، طاء مؤلفه استعمال می کنند و حال آنکه در لغت فارسی طاء نیست و مخصوص عرب است و باید اسم این جا «تیره» با تاء منقوطه باشد؛ لکن ما بنا به اصطلاح اهل دفتر که حالا مشاته می نگارند، ما هم طیره نگاشتیم. (غ)

اندک باغاتی از جوز و بادام و سیب و زردآلو دارد. حاصل آنها گندم و جو و صیفی آنها، نخود و لوبیا و کمی جوزق است. هر دو قریه به قدر بیست و پنج خانوار هستند و به سی و پنج هم می رسند. یک صد و پنجاه نفر تعداد نفوس آنها است. سه نفر از آنها غلام قراسوران، جمعی مصطفی قلی خان عرب، ملقب به سهام السلطنه حاکم قدیم یزد هستند، شکار بز و قوچ کوهی و قلیل کبک و تیهو دارد.

- قریه «میم» بر وزن عِنَب و «دستجرد»، که معرب دستگرد است، دو قریه متصل است به یکدیگر که در وقت رفتن از قم به وشنوه، بعد از گذشتن از صرم و خورآباد که از بلوک وازکرود است، در سر چهار فرسخ و نیمی، میم و دستجرد، در طرف دست راست کنار جاده واقع است. و به قریه بیدهند و کرمجگان هم، چندان بعد مسافت ندارد. اگر یک فرسخ با هم فاصله داشته باشند. میم و دستجرد از دهات قهستان، هوای معتدل دارد. نه ییلاقی گزیده و نه قشلاقی زننده است. متوسط الحال است، اما هزار درجه از خود شهر قم بهتر است. و از هوای کهک و ورجان و سیرویه که از دهات قهستان است، نهایت امتیاز را دارد. در این دو قریه در تابستان می توان به راحت زندگانی کرد، در دستگرد، سه رشته قنات است، یکی معتبر و دو تا کم آب است. و میم چهار رشته قنات دارد. یکی از آنهاخیلی پر آب است. حاصل شتوی آنها جوزق و گندم و صیفی آنها جو و ماش و عدس. باغ های آنها انجیر و زرد آلو و آلوچه و جوز و بادام است.

در این دو قریه، قریب صد خانوار است و خانوار و جمعیت قریه میم بیشتر است. پانصد نفر تعداد نفوس هر دو قریه می باشد. و مالیات میم، تیول مواجب خاقان میرزا از شاهزادگان هندی است که دولت ایران به او می دهد، و در قم ساکن است و گاهی نیز در طهران بر حسب ضرورت و انجام کاری می آید. در این دو قریه سه نفر غلام قراسوران است که جمعی مصطفی قلی خان سهام السلطنه است. چهار تفنگچی بومی دارند. در نزدیک این دو قریه شکارگاه نیست. رودخانه مزرعه بیرقان، جزو دستجرد است که فاضل آب قریه وشنوه در آنجا می آید، مشهور به گوارائی است. و از

مزرعه بیرقان تا وشنوه، تقریبا یک فرسنگ و نیم مسافت هست، در شرح خرّمی بیرقان در جزو مزارع وشنوه ذکر شد. و در بیرقان، امام زاده بسیار معتبری است که در تپه بسیار بلندی واقع شده، مردم به زیارت آنجا می روند و در این باب هم اشارتی شد.

قریه «قبادبزن»، از دهات قهستان است. سه رشته قنات کم آبی دارد. هوای آنجا ییلاق است. از میم و دستجرد بهتر است. اما به پای سایر ییلاقات قهستان نمی رسد. ملک بی اعتباری دارد، بسیار رشوه خوار است که باید به زمین آن خاشاک ریخت و قوت داد. باغات آنجا سیب و زردآلو و جوز و بادام است. شتوی، جو و گندم و صیفی، جوزق و ماش و نخود است. مرتع معتبر و شکارگاه ندارد، ایل نشین نیست. مالک آنجا بیشتر ارباب شهری است. شصت خانوار دارد و دویست نفر تعداد نفوس آنها است. سه نفر از مردان آنها غلام قراسوران جمعی مصطفی قلی خان عرب، سهام السلطنه هستند. باقی رعیت پیشه اند.

قریه «ونارج»، گرمسیر است. باغات ندارد. آب آنجا از چشمه قنات است. زراعت جو و گندم است، صیفی جوزق است که خوب به عمل می آید. اکثر منافع آنها از حشم است و مرتع آنها در طرف قریه ایست که جزو قم نیست. زبان آنها مثل زبان اهل قریه طایقان، ترکی خلج است. دو خانوار یعنی دو خانه از ایل زند در آنجا ساکن است. به قدر ده تفنگچی از آنجا بیرون می آید، سی خانوار هستند و نفوس آنها صد و چهل نفر می شود.

قریه «ورجان» نزدیک ترین دهات قهستان به شهر قم، یکی قریه «ورجان» و یکی قریه «کهک» است. «ورجان» تا شهر، پنج فرسنگ مسافت دارد. هوای متوسط دارد نه به گرمی شهر و نه به سردی کوه پایه، لکن کلیةً قریه «ورجان» و «کهک» و «سیرویه» و «ونارج»، جزو دهات گرمسیری بلوک قهستان است. آب «ورجان» از قنات است که اعتباری به آن نیست. میوه قشلاقی در آنجا بیشتر می روید. دو سه مزرعه مختصر متعلق به ورجان است. حاصل شتوی آنها گندم و جو و صیفی، ایشان جوزق است که خوب به عمل می آید. انجیر باغات آنها نهایت تعریف را دارد که از هر جریب باغات

آنها، ده تومان از انجیر عاید می شود دوام انجیرها تا اول ماه قوس است و حمل به شهر می نمایند. و مشهور است که از سه من انجیر تازه آنها یک من انجیر خشک به دست می آید. قناتشان رو باز و آسمان نگر است. در آنجا تفنگچی و شکارچی خوب پیدا می شود. در کوهسار آنجا شکار کوهی بسیار است و کبک و تیهو به دست می آید. هفتاد خانوار دارد. عدد نفوس آنها سیصد نفر می شود. بیشتر اراضی و ملک آنجا متعلق به حاجی محمد حسن و حاجی محمد کمال است که از تجار معتبر قم و از معارف آن شهرند و در ورجان ملک و آب دارند.

و در ورجان حیاط های خوب و عمارات و اطاق های سفید کاری و بناهائی به طور شهر ساخته اند. از شهر تا صرم و خورآباد، دو فرسخ است و از آنجا تا ورجان هم دو فرسخ و نیم و سه فرسخ است. قدری از راه خیلی هموار است و قدری به ریگزار می افتد. گاهی تپه های کوچک و تلال و وهاد(۱) مختصری، در دو طرف راه دیده می شود. چنان مسافت این راه گرم است، که در شب تابستان، شخص به تاب و التهاب می افتد و ندرتا در آنجا نسیمی می وزد. در «ورجان» زردآلوی درشت و پاره ای میوه قشلاقی خوب به دست می آید.

قریه «سیرویه» بر وزن بیرویه در اعلای قریه «ورجان» است. ده مختصری است. آب آنها از چشمه و قنات است. شتوی آنها، جو و گندم صیفی، جوزق و کرچک است. باغات آنها انار و انجیر است. این قریه گرمسیر است. شکار ندارند. مرتع آنها در تلال اطراف همان قریه است. نوکر دیوانی و ایلات ندارند. خانوار آن قریه به قدر پانزده خانوار بوده، و حالا بیست خانوار می شود. و عدد نفوس آنها صد نفر است. در سیرویه تقریبا در سی سال قبل، کوزه ای از پول قدیم پیدا شده است و جوینده آن علی نام سیرویجی بوده است. غالبا محل زراعت آنها به واسطه کمی رعیت، زراعت نمی شود. در آنجا رعایا و برزگر نزد مالکین خیلی منزلت دارد. گاهی کبک و تیهو در آنجا پیدا می شود.

۱- ۱. وهاد بر وزن مهاد، جمع وهده می باشد که به معنی تل و تپه است.(غ)

[بلوک جاسب]

[بلوك جاسب]

بلوك «جاسب»، در قديم الايام به «جاى اسب»، مشهور بوده است. به كثرت استعمال «جاسب» شده و در اول كتاب هم اشارتى شد كه ضحاك، ملقب به بيوراسب(۱) در اين جا، مرتعى داشته و بعضى از خيول و اسبان او در اين جا بوده است، و اين مكان را جاى اسب مى نامند. اگر چه از بعضى باتلاق و نيزارهاى جاسب و چمن زار آنجا كه آب جمع شده، معلوم است كه آنجا هميشه بايد مرتع اسبان باشد. و كنون هم طورى است كه اگر يك هفته اسب در آنجا چرا كند و از او توجهى شود، چنان فربهى اسب نمايان مى گردد كه راكب به تعجب در مى آيد. از براى نشو و نماى اسب، بسيار جاى خوبى است؛ لكن اينكه اين مكان حتما مرتع اسبان ضحاك باشد يا به «جاى اسب» معروف بوده است، اين سخنان تقريبى است نه تحقيقى. بيشتر اين كلمات، از روى حدس و احتمال است، نه برهان و استدلال. مذهب حق اين است كه بيان ژغرافياى قديم ايران را از روى تحقيق نمى توان كرد. بايد به حدس چيزى گفت، طوفان نوح - عليه السلام - و فتنه و تطاول ناحق اسكندر يونانى به ايران و منقرض كردن اوكيانيان را و غلبه عمر ملعون بر ايران و سوزاندن جميع كتب ايشان را و فتنه آخرى چنگيزخان و قتل و خرابى او به ايران كارى كرده است كه حقيقةً جميع حالات پيشينيان و سبك قديم ايران و تواريخ صحيحه آن زمان به دست ما و ساير بنى نوع انسان نيست. كوركورانه در تاريكى ها گشته از روى سكه ها يا الواح احجار كه در كوه هاى ايران است يا بعضى آثار متفرقه و تواريخ خارجه از روى شك و يقين سخن مى گوئيم. والّا تمام حالات بر ما معلوم نيست.

در اين صورت از روى حتم و اعتقاد نمى توان گفت كه «جاسب» در اصل «جاى اسب» بوده و ضحاك هم اسبان خود را در اين جا بسته است. ضحاك از ملوك عجم است و جاى اسب هم از لغات فارسى است و عجمى است، اما باز تلفيق كلمات و

ص: ۲۷۱

۱- ۱. بيوراسب، بيور در فارسى يعنى ده هزار عدد. گويند چون ضحاك داراى ده هزار اسب بوده، لهذا لقب او بيوراسب شده است. (غ)

ترکیب عبارات آن زمان به کلی مغایر اسلوب کلمات این زمان است، که زبان فارسی گویا مرده و به واسطه قبول دین عرب، آن سبک صحیح فارسی زبانی از میان رفته است. و هر کس تتبع داشته باشد می داند که تلفیق (جای اسب و جاسب) موافق سبک فارسی زبانان این زمان است و پیشینیان به طرز دیگر سخن می سروده اند، تحقیق این مطالب موقعی دیگر دارد، برویم به سر مطلب اصلی.

خلاصه «جاسب» هفت قریه دارد. در میان یک دره کوه واقع است، آب آنجا در کوهسار است و قنات هم دارد. در سال های پر بارشی، فاضل آب آنها به رودخانه اناربار یعنی رودخانه قم می رسد و به شهر می آید. در سال کم بارانی بسیار کم آب هستند. حاصل شتوی آنجا، گندم و قلیلی جو است و صیفی به غیر ماش و عدس و نخود ندارند. هوای آنجا در غایت سردی است. مرتع آنجا بسیار کم است که به قدر کفاف خودشان ندارند. عبور و مرور دهات آن از گردنه ایست که بالای «کرمجگان» است. در سالهای بارندگی از وسط عقرب، راه عبور آنجا شدت برف بسته می شود و تا یک ماه از نوروز رفته مفتوح نمی شود. مردم آنجا اکثر، کاسبی حلوائی دارند که در جمیع شهرهای عراق از آنها هست و به واسطه این کاسبی اغلب آنها گر و اقرع(۱) هستند، چنانچه آدمی که سر او موی داشته باشد، در آن دهات کم پیدا می شود. عدد سادات آنجا از سایر مردم بیشتر است و غالبا وظیفه دیوانی دارند.

در خود جلگه «جاسب» که در میان دره است، سنگزار نیست. خاک بسیار خوبی دارد که از برای حاصل، بهترین خاک ها است. و رعایای آنجا به سهولت تخم کاری می کنند و در شخم زدن چندان زحمت نمی کشند، و حاصلش خوب به دست می آید. هفت قریه «جاسب» از ییلاقات و متنزهات، خیلی ممتاز است. به خصوص در کنار قنات قریه «وسقونقان» و زیر درختان بید آنجا که منتهای فرح و نشاط دست می دهد. کنون جاسب در جزو جمع قم است. لکن تیول جناب میرزا مهدی خان، آجودان مخصوص، پیشخدمت خاصه حضور همایونی، فرزند مرحوم فرّخ خان امین الدوله

۱- ۱. اقرع: کل، کچل. «فرهنگ معین».

است. و اسامی قراء «جاسب» از قرار ذیل است:

قریه «واران» بزرگترین قرای سبعه «جاسب» است. مردم آنها رعیت پیشه و کاسب اند. اهل رزم ندارند. جنگل و مرتع ندارند. و نوکر دیوانی نمی دهند. زراعت آنها از شتوی، گندم و جو است و صیفی، نخود و ماش و عدس و جوترشه؛ باغات آنها، جوز و بادام و انگور است. هوایی به غایت ییلاقی دارد. هفتصد نفر جمعیت اهل این ده است، مالیات آنها پانصد و شصت و دو تومان و کسری بوده است. و کنون چون فرع حکومتی هم جزو اصل شده است، مالیاتش بیشتر است.

- قریه «کروکان»، ییلاق ترین قراء جاسب است، در ریشه کوهسار اتفاق افتاده، هوائی به غایت سرد دارد. اشجار آنجا جوز و بادام و سایر میوه جات ییلاقی است. شتوی، گندم و جو و صیفی، نخود و ماش و عدس است. آب آنجا از کوهسار است، مردمش حالت سایر دهات «جاسب» را دارند، در آنجا سادات بسیارند، نفوس آنها کنون صد و چهل نفر است.

قریه «زُر» در تحت قریه «واران» اتفاق افتاده، حالت آنها از شتوی و صیفی و باغات مثل قریه «واران» است. مردم آنجا هم کاسب و رعیت هستند. نوکر دیوانی و ایل و جنگل ندارند. شکار کوهی و کبک در «جاسب»، یعنی به نزدیکی این ده بسیار است. نفوس آن ها صد و پنجاه نفر و مالیات ایشان در سابق سیصد و چهل و هشت و کسری بوده است، و کنون بیشتر است.

- قریه «هرازجان»، در وسط دهات «جاسب» است. از سایر دهات کوچك تر است. جمیع آنها از ساداتند و عامی در آنجا کمتر یافت می شود. اولاد مرحوم شاه صاحب جاسبی مشهور به سید مرغی در آنجا بسیار می باشند. حالت غله و باغات آنها مثل سایر دهات است. نفوس آنها صد و هفتاد نفر و مالیات آنها دویست و هیجده تومان بوده و کنون از قرار تومانی یك هزار، بر آن افزوده شده، که جزو اصل است و حکومت هم از برای خود تفاوت عملی می گیرد.

- قریه «دشتکان»، دهی مختصر است از دهات «جاسب» که در وسط دره آنجا افتاده،

حاصل آنجا جو و گندم و صیفی، نخود و عدس و جوترشه می باشد. باغات آنجا میوه ییلاقی دارد. هوای آنجا ملایم. اکثر مردم آنجا ساداتند و اهل رزم ندارند. نفوس آنها صد نفر است و صد و هشتاد و یک تومان و کسری بوده و کنون زیادتر است.

- قریه «بیجکان»، در اسفل دهات آنجا است. از سایر دهات آنجا ملایم تر است، به این جهت حاصل زمینی و باغات آنها بیشتر است، به خصوصه بادام از آن قریه بسیار به عمل می آید. در پائین آنجا که ملک «جاسب» تمام می شود، کوه سد شده، راه بیرون رفتن ندارد، در آنجا سوراخی است که کوه است، عبور مردم به طرف نراق و دلیجان از آن سوراخ است. پشت آن کوه، دشت و هموار دلیجان است، در آنجا رخنه تنگی است، هر گاه آن رخنه بسته بشود، به صاروح و سنگ که فاضل آب جاسب در زمستان در آنجا جمع بشود، در آن هموار، زراعت کابلی می توان کرد. نفوس آنها ششصد نفر است. و مالیات آنها کنون تقریبا سیصد تومان است.

قریه «وسقونقان»، به حالت «وشتکان» است، الا آنکه در اینجا درخت فندق هم یافت می شود. و چشمه آبی دارد که زارعت قریه از آنجا است. در اطراف چشمه، بیدستان خوب دارد. جای با صفائی است. خانوار آنجا، تعداد نفوسشان به صد و هشتاد می رسد. و کنون مالیات اینجا از سیصد تومان متجاوز است.

در بلوك «جاسب»، عسل به عمل می آید. بعضی از خانه ها مگس انگبین(۱) دارند. ولی آن را تصفیه نکرده، با موم به شهر آورده، به فروش می رسانند. بلوك «جاسب» با قهستان، هم خاك است. و از جاسب که می گذری به خاك دهات کاشان می رسد که مزرعه «وسف» و «وریی» و «پیمال» جزو کاشان است. در کوه های «جاسب»، پلنگ غالبا دیده می شود. و همیشه کوه آنجا در تابستان برف دارد و در زمستان از گردنه آن کوه عبور و مرور، خیلی مشکل است. گاهی مردم در زمستان، در عبور و مرور تلف شده اند، از قراری که شنیده شد، در بلوك «جاسب»، بعضی از مردم هستند که به عقاید باطله طایفه ضالّه بابیّه هستند، می گویند در قریه «کروکان» و «واران»، چند نفری به این

۱- ۱. مگس انگبین: زنبور عسل. «فرهنگ معین».

روّیه هستند. از آن جمله غلامرضا نامی بوده است، ولی می گویند، نایب و مباشر آن بلوک این اتهام را به او زده است. حقیقت حال معلوم نیست، لکن سایر اهالی بسیار مقدس و منزه از هر عیب بوده، آلایش ندارند. به نوعی وحشی از پاره ای کار هستند که مباشر آنجا وقتی که از شهر به نیابت این بلوک آمده، سیگاری کشیده بود، رعایا دور هم نشسته گفته اند، این نایب کافر است که شراب را خشکانیده و در کاغذ پیچیده و می کشد. به هر حال مردمان مؤمن و مقدس هستند. در بلوک «جاسب» چندین کوره زغال است که رعایا هیزم ها را در آنجا سوزانیده، زغالش را به شهر آورده، می فروشند.

[بلوک اردهال]

[بلوک اردهال]

دیگر از بلوکات قم، بلوک «اردهال» است. و آنجا از بلوکات معتبره است. سادات محترم و اعیان و اشرافی دارد. اشخاصی در میان ایشان است که مثل اهالی شهر، مبادی آداب و قاعده دان، و از رسم و عادات باخبرند. و در سئوال و جواب با حکومت و اجزاء، مهارت تامّه دارند. و در محاورت و معاشرت بصیر و خبیرند. به هیچ وجه آنهارا از حیث لباس و بشره و قاعده دانی و رسم و عادات، نمی توان از اهل دهات و از اهل بلوکات شمرد. تمدن بر غالب اهالی «اردهال» غلبه دارد و بلوک «اردهال» گاهی جزو حکومت قم می شود و گاهی ضمیمه حکومت کاشان می گردد. هر یک از حکام قم و کاشان که بیشتر تقرب دارند یا رشوتی بدهند، از دولت استدعا می نمایند که «اردهال»، جزو خاک قلمرو ایشان باشد.

لهذا در طرف همین چند سال، چند بار مالیات آنجا را در جزو کتابچه قم نموده اند و گاهی ابوالجمع حاکم کاشان کرده اند. بیشتر از مالیات آنجا در عوض مواجب، تیول بعضی مردم شده است. و صاحب تیول، اضافه از تیول خود را باید به حاکم کاشان بدهد. و کنون شش سال است که بلوک «اردهال» از جزو جمع قم خارج شده و ابوالجمع حاکم کاشان است. و الان «اردهال» جزو بلوکات کاشان است. اگر نقشه تمام کاشان و قم کشیده شود، می توان تصدیق کرد که این بلوک حقیقةً باید تابع کاشان یا قم

ص: ۲۷۵

باشـد. لکن بر حسب ظـاهر که تصور می کنیم، بگوئیم که بلوک «اردهال» بایـد در جزو جمع کاشان باشـد، از آنکه عادات و سبک لهجه و خوراک و اصطلاحات و حالات اهل بلوک «اردهال» به مردم کاشان بیشتر شباهت دارد تا به مردم قم، علاوه بر ایـن اهـل «اردهـال» هر چه از محصولات دارنـد، به شـهر کاشـان داخـل کرده و به فروش می رساننـد. و به هیـچ وجه اجنـاس محصـوله خـود را به قم نمی آورنـد. و اهـل «اردهـال» اگر بخواهنـد لباسـی و متـاعی بخرنـد از کاشـان خریـداری می کننـد و معاملات خود را به قم قرار نمی دهند.

و نیز اهـل کاشـان در آب و ملـک «اردهـال» خریـداری کرده، لکن از اهـل قم در بلوک «اردهال» زارعی و مالکی دیـده نمی شود. این بلوک در میان دو شـهر قم و کاشان واقع شده است، در صورتی که راه مراوده و دادوسـتد اینها با شـهر کاشان باشد، معلوم می شود که حقیقه بلوک «اردهـال» از توابع قـدیمه کاشان بوده و حالا هم بایـد در جزو جمع کاشان باشـد، پس در این صورت مـا که بلوک «اردهـال» را در جزو بلوکـات قم شـرح دادیم و می دهیم، به جهت این است که تـا شـش سـال قبل، این بلوک جزو قم بوده و در دسـتور العمل دیوانی و جزو جمع ولایت، ثبت شده و باز هم محتمل است که وقتی مثل سابق، بلوک مزبور، نیز ضمیمه حکومت قم گردد، لهذا ناچار شدیم که استصحاب جاری کرده به استصواب زمان پیش و احتمال بعد شرح بلوک «اردهال» را در ذیل ژغرافیای شرح قم بنگاریم و به طور اختصار شرح این بلوک و اسامی دهات آن نگارش می شود.

بدانکه «اردهال»، دورترین بلوکاتی است که در جزو قم محسوب شود. هوائی ییلاقی دارد. از قرار تحقیق بعضی متنزهات آنجا از بلوک «جـاسب» بهتر است. اشـجار باغـات آنجا همه از فواکه ییلاقی است. حاصل شـتوی آنجا، گنـدم و جو است. صـیفی، آنجا کمی جوزق و نخود و عدس و ماش و غیره است. اکثر مردم آنجا سادات هسـتند. مردم رعیت پیشه دارد. شـکار کبک و قوچ و بز در کوهسار آنها هست. «مشهد قالی شوران» که یکی از دهات آنجا است، معروف است. و شرح بزرگواری

امام زاده آن قریه، بیرون از این مختصر است. و شرح هر یک ازدهات و اسامی آنها از قرار ذیل است:

- قریه «مشهد» که به «مشهد قالی شویان» و به «مشهد اردهال» اشتهار دارد، بزرگترین قریه های بلوک «اردهال» است، و ده بسیار با صفائی است. اکنون خانوار مشهد از صد و پنجاه خانه بیشتر است و تعداد نفوس آنها هفتصد نفر می شود. مالیات این ده قریب به پانصد تومان است. سادات معزز محترمی در این قریه است. این ده محل شهادت و قتل امام زاده واجب التعظیم علی بن باقر_ علیه السلام _ است و به این جهت به مشهد، موسوم شده است.

بقعه و بارگاه این امام زاده عظیم الشأن، در همین قریه مشهد واقع است، شکوهی و نظمی و دستگاهی دارد. این بقعه و بارگاه هم مثل آستانه مبارکه حضرت فاطمه معصومه قم _ سلام الله علیها_ خدام زیاد و خادم باشی ها و سر کشیکان دارد. و پنج کشیک از برای خدمت و تنظیف این بقعه مقرر است. و در هر کشیکی چند نفر خادم معین است که از موقوفات اینجا، مواجب و مرسوم می برند. اکثر سادات این قریه متولی و خادم این بقعه مبارکه هستند. در این قریه «قالی شویانی» مثل خواج شویان عیسویان(۱)

رسم است که خیلی سیر دارد، باید روز جمعه باشد و اهالی حساب کرده، اگر روز جمعه در نهم یا یازدهم یا سیزدهم واقع شود، در آن روز قالی را از قریه مشهد به

۱- ۱. عیسویان: این مسلک منسوب به ابن عیسی پسر یعقوب اصفهانی است. و بعضی گویند: نامش «عوینه الوهیم» به معنای «عابدالله» بوده است. در زمان منصور بوده و دعوت خود را در آخر حکومت بنی امیه، مروان بن محمد الحار، آغاز کرده و بسیاری از یهود به او ایمان آوردند و برای او آیات و معجزاتی را مدعی شدند. ابو عیسی خود را پیامبر و رسول مسیح منتظر می دانست و معتقد بود که مسیح، پنج رسول دارد که قبل از او به ترتیب می آیند و معتقد بود که خداوند او را مکلف کرده که بنی اسرائیل را از دست ملتهای گنهکار و پادشاهان ظالم نجات بخشد. و معتقد بود که مسیح برترین فرزند آدم و برترین پیامبران گذشته است و چون او رسول مسیح است، پس او نیز افضل و برترین «کل» است. او در کتابش ذبح را حرام کرد و خوردن هر موجود دارای روح اعم از بهایم و پرندگان را نهی و حرام کرد و ده نماز را برای اصحابش واجب کرد و فرمان داد که اقامه کنند و با بسیاری از احکام شرعی یهود که در تورات بود، مخالفت نمود. برگرفته از کتاب «ملل و نحل» شهرستانی، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۹۹۸ م، جزء اول، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

طرف امام زاده سلطان حسین برده، چند چوب به نهر آب می زنند به قالی ترشحی بشود، همین قدر اکتفا می نمایند. و مردم از اطراف بهر تماشا در این قریه جمع می شوند. و در هر سال یک روز در این ده، «قالی شویان» واقع می شود. و باید در روز سیزدهم میزان باشد. از شهر کاشان و فین و دهات و بلوکات در این روز، مردم در این قریه جمع شده و کسبه از اطراف در آنجا ازدحام می کنند. و بازار خرید و فروش در آنجا دایر می گردد، خدام و متولی این بقعه امام زاده علیه السلام _ قالیچه ای را که آن بزرگوار در زمان حیات خود بر روی آن نشسته از خزانه بیرون آورده و هر یک نفر از رئسای اهل دهات، گوشه آن فرش را گرفته به آب تر کرده، صلوات و تحیات می فرستند و به اشخاص معلومی که در قتل آن امام زاده، مبادرت کرده اند، از اهل قریه لعنت می کنند.

و در بعضی سال ها، نزاع و قتلی واقع می شود، از آنکه محض کسب شرافت در تقدیم و تأخیر یا در گوشه گرفتن قالی، بین اهالی دهات اختلافی ظاهر می گردد که باعث فساد می شود. مثل شتر قربانی طهران که هر عضوی به یک صنفی اختصاصی دارد و گاهی در بریدن کم و زیاد آن عضو، بین اصناف طهران، اختلاف دست می دهد؛ در این قریه هم در شستن، یعنی ترکردن گوشه قالی اختلافی بین اهل دهات دست می دهد، لهذا باعث نزاع می گردد. در حقیقت جشنی و تماشا گاهی می باشد. اهالی می گویند، در وقت شهادت این امام زاده، میوه های آنها سنگ شده است. و در همین عهد در بیابان آنها از آن سنگ ها که صورت هر گونه میوه دارد، به عینها پیدا می شود و کرارا دیده شده است. و بسیار از مردم این زمان دیده اند که سنگ بعینها مثل گردو و بادام عینا از سنگ بوده است، و در این صحاری موجود است.

در بزرگواری این امامزاده، هیچ محل ریبی نیست. و از علم منسوب به حضرت عباس _ علیه السلام _ که در این ده ضبط است، پاره ای اقوال شنیده می شود که شرح جداگانه می خواهد. و ما چون هر چیزی را عینا نبینیم یا در شنیدن آن درست اعتماد ننمائیم، نمی نگاریم؛ لهذا از نوشتن آن صرف نظر می شود.

ص: ۲۷۸

ـ قریه «کرمهه» از قرای بلوک اردهال است. در حالت آب و هوا، با سایر دهات آنجا فرقی ندارد. مردمش رعیت پیشه می باشند. حاصل آنجا مثل قریه مشهد است. سی خانوار دارد و صد نفر تعداد نفوس اهالی، و صد و بیست تومان مالیات آنها می باشد.

– قریه «سینقان»، در آب و هوا مثل مشهد است. باغات آنجا نیز همان طور است. هوایش ییلاق است، اما از برای مالک اعتبار ملک قریه «مشهد» بیشتر از ملک قریه «سینقان» است. هفتاد خانوار دارد که سیصد نفر، تعداد نفوس آنها می شود. و تقریبا دویست و نود تومان از آنها، حکومت می گیرد که به اسم مالیات محسوب می شود.

ـ قریه «کله جار»، قریه کوچکی است. در آب و هوا مثل سایر دهات آنجا است. مردم رعیت پیشه دارد. حاصل آنجا هم مثل قریه «مشهد» است. و خانوار آنها

پنجاه و تعداد نفوسشان از دویست و پنجاه نفر متجاوز است. و مالیاتشان دویست تومان است.

ـ قریه «اَرمَک» از دهات معتبره بلوک اردهال است. اکثر مردم آنجا از سلسله جلیله سادات می باشند. در آب و هوا و محصولات با سایر دهات «اردهال» فرقی ندارد. مردم آنجا نیز رعیت پیشه و دهقنت اندیشه هستند. در آنجا امام زاده ایست که در این دولت جاوید خدمت، به واسطه کتاب علم انسابی که از طهران آورده بودند، مرقد آن بزرگوار معلوم شده و به اسم امام زاده محسن بود. آقا محمد تقی ارباب قمی که الان در شهر قم است و جزئی اطلاعی از پاره ای کمالات دارد و در قنّائی و مساحت و کشت و زراعت، ید طولایی با اوست، حکایت می کند که بعد از آوردن این کتاب از طهران و بعد از نشانی که جای مرقد این امامزاده بزرگوار را معین و معلوم کردند، این بنده در آنجا حاضر بودم که درست ملاحظه کردم، جسد مطهر، تازه و درست. در آن خوابگاه بود. و اثر زخمی در سر مبارک داشت و خاک های اطراف سر آن جناب سرخ و خون آلود بوده و محض تبرک، قدری از آن خاک ها برداشتم که به مردم محض تبرک دادم. خلاصه عدد نفوس این قریه دویست و پنجاه نفر و مالیات ایشان کنون دویست و پنجاه تومان است.

ص: ۲۷۹

– قریه «حاده»، ده مختصری است. قلیل مردمی رعیت پیشه دارد. نوکر دیوانی نمی دهند. و ایلی در آنجا نیست. حاصل آنجا مثل سایر دهات است. پنجاه خانوار و صد و هشتاد نفر نفوس آنها است. و سی و پنج تومان مالیات آنجا است که تقریبا حکام از آنها چهل تومان دریافت می دارند.

– قریه «شانق»، قشلاق و گرمسیر است. مرتع خوبی دارند. به این جهت غالب معاش آنها از گوسفند است. جزئی زراعتی دارند. دو رشته قنات مختصر در آنجا است. محصول رعایای این ده از شتوی، جو و گندم و محصول صیفی، هندوانه و خربزه و جوزق است. و سکنه آنها ایل خراسانی است؛ یعنی مشهور به عرب خراسانی است. باغات و زراعت دیمی ندارند. چهل و پنج خانوار دارند، و تعداد نفوس آنها صد و بیست و پنج نفر است. و مالیاتشان سی و پنج تومان می شود.

شانق با شین معجمه و نون مکسوره بر وزن شاهق است.

– قریه «مزوش»، آب و ملک این قریه وقف بر مصارف روضه مطهره حضرت امیرالمومنین _ علیه السلام _ است. در این ده مرتع خوبی است. و اهالی آنجا کلّا صاحب گوسفند می باشند. چهل خانوار در آنجا است و صد و پنجاه نفر تعداد نفوس آنها است. و چهل و پنج تومان از آنها در مالیات دریافت می شود.

مزوش به ازاء فارسی و عربی هر دو استعمال می شود.

شرح دهات بلوک «اردهال» که سابقا جزو قم بوده است و شش سال است که جزو حکومت کاشان می باشد از قراری بود که نوشته شد. و به اختصار پرداختیم. چون از جزو جمع قم خارج است. و کنون اهالی و اجزاء حکومت عالیه قم از آنجا درست اطلاعی ندارند، به همین مختصر اکتفا شد.

بحمدلله از وضع داخله شهر قم و حومه آن که عبارت از باغات و مزارع و دهات قنواتی بود و کیفیت خالصات دیوانی و شرح بلوکات این شهر را نگاشتیم و هیچ نکته را ترک ننموده، به طور اجمال اشاره کردیم. و شرح بلوکات خمسه(۱) یا اربعه یا ثلاثه

ص: ۲۸۰

۱– ۱. بلوک خمسه، اشاره به «وازکرود» و «قمرود» و «قهستان» و «جاسب» و «اردهال» است. و اگر «اردهال» جزو کاشان باشد، بلوک اربعه می ماند. و اگر «قمرود» که یک ده است، بلوک مستقل نباشد و جزو خالصه جات محسوب شود یا آنکه «وازکرود»که دارای دو قریه «صرم» و «خورآباد» است، جزو توابع و حومه شهر حساب شود، آن وقت برای قم، بلوک ثلاثه باقی خواهد ماند.(غ)

قم، به ایّ تقریر در این صفحه به اختتام رسید. الان چیزی که باقی مانده است، شرح یک - دو - سه قریه کنار رودخانه و مزارع مختصری است که چون به طرف محلات(۱) که به «سایرالبلوك» معروف است می رود. این مزارع مختصر، در چم و حواشی رودخانه «اناربار» واقع شده است.

[مزارع حاشیه رودخانه اناربار]

اشاره

[مزارع حاشیه رودخانه اناربار]

بدانکه قریه «طایقان» و «چشمه علی» و قریه «لریجان» و بعضی از مزارع که اسامی آنها مسطور خواهد شد، طوری واقع شده است که آنها نمی توان از توابع و حومه شهر قرار داد و به قاعده نقشه کشی و فن ژغرافیائی، این قراء و مزارع طوری خارج واقع شده که از بلوکات قم دور افتاده نمی توان آنها را در ذیل هیچ بلوکی قرار داد.

و اگر چه طایقان، دهی معتبر است لکن این یک ده و دو ده را هم با پاره ای مزارع مختصر که یک من بذر افشان دارد، نمی توان یک بلوک علی حده قرار داد. و شأنیت ندارد که به اسم بلوک خوانده شود. پس دهات مفصله ذیل و مزارع آتیه را جزو قراء و حواشی کنار رودخانه نامیده اند. این قراء در خاک قم واقع است، اما بعضی از مزارع که در چم رودخانه است، جزو خاک محلات است. و چنین مقرر شده است که مالیات آن مزارع، ابوالجمع مباشرین قم باشد. مباشر قم به کنار مزارع رفته، مالیات را دریافت می کند.

شرح حال و اسامی قراء مسطوره و مزارع از قرار ذیل است:

۱- ۱. محلات را از آن جهت سایر البلوک گویند که بر حسب نقشه کشی و حد و سری که هست نمی توان آن را جزو کاشان قرار داد و یا از بلوکات قم دانست. و چون جای قابلی نیست که جزو شهرها محسوب شود، لهذا آن را بلوک دانسته اند و چون جزو بلوکات هیچ شهری واقع نمی شود، لهذا آن را سایر البلوک خوانده اند و مالیات آنجا پنج هزار تومان و کسری است. گلابی و بعضی فواکه خوب دارد. (غ)

[طایقان]

[طایقان]

قریه «طایقان»، قدیم النسق است. و ده معتبری است. و کنار رودخانه، «اناربار» که به قم می آید، واقع شده، هوای معتدل دارد. مردم آنجا زبان ترکی خلجی دارند که در خاک عراق سکنا دارند و در قریه «تاج خاتون» و بعضی دهات عراق مسکن گرفته اند. اهل قریه «طایقان» هم کلًا از این شعبه خلج هستند. مردمی جلادت شعار و درشت گفتارند. تفنگچیان خوب در آنجا هستند. باغات آنجا میوه ییلاقی دارد و انجیر خوب هم به دست می آید. حاصل شتوی آنها گندم و جو است. و از صیفی پنبه خوب به عمل می آید. مرتع لایقی دارند. از سی خانوار بیشتر در آنجا است. و صد و بیست نفر تعداد نفوس آنها می شود. و دویست و هفتاد تومان مالیات، فرعا و اصلًا از آنها گرفته می شود. بلکه به سیصد می رسد. و به قدر ده ـ پانزده خانوار، از اهل «طایقان» از اهل قریه «ونارج» هستند که چند سالی است از «ونارج» مهاجرت کرده، به «طایقان» ساکن شده اند. و «ونارج» از دهات بلوک «قهستان» قم است که شرح آن سابقا گذشت. و عوام «ونارج» را «وناج» گویند، لکن در جزو جمع مستوفیان «ونارج» با راء مهمله نوشته می شود. آب اهل «طایقان» از رودخانه «اناربار» است.

قوافل که از طرف کاشان و عراق و خوانسار و همدان به قم می آیند، در این قریه منزل نموده، از اینجا حرکت کرده، به قم وارد می شوند. اهل این ده برخلاف اهالی جمیع دهات قم، به ترکی خلجی متکلم می شوند و ترکی اینها مثل ترکی اهل آذربایجان نیست، بلکه بعضی لغاه ترکی اهل «طایقان» از لغات ترکی «جغتائی(۱)» است. مثلاًـ نان را «اتمک» می گویند. و عثمانی و ترکی جغتائی هم نان را «اتمک» می گویند. و از این قبیل لغات مختلفه زیاد دارند که به ترکی تاتاری و جغتائی می ماند. در اینکه اهل این قریه غریبند و بومی قم نیستند، هیچ شکی نیست. اینها حتما از خلج هستند، شکی نیست. و اینها را از یک الکائی(۲) و ایلی متفرق کرده، در این جا مسکن

۱- ۱. جغتائی، شعبه ای است از زبان ترکی شرقی. «فرهنگ معین».

۲- ۲.الکا: زمین، بوم؛ ناحیه، قسمتی از ایالت. همان مدرک.

داده انـد. چنـانکه اسم این ده به ترکی شـبیه است. و چنین مسـتفاد می شود که «طایقـان» اصـلًا «داغون» بوده است. و «داغون» لفـظ ترکی است که میـان فارسـی زبانـان زیـاد اسـتعمال می شود و به معنی متفرق و پراکنـده است. چنـانکه گوینـد فلان چیز داغون شـد، یعنی از هم ریخت و پراکنـده و تفرقه گردید. در اینکه «طایقان» اصـلًا «داغون» بوده است، هیچ محل شـبه نیست. چنـانکه الآـن هم اهـل قم و ایل دهات قم و خود اهالی «طایقان» که می خواهنـد، تلفظ به «طایقان» کننـد، آنجا را «داغون» می گویند.

از جمیع اجزاء حکومتی و مامورین حکومت قم و نایبان و مباشران و اهالی آن شهر و بلوکات، متفقا «داغون» تکلم می کنند. و این لفظ ترکی است. چون مسـتوفیان قـدیم و سـر رشـته داران خواسـتند، جمعی بر این ده ببندنـد و اسم این ده را در دفتر خود ثبت کننـد، لفظ ترکی را معجم و معرب کرده، «طایقان» نوشـتند. و معین است که این لفظ فارسـی نیست، به علت آنکه طاء و قاف در کلمات فارسی نخواهـد بود. و اگر عربی باشد، معنی صـحیح و مناسـبتی ندارد که قریه قدیم النسق شـهر فارسـیان که ترکان خلـج ساکن آن شـده، به اسم عربی نامیده شود، و به معنائی هم تصور نگردد، پس این لفظ همان معرب «داغون» ترکی است، که آن را «طایقان» نوشـته انـد. و «داغون» به معنی پراکنـده و تفرقه است. و این ده به اسم خود خلـج های ساکن این ده، نامیده شده است که از جائی دیگر و از عشایر خود پراکنده و تفرقه شده به این جا آمده اند و ده را «داغون» خوانده اند.

و الآـن هم در خراسان معمول است که اگر پنـج خانوار یا کمتر یا بیشتر از قریه ای به واسـطه سـیل و خرابی یا به جهت قحط و غلاـ و ناخوشـی، کوچ کنـد و به ده دیگر وارد شود و همیشه در آن ده ثانی منزل کنـد، آن رعا و خانوار را «تفرقه» گوینـد. به خصوص حـاکم و مباشـر یـک مالیـات ثـانوی به اسم «تفرقه» از این ده می گیرد و می گویـد، چون در فلان سـنه، پنـج خانوار «تفرقه» شـده و به این ده آمـده انـد، لهـذا بایـد بر جمـع این ده، افزوده گردد و مالیـات سرشـماری به علاـوه گرفته شود. و این زیادتی به کیسه دیوان اعلی وارد نمی شود، بلکه این کار از تیزی مباشرین سبزوار و نیشابور است که این

فایده به حکام آنجا عاید می شود.

خلاـصه «طایقان» همان «داغون» به معنی رعایای متفرقه و پراکنـده است که این قریه به اسم سـکنه آنجا نامیـده شـده است. اما معلوم نیست که سـکنه قریه «طایقـان» در چه وقت به این کـار سـاکن شـده انـد. لکن چیزی که می توانیم بگوئیم این است که اهل قریه «طایقان» از طایفه «خلـج» هسـتند و خلـج ها یکی از شـعبات ترک هسـتند که در زمان سـلاجقه از اولگاهای(۱) خود برخواسته به ایران و ممالک عثمانی آمده اند و در این دو دولت از این طایفه هستند. و سلاجقه از سلاطین بوده است که دسته ای از ایشـان در ایران سـلطنت کرده و دسـته ای از ایشـان در ممالک حالیه دولت عثمانی سـلطنت نموده انـد که در تواریـخ به سلاجقه روم اشتهار یافته اند. و خلج ها بعد از اسلام به ایران آمده اند.

و هر کس گمان بکنـد که اینها یعنی کلیةً طایفه خلـج ها، از طوایفی هسـتند که قبل از اسـلام، یعنی در عهد سـلاطین عجم به ایران آمـده انـد، غلـط محض و محض غلـط است و به کلی این اعتقاد باطل است، از آنکه هر طایفه که قبل از اسـلام به ایران آمده است، طوری مخلوط به اهل ایران شده و عادات بومی را اختیار کرده اند که به کلی مثل بومی شده و شـناخته نمی شوند و به هیـج وجه اجنـبی بـودن آنهـا معلوم نیست. لکن طـایفه «خلـج» بر حسب لفـظ و معنی و لغـات و عـادات و ترکیب، طوری هسـتند که همه کس می داند که این طایفه ایرانی نیسـتند و به «جغتائی» و «تاتاری» و بعضی طوایف ترک بیشتر شباهت دارند. بـاری طایفه خلـج کنون در بلوکات ساوه و عراق، به خصوص در «نیزار» و «تاج خاتون» و «سالیان» و در قریه «طایقان» از توابع قم موجود هستند و فوج سرباز و سوار به دیوان می دهند.

کسانی که در این عصـر «طایقان» را «طیقون» که به ترکی اسم مرغی است دانسـته اند، غلط است، مناسـبت ندارد که در سـبب تسمیه «طایقان» بعضی لا لهایلات دیگر ذکر شود. و ما بدین مختصر اکتفا کرده، تصحیح اقوال دیگر به عهده آیندگان است.

ص: ۲۸۴

۱- ۱. اولگا: همان الکا به معنای بوم، زمین و یا یک ناحیه از ایالت می باشد. همان مدرک.

[چشمه علی]

[چشمه علی]

قریه «چشمه علی»، این قریه هم از قراء کنار رودخانه است. ولی از دهات جدیدالنسق است. در آنجا چشمه ایست که مانند دیگ می جوشد و کف می کند. حاصل این قریه از شتوی، جو و گندم و از صیفی، پنبه است. باغات و بستان ندارد. چند نفر تفنگچی در آنجا است. پانزده خانوار دارد و تعداد نفوس آنها چهل نفر می شود. و مالیات ایشان بیست و پنج تومان است.

[لریجان]

[لریجان]

قریه «لریجان»، از دهات جدیدالنسق است. و باغات دارد و پانزده خانوار در آنجا ساکن است. عدد نفوس آنها پنجاه نفر است و این قریه از «طایقان» و «چشمه علی» دورتر افتاده و نزدیک مزرعه «جنیدآباد» و مزرعه «ترکان» است.

[چم ها]

[چم ها]

اما مزارع حواشی رودخانه که به چَم فلان و چم فلان معروف است. این مزارع بسیار مختصر است و مالیات آنها کم است. در واقع مزارع مختصری هستند که در هر یک دو _ سه من کمتر و بیشتر، بذرافشان می شود. و مالیات هر یک از این مزارع پنج هزار و یک تومان بیشتر نمی شود. آب رودخانه قم که از محلات می آید. پیچ و واپیچ خورده، در هر مورد چم و خمی پیدا می شود که یک قطعه زمینی در کنار رودخانه، مثل شبه جزیره می گردد که از یک طرف آب است و از یک طرف زمین هموار است. در این گونه سطح ها که بلاـ مالک است، بعضی از لرهای بختیاری سکنه محلات، در هر سال هفت هشت من گندم و جو پاشیده و به امیدالهی بوده، دو خروار یا بیشتر و کمتر حاصل برمی دارند و گذران می کنند.

بعضی از سالها هست که آب رودخانه طغیان می کند و به این چم ها سرایت کرده، حاصل آنها را به کلی از ریشه می کند و آب می برد. این چم ها به این جهت، ملک

مستقلی نیست. و زارعین آن چم ها، لرهای بختیاری هستند که از نهایت فقر و فاقه در تن لباس ندارند. و غالبا در سر راه قوافل گـدائی می کننـد. و در تعـدیل ولاـیت ممیزین بر این گـونه چم هـا، مالیـاتی جمـع کرده، که مباشـر قم گرفته و به دیـوان می پردازند و جمع آن قابل ذکر نیست. و اگر دیوان بر بیچارگی لرها و بی استعدادی این چم ها آگاه شود! البته این جمع مختصر را مطالعه نمی کند و تخفیف می دهد. خلاصه این گونه چم ها اسامی مختلفه دارند و شرح اسامی هر یک را ذکر کرده، لکن مالیات آنجا قابل تعیین نیست.و کنون سی و چهار چم آن معروف است و اسم آنها از قرار ذیل است:

- مزرعه «حسـین آباد»، حاصل صـیفی ندارد، چنانکه سایر مزارع آتیه هم نخواهد داشت و قابل نیست. شتوی آنجا جو و گندم است. رعیت زارع آنجا یک - دو نفر بختیاری از سکنه «سایرالبلوک»، یعنی محلات است.

- مزرعه چم «عابدین»، شتوی، جو و گندم است. چهار نفر بختیاری رعیت آنجا است که جزو سایر البلوکند.

- مزرعه چم «حاجی مراد»، یک نفر از اهل «راونـج» یا «راوند» - هر دو اسـتعمال می شود. _ از توابع محلات در آنجا زراعت می کند. کلیهً حاصل این چم ها، جز جو و گندم نیست. دیگر لازم به تکرار نمی باشد.

- مزرعه چم «استاد حسین»، خیلی کوچک است. دو نفر رعیت «راونج»، جو و گندم می کارند.

- مزرعه چم «صفرعلی»، قطعه زمینی است زیر نهر «دولت آباد» خالصه، رعیت دولت آباد زارع آنجا است.

- مزرعه چم «یحیی آباد»، قلعه در آن زمین موجود است که سـکنه نـدارد. ملکی سادات دلیجان از توابع محلات است. دو نفر رعیت دارد.

- مزرعه چم «حسین»، از اهل محلات چهار نفر رعیت در آنجا زراعت می نماید.

- مزرعه «جنیـدآباد»، پنـج نفر از رعایـای محلات در آنجا زراعت می نماینـد. و این مزرعه نزدیک قریه «لریجان» است که در ذیل قراء کنار رودخانه بعد از «طایقان» و

قریه «چشمه علی» ذکر شد و قریه «لریجان» که نزدیک این مزرعه است، چهل نفر تعداد نفوس دارد.

- مزرعه «کرکان»، رعیت آنجا از نیمور خالصه _ جزو عراق _ است. حاصل آنجا جو و گندم و جوزق است.

- مزرعه «امیرآباد»، مزرعه مختصری است. اهل نیمور از توابع عراق، در آنجا زراعت می کنند. حاصل جو و گندم و صیفی آنها، جوزق است.

- مزرعه چم «رمضان»، زارع آنجا از اهل محلات است.

- مزرعه «لاس آباد»، رعیت آنجا از محلات است و علاوه بر جو و گندم، جوزق هم دارد.

- مزرعه چم «محسن خان»، در بالای سد نیمور است. رعیتش از محلات است.

- مزرعه چم «نوروز»، در بالای محلات است. چهار خانوار از بختیاری در آنجا است که جو و گندم زراعت می کنند.

- مزرعه چم «میرزائی»، سکنه آنجا خانه ندارند. زارع آنجا «راونجی» است.

- مزرعه چم «ارقده»، زارع چم میرزائی در آنجا زراعت می کند.

- مزرعه «جودان»، چند خانوار در آنجا جو و گندم می کارند.

- مزرعه چم «صالحی»، اراضی مختصری دارد. رعایای نخجیروان از دهات محلات در آنجا زارع هستند.

- مزرعه «چال گنبد»، مختصر است. رعیت یکی از دهات، زارع آنجا است.

- مزرعه چم «آسیاخرابه»، قلیل زراعتی دارد. مردم نخجیروان جزو سایر البلوک در آنجا گندم می کارند.

- مزرعه چم «پل کوچک»، اگر چه بر آنجا مالیات بسته اند و لکن آنجا مخروبه افتاده است و مالیات آنجا سرشکن سایر مزارع است که مباشر می گیرد.

- مزرعه چم «مهری»، در جزو مزارع نیزار از توابع عراق زراعت می شود.

- مزرعه چم «عبدعلی»، زارع آنجا از «راونج» جزو سایر البلوک است، حاصل

گندم است.

- مزرعه «سیاه کو»، دو سه چادر از بختیاری در آنجا است، در جزو «راونج» زراعت می شود. حاصل جو و گندم است.

- مزرعه «زرقانین»، قلعه دارد. چند خانوار بختیاری در آنجا سکنا دارند که رعیت هستند. حاصل آنها جو و گندم است. این مزرعه زرقانین، چون قلعه و خانوار دارد، در واقع می توان آنجا را جزو قراء قرار داد.

- مزرعه چم «سرخه» جزو «زرقان» است که همان بختیاری ها زراعت می نمایند.

- مزرعه چم های «ملاعلی» جزو «زرقان» است که اهل «دلیجان» در آنجا زراعت دارند. حاصل آنجا مثل سایر مزارع و چم ها جو و گندم است.

قریه «مزور»، رعیت آنجا از «نراق» و «دلیجان» است. شتوی، گندم و جو و صیفی آن، جوزق است.

- مزرعه «محمدآباد»،رعیت آنجا از«نراق» و «دلیجان»است و صیفی جوزق هم دارد.

- مزرعه «خالقی» جزو «زرقان» است که رعیت «دلیجان» در آنجا زراعت می کند.

مزرعه چم...(۱) جزو مالی آباد دلیجانی ها است. قلیل گندمی در آنجا کاشته می شود.

مزرعه «نو»، رعیت محلات در آنجا قلیل زراعتی دارند.

مزرعه «حسین آباد»، اهل نخجیروان، در آنجا زراعت می کنند. حاصل آنجا جو و گندم است.

مزارع و چم های کنار رودخانه که زارعین آنجا از اهل محلات و نراق و دهات عراق و بختیاری ها، زراعت می کنند همین بود که مسطور شد. و این مزارع و چم ها در واقع از محوطه خاک قم خارجند و در جزو «عراق» و «محلات» و «نراق» و «کاشان» هستند، لکن اینها مالیات خاکی و آبی دارند. مثلاً چون از خاک قم خارج می باشند، مالیات سر کله و سرشماری خود را به حکومت عراق و محلات می دهند و از بابت مزارع، حق الارضی را هم به حکام آن سامان می پردازند. لکن چون مزارع کنار

۱- ۱.افتادگی در نسخه می باشد.

رودخانه متعلق به ایشان، از آب رودخانه مشروب می شود، یک مالیات آبی به مباشرین قم و حکومت آنجا می دهند. اگر چه در خاک محلات می باشند، لکن از قدیم قرار بر این شده است که رودخانه قم که از خاک محلات می گذرد، هر کس در اطراف آن رودخانه چم مزرعه داشته باشد، باید مالیات خود را به مباشرین و عمال حکومت قم بدهد. و رودخانه قم از طرف محلات که می آید باز مزارع آنجا باید به مباشرین قم مالیات زراعتی بدهند.

مقصود، از این بیان این است که معلوم شود، اکثر این مزارع مسطوره فوق، از حیثیت حد و سد خاک، جزو محلات یا خاک عراق هستند، لکن چون در کنار رودخانه واقع شده اند و رودخانه هم مخصوص قم است، لهذا زارعین آن مزارع مالیات آب را به مباشرین حکومت قم می دهند.

بحمدلله تاریخ و ژغرافیای قم و باغات و حومه و مزارع و دهات و بلوکات و خالصات و قنوات و قراء و مزارع کنار رودخانه قم و چم ها نوشته شده، هیچ نکته ای فروگذار نکردیم. و یک سطر هم از روی تاریخ معروف قدیم قم درج نکردیم و مکّررات را از میان انداختیم و متون و حواشی مطالب گذشتگان را درین جا ننوشتیم که بر حجم کتاب بیفزائیم. خوشه چین خرمن هیچ یک از مورخین و ژغرافیادان ها نشده، کار را به آن پایه رسانیدیم که هیچ کس به آن پایه ارتقاء نجسته است. هیچ یک از مورخین و اهل ژغرافیا در شرح هر بلدی از خود شهر و بلوک تجاوز نکرده اند و ما مزارع و دهات و قنوات و کوه ها و چم های کنار رودخانه را هم که قابل ذکر نیستند، شرحی دادیم.

اگر کسی پنجاه سال در یک شهری، باشد، نمی تواند این طور احاطه بر جزئی و کلی آن بلد داشته باشد، کسی می تواند از عهده ژغرافیای شهری برآید که حاکم یا پیشکار آن شهر بوده و ضمنا از اهل این فن باشد و ذوق تاریخ نویسی و ژغرافیائی او را دست دهد. و الّا سایرین این طور نمی توانند بر مالیات و تعداد نفوس و شرح حال مردم و ثبت جمیع دهات و مزارع بر آیند. و ما به قدری زحمت کشیدیم و پول ها

فرستادیم و احسانات نمودیم و صدمه ها خوردیم و مراسلات فرستادیم و سئوال و جواب کردیم، تا به اندک مدتی این گونه اطلاعات پیدا کردیم. از هر گوشه ای توشه ای و از هر خرمنی خوشه ای یافتیم، جزو جزو مطالب را تحصیل نموده، تا این طور از عهده بر آمدیم.

یکی از زحمت های ما این بود که اقلاً به قدر چهار هزار و پانصد بیت رقعه و مراسله نوشته، نزد اهالی قم و طهران فرستادیم و التماس ها کردیم که از اوضاع قم شرح ها نگاشتند و ما را بی خبر نگذاشتند. و مطالبی که در این کتاب نوشته شده بالتمام محل اعتماد است. و از اشخاص موثق رسیده است، بهترین چیزها ثبت دفتر استیفاء طهران و جزو جمع کتابچه قم است که نزد ما است. ثبت بلوکات و دهات و مالیات و تعداد نفوس همه از آنجا مشخص می شود و برادر بزرگتر ما که به منزله پدر است، یعنی نواب والا، علی نقی میرزای «عین الملک» در سنه هزار و سیصد و چهار در آنجا حکومت داشته اند، جزو جمع و کتابچه مالیات آنجا را موجود دارند.

و پاره ای تحقیقات و تصدیقات هم از ایشان به عمل آمد، مزرعه و دهی نمانده است که ما آن را ترک نموده باشیم و باز از اطلاعاتی که دادیم این است که دو چندان می توان در شرح حال قم نوشت که ما محض اختصار به همین قدر اکتفا کردیم، لکن اگر بخواهیم که شرح کاشان و اصفهان و شیراز را هم به این پایه بنگاریم، کار بجائی می کشد که کاغذ و مداد کفایت نخواهد کرد. و کتاب به اتمام نمی رسد و مطلب ناقص می ماند، لهذا ناچاریم که در شرح آن شهرها اکثر از مطالب را ننگاریم و در پاره ای چیزها اشارتی نمائیم، وقتی باید در یک ولایت شرح و بسط داد که دولت مخصوصا معاون شخص باشد. و الّا از پیش خود، ژغرافیا نگاشتن پیش از این نباید رشته سخن کشیده شود.

در چند جزوه قبل ذکر معارف و اعیان قم را می نمودیم. در ذیل سلاله السادات العظام حاجی آقا تقی، ثبت چهار طغرا از فرامین سلاطین ترکمانیه یعنی «جهانشاه» و «حسن بیگ» و غیره نمودیم و وعده دادیم که اگر باز در باب تولیت حاجی آقا تقی، فرمانی برای ما فرستاده شود و آن را ملاحظه کنیم،، ثبت آن در این کتاب شود. این

فرمان ابوالمظفر طهماسب بهادر به رشیدالدین

اوقات مکتوبی از قم رسید که در ضمن آن، فرمان شاه «طهماسب» صفوی بود که سواد آن عینا در اینجا نگاشته می شود. و این فرمان درباره اجداد حاجی آقا تقی و عیال او صادر شده است که به تولیت آستانه مقدسه قم مشغول و سرافراز باشند و شرح آن از قرار ذیل است:

[فرمان ابوالمظفر طهماسب بهادر به رشیدالدین

جهت تولیت آستان مقدس حضرت معصومه علیهاالسلام]

«ستی فاطمه علیها و علی ابائها التحیه و السلام(۱)

شاه بابام انار الله مضجعه،

الحکم لله

ابوالمظفر طهماسب بهادر سیوزومیز(۲)

حکام کرام و سادات عظام و قضاه اسلام و متصدیان امور و اشغال دیوانی و کلانتران و کدخدایان مدینه المومنین قم و خطه سلطانیه، بالتوابع و اللواحق بدانند که درین وقت عنایت و شفقت بی نهایت شاهی درباره سیادت مآب، نقابت قبالی عمده الساداه و الاشراف سید رشیدالدین، رشید الاسلام الرضوی فرموده، جمیع مناصب متعلقه به سیادت مآب مشارالیه به موجب احکام عالی حضرت خاقان جمجاها فردوس مکان و سلطان السلاطین سپاها علیین آشتیان هادی الخلایق الی اشرف الادیان، خصوصا تولیت اوقاف قدسیه و جدیده سلطانی و بیگمی منسوبه به مزار کثیرالانوار حضرت معصومه مقدسه سمیه سیده النساء فی العالمین و مسجد حضرت امام معصوم(۳) بلا- مشارکت و مداخلت غیری بدو تفویض فرمودیم و ارزانی داشتیم و سیور غالات و مسلمیات و معافیات و مقرریات حودی(۴) و

۱- ۱. به آب طلا نوشته بودند.(غ)

۲- ۲. به خط نستعلیق به طرز خاصی نوشته بودند.(غ)

۳- ۳. مسجد امام معصوم همان مسجد امام حسن عسکری علیه السلام است که در قم است و شرحش گذشت.(غ)

۴- ۴. معلوم نشد که چند نقطه داشته.(غ)

مفروزی قدیمی و جدیدی مزار مذکور و مسجد مزبور بر نهج مسطور که در احکام عالی حضرت خاقان فردوس مکان مشارالیه مرقوم است، مقرر داشتیم. و ضبط و نسق و صرف محصولات مالی و منالی آن محال را، حسب الضمن منوط بر رأی متولی مومی الیه گردانیدیم، باید که در نقابت مآب مشارالیه را متولی و متصدی مناصب مزبور دانند. دست تصدی او را در این امور قوی و مطلق دانند و حاصل و منافع موقوفات و مسلمیات و محصولات مزار شریف و مسجد منیف مزبور را به تصرف او گذارند تا به موجب شرع شریف و شرط واقف و حکم عالی حضرت خاقان مشارالیه، به مصارف معینه صرف نماید. و عشر حق التولیه خود را تصرف کند. مستاجران موقوفات مذکوره و رعایای مواضع سیورغال و مسلمی مزار و مسجد مذکورین او را متولی خود دانسته، وجوه اجاره و حقوق دیوانی خود را حسب الاستمرار تحویل وکلا و گماشتگان متولی مذکور نمایند و بی مهر و برات او یک دینار و یک من بار به کسی به خلاف شرع ندهند. و هر قضیه و قضایای متعلقه به تولیت که در آن سرکار واقع شود، بدو رفع «یا رجوع» بنمایند که به فیصل رساند. و داروغگان در آن مدخل نسازند.

مقرر است که هیچ آفریده در جهات آستانه مذکوره و مسجد مزبور به خلاف شرح شریف و شرط واقف و قیود احکام عالی حضرت خاقان جنت مکان و شروط مسطوره در وقفیّه حضرت بلقیس مکانی(۱) تصرفی نکنند. و هر سنتی که به خلاف این معنی حاصل نموده باشند، شبهه نسازند و عمال و متصدیان امور دیوانی قم و سلطانیه به علت مالواخراجات حکمی و غیر حکمی...و سلامتی و پیشکش و کندلک،(۲) و شیلانیها یا(شیلان بها) و (صردو) یا (دردو) و مواشی و مراعی و....و ممیزانه و مباشرانه و عیدی و نوروزی و رسم الوزاره و رسم الصداره و رسم المهد

۱- ۱. بلقیس مکانی، مقصود موقوفات بیگمی است که دختر شاه ترکمانیه بوده است. (غ)

۲- ۲. کندلک با بعضی الفاظ دیگر که در این فرمان نوشته شده، ترکی است. اینها از تعبیرات حکام آن زمان بوده است که حال معمول نیست. (غ)

همایون و خدمتانیه و دست نواز وطرح وبیگار و علف و علوفه و...هر یک و...و داروغگی و آنچه اطلاق مالوخارج بدان توان کرد، به هر اسم و رسم که باشد، مزاحمتی نرسانند و به قلیل و کثیر، طمع و توقع ننمایند. و احکام مجملی که به اسم ارباب سیور غالات و مسلمیات و موقوفات صادر شود، محال مذکور را سواد مستثنی دانسته، اصلاً بر متولی آنجا حوالتی نکنند. و در توجهات و تخصیصات شریک و سهیم ندانند و نسازند. قضاه الاسلام و مخصصان،(۱)

از مضمون مسطور فی الصدر تجاوز ننمایند. و سایر قیودی را که در احکام عالی حضرت خاقانی، جنت آشیانی و امثله دیوان الصداره، مسطور مذکور باشد، ممضی او متقن دانند، سیادت مآبی سید فخر الدین به خلاف شرع شریف، به علت نظارت و اشراف در سرکارمزار و موقوفات سید سلطان احمدی مدخل ننمایند. و تعرض به حال مزارعان آنجا نرساند و از جوانب بر این جمله روند و از فرموده، عدول نجویند و هر ساله در این ابواب پروانجه و نشان مجدد نطلبند. در این باب قناعت داشته از مخالفت محترز باشند و چون به توقیع رفیع منیع ، اشرف اعلی موشّح و مزیّن و محلّی گردد، اعتماد دارند.

خُتِم، ۱۸ شعبان احدی و ثلاثین تسعماه(۲)».

بعضی از خوانندگان این کتاب، از خواندن ثبت و سواد این فرمانها ملول شده، دور نیست بر ما ملامت کنند که ثبت این گونه منشآت مهمله و فرمان های مغشوش العباره، چه فایده دارد. همانا مورخین دانند که ثبت این گونه فرمان ها چه نکات تاریخی دارد. مورخ فرنگی یک سکه را به دویست تومان می خرد که درک یک نکته از زمان گذشته نماید. همانا از ثبت این فرمان ها می توان هزار نکته استنباط کرد. و سبک و سیاق آن زمان را دانست. همین قدر کافی است که از ثبت این فرمان ها معلوم

۱- ۱. مخصصان مثل امنای اوقاف و وظایف حالیه است. (غ)

۲- ۲. در اصل فرمان احدی و تسعماه نوشته شده بود. چون معنی نداشت، ثلث را ثلاثین قرار دادیم. باید تأمل کرد که شاه طهماسب در این عصر بوده یا نبوده است، اگر بوده است، خط فرمان حک شده.(غ)

می شود که در عهد سلاطین صفویه به هیچ وجه منشی قابل و شاعر کامل نبوده است. و منشیان زمان سلاطین ترکمانند که پیش از صفویه بوده اند، به چندین درجه از اهل انشاء زمان صفویه کامل تر بوده اند، چنانکه از ثبت فرامین آنها که سابقا نوشته شده است، معلوم می شود. و در دوره صفویه، صنعت انشاء و شاعری مرده بوده است. آن سلاطین فقط در نقابت و درویشی و قلندر بافی و عرفان پوسیده و لعن خلفاء می کوشیده اند. محض پیشرفت کار خود و جذب قلوب اهالی در ترویج علماء اهتمامی می نمودند؛ ولی در باطن، انواع اقسام ملاهی و مناهی را مرتکب بودند، به خصوص شاه عباس که کارهای وی شرحی جداگانه خواهد. محمد شاه پدر خود را مدت ها در قلعه ورامین از توابع طهران حبس کرد و آخرالامر باز او را در پنهانی کشت.

خلاصه انشاء در زمان صفویه چندان سلاست و فصاحت نداشت. پس از آنها باز میرزامهدی خان در عهد نادر شاه، به فن انشاء سرورویئی تازه داد و آن را احیاء کرد. و به همین سبب اشتهاری پیدا کرد، لکن در منشآت او چندان شیوه پلیتیک نیست. فقط استشهاد به بعضی آیات جسته و در بعضی موارد هنرها به کار برده است. و بعد از او باز انشاء بیشتر ترقی کرده، چند نفر موسس و مجددی پیدا شدند و چندین نفر منشیان کامل در این اواخر و زمان حال پیدا شدند که به چند طرز و چند قسم ادای مطلب نمود، و نهایت حلاوت و ملاحت و بلاغت و براعت در مکتوبات آنها است. و مقام مقتضی نیست که به شرح آن پردازیم. و باید به سر مطلب خود برویم.

در جزوه های قبل در ذیل حالات اشراف قم، ذکری از حاجی میرزا محمد حسین، مستوفی آستانه مقدسه حضرت معصومه _ سلام الله علیها_ شد که او با برادر خود پسر مرحوم میرزا ابراهیم مستوفی بوده و میرزا ابراهیم پسر مرحوم میرزا اسحق و میرزا اسحق پسر مرحوم محمد ابراهیم، جد بزرگ اینها بوده که در عهد شاه سلطان حسین صفوی بوده و فرمانی درباره او دیده شد و میرزا محمد ابراهیم پسر میرزا محمد جعفر قمی است که در عهد شاه سلیمان صفوی بوده است. و درباره او هم فرمانی دیده شد.

خلاصه پس از چندی که اهل قم اطلاع پیدا کردند، به توسط بعضی اشخاص آگاه

محض، حفظ شجره نسب خود و ثبت شدن اسامی آنها در این تاریخ از این طایفه، سه چهار فرمان صحیح نزد این جانبان فرستاده شد، که آن را به دقت ملاحظه کرده، ثبت سواد آنها را در اینجا می نگاریم. و اصل این فرمان ها کنون در دست عالی جناب میرزا محمد تقی پسر مرحوم میرزا علیرضای مستوفی استانه برادر محمد حسین مستوفی آستانه موجود است که این دو برادر، پسران میرزا ابراهیم مستوفی و میرزا ابراهیم، پسر میرزا اسحق و از نواده، میرزا محمد ابراهیم و از نبایر میرزا محمد جعفر قمی می باشد که در عهد شاه سلیمان بوده است. سابقا ذکر کردیم که بعد از وفات حاجی میرزا محمد حسین، شغل استیفاء حضرت معصومه قم سلام الله علیها_ به پسر او میرزا اسدالله نام تعلق گرفت و فرمان دیوانی ناصری هم صادر شد. لکن از قراری که بعدا آگاه شدیم، عالی جناب میرزا محمد تقی، پسر مرحوم میرزا علیرضا که برادرزاده حاجی میرزا محمد حسین مرحوم محسوب می شود، و سال ها مدعی این شغل استیفاء بود و نمی توانست که به عم خود غالب شود. در این اوقات به طهران آمده، چون پیرمرد بود، طرف مراعات شده خود، میرزا اسدالله مستوفی آستانه که هنوز از طهران به طرف قم نرفته بود، با برادران خود پسران مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مستوفی بالطوع و الرغبه با او همراهی کردند. و میرزا اسدالله از شغل استیفاء استعفا جسته، با داشتن فرمان دیوانی، این شغل را به آقا میرزا محمد تقی واگذار کرد.

و این برادران نوشته، به آقا میرزا محمد تقی دادند که ما چون در طهران شغل و عمل داریم، بعد از فوت پدر، استیفاء آستانه قم که به موجب صدور فرمان، بالارث و الاستحقاق به ما می رسد، این شغل خطیر را به عالی جناب، آقا میرزا محمد تقی واگذار کردیم که به قم مراجعت نموده، به امر حواله و اطلاق موقوفات و اجارات و مواجب خدام آستانه قم پردازد. و آقا میرزا محمد تقی که مردی معمم است به واسطه فتوت پسران عم خویش، به قم معاودت نموده، کنون به شغل استیفاء، بر قرار است. و فرمان هائی که از سابق در دست او است و ما سواد کردیم از قرار ذیل است:

ص: ۲۹۵

فرمان شاه طهماسب ثانی و مرتضای وزیر اعظم به میرزا محمد ابراهیم

[فرمان شاه طهماسب ثانی و مرتضای وزیر اعظم به میرزا محمد ابراهیم

جهت تولیت آستان مقدس حضرت معصومه علیهاالسلام]

یکی از سواد فرمان ها، به مهر شاه طهماسب ثانی است که خیلی غرابت دارد و نظیر آن کمتر دیده شده است. دور این فرمان آب طلاکاری و تسمه و حاشیه شده است. و غرابت آن این است که در پشت و روی این فرمان نوشته شده است، در یک روی آن حکم صدارت عظمی که مرتضی نام داشته است و مشروحا توقیعی نوشته است که شغل استیفاء آستانه متبرکه قم را به میرزا محمد ابراهیم بزرگ واگذار کرده است. آن حکم صدارتی را در همان سال نزد شاه طهماسب ثانی برده اند که امضاء آن را بنماید، لهذا فرمان شاهانه را در روی دیگر آن تعلیقه صدارتی نوشته اند و به مهر شاه رسانیده اند که در هر دو روی کاغذ تعلیقه صدارتی و فرمان سلطنتی نوشته شده است و نظیر این فرمان دیده نشده است.

و این کار دلیل بر اقتدار و حسن اعتبار آن مرتضی نام، وزیر اعظم است که فرمان شاهانه در پشت تعلیقه او شرف صدور یافته است. و نظیر این عمل همان سکه ساسانیان است که در یک روی آن صورت پادشاه ساسانی است و در یک روی آن سکه طلا- صورت ابرسام وزیر، منقور شده است. و جهت این امتیاز آن بود که اردشیر پدر شاهپور بر مادر شاهپور که از نسل اردوان، پادشاه اشکانی بود و نسب خود را بدو مخفی داشته بود، غضب کرده، آن زن را به دست ابرسام وزیر داد که آن زن را بکشد، ابرسام، زن را به خانه آورده و دید آبستن است، راضی نشد که نسل شاه را منقطع کند، زن را در پنهانی نگاه داشت، و همان روز آلت رجولیت خود را بریده و در جعبه گذاشته به خزانه سلطنتی سپرده، اظهار کرد که این امانت را محفوظ دارند تا سّر آن آشکار شود، زن پادشاه اردشیر ساسانی که در خانه ابرسام بود، بعد از چندی زائید، ابرسام موقتا آن طفل را شاهپور یعنی پسر شاه نام گذاشت، تا بعدها هر طور مقتضی شود نام او معین گردد.

خلاصه بعد از چندی سلطان خود را بی فرزند و سلطنت را بلا وارث دید،

افسوس خورد، ابرسام اظهار داشت که شما در خانه من از همان زن که مورد غضب شد، فرزندی دارید که به انواع هنرها و کمالات آراسته است. او را با چند پسر احنبی به حضور آوردند بعد از امتحانات عدیده و چوگان بازی خود شاه اردشیر، پسر خود را از میان پسران منتخب کرده و همان طور بود که حدس او رفت. پس از آن ابرسام همان جعبه امانت را خواست تا از خزانه آوردند، سر آن را باز کرده، آلت رجولیتی در آن دیدند که در همان روز غضب اردشیر پادشاه ساسانی، آن جعبه را به خزانه سپرده بودند. معلوم شد که ابرسام محض حفظ ناموس سلطنت و رفع تهمت از خود و صحت حلال زادگی شاهپور، این کار را کرده است. در این عمل بر اقتدار و اعتبار و مزیت و صدق نیت ابرسام وزیر افزوده شد، حکم دولتی صادر گشت که در یک روی سکه ها صورت شاه منقور باشد و در روی دیگر شکل ابرسام وزیر کنده شود. و کنون هم آن سکه ها موجود است و این داستان شرحش پیش از این است که در اینجا نگارش شد. این مطلب در شاهنامه فردوسی و در کتاب «کلام الملوک، ملوک الکلام»(۱) که از تألیفات عبد علی حویزی است و به عربی است و در سایر کتب تاریخچه مبسوط و مفصل است. هر کس خواهد رجوع به آنجا کند. و اولاد ابرسام همه از وزاء بودند. و «جعفر برمکی» هم از نسل ابرسام وزیر است.

خلاصه این فرمان شاه طهماسب ثانی هم که در یک روی آن تعلیقه وزیر اعظم مرتضی نام است مثل همان سکه اردشیر پادشاه ساسانی است که در یک روی آن شکل ابرسام وزیر است. و این کار دلیل بر اعتبار آن وزیر می شود. و سواد تعلیقه وزارت و فرمان سلطنتی که در خصوص یک مطلب در پشت و روی یک ورقه کاغذ نوشته شده است از قرار ذیل است:

۱- ۱.این کتاب یافت نشد. لکن کتابی تحت عنوان «کلام الملوک» اثر میرزا محمد یوسف لاهیجی در قرن سیزدهم، تاریخی است عمومی و فصلی از آن در احوال خوشنویسان است، البته خود این کتاب، اختصار کتاب «گلستان هنر» احمدبن میر منشی قمی است. «تاریخ تذکره های فارسی». شاید منظور نویسنده این کتاب بوده و سهوا به حویزی منسوب کرده است.

سواد تعلیقه و توقیع مرتضی نام وزیر که در یک روی کاغذ بود:

«هوالخالق

ستی فاطمه علیها التحیّه و الثناء

همایون اعلی خلّدالله تعالی و عظم سلطانه ابداً

الله، محمد، علی،

الحسنی، الحسینی(۱)

السید مرتضی ابن السید

الشریف التبریزی

الحکم لله .

چون در این وقت نجابت و رفعت و معالی پناه ظهیراً(۲) میرزا محمد ابراهیم قمی، مستوفی سابق سرکارفیض آثار به عرض رسانید که استیفاء سرکارموهبت آثار، مدت متمادی با مرحوم میرزا محمد جعفر والد و سایر اقرباء او مفوض و بعده به مشارالیه مرجوع بوده، و از روی راستی و درستی خدمت مزبور را به تقدیم می رسانیده، و محمد رضی نام، شخصی که از نویسندگی اطلاع کافی ندارد و کمال تغلب(۳) دارد، خدمت موروثی او را بدون جهتی قطع و به اسم خود گذرانیده، درین وقت، نجابت و

ص: ۲۹۸

۱- ۱.یک کلمه حسینی نوشته و دو یاء را در آخر طوری قرار داده بود که الحسینی و الحسنی هر دو خوانده می شود و این کار از صنایع خطاطی است و این طغرا به خط نستعلیق بود. (غ) _ به نظر می رسد نویسنده، قصد داشته که هم خود را به حسینی و حسنی بخواند و هم این دو نام شریف را به دنبال الله، محمد، علی بیاورد؛ یعنی در حقیقت باید خواند السید مرتضی ابن السید الحسنی الحسینی الشریف التبریزی.

۲- ۲. در فرمانهای پیش، ظهیرا و قواما، قبل از اسم زیاد دیده شده است و این کلمه ای است که متعلقات بعد از آن را عمدا نمی نوشتند و مختصر می کردند و تقریر این کلمه این است که: معالی پناه ظهیرا للسیاده و النقابه یا قواما للتولیه و انشرافه. محض اختصار متعلقات اسم را انداخته در ذکر اسم کسی در فرمانها، ظهیرا و قواما می نوشتند. و کنون در فرمانها می نویسند و از وزرای بزرگ می نگارند، بنا به تصویب و استدعای قواما للشوکه و المجد و الاقبال و نظاما للرفعه و الاجلال، فلان وزیر بزرگ، فلان منصب را به فلان شخص داد. (غ)

۳- ۳. در این فرمان، «تغلب» را با غین نوشته بود و غلط است، تغلب با غین به معنی غلبه کردن است و در اینجا مقصود از

خدعه و خیانت و مغشوش بودن است.(غ)

رفعت و کمالات پناه میرزا محمـد ابراهیم مومی الیه، به دیوان الصداره آمده، اسـتدعا نمود که خدمت استیفای سـر کار مزبور، به علاوه استیفا متفرقه دارالمومنین قم به او داده شود، بناء علی ذلک، حسب الاستهاله از ابتـدای سنه مبارکه آتیه لوی ئیل خـدمت استیفای سرکار کثیرالانوار به تغییر محمد رضـی مزبور، کماکان، به علاوه استیفای دارالمومنین قم به مشارالیه مقرر و مرجوع شد که کما ینبغی از روی دقت و راست قلمی و درستی به امر مزبور قیام نموده، در تشخیص و تنقیح محاسبات مودیان و ملاحظه صرفه و غبطه مالیات موقوفات و تحریر نسخه ها، لوازم اهتمام به عمل آورده، حسن سعی خود را به منصّه ظهور رسانـد. و سال به سال، رسم الاستیفاء و مواجب مستمری خود را موافق معمول بازیافت نموده، کما هو حقه به مراسم امر مسطور اقدام نماید. و نحوی سلوک مسلوک دارد که عندالخالق(۱) و الخلایق مرضی و مستحسن باشد. و دعای خیر جهت ذات اقدس و وجود مقدس نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف ارفع....(۲)

متولی و مباشرین موقوفات سعادت، همراه نجابت و رفعت و معالی پناه مذکور را مستوفی بالاستقلال و الانفراد سرکارین(۳) مزبورین دانسته، بدون برات و مهر او یک دینار و یک من بار، دادوستد ننمایند. و از سخن و صوابدید مومی الیه که مقرون به

۱- ۱. در فرمان لفظ «الخالق» نداشت و منشی سهو کرده و نوشته بود که «عند والخلایق مرضی و مستحسن باشد»، و این بنده نگارنده، به قرینه در سواد آن فرمان لفظ «الخالق» را افزوداز آنکه واو کرد در سر «و الخلایق» بود، دلیل بر این است که منشی لفظ «الخالق» را سهوا ننوشته بوده است.(غ)

۲- ۲. این جاها را که نقطه چین گذاشته ام، در اصل، فرمان خط پاک شده بود، از قرینه کلام معلوم می شود که مثلاً بعد از «ارفع» این کلام بوده است: و الا حاصل نماید الی آخره(غ).

۳- ۳. سرکارین: یکی استیفای سرکارفیض آثار آستانه مقدسه است، یکی استیفای موقوفات بیرون شهر است که استیفای متفرقه دارالمومنین قم است. اگر کسی بگوید که مقصود از «سرکارین» استیفای سرکار فیض آثار آستانه و یکی استیفای دیوانی ولایتی قم است که حواله و اطلاق مالیات کند. این احتمال غلط است که با فرمانهای دیگر آن عهد هم و مطالبی که در استیفای دیوانی و حواله و اطلاق مالیاتی طور دیگر انشاء می کرده اند و به طبقات نوکر دیوانی و اعیان بلد در فرمان تأکیداتی می نمودند که فلان زید را مستوفی دیوانی دانسته در مالو جهات دیوانی و حواله و اطلاق و غیره و غیره، مهر او را سند دانند، در این فرمان این گونه کلمات نیست. پس این احتمال اخیر است.(غ)

صرفه مالیات موقوفات بوده باشـد، بیرون نروند. لوازم امور مزبوره را مختص مشارالیه شناسـند. و هر ساله مثال و خطاب مجدد طلب ندارند.

تحریراً شهر جمادی الاولی ۱۱۳۶

ز نسل علی فخر اولاد آدم

شود مرتضی کامیاب از دو عالم».

این مهر صـدارت خیلی به اشـکال خوانـده شـد، بلکه به قوه شـاعری و درست کردن وزن و تطبیق قـافیه پیـدا شـد. و الّا به این سهولت، هر کس نمی توانست بخوانـد. و این مهر صدارتی در سـنه هزار و صد و سـی و پنج کنده شده که در خود مهر منقور است. و در پای این توقیع در سنه هزار و صد و سی و شش زده شده است و شعر آن این طور است:

«ز نسل علی فخر اولاد آدم شود مرتضی کامیاب از دو عالم»

نـام صـدر اعظم مرتضـی بوده است و از طغرای بالای توقیع معلوم می شود که مرتضـی مزبور از سادات حسـینی الحسـنی بوده است. و معنی شـعر مهر این است که مرتضـی از دو عـالم کامیـاب شود، به واسـطه نسـل علی که مقصود از شاه طهماسب ثانی باشد. و بعضـی چنان گمان کنند که ز نسل علی در این شعر از توابع یا عطف بیان برای مرتضی است ولی نه چنین است، بلکه ز نسل علی، مقصود از شاه طهماسب است و مرتضی صدر اعظم می گوید که من به واسطه شاه طهماسب که از نسل علی فخر اولاـد آدم است، از دو عـالم کامیـاب می شوم که دنیـا و آخرت هر دو را دارم و اگر (ز نسل علی را) هم از متعلقات مرتضـی صدر اعظم قرار دهند و قطع نظر از شاه طهماسب کنند خالی از مناسـبت نخواهد بود، جز آنکه در معنی شـعر و تقدیم و تأخیر بعضی کلمات بر بعضی دیگر تعقیدی پیدا می شود، که پسندیده نخواهد بود.

و سواد فرمان شاه طهماسب ثانی که در همین سال در پشت توقیع و تعلیقه صدارت عظمی نوشته اند از این قرار است:

«بنده شاه ولایت طهماسب ثانی

ص: ۳۰۰

اللّهم صل علی النبی والوصی والبتول والسبطین والسجاد والباقر والصادق والکاظم والرضا والتقی والنقی والزکیّ والمهدی.

فرمان همایون شد، آنکه به موجبی که در ضمن حسب المثال لازم الامتثال دیوان الصداره العلیه العالیه مقرر گشته عمل و استیفای سرکار موهبت آثار را به علاوه استیفای متفرقه دار المومنین مزبور در وجه نجابت و معالی پناه ظهیرا میرزا محمد ابراهیم مذکور مقرر دانند و لوازم امر مزبور را مختص او شناخته از مضمون آن تخلف و انحراف نورزند و در عهده شناسند. تحریرً جمادی الاولی سنه ۱۱۳۶».

فرمان شاه سلیمان به میرزا محمدجعفر قمی

و نیز فرمانی به مهر شاه سلیمان صفوی دیده شد که درباره میرزا محمد جعفر قمی مستوفی آستانه قم، پدر میرزا محمد ابراهیم مزبور صادر شده است. و سواد آن از قرار ذیل است:

[فرمان شاه سلیمان به میرزا محمدجعفر قمی

جهت تولیت آستان مقدس حضرت معصومه علیهاالسلام]

«ستی فاطمه علیها و علی ابائها الف سلام و تحیه

بسم الله

سلیمان بنده شاه ولایت

حکم جهان مطاع شد، آنکه بر شفقت شاهانه درباره رفعت و معالی پناه قواما(۱) میرزا محمد جعفر قمی از ابتداء ده ماهه ایت ئیل استیفای موقوفات سرکار آستانه مقدسه متبرکه منوره را با مواجب و آنچه به هر جهت از دیوان الصداره خاصه و......در وجه والد او برقرار بود و متوفی گشته در وجه مشارالیه مقرر فرمودیم که کما ینبغی به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نماید. و دقیقه ای فوت و فروگذاشت ننماید. و سال به سال نسخه منقّحه مشخصه، بر مداخل و مخارج آن سرکار درست داشته، به دیوان الصداره، فرستد که موافق معمول، مستوفی موقوفات ممالک

۱- ۱. قواما، یعنی قواما للتولیه.

محروسه در دفتر عمل نماید. و با خلایق نوعی سلوک نماید که همگی از حسن سلوک او راضی و شاکر بوده، و دعای خیر جهت ذات مقدس نواب کامیاب همایون ما حاصل شود.

متولی و کتّاب و خدمه و عمله و موظفین و رعایا و زارعین و مستأجرین سرکار آستانه مقدسه مزبور، مشارالیه را مستوفی سرکار مزبور دانسته، دیگری را در این امر با او شریک و سهیم ندانند و از سخن و صلاح حساب او که هر آینه، مقرون به صرفه و غبطه آن سرکار بوده باشد، بیرون نرفته، اطاعت و انقیاد او را از لوازم شمرند. و بدون برات به مهر و خط مشارالیه، یک دینار و یک من بار، دادوستد ننمایند و هر ساله رقم مجدد طلب ندارند. و در عهده شناسند.

تحریرا فی شهر رمضان المبارک».

تاریخ سنه فرمان حک شده بود، لکن گویا هزار و هشتاد و نه بوده است.

فرمان دیگر به مهر شاه سلطان حسین صفوی دیده شد که از بابت وجوه موقوفه مزار پدر خود که در آستانه متبرکه قم دفن است، به جمع ده تومان سالیانه به میرزا محمد ابراهیم مستوفی پسر میرزا محمد جعفر مزبور داده و فرمان صادر گشته است. و میرزا محمد ابراهیم همان است که فرمان شاه طهماسب و تعلیقه مرتضی صدر اعظم را درباره او درج کردیم. و میرزا محمد ابراهیم پدر میرزااسحق مستوفی و میرزا اسحق پدر میرزا ابراهیم و میرزا ابراهیم پدر مرحوم میرزا علیرضا و حاجی میرزا محمد حسین مستوفی آستانه مبارکه قم به شرح حال آن دو برادر، در ذکر معاصرین و اشراف قم نوشته شده و اسامی فرزندان ایشان هم که در طهرانند نوشته شد.

خلاصه سواد فرمان شاه سلطان حسین صفوی که درباره میرزا محمد ابراهیم، جد بزرگ اینها صادر شده است، از قرار ذیل است و اصل این فرمان ها کنون نزد عالی جناب میرزا محمد تقی مستوفی حالیه آستانه مبارکه قم، ابن میرزا علی رضا ابن میرزا ابراهیم ابن میرزا اسحق ابن میرزا محمد ابراهیم ابن میرزا محمد جعفر قمی موجود است.

ص: ۳۰۲

فرمان سلطان حسین به محمد ابراهیم مستوفی

[فرمان سلطان حسین به محمد ابراهیم مستوفی

جهت تولیت آستان مقدس حضرت معصومه علیهاالسلام]

«ستیّ فاطمه علیها و علی آبائها الف سلام و تحیهٍ

شاه بابام انار الله برهانه

بسم الله

بنده شاه ولایت سلطان حسین

جهان مطاع شد، آنکه از ابتدای یونت ئیل مبلغ ده تومان تبریزی از بابت و جره تصدی سرکار مزار نواب، خاقان طوبی آشتیان قدس مکانی که به جهت ارباب استحقاق مقرر بوده، در وجه وظیفه نجابت و رفعت و معالی پناه......و صداقت دستگاه میرزا محمد ابراهیم مستوفی ولد مرحوم میرزا محمد جعفر قمی عنایت و مرحمت فرمودیم. تحویلدار نقدی سرکار موهبت آثار مزبور، سال به سال ننموده، مبلغ مزبور را مهم سازی و مشرف در روزنامچه عمل و مستوفی از ارباب التحاویل سرکار خاصه شریفه به خرج، اعتبار دانسته، هر ساله رقم مجدد طلب ندارند. و در عهده شناسند».

سال و ماه تاریخ فرمان معلوم نبود.

دیگر فرمانی نبود که ضبط شود. و در شرح قم و بلوکات پیش از این نباید نگاشته شود. اهل قم در قناعت و دینداری معروفند.

[ماجرای دعبل خزاعی]

[ماجرای دعبل خزاعی]

اهل این شهر در السنه و افواه چندان تکذیبی ندارند، لکن از متقدمین ابوجعفر دعبل بن علی الخزاعی، اشعاری در هجواهل قم انشاء کرده است. و جهت آن این است که دعبل از عراق عرب به ایران آمده، قصد خراسان کرد و به مرو رفت که به شرف خدمت حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا_ علیه السلام _ نایل شود. چون به خدمت آن حضرت رسید، قصیده، عرض کرد. آن بزرگوار هزار دینار به او صله

مرحمت فرمودنـد. دعبـل عرض کرد که من این قصـیده را محض درهم و دینـار عرض نکرده، بلکه محض نجـات از نار بوده، استدعا دارم که پیراهن از خودتان مرحمت فرمائید تا در وقت وفات آن را به دور خود پیچیده، در گورم گذارند که از عذاب محفوظ مانده، نار جهنم به من نرسد. آن حضرت علاوه بر آن صله، پیراهن مبارک را هم به او مرحمت فرمودند.

دعبـل مقضـی به مرام شـده، مراجعت از مرو کرد که به وطن اصـلی خود برود. چون به شـهر قم رسـید، شـیعیان در آنجـا زیاد بودند، مقدم دعبل را تبریک داده، از او زیاد پذیرائی کردند، بلکه بر او غبطه بردند که او از حضـرت امام ضامن ثامن پیراهنی دارد که بـاعث نجـاتش می شود. از او تمنا کردنـد که قطعه ای از آن پیراهن را به اشـراف و اعیان شـهر بدهـد و مبالغی خطیر بسـتاند. وی امتنـاع کرد، گفت این عطیه را به احـدی نخواهم داد، اهـل قم محض تیمن و تبرک، در گرفتن بعضـی از قطعـات پیراهن مبـارک اصـرار کردنـد، دعبـل انکـار نمود. آخر الامر به او فـائق نیامدنـد. دعبـل بعـد از دو - سه روز اقامت، به طرف صفحات عراق عجم، روان شد که از آنجا به عراق عرب رسـید، از قم شبانه بیرون شد، به جائی رسید که الان به «قبه» معروف است، و در سر راه عراق و نزدیک «شاه جمال» است.

جمعی از اوباش یا اخلاص کیشان شیعی مذهب از کثرت میل به داشتن پیراهن حضرت امام رضا_ علیه السلام _ دعبل بیچاره را دنبال کرده، در سر قله به او رسیدند و پیراهن مبارک را از او گرفته، به شهر قم مراجعت نمودند. دعبل ناچار به قم معاودت نمود و التمـاس هـا نمود، آخر قرار بر این دادنـد که هزار تومـان به او بدهنـد و نصف پیراهن مبارک را هم به او رد کننـد و از نصف دیگر صـرف نظر نماید. دعبل چون دست ستیز نداشت، ناچار به این قسـمت ضیزی راضی شد، نصف پیراهن مبارک را بـا مبلغی گرفته از قم بیرون شـد. به این جهت از اهـل قم نهـایت دل تنگی را پیـدا کرده، در هجـو ایشـان می کوشـد. از جمله هجوهای او این شعر است:

ص: ۳۰۴

و کانوا شیدوا فی الفقر مجدا فلما جائت الاموال ملوا(۱)

مخفی نمانـد که «تلاشـی» فعـل ماضـی از بـاب تفاعـل است. و از لغات مجعوله مسـتحدثه است. در کتاب لغات عربیّه در هیچ یک، این لغات استعمال نشده و محل اعتنا نبوده است. مثل سایر لغات مزخرفه مجعوله است که ادبای عثمانی جعل می نمایند. و اهل لغت می دانند که لغات توقیفی است. به این معنی که یا باید ائمه لغت در کتاب خود ضبط کرده باشند، یا آنکه در شعر و نثر فصحای عرب عرباء(۲) یعنی از سلسلهقدمادیده شود. و تلاش در کتب لغات و در کلمات فصحای قدیم عرب دیده نشده است. از سلسـله متقدمین گذشـته، دیگر از طبقه مستحدثین و متاخرین و معاصرین حق ندارند که لغت وضع کنند! و دعبل هم از قـدما و جاهلیّین و خضـرمیین و اسـلامیین عرب نبوده است که اختیار جعل لغت و وضع صـیغه مخصوص داشـته باشـد. او از مسـتحدثین است. و تلاشـی در شـعر او از لغات و صـیغ جعلیه است. و مقصود از تلاش در فارسـی به معنی از هم پاشیده شدن است. گویا اینکه آن را از لاشـیی ء فرض کرده و لاشیی ء را در باب تفاعل برده، فعل ماضی برای آن جعل کرده اند. و آن را مثل «حوقله» و «حسـبله» فرض کرده اند. که مقصود از حوقله گفتن، «لاحول و لا قوه الا بالله» است و مقصود از حسبله، «حسبی اللّه و نعم الوکیل» گفتن است. ولی «حوقله» و «حسـبله» و «بسـمله» و غیرها دخلی به این صیغه جعلی ندارد. آنها را ائمه لغات و ادبـاء سابق قبول کرده انـد که حوقله حکایت از «لاحول ولا قوه الا بالله» می کنـد، لکن در تلاش و لاشـیی ء هیـچ کس اجماع نکرده است، که در این لغت جعلی، قبول عامه پیدا شده است. هنوز در این باب اجماع اقوال ادباء و فضلاء عرب

۱- ۲. به هنگام فقر بنای مجد و عظمت برافراشتند و چون مال و ثروت به آنها روی آورد، دچار سستی شدند.

۲- ۳. عرباء بر وزن حمراء، تأکیدی در قحّ بودن عرب است. که قولش در لغات عربیه سند است و چنین کس را می گویند از عرب عرباء است. و این مثل لیل الیل و ظن ظنین باشد.(غ)

پیدا نشده است.

در کتاب فقه، یعنی شرح اللمعه شهید علیه الرحمه در متن این کتاب، در خصوص بیع فرموده اند: الا ان یتلاشی و یضمحل، یعنی فلان بیع مکمل فلان است، مگر آنکه لاشی ء و مضمحل نشود، اگر چه شهید_ علیه الرحمه _ از عرب هستند، لکن باز قول ایشان سند از برای لغت نمی شود، چنانکه بنده هم از عجم و فارسی زبانان هستم، لکن حق جعل لغت و استعمال لفظ غلط ندارم. تا زمان سلجوقیان، شعرای عجم، اگر یک لغت را تخفیف می دادند و در شعر خود، در یک لفظی تصرف می کردند، لکن از آن به بعد، حق تصرف در لغات برای احدی نخواهد بود، مگر کسانی که به غلط پیشینیان بربخورند و لغت را صحیحا استعمال کنند. و شهید_ علیه الرحمه _ هم که لفظ «یتلاشی» را استعمال فرموده اند، مورد ایراد نیستند، مقصود ایشان بیان فقه است نه بنای تصحیح لغات، همین قدر که حتی الامکان مراعات لغات را بفرمایند، کافی است.

احتمال می دهیم که بعضی از آخوندها بگویند که چرا فلان ایراد وارد کرده است و به ایراد خود کافر شده است؛ ما می گوئیم که در احکام شرع به طوری تابع فلان مجتهد عصر هستیم که اگر حکم فرماید که برادر خودت را بکش، خواهیم کشت، ولی اگر چنین مجتهدی ادعا کند که من علم سیاق را خوب می دانم و مفرده را از من ذلک می شناسم، تصدیق نمی کنیم. و اگر در قانون ریاضی و حساب هر چه گوید، مسلم بداریم. هم چنین اگر فلان فقیه یا فلان حکیم در استعمال لغت اعتنا نداشته باشد، دلیل بر نقصان او و عدم ارادت من نخواهد بود. مقصود این بود که تشحیذ اذهان نشده، بدانند که لغت «تلاشی»، اصل و پایه ندارد. و از لغات مستحدثین است. دعبل خزاعی شاعر بسیار ماهری است که نهایت تعریف و امتیاز را دارد، لکن چون زمان او خیلی به عقب مانده است، لهذا در جعل لغات و تغییر و تبدیل کلمات، قول و شعر، نظم و نثر او نزد ائمه لغات معتبر نیست. باید صحیح او را از سقیم باز شناخت.

افسوس که ما در عالم مجاز مانده، باید از برای یک لفظ مجعوله «تلاش» این همه

عبارات بنگاریم. خداوند ما را به حقیقت رساند که از مناقشات لفظی آسوده شویم.

اگر چه بعضی اشعار در هجواهل قم به دست است، لکن شایسته نمی دانیم که این قدر به افتضاح گوئیم. هجو دعبل را هم که نگاشتیم در واقع یک نوع مدحی است که دلیل بر تشیع و خلوص این قوم است. و دو شعر میرزا سید علی قدرت از خدام آستانه مبارکه قم هم که درباره اهل قم سروده است، تقریبا در بیست جزو قبل نوشته شده و ثانیا در اینجا هم نگارش می رود. و دو بیت میرزا سید علی قدرت این است:

از قم بگریز کش بد است این مردم هستند بَدم، مار و بدُم چون کژدم

گرُدم ببریشان بزنند از ره دَم ور دَم بزنیشان بگزند از ره دُم

[خاتمه کتاب]

[خاتمه کتاب]

باری به عون حضرت باری ــ عز اسمه ــ در شرح حال قم و بلوکات آن و سکنه و ژغرافیای آن سامان به قدر مقدور به طور میسور، از عهده بر آمده، نگاشتیم، مطالبی را که ننگاشته بودند و نخواهند نگاشت. و در روزگار گذاشتیم معلوماتی را که نخواهند گذاشت. در کتاب خود، از تاریخ های پیش و از حکایات و نقل اقوال دیگران، به طور کم و بیش ذکر نکرده، هیچ یک از مورخین به این طور از عهده هیچ ولایتی برنیامده اند. و ما هم نیز اگر چه کمال نقصان را در کار خود داریم و خجل از زحمت خود هستیم، لکن همین قدر شادمان هستیم که طرز و اسلوب را به دست دیگران داده و بعد از ما هر کس آید، به تکمیل این گونه کارها بر آید، در هر بلدی یک نفر پیدا می شود که این گونه مطالب بنگارد. و فواید این کار بداند. کنون از شرح قم و بلوکات آنجا به کلی فراغت جسته به جزئیات وقایع و شخصیات و خصوصیات سفرنامه و روزنامه اتفاقات خود می پردازیم که در توقف دو - سه روزه این شهر حاصل شده است.

سابقا ذکر شد که معتمد السلطان، محمد حسین خان سرتیپ پیشکار بندگان حضرت مستطاب والا -روحی فداه- که از نواده مرحوم محمد حسین خان صدر

اصفهانی است، بنا به استدعای حضرت مستطاب والا -روحی فداه- به لقب «عطاءالملک» نایل شد و مقرر شد که در طهران مقیم و به کارها بپردازد. محض اخذ بعضی دستورالعمل ها از طهران تا شهر قم به مشایعت آمده، از آنجا به عبّاده و شال و کشمیر، از طرف حضرت والا -روحی فداه- سر بلند شده، به طهران مراجعت نمود.

چون پدر مشارالیه، سرکار حیدر علی خان که بلافاصله پسر مرحوم محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است، داستان لقب خود را شنید و استدعای حضرت والا -روحی فداه- و تصویب جناب مستطاب آقای میرزا علی اصغر خان امین الدوله، وزیر اعظم را دانست، در شکر این قضیه چند بیتی انشاء کرده، به توسط پستخانه مبارکه دولتی به قم فرستاد و صورت آن اشعار را در اینجا نگارش می شود. و چنین گمان می کنیم که این اول شعری است که از جناب حیدرعلی خان، در تواریخ ثبت می شود. از آنکه ایشان خود را به این معروف نشناخته و هنوز در اشعار تخلص ندارند. و به این کار نمی پردازند. و شرح حال ایشان و سایر احفاد حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی انشاءالله در ذیل شرح اصفهان نگارش خواهد شد. و اشعار مزبور که جناب حیدر علی خان سروده است از قرار ذیل است:

به عهد دولت آن پادشه که تابابد همیشه فتح و ظفر باد با لوای ملک

به پرتوی ز عنایات حضرت اعظم امین سلطان رای خجسته سرای ملک

حسین نام و حسن خلق خانه زادی را که جسم و جانش بادا همی فدای ملک

ز نسل صدر صفاهان که اسخیای زمان همی شمارند او را ز اسخیای ملک

هم از اشارت والای رکن دولت شاه عطاء ملک لقب یافت از اعطای ملک

همیشه تکیه گهش چار بالش عزت به تخت سلطنت ملک باد جای ملک

من و تشکر او از کجا؟ که ابر بهار همی کند عرق خجلت از سخای ملک

توضیح آن که ما به قدر قوّت شرح حالیّه قم را نوشتیم و زیاده بر این اطلاعی نیافتیم و بر خلاف سایر ابناء زمان از ذکر مکرّرات سابقین و نقل اقوال سایر ژغرافی نگاران در گذشتیم. سابقین هر چه نوشته اند همه کس می داند، پس اولی آنست که شخص ترک مکررات نموده، همیشه مثل اهل اروپ وضع حالیه هر شهری را بنگارد، مگر در جایی که ناچار باشد، عیبی ندارد که نقل اقوالی بنماید.

در نوشتن این اوراق نه خفض جناح باید کرد و نه خود ستایی باید نمود. از زشت و زیبا و صحیح و سقیم هر مطلبی خوانندگان ملتفت می شوند و این مسودات را با عدم فرصت، با تألیفات دیگر موازنه خواهند کرد. خلاصه شرح قم را تا امروز و فردا که از اینجا حرکت می کنیم در یک مجلد قرار داده، لکن وقایع حرکت روز یازدهم ماه رمضان را که از قم به طرف کاشان حرکت می شود، در جلد دیگر قرار خواهیم داد و شرح منزل پاسنگان را که جزو خاک کاشان است با سایر منازل در جلد دیگر نگارش خواهد شد.

از قم که به پاسنگان حرکت می شود، پنج فرسنگ است، در دو فرسنگی، مزرعه لنجه رود است که جزو خاک قم است و نزدیک شمس آباد است، لکن از لنجه رود به آن طرف جزو کاشان است که شرحش در جلد دیگر خواهد آمد. مزرعه «لنجه رود» و امامزاده آن را سابقا در جزوهای پیش در ذیل مزارع و قراء قم شرح داده ایم. و در ذیل بلوک «وازکرود» قم نوشته شده است. و آن را از مزارع قریه «صرم» و «خور آباد» قرار داده ایم. لکن فردا هم که از قم خارج می شویم و به پاسنگان از خاک کاشان می رویم، «لنجه رود» را خواهیم دید. و در جلد ثانی این کتاب که ابتدایش از شرح منازل کاشان

است، به مناسبت راه ذکری از «لنگرود» خواهد شد. و خوانندگان ذکر آن را مکرر ندانند که ناچاریم که به مناسبت راه فردا، ذکری از آنجا شود.

بعضی از نوکرها و عمله ها که عقب مانده بودند، در این منزل رسیدند. از آن جمله محمد خان سرتیپ است که عقب مانده بود و در اینجا رسید. علت عقب ماندن او استفسار شد، بیان کرد که یک رأس اسب سواریم، در منزل «علی آباد» سقط شد و کنون باید در قم مالی دیگر خریده از عقب به کاشان خود را برسانم و ملحق به اردو شوم. اگر چه ما را اعتقاد به تطیر نیست و منشاء اکثر کارها همان درستی و نادرستی است که پاپیچ شخص می شود، لکن سقط شدن مال او در اول راه چندان خوش به نظر نمی آید. و الله اعلم بالصواب.

در قم بعضی از نوشته ها از طهران رسید، جواب آنها از کاشان باید نوشته شود، اگر مقتضی دیدیم بعضی از نوشته ها را در این کتاب درج خواهیم کرد.

فردا که روز یازدهم رمضان است به طرف کاشان حرکت خواهیم کرد. و شرح منازل از قراری است که در جلد دیگر نوشته می شود. به خداوند امیدواریم که به نوشتن شرح کاشان و اصفهان، بلکه شیراز هم موفق شویم.الحمد لله الذی وفقّنی بختم الکتاب. و بقدر الطاقه ما عدلت عن الصواب

به اسم اسد اللّه میرزا، این بنده غلامحسین، مستوفی دیوان که به لقب «افضل الملک» در سنه ۱۳۱۶ بموجب و به خط و فرمان شاهی ملقب شده است این سفرنامه را نگاشته ام و دیگر امیر زادگان همراهی نکردند که شرح فارس را بنگارم. یک نسخه از این به خط کاتب در کتابخانه دیگر موجود است.

حررّه افضل الملک ۱۳۲۴ طهران

ص: ۳۱۰

فهرست منابع

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.

۲. افشاری پرویز، صدراعظم های سلسله قاجاریه، تهران، وزارت امورخاوجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۲ ش.

۳. ادیب غلامحسین، افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.

۴. ادیب غلامحسین، سفرنامه خراسان و کرمان، به اهتمام قدرت الله روشنی، تهران، توس، [بی تا].

۵. بامدادی مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، تهران، زوار، ۱۳۶۳.

۶. بیک ارباب محمدتقی، تاریخ دارالایمان قم، به کوشش مدرسی طباطبایی، قم [بی تا]، ۱۳۵۳ (چاپ حکمت).

۷. جعفری عباس، گیتاشناسی ایران، تهران، مؤسسه گیتاشناسی، ۱۳۶۸ _ ۱۳۷۹.

۸. چکنگی علیرضا، فرهنگ نامه تطبیقی نام های قدیم و جدید جغرافیایی (ایران و نواحی مجاور)، مشهد، آستان قدس رضوی، بیناد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۸.

۹. خان ملک ساسانی احمد، سیاستگران دوره قاجار، به کوشش مرتضی آل داود، تهران، مگستان، ۱۳۷۹.

۱۰. دهخدا، علی اکبر، فرهنگ دهخدا.

ص: ۳۱۱

۱۱. دیوان باباطاهر، تهران، اقبال، ۱۳۷۷.

۱۲. دیوان ناصر خسرو، مقدمه تقی زاده، تصحیح مجتبی مینوی، تعلیقات دهخدا، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷.

۱۳. رامپوری غیاث الدین محمد بن جلال الدین، غیاث اللغات.

۱۴. رزم آراء حسینعلی، فرهنگ جغرافیایی ایران.

۱۵. رضایی عبدالعظیم، گنجینه تاریخ ایران، تهران، اطلس، ۱۳۷۸.

۱۶. زنده دل حسن، مجموعه راهنمای جامع ایران گردی، استان تهران، نشر ایران گردان.

۱۷. زنده دل حسن، مجموعه راهنمای جامع ایران گردی، قم و ساوه، نشر ایران گردان.

۱۸. سازمان جغرافیایی نیروهای مصلح، فرهنگ جغرافیایی آبادی های کشور جمهوری اسلامی ایران، استان تهران، تهران، وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح.

۱۹. سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، فرهنگ جغرافیایی آبادی های کشور جمهوری اسلامی ایران، قم، تهران، وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح.

۲۰. سعادت نوری حسین، رجال دوره قاجار، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴.

۲۱. سیاح محمد بن علی بن محمدرضا، سفرنامه حاج سیاح به فرنگ، به اهتمام علی دهباشی، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۳.

۲۲. سیفی قمی تفرشی، سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان، امیرکبیر، ۱۳۶۱.

۲۳. شهرستانی، ملل و نحل، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۹۹۸ میلادی.

۲۴. عاقلی باقر، نخست وزیران ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران، جاویدان، ۱۳۷۴.

۲۵. عبدالله پور احمد، نخست وزیران ایران، تهران، کانون انتشارات علمی، ۱۳۶۹.

۲۶. قدیانی عباس، فرهنگ فشرده تاریخ نخست وزیران ایران از آغاز تا پایان

قاجاریه، تهران، جاودان خرد ۱۳۷۶.

۲۷. کریمان حسین، قصران (کوهسران)، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.

۲۸. گلچین معانی احمد، تاریخ تذکره های فارسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

۲۹. مدایح نگار محمد ابراهیم بن محمد مهدی، تذکره انجمن ناصری به همراه تذکره مجدیه، مقدمه ایرج افشار، تهران، بابک، ۱۳۶۳.

۳۰. مدرسی طباطبایی حسین، تربت پاکان، آثار و بناهای قدیم محدوده کنونی دارالمؤمنین قم، ق[بی جا، بی تا]، ۱۳۳۵.

۳۱. مدرسی طباطبایی حسین، قم نامه (مجموعه مقالات و متون درباره قم)، قم، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی، ۱۳۶۴.

۳۲. مصاحبی نائینی محمدعلی، متخلص به عبرت، تذکره مدینه الادب، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۶.

۳۳. معتمدی محسن، جغرافیای تاریخی تهران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.

۳۴. معین محمد، فرهنگ معین.

۳۵. مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، تصحیح نیلکسون، به کوشش خرمشاهی، تهران، پژوهش، ۱۳۷۷.

۳۶. یاقوت حموی، معجم البلدان، انتشارات اسدی.

مقدمه کنگره

ص: ۳۱۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹